

۱۷-۱۸

بهار و تابستان ۱۳۶۸

دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

غزل عرفان از سرودن با حضرت امام خمین

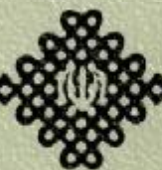
من بخیال بخت ای دوست گرفتار شدم

چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

فارغ از خود شدم و کوسین "انا الحق" بزم	بچو منصور حسد بیدار کردار شدم
غم دلدار فکسنده است بجانم شری	که بجان آدم و شیره بازار شدم
در میخانه گشاید برویم شب در روز	که من از مسجد و از مدرسه بزار شدم
جامه زرد و ریاکندم و برتن کردم	خرقه پیر حسد ابائی و هشیار شدم
واعظ شکر که از پسند خود آزارم داد	از دم زندی آلوده مدد کار شدم

بگذارید که از بخت کده یادی بکنم

من که با دست بخت میکده بیدار شدم



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان **دانش**

- ✽ مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.
- ✽ بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.
- ✽ مقالات ارسالی جهت «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- ✽ به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.
- ✽ مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- ✽ «دانش» کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.
- ✽ آراء و نظرهای مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.
- ✽ هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید.

مدیر مسؤل **دانش**

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران
خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶ - اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۸۱۸۱۲۹ - ۸۱۸۲۰۲

۱۷-۱۸

دانش

بهار و تابستان ۱۳۶۸

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاری

دکتر سید علی رضا نقوی



دانش

- ✿ حروف چینی : گرافکس الیون ، لاهور
 - ✿ خوشنویسی عنوان دانش : قاضی محمد امین انجم
 - ✿ چاپخانه : منزا پریس ، اسلام آباد
 - ✿ محل نشر: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران
خانه ۲۵ ، کوچه ۲۷ ، ایف ۲/۶ ، اسلام آباد ، پاکستان
- تلفن: ۸۱۸۱۳۹ - ۸۱۸۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

- * حرف دانش ۵
- * تسلیت ۷

- بخش فارسی
- * غالب کیست ۶
- دکتر علوی مقدم
- * صائب تبریزی ۵۲
- دکتر احمد تیمم داری
- * قاضی عبدالودود محقق نامور هند ۸۱
- دکتر آصفه زمانی
- * خوشنویسان ایرانی در شبه قاره ۸۷
- پاکستان و هند
- دکتر محمود فاضل یزدی مطلق
- * قند پارسی و بنگال ۱۰۲
- دکتر کلیم سهراهی
- * منابع اولیه تحقیقی درباره ۱۱۱
- حضرت میر سید علی همدانی
- دکتر محمد ریاض
- * روزنامه نگاری فارسی در شبه قاره ۱۲۷
- خانم محمود هاشمی
- * مرثیه به اردو ۱۴۵
- سید محمد اصغر

۱۵۲ * سلطان باہو
دکتر کلثوم سید

۱۶۷ * واژہ های اردو در آثار قدیم عربی
دکتر گوهر نوشاهی

۱۷۵ * عقبات ہمدانی
غلام حسن خیلو

۱۹۵ * کتاب های تازه

۲۱۷ * وفيات
خواجہ غلام سدیدالدین معظمی

۲۱۹ * فہرست راہنما

* شعر فارسی

دکتر محمد اکرم اکرام، پرفسور محمد منور، سید فیضی،

دکتر سید وحید اشرف، رئیس نعمانی، مقصود جعفری،

معین نظامی

بخش اردو

۲۳۱ * خواجہ حافظ ہمارے دیس میں
دکتر سید سبط حسن رضوی

۲۵۱ * سندھی غزل پر حافظ شیرازی کے اثرات
خادم حسین تالپور

۲۸۲ * مدفن میان نور محمد کلہوڑا
غلام محمد لاکھو

۲۰۱ * سلسلہ نور بخشیدہ کے علمی آثار
سید حسین عارف

۳۱۵

* مردوزن آئینه یکدیگرند

خواجه عبدالحمید عرفانی

۳۱۷

* استدراک

مرج البحرین ، ضیاءالدین ذیسانی

یاد نامه سعیدی

۳۲۲

* اخبار فرهنگی

۳۲۲

۱- مجلس بزرگداشت و یاد بود

مرحوم استاد سید غلام رضا سعیدی

مدیر دانش

۳۲۶

۲- جلسه تجلیل -

دکتر محمد صدیق شبلی دبیر انجمن فارسی - اسلام آباد

۳۲۰

۳- پیام -

دکتر سید محمد خاتمی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد

اسلامی جمهوری اسلامی ایران

۳۲۲

۴- پیام - پروفیسر خورشید احمد -

رکن مجلس سنا جمهوری اسلامی پاکستان

۳۲۴

۵- تأثرات -

دکتر جمیل جالبی

۳۲۷

۶- درس وحدت (نظم) -

دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه تهران

۳۲۸

۷- ایران کا ایک عظیم اقبال شناس -

دکتر سید محمد اکرم اکرام - استاد دانشگاه پنجاب

۳۴۵

۸- اقبال شناس سعیدی -

دکتر سید علی رضا نقوی - مرکز تحقیقات اسلامی اسلام آباد

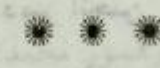
۹- یادش بخیر (نظم) - ۲۴۹
سید فیضی

۱۰- علامہ سعیدی اور تفکر دین - ۲۵۰
پروفیسر علی حسنین شیفتہ

۱۱- سعیدی گوہر پاک سعادت (نظم) - ۲۵۷
دکتر محمد حسین تسبیحی

۱۲- یاد او بخیر باد - ۲۶۰
دکتر سید سبط حسن رضوی

۱۳- رضا سعیدی ایرانی (نظم) - ۲۶۸
پروفیسر مقصود جعفری



۱۴- یاد او بخیر باد - ۲۶۰
دکتر سید سبط حسن رضوی

۱۵- یاد او بخیر باد - ۲۶۰
دکتر سید سبط حسن رضوی

۱۶- یاد او بخیر باد - ۲۶۰
دکتر سید سبط حسن رضوی

۱۷- یاد او بخیر باد - ۲۶۰
دکتر سید سبط حسن رضوی

۱۸- یاد او بخیر باد - ۲۶۰
دکتر سید سبط حسن رضوی

۱۹- یاد او بخیر باد - ۲۶۰
دکتر سید سبط حسن رضوی

جره دانش

دانش پنجمین بهار عمرخود را با شماره ۱۷-۱۸ دیده است. چنانکه خوانندگان دانش می دانند این فصلنامه مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد و مجله دانش بقدر امکان کار مثبتی در احیاء ارزشهای اسلامی و نشر علوم انسانی انجام داده است.

درخت تنومند فارسی، که از مدتها پیش در این دیار ریشه دوانیده بود روبه افسردگی و پژمردگی نهاده و خطرنابودی آن می رفت. امید است بار دیگر رونق سابق را بگیرد و باز پر بار و سایه دار گردد و برگ و گل و شکوفه های تازه بار دیگر برشاخهای این درخت نمودار شود تا زحمات اسلاف و نیاکان و عالمان و محققان و شاعران و ادیبان و دانشوران و صوفیان و مبلغان مادر این دیار به هدر نرود، چه زحمات آن بزرگان در هر گوشه و کنار این سامان نمودار است و اگر ما این آثار بکر و انوار فکر را از تحولات زمان و مکان محفوظ نداریم، این خزائن پرارزش و سفاتن گرانبها که در مسیر سیل خطرناک فرهنگ بیگانه قرار گرفته اند، نابود می گردند و چون ما یک فرهنگ اصیل و دیرین و ریشه دار مشترک داریم، می توانیم و بالیتی برای حفظ و حراست و نشر و اشاعت این زبان و فرهنگ که عامل مهمی سرفرازی مامی باشد، از هر سو بکوشیم.

این خزائن که عبارتند از ملفوظات و مکتوبات و خطبات و ارشادات و سروده ها در حقیقت حلال مشکلات هر زمان بویژه امروزه مامی باشند و اهمیت اینها برای تربیت اخلاق نسل جوان و برای رشد دانش و بینش و پژوهش درمیادین مختلف علوم و فنون مسلم و مسجل است. هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون. فضیلت دانستن بر ندانستن همواره ثابت بوده است. این جهان بازیچه اطفال نیست و تماشاگاه غافلان و تنبلان نیست بلکه جو لانگاه علم و دانش و

آگاهی است.

قرن بیستم میلادی در انتظار ماست. آن قرر آگاهی مطلق خواهد بود. آگاهی یعنی قدرت و تسلط و مسخر ساختن جمله مظاهر طبیعت را و آنانکه محروم از این دانش و آگاهی باشند، بزودی نفس کشیدن هم برای آنان مشکل خواهد بود. پس جوانان ما باید خود را آماده برای شرکت درین مبارزه جهانی بکنند تا در جهد للبقاتنها نباشند و به سلاح دانش و آگاهی مسلح و مزین شده برای دفاع از آزادی و استقلال و اقتصاد و عقیده و اخلاق و اقدار خود همه وقت کمر بسته باشند.

توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود

تلاش دانش

اللهم باميد تو

تسليت

مجله دانش در دست انتشار بود که ناگهان واقعه اندوهبار و جانگداز ارتحال عالم ربانى حضرت
امام خمين قدير الله نفسه الزكية رهبر عالم اسلام اتفاق افتاد و دنيا را در غم و اندوه و دانش را در بهت و
حيرت و اشك فرو برد، حضرت امام خمين "ره" به تمام جهان اسلام تعلق داشت، بادم مسيحت خود در كالبه
افسرده مسلمانان روح تازه دميد و اميد با نور ادر در دل آنان زنده گردانيد -

امام قدير سره، با تبحر و افتخار و علم كامل، به فقه و اصول، كلام و تفسير، فلسفه و عرفان، ادبيات و...
توانستند با مهارت شگفت آور، در هر يك از دانشها گوناگون اسلام تا ليفا تر گرانگ و ارزشمند به گنجينه
معارف بشر عرضه نمايند و نه تنها در علوم اسلام كه در ذوقيات نيز صاحب فضل و هنر بودند، اشعار و غزلهما
حكيمانه و عرفان كه از آيين عارف و ارسته، جاويد بيايدگار مانده است، چوناخ مردايد رست تابناك، كه
بر تارك ادب پارس در طر قرونخ و اعصار خواهد درخشيد، حضرت امام رضوان الله تعالى عليه از لحظه لحظه عمر
گراينها را خويش بهره بار معنوي برد و گذشته از اينكه عالمان خاص و نسل نوين تربيت نمود، مهار اصل انفتلاب
اسلام بود و توانست امت بزرگ بر اساس ارزشها ناب اسلام پرورش دهد كه در برابر همه سختيها، نسته و
مقاوم و سرفراز بايستد. دوست و دشمن در بارة شجاعت، شهامت، ايتار و تقواي آين مرد بزرگ الله
اتفاق نظر دارند كه با نهضت جهان كه ايجاد كرد، بهر تر تازه به مسلمانان بخشيد و استقلال را به معز
واقع در جامعه اسلام به منصفه ظهور رسانيد، رفتار و گفتار آين مرد معيار بود برابر شناخت

اسلام ناب محمد (ص) و رسوایر استکبار و استعمار، در شایسته کرد که شریعت و
انسانیت و تربیت و عرفان و سیاست از یکدیگر جدا نیست و آنان را به یکدیگر پیوند مقدر داد، امت
اسلام با بهره در از تعلیمات و رهنمودها معظم له همچنان روح و سایه او را در جامعه خود ناظر و حاکم می بینند
و این وعده و سنت خداوند است که آگاه کنسند رطت می کند. اما آگاه هیما را اور در میان امت
پایدار ماند، و بر اثر که " اور روح خدا در کالبد زمان بود و روح خدا جاودانه است " از خداوند بزرگ
درخواست می کنیم، تا همه مسلمانان را با تعلیم امام آشنا گرداند و بر عزت و سربلندی مسلمانان بیفزاید.
مجله دانش فدا را رهبر عالم اسلام را به همه مسلمین و مستضعفان جهان تسلیم عرض نموده، تداوم راه جاودانه
آنخ امام بزرگوار را مسکت می نماید.

دانش

دکتر علوی مقدم، روحانی بی‌شک و ممتاز، و شاعران بسیار

عالم، همو معنیه کنان از کتب و بی‌الفکره و بی‌شک و ممتاز و شاعران بسیار
در بیان اعتدال شده و در بیان اعتدال شده و در بیان اعتدال شده و در بیان اعتدال شده
در بیان اعتدال شده و در بیان اعتدال شده و در بیان اعتدال شده و در بیان اعتدال شده

«غالب کیست»؟!

ساله سخن درباره معروف ترین گوینده پارسیگوی شبه قاره است که بدون شك باید پس از اقبال و امیر خسرو، او را برترین شاعر این منطقه دانست.

او گوینده ای است که هم شعر از خود به یادگار گذاشته و هم نثر و در میان شاعران پارسیگوی، تنها چند تن هستند که هم شعر سروده اند و هم نثر نوشته اند و میرزا اسد الله خان غالب دهلوی متوفی به سال ۱۸۶۶ میلادی (= ۱۲۸۵ ق.ه) نیز چنین است یعنی او از گویندگانی است که نه تنها در زمینه شعر بلکه در قلمرو نثر هم توانا بوده و نشأت بسیار از وی به یادگار مانده است.

در شبه قاره، بسیار شاعران پارسیگو بوده اند که در تاریخ ادب فارسی آثارشان جاودان مانده و غالب یکی از آنان است. او شاعر قرن سیزدهم هجری است که در روزگار آخرین پادشاه تیموری هند و در آغاز به قدرت رسیدن انگلیسی ها در شبه قاره پا به عرصه وجود گذاشته است.

اوضاع غم انگیز زمان شاعر و تلخ کامیها و آشفتگی های زندگی شخصی او، که در آغاز در یک خانواده ثروتمند در رفاه و آسایش می زیسته و بعد ها به تلخکامی منجر گردیده، همه در شعر او منعکس است به طوری که شعر او را می توان آئینه تمام نمای اوضاع اجتماعی و فردی و سیاسی روزگار او دانست.

او در شعر خود عواطف انسانی را منعکس کرده و شعرش

دارای احساس است و خواننده را تحت تأثیر قرار می دهد.

جای بسی خوشوقتی است که « غالب دوستان » هند، همه ساله مجلس بزرگداشتی به یاد آن بزرگ برپا می دارند و گرد هم می آیند و پژوهشهای تازه را بر یکدیگر عرضه می دارند تا نکات ناشناخته از این سخنور بزرگ شناخته گردد و بر تحقیقات گذشته افزوده شود.

آری! تشکیل این گونه مجالس و استمرار آن، نشانه علاقه روز افزون غالب شناسان است و از این راه بهتری توان به طرز فکر غالب و اندیشه های او که اغلب به علت دشواری اوضاع و احوال زمان وی، در پرده استعارات و کنایات بیان شده، پی بُرد.

غالب در روزگاری می زیست که مأموران انگلیسی مسلط بر شبه قاره، زبانها را بسته بودند و دیکتا توری کامل بر منطقه حکمفرما بود و نفس ها در سینه هاجس بود و زبان فارسی هم در شبه قاره راه انحطاط رامی پیمود و مشوقان زبان فارسی که امیران و شاهان گورکانی هند بودند، بتدریج رو به زوال و انحطاط بودند. (۱۱).

انگلیسی ها می خواستند از رونق بازار شعر و ادب فارسی، که در شبه قاره متداول شده بود، بکا هند و زبان خود را جایگزین زبان فارسی کنند، لیکن چون زبان فارسی در میان مردم شبه قاره ریشه ای کهن داشت بکلی از میان نرفت و در همان روزگار غلبه انگلیسی ها باز هم شاعران فارسیگویی پیدا شدند و بدین زبان شعر سرودند که شاید بزرگ ترین آنها میرزا اسدالله خان غالب باشد.

زمان شاعری غالب مصادف بود با پایان عصر پادشاهان تیموری هند و آغاز قدرت امرای انگلیسی در شبه قاره. در واقع به روزگار او، کسی نبود که از شاعران فارسیگو حمایت کند، این بود که قدر این شاعر، ناشناخته ماند و چون از صلات و بخشش های امرای تیموری بی نصیب ماند و از انگلیسی ها هم چشمداشت صله و انعام نداشت، این بود که در تنگدستی زیست گو اینکه درستایش ملکه انگلستان نیز قصیده ای سروده است و عبارات منشور سر آغاز قصیده

هم چنین است :
" در مدح خداوند روی زمین ، سایه جهان آفرین حضرت قدر
قدرت ملکه معظمه انگلستان خلد الله ملکه با لعدل والاحسان "

در روزگار هاتواند شمار یافت
خود روزگار آنچه در این روزگار یافت
درهای آسمان به زمین باز کرده اند
هر کس هر آنچه جست به هر رهگذار یافت

تا آنجا که می گوید :

از انتظام شاهی و آیین خسروی
سوروسرور و دانش و داد انتشار یافت

برخستگان هند بیخشود از کرم

وکتوریه که رونق از و روزگار یافت (۲)

الخ

غالب رامی توان یک هنرمند و یک نابغه ادبی روزگار خویش ،
برای مردم خویش دانست ، زیرا او در نظم و نثر فارسی طبع آزمایی
کرده و علاوه بر آثار منظوم ، کتابهایی به نثر نیز از او مانده است . ولی
اهمیت بیشتر او در غزلسرانی می باشد و شخصیت شاعری او در این
رشته از شعر نمایان می گردد . غزلیات او ویژگی های خاصی دارد ،
مضمون آفرینی و بیان احساسات کردن و عواطف انسانی را بازگو
کردن و از مسائل زندگی آگاه بودن و آنها را در شعر گنجانیدن و به
انسان محبت داشتن و در شعرش نو عدوستی تجلی کردن ، از
خصوصیات غزل غالب است .

غالب ، عشق به محبوب را در غزلی چنین بیان کرده است :

دعوی عشق زما کیست که باورنکنند

می جهد خون دل مازرگ گردن ما

(غزل ۶ ، از منتخبات یوسف حسین ص ۱۴)

غالب، همچون يك نقاش ماهر، تصاویری زیبا از محبوب، ترسیم کرده و هنر خود را در شعر بخوبی آشکار کرده است :

جوئی از باده و جوئی ز غسل دارد خلد
لب لعل توهم این است و هم آنست مرا
(غزل ۸ از منتخبات غزلیات یوسف حسین ص ۱۱۲)

غالب، آنان را که گفتار و کردارشان یکی باشد، اهل معنی شمرده و با عالمان بی عمل سخت مبارزه کرده و مخالفت ورزیده است :

باخرد گفتم نشان اهل معنی باز گوی
گفت: گفتاری که با کردار پیونددش بود
(غزل ۱۴۶ از منتخبات ص ۱۶۸)

غالب، زاهد ریائی رانکوهش می کند و بر آنست که بازهد ریائی کاری از پیش نمی رود :

نگشت از سجده حق جبهه زهاد نورانی
چنان کا فروخت تاب باده روی باد خواران را
(غزل شماره ۲۴ از منتخبات ص ۱۲۴)

در برخی از غزلیات، انزوا طلبی و گوشه گیری را برای پرستش خدا بر همه چیز ترجیح می دهد :

غالب! بریدم از همه، خواهم که زین سپس
کنجی گزینم و پرستم خدای را
(غزل ۲۲ از منتخبات ص ۲۸)

غالب، انسانها را به وقت غنیمت شمردن توصیه می کند و می گوید : نباید فرصت را از کف داد :

فرصت از کف مدح و وقت غنیمت پندار
نیست گر صبح بهاری شب ماهی دریاب
(غزل ۲۶ ص ۲۰)

ترکیب شب ماهی برای شب مقرر و شب ماهتابی، جالب توجه
است.

غالب، در غزل دیگری برآنست که رهرو باید در راه رسیدن به
مقصود از همه چیز دست شوید و خور را مهذب کند و به تصفیه
درون پردازد تا بتواند به هدف برسد :

زهستی پاک شو گر مرد راهی کاندرین وادی
گر انیهاست، رخت رهرو آلوده دامان را
(غزل ۳۵ ص ۲۹)

در غزلیات غالب، پیچیدگیها و ریزه کاریها و باریک اندیشی ها
و خیال پردازیهای سبک هندی، بخوبی مشهود است و اشعارش گه گاه
به صنایع بدیعی هم آراسته شده و غزلیاتش مضامین تازه ای را دربر
گرفته و او خود هم به لطافت سخنش اشاره کرده و گفته است :

سخن ما ز لطافت نپذیرد تحریر
نشود گرد نمایان زرم توسن ما

(غزل ۹ از منتخبات یوسف حسین)

باریک اندیشی و نازک خیالی های سبک هندی در شعر زیر
بخوبی نمایان است :

دارم دلی ز آبله نازک نهاد تر
آهسته پانهم که سرخار نازک است
از جنبش نسیم فرو ریزدی زهم
مارا چو برگ گل درودیوار نازک است
(غزل ۵۲ از منتخبات ص ۴۱)

و نیز باریک اندیشی و خیال پردازی غالب، در شعر زیر به نظر می رسد :

پیش از این باد بهار این همه سرمست نبود
شبنم ماست که تر کرده دماغ دم صبح
(غزل ۹۲ از منتخبات ص ۶۶)

مبالغه گویی و اغراق شاعرانه در اشعار زیر دیده می شود :

اشکی نماند باقی از فرط گریه غالب!
سیلی رسید و گویی از دیده شست نم را
(غزل ۱۲ از منتخبات ص ۱۱۸)

در شعر غالب گاه هم ترکیباتی همچون : " قیامت قامتان " و " مژگان درازان " و " رمز فهمان " دیده می شود :

قیامت قامتان ، مژگان درازان
زمژگان برصف دل نیزه بازان
(کلیات غالب، چاپ نول کشور ص ۸۵)

بنده ام بنده مهربانان را
رمز فهمان و نکته دانان را
(کلیات غالب ص ۹۶)

و گاه هم ترکیبات نا مانوس (و شاید هم برای فارسی دانان و فارسی زبانان شبه قاره مانوس) در شعر غالب دیده می شود :

در رسائی سعیم عقده ها پیایی زن
در روانی کارم فتنه ها شناور کن
(غزل ۲۲۰ ص ۱۴۲)

ترکیب " عقده ها پیایی زن " و " فتنه هاشناور کردن " در خور توجه است.

غالب، شاعری است که به دو زبان فارسی و اردو، شعر سروده ولی گویا به شعر فارسی خود، علاقه بیشتری داشته و شعر اردوی خود را کم ارزش تر می شمرده و در قطعه ای زبان فارسی را ستوده و بدان ارج نهاده است :

فارسی بین تا به بینی نقشهای رنگ رنگ
بگذر از مجموعه اردو که بیرنگ من است
فارسی بین تا به بینی کاندرا قلیم خیال
مانی و ارژنگم و آن نسخه ارتنگ من است (۲)

بیرنگ: صفحه ای است که نقاشان برای امتحان رنگ از آن استفاده می کنند.

غالب که در قطعه بالا به فارسی گویی خود بالیده و هنر خود را در فارسی دانی و فارسی سرایی دانسته، در واقع زبان اصلی خود را فارسی می داند و برآنست که به زبان فارسی بهتر می تواند هنر نمایی کند و زبان اردو برای او همچون صفحه ای است که نقاشان برای امتحان رنگ از آن استفاده می کنند. غالب در شعری، علاقه خود را به ایران و شهرهای ایران نشان داده و آرزوی زیستن در ایران را دارد و کلمه مفت در این بیت قابل توجه است.

غالب : از هندوستان بگریز فرصت مفت توست
در نجف مردن خوش است و در صفاهان زیستن
(رک : احوال و آثار غالب ص ۲۴۵)

غالب در برخی از غزلیاتش از قدر شناسی هموطنانش رنج برده و برآنست که این مردم، قدر هنر اور انمی دانند و برای آنان گوهر قیمتی و سنگ چندان تفاوتی ندارد و اینان معجزه را از شعبده باز نمی شناسند :

غالب، سخن از هند برون بر که کس اینجا
سنگ از گهرو شعبده ز اعجاز ندانست
(غزل ۵ ص ۲۱)

و گاه هم شعر خود و سرزمین خود - هند - را بخوبی ستوده است و سرزمین هند را از بهشت آدم، بهتر می داند :

سخن نیست در لطف این قطعه غالب
بهشتی بود هند کآدم ندارد
(غزل ۱۰۲ ص ۷۲)

و نیز در قطعه ای که به صورت سوال و جواب است، از وطن خود هند و ثمرهای آن، بخوبی یاد کرده و مفهوم حب الوطن را بیان کرده است :

گفتم اکنون بگو که دهلی چیست
گفت جانست و این جهانش تن
گفتمش چیست این بنارس گفت
شاهدی مست محو گل چیدن
گفتمش چون بود عظیم آباد
گفت رنگین تر از فضای چمن
حال کلکته باز جستم گفت
باید اقلیم هشتمش گفتن
(احوال و آثار ص ۱۶۶)

در غزل دیگری، غالب به ارزش و اهمیت شعر خود اشاره می کند :

کوکبم را در عدم اوج قبولی بوده است
شهرت شعرم به گیتی بعد من خواهد شدن
(غزل ۲۲۴ ص ۱۴۷)

غالب خود نیز به اهمیت شعرش آگاه بوده و گفته است :

تو ای که محو سخن گستران پیشینی
مباش منکر غالب که در زمانه تست
(غزل ۸۸ ص ۶۲)

مضمون آفرینی و بیان احساسات و عواطف کردن و از مسائل زندگی آگاه بودن و به انسان گرایش داشتن از ویژگیهای شعر غالب است، در برخی از اشعارش روح امید، موج می زند، او در شعرش از ضاع اجتماعی روزگار خود را مورد انتقاد قرار داده و حتی گاه از اینکه قدرت در اختیار بی دانشان و نا آگاهان است رنج می برد.

خود در برخی از آثار منظومش ذکر کرده که از سخنگویان برجسته ادب فارسی الهام گرفته و تحت تاثیر آنان بوده است ولی استعداد فوق العاده او را در سرودن شعر نمی توان منکر بود.

برخی از اشعارش از نظر اخلاقی هم اهمیت دارد. او انسان را برترین مخلوق خدا می داند و می گوید که آدمی نباید خود را پست کند بید مناعت طبع داشته باشد، عفو هست را از دست ندهد، کاری نکند که به مقام و شخصیت والای او لطمه ای وارد شود.

در بعضی از غزلیاتش، افکار صوفیانه، موج می زند. با تظاهر و ریاکاری مخالف بوده و بر آنست که پرستش خدا نباید برای ریا و تظاهر باشد، باید خدا را عبادت کرد. از آن جهت که شایسته عبادت است نه برای بهشت رفتن و از دوزخ رهایی یافتن.

غالب مثنویهای درستایش پاک سروده و بدین طریق خدای بخشیده مهربان را ستوده و شکر نعمتهای او را به جا آورده است. در نظر غالب، خدا یعنی همه چیز و آن چیزی که بر همه فرمان می راند و هموست که مؤمنان را رستگاری دهد و هم اوست که بندگان پاک را نگهدارد.

نور محض و اصل هستی ذات اوست

هر چه جز حق بینی از آیات اوست

(کلیات غالب، چاپ هند ص ۱۰۲)

نیست کس بعد از خدا غیر از خدا
این بود سر بقاء بعد الفناء
(کلیات غالب ص ۷۲)

غالب ، مقام و منزلت پیامبر اکرم (ص) را ستوده و درباره
پیامبر آخرین که دستوراتش برای بهتر زیستن انسانها و بهبود وضع
مردم است . سخن گفته و در اشعارش ، از لطف و مرحمت خدایی
درباره این پیامبر راستین ، بحث کرده است :

جلوه اول که حق بر خویش کرد
مشعل از نور محمد پیش کرد
شده عیان زان نور در بزم ظهور
هرچه پنهان بود از نزدیک و دور
نور حق است احمد و لمعان نور
از نبی در اولیاء دارد ظهور
(کلیات غالب، چاپ هند ص ۱۰۲)

غالب، در یکی از غزلیاتش گفته است که دین محمدی را از آن
جهت پذیرفته که حضرت محمد (ص) را رسول بر حق و فرستاده
شایسته خدای دانند :

حق فرستاده است بهر ما رسول
کرده ایم از بهر حق دینش قبول
آمد و آورد پیغام از خدا
لوحش الله مرحبا نام خدا
جاده راهی نمایان کرد و رفت
راه رفتن بر تو آسان کرد و رفت
(کلیات غالب ص ۱۰۵)

در غزلیات غالب ، نعمت پیامبر اکرم دیده می شود و پیداست
که شاعر به آن بزرگوار علاقه فراوانی دارد و در غزلی چنین گفته است :

حق جلوه گر ز طرز بیان محمد است
آری کلام حق به زبان محمد است

تا آنجا که می گوید :

هرکس قسم بدانچه عزیز است می خورد
سوگند کردگاریه جان محمد است
(اشارتی است به آیه ۷۲/سوره حجر)

بنگر دو نیمه گشتن ماه تمام را
کان نیمه جنبشی زیبان محمد است
(احوال و آثار غالب ص ۲۰۷)

و نیز گفته است :

مطاع آدم و عالم محمد عربی
وکیل مطلق و دستور حضرت باری
(کلیات غالب ص ۱۷۲)

و نیز گفته است :

ای که ختم المرسلینش خوانده ای
دائم یقینش خوانده ای
(کلیات غالب ص ۱۰۸)

تا به خلوتگاه غیب الغیب بود
حسن را اندیشه سر در جیب بود
(کلیات غالب ص ۱۰۲)

در خلال اشعار غالب، اشاراتی به امام علی بن ابی طالب * علیه السلام " پسر عم رسول خدا هست. غالب بمقام و منزلت این راد مرد جهان اسلام را که اعمال و افعال او سر مشقی بسیار آموزنده و باارزش برای اهل ایمان و صاحبدلان، می باشد، ستوده و او را

انسانی والا معرفی کرده است :

زهی قبلة اهل ایمان علی

به تن گشته همسایه جان علی

پدید آمدن در خاندان نبوی

به کیتی در ازوی نشان نبوی

(کلیات غالب ص ۱۱۵)

در برخی از اشعار غالب، مطالب عرفانی و فلسفی که دال بر

وحدت وجود است به نظر می رسد :

عقل در اثبات وحدت خیره می کرده چرا

هر چه جز هستی است، هیچ و هرچه جز حق باطل است

ماهمن عین خودیم اما خود از وهم دویی

درمیان ما و غالب ما و غالب، حائل است

(غزل ۵۸ ص ۱۴۵)

در اشعار غالب، گاه از یاد عرفانی سخن به میان آمده و زمانی

از یاد انگوری:

مستم اما نه از آن باده که آید ز فرنگ

مستم اما نه از آن باده که سازند مغان

مستم اما نه از آن باده که درسنگ انداز

به بی و چنگ، خوردند آخر ماه شعبان

لله الشکر که در ساغر من ریخته اند

می بیرنگ زمیخانه بی نام و نشان

زده ام جام به بزمی که در آن بزمگه است

ساقی اندیشه و مینا دل و راق عرفان

مست پیمانانه پیمان الستم بگذار

من که مستم چه شناسم که چه بستم پیمان

لا جرم، صرفه در آنست که در بی خبری
گذرد سال و مه و روز و شب من یکسان
(اک : احوال و آثار غالب ص ۱۱۵)

غالب، به لذات دنیاوی زیاد پای بند بنود و برآن بود که آدمی
نباید بیش از حد معمول، در لذات مادی غرق شود و به خواهش
های نفسانی توجه کند و در این باره، چنین سروده است:

در دهر فرورفته لذت نتوان بود
برقند نه برشهد نشیند مگس ما

«البته با توجه به اینکه در عرف مردم شبه قاره، " شهد " به
معنای غسل است، باندک توجهی لطف شعر و معنای ظریف آن
درک می شود.»

غالب، ضمن اینکه در برخی از اشعارش، شراب و سرود را
ستوده، باتزوییر و ریاهم مبارزه کرده و درقطعه ای گفته است:

فرصت اگر دست دهد مقتنم انگار
ساقی و مغنی و شرابی و سرودی
زنهار از آن قوم نباشی که فریبند
حق را به سجودی و نبی را به درودی
(ارك : آثار و احوال غالب ص ۱۱۶)

اشارتی است به پیمان نخستین و عالم زر که مقتبس از آیه «
الست بربکم» است (سوره اعراف / ۱۷۱)

و گاه از نداشتن باده اندوه می خورد و برای آنان که دارند و
نی آشامند افسوس :

مرا که باده ندارم ز روزگار چه حظ
ترا که هست و نی شمی ز بهر چه حظ
(انزل ۷۰ ص ۱۱۸)

برخی از غزل‌های غالب را شاعران پس از او پیروی کرده و به استقبال شعر غالب رفته اند.

همان طوری که غالب هم از شعر شاعران پیش از خود تبعیت کرده و مثلاً به شعر مولانا جلال الدین رومی نظر داشته است. مولانا گفته است :

بشنو از نی چون حکایت می کند
کز جدائیا شکایت می کند

غالب گفته است :

من نیم کز خود حکایت می کنم
از دم مردی روایت می کنم
نالۀ می از دم مرد رهست
کان هم از سازوهم از راز آگهت
(احوال و آثار غالب ص ۱۷۲)

مثلاً غزل :

یاد باد آن روزگاران کاعتباری داشتم
آه آتشناک و چشم اشکباری داشتم
(غزل شماره ۱۹۸ ص ۱۲۰)

را مرحوم ملك الشعرا بهار، استقبال کرده و ضمن قصیده ای سرگذشت های دیرین خود را به یاد آورده و برفوت ایام شباب تأسف خورده و سروده است :

یاد باد آن عهد کم بندی به پای اندر نبود

خبر می اندر دست و غیراز غشتم اندر سرینود تا آنجا که می

گوید :

شعری گفتیم رمی گشتیم رمی بودیم خوش
بزم ما که گاه بی مهری و خنیا گرنبود

ارك: دیوان اشعار محمد تقی بهار «ملك الشعراء» چاپ روم
۱۳۴۴ خورشیدی، تهران، انتشارات امیر کبیر، چانچانه فردوسی
در ۲ جلد ج ۱ ص ۲۵۰)

غالب، به شعر نظیری نیشاپوری هم توجه داشته است:

جواب خواجه نظیری نوشته ام غالب!
خطانموده ام و چشم آفرین دارم
(احوال و آثار ص ۲۲۲)

و در غزل دیگری به شعر عرفی و شیوه او اشاره کرده و
مصراع‌ی از شعر او را تضمین کرده است:

کیفیت عرفی طلب از طینت غالب
«جام دگران باده شیراز ندارد»
(احوال و آثار ص ۷۷۸)

غالب در غزلی به مطلع:

آنان که وصل یارهمی آرزو کنند
باید که خویش را بگذارند و اوکنند
(غزل ش ۱۱۵ ص ۸۱، ۸۲)

که بیت تخلص آن:

آلوده ریانتوان بود غالباً!
پاك است خرقة ای که به می شست و شوکنند

می باشد، از غزل حافظ که گفته است:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

پیروی کرده است، مشهور است که حافظ هم این غزل را بانظر

به غزلی از شاه نعمت الله ولی متوفی حدود سال ۸۲۰ هجری، سروده است. مطلع غزل شاه نعمت الله این است :

ماخاک راه را به نظر کیمیا کنیم
صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم

در برخی از غزلیات غالب، صنایع لفظی و معنوی زیبا و بدیعی به کار رفته است، مثلاً در غزل :

بُتی دارم از اهل دل رم گرفته
به شوخی دل از خویشتن هم گرفته
رگ غمزه از نیش مژگان گشوده
سرفتنه در زلف پُرخم گرفته
به رخساره عرض گلستان ربوده
به هنگامه عرض جهنم گرفته (۵)

در بیت نخست ، فعل مرکب "رم گرفته" درخور اهتیت است زیرا " بُت " برای زیباروی آهوش استعاره است و لذا فعل مناسب با آن "رم گرفته" به کار رفته است. و در بیت سوم جناس تام میان دو کلمه " عرض " به کسر اول در مصراع نخست و " عرض " به فتح اول در مصراع دوم ، قابل ذکر است.

در شعر غالب، گاه تشبیه معقول دیده می شود:

راستی اینکه دم مهر و وفای تویه دل
باهم آمیخته مانند روان بابدن است
(غزل ۸۲ ص ۵۶)

تشبیهات زیبا و لطیف در شعر غالب، فراوان هست همچون تشبیه معشوق و سر سختی او به سنگ خارا و یا نازکدلی و زرد رنجی محبوب، به آبگینه، صنعت لف و نشر هم بر زیبایی شعر افزوده است.

چون گویم از تو بر دل شیدا چه می رود
بنگر بر آبگینه زخارا چه می رود
(غزل ۱۱۶ ص ۱۸۲)

در شعر غالب تلمیحاتی وجود دارد که در آنها به برخی از
رُخداد های عرفانی و غیر عرفانی اشاره شده همچون:

آن راز که در سینه نهان است نه وعظ است
بردار توان گفت و به منبر نتوان گفت
(غزل ۷۰ ص ۵۲)

یا این شعر که تلمیحی است به حلاج:

زگیر و دارچه غم چون به عالمی که منم
هنوز قصه حلاج حرف زیر لبی است
(غزل ۸۷ ص ۱۶۲)

و در شعر زیر اشارتی به «انالحق» گفتن حسین بن منصور
حلاج است:

مجرم مسنج رندانالحق سرای را
معشوقه خودنمای و نگهبان غیور بود
(غزل ۱۰۹ ص ۷۶)

غالب در غزل دیگری به قصه شیرین و شکر اشاره کرده و گفته
است:

فصلی هم از شکایت شیرین شمرده ایم
آن قصه شکر که به پرویز گفته اند
(احوال و آثار غالب - ص ۱۲۲۳)

و نیز در خطاب به معشوق زیبا روی خورشیددوش ، از
خورشید پرستی سخن گفته و از لیلی و مجنون هم ، یاد کرده است.

هم به سودای تو خورشید پرستم آری

دل زمجنون برد آهو که به لیلا ماند
(ص ۲۲۱ احوال و آثار غالب)

در شعر زیر ضمن وجود تلمیحات زیبا، صنعت لف و نشر هم دیده می شود :

به جام و آینه حرف جم و سکندر چیست
که هرچه رفت به هر عهد در زمانه تست
(غزل ۸۸ ص ۶۲)

تلمیح زیر هم اشارتی است به بت تراشی آذر

پیوسته دهد باده و ساقی نتوان خواند
همواره تراشد بت و آذر نتوان گفت
(احوال و آثار غالب ص ۲۱۲)

غالب در شعر خود به اقوام و کل باستانی اشارتی کرده و در این باده نیز تلمیحاتی دارد :

نشاط معنویان از شراب خانه تست
که خون بابلیان فصلی از فسانه تست
(احوال و آثار غالب ص ۴۱۶)

رویهم رفته در شعر غالب، ویژگیهای سبک هندی یعنی وجود مضامین نغز و دور از ذهن و نازک کاریهای لفظی که در شعر شاعران سبک هندی هست، در شعر غالب هم وجود دارد و همین طور کثرت استعمال کنایه و استعاره های پیچیده، که فهم شعر را دشوار می کند. و از خصوصیات سبک هندی است. در شعر غالب دیده می شود. و نیز همان طوری که استعمال الفاظ عامیانه و بازاری که سخن را از فخامت و استحکام تنزل می دهد و در شعر شاعران سبک هندی وجود دارد، در شعر غالب هم هست.

و خلاصه اینکه تمام ویژگیهای شعر صائب، وحشی، کلیم،

عرفی، طالب، در شعر غالب و دیگر شاعران فارسی زبان هندی
الاصل، دیده می شود، اینکه نمونه هائی از این گونه اشعار:

دوست دارم گرهی را که به کارم زده اند
کاین همان است که پیوسته در ابروی تولود
(پنج آهنگ - چاپ لاهور - ص ۸۶)

وداع و وصل جداگانه لذتی دارد هزار باربرو صد هزار بار بیا
(کلیات غالب ص ۲۶۲)

در آتش از نوای ساز خویشم کباب شعله آواز خویشم
(پنج آهنگ ص ۷۴)

غالب نه تنها از شاعران پارسیگوی شبه قاره، به شمار می آید
بلکه او در نثر هم مهارت داشته و آثاری از خود به یادگار گذاشته
است:

یکی از آثار منشور «غالب مهر نیمروز» است که به زبان فارسی
نوشته شده و پرفسور سید عبدالرشید فاضل در سال ۱۹۶۱م آن را
به زبان اردو برگردانده است و مقدمه ای در ۵۵ صفحه به زبان اردو
بر کتاب مزبور نوشته و در پایان کتاب هم فرهنگنامه ای ضمیمه است
که لغات نا مانوس کتاب را به زبان اردو ترجمه کرده است.

کتاب مزبور درباره داستانهای قدیم و حکایات پیامبران و
شاهان است و بنای حکایات بر اختصار است و گه گاه هم به مناسبت
اشعاری از نویسنده ضمیمه عبارات منشور هست (۶)

یکی دیگر از آثار منشور غالب، کتاب «دستنبو» است که
نویسنده زندگی خود را در آن: شرح داده و از حوادثی که در آن
روزگاران بر او گذشته، سخن گفته است در حقیقت کتاب مزبور، تاریخ
گویای عصر اوست. نثر کتاب فارسی سره است و لغات عربی در آن
کم به کار رفته و گاه برای تایید و تقویت گفتار خود، نویسنده
شعری نیز از خود در آن کتاب آورده است. منتخبی از کتاب مزبور به

مناسبت صدمین سال وفات غالب، در سال ۱۹۶۹ میلادی چاپ شده است. در این اثر که سعی شده لغات عربی در آن کمتر به کار رود، برخی از واژه های نامانوس دستاویز دیده می شود که خواننده یا معنی و مفهوم آنها نا آشناست و بخوبی در نمی یابد مانند:

"... و در فرماندهی از فرمانبری نشان و در گرایش (توجه) و درایش (تاثیر) از نخست پاس فرمان نداشته باشند. (۷)
یا این عبارت.

"در آمیغ فروغ هر فروزه به نیستی نویم بخشنده هستی
ست... (۸)

آمیغ = حقیقت. فروزه = صفت. نویم = محض

البته عبارات و جمله های زیبای فارسی سره نیز در این کتاب فراوان هست همچون:

"اری خداوند چنانکه نیست را هستی ده است، هستی پذیرفته
را، نیست ساز نیز تواند بود." (۹)

یا این عبارت:

"نادان نیم که ستاره را بدین روشنی و گردون را بدین بزرگی
بی فر و فروغ و کارگزاری برینیان را دروغ پندارم." (۱۰) (برینیان:
جمع برین: علوی) - نقل از پاورقی دستنبو ص ۴

درباره وجه تسمیه کتاب، غالب خود این نام را بر این اثر منشور
نهاده و گفته است: "این نامه را پس از آنجا میدان، دستنبوی نام
نهاده آمد و دست به دست و سوی به سوی فرستاده آمد تا دانشوران
را روان پرورد و سخن گستران را دل از دست برد." (۱۱)

در نوشته های غالب، کلماتی که خاص شیوه فارسی نویسان شبه
قاره است، فراوان دیده می شود همچون این ترکیبات در عبارت زیر:

"... مگر درد برون رفتگان و درون تفتگان را درمان نیست، کاش درونیان و بیرونیان را از مرگ و زیست یکدیگر آگهی بودی تابتی و پراکندگی روی نمودی،" (۲) در این عبارت ترکیبی " برون رفتگان" و " درونیان" و " بیرونیان" ویژه فارسی دانن شبه قاره است.

همان طور که گفته شد، غالب در آثار منشور خود تحت تاثیر دستاثر بوده و خود نیز بداین اثر پذیری اشاره کرده است: (۱۲)

لختی ر دستاثر بود نمۀ ما
ساسان ششم به کاردانی مانیم

(دستاثر صحیفه چندست که بر پیران فارسی نازل شده و ساسان پنجم آن را ترجمه کرده، مصنف خود را ساسان ششم همی گوید (نقل از پاورتی دستنبو ص ۴۴)

نثر غالب، گاه ریباست و پرسوز و گداز. مثلاً در عباراتی احساسات برادر دوستانه خود را که به علت تنگدستی نمی تواند، آن طور که باید و شاید از برادر بیمارش، مواظبت کند، چنین بیان می کند:

" برادر که دو سال از من کوچک است، درسی سالکی خرد به باد داد و دیوانگی گزید، سی سال است که آن دیوانه کم آزار بی خروشن است و بی هوش می زید، خانه وی از خانه من جد است و کما بیش دورنی دو هزار گام در میان..."

غالب، که تحت تاثیر مرگ جانگداز برادرش، میرزا یوسف، که به اختلال مشاعر دچار شده بود و از این مساله بسیار رنج می برد و سر انجام هم مُرد، مراسم کفن و دفن او را چنین توصیف می کند (۱۴):

" همسایگان برتنهایی من بخشودند و به سر انجام کار کمر بستند... رفتند و تن مرده شستند و در دوسه چادر سفید که از

اینجا برده بودند پیچیدند و به ناز گاهی که به پهلوی آن کاشانه بود
زمین کردند و مرده را در آنجا نهادند و مفاک به خاک انباشتند و
برگشتند... در رثاء برادر چنین گفته است : (۱۵)

دریغ آنکه اندر درنگ سه بیست
سه ده شاد وسی سال ناشاد زیست
ته خاک بالین زخشتش نبود
بجز خاک در سر نوشتش نبود
خدایا براین مرده بخشایشی
که نادیده درزیست آسایشی
سروشی به دلجویی اوفرست
روانش به جاوید مینوفرست

و سرانجام درباره همین برادر که سی سال از عمر خود را
در جنون گذرانده و به کسی آزار نرسانده، چنین می گوید : (۱۶)

این فروهیده سرشینه نکرهیده سرنوشت که شست سال خوش و
ناخوش زیست و از آن میان سی سال هوشمند و سی سال بیهوش
زیست در هوشمندی خشم فروخوردن و در بیهوشی نیاززدن، آیین
داشت و در بیست و نهمین از ماه صفر سال یکهزار و دوسدر هفتاد و
چهار جامه گذاشت

زسال مرگ ستمدیده میرزا یوسف
که زیستی به جهان در زخویش بیگانه
یکی در انجمن از من همی پژوهش کرد
کشیدم آهی و گفتم دریغ دیوانه!

یکی دیگر از آثار منشور غالب نقد گونه ای است بر کتاب "برهان
قاطع" محمد حسین بن خلف تبریزی به اسم "قاطع برهان".
بر کتاب "برهان قاطع" نقد هائی نوشته شده است. مرحوم پور

داوود هم از «برهان قاطع» انتقاد کرده و برآنست که مولف کتاب برهان قاطع بدون تعمق لغات دساتیری را در ردیف لغات فارسی آورده و شرح و تفسیر کرده است .

غالب هم از برهان قاطع انتقاد کرده و نام نقد خود را « قاطع برهان» نامیده است. نقد او بسیار تند و زننده است، او در مقدمه نوشته است : (۱۷)

«... هرگاه غم تنهانی رو آوردی، برهان قاطع را نگرستی، چون آن سفینه گفتار نادرست داشت و مردم را از راه می بُرد و من آیین آموزگاری داشتم بر پیروان خودم دل سوخت، جاده نمایان ساختم تا پیراهه نپویند... با این همه کوشش که در جدا کردن راست از کاست مرا بود ننوشته ام مگر از بسیاری اندکی، چنانکه بی مبالغه می گویم از صدیکی...»

سپس گفته است که اثر خود را « قاطع برهان » نام نهاده ام : زیرا قلب « برهان قاطع» « قاطع برهان» خواهد بود ولی خود غالب بعد ها کتاب مزبور را «درفش کاویانی» نامیده است و در این باره چنین گفته است: (۱۸)

« قاطع برهان که صنعت نقشبند خیال من است نه نامه اعمال من که در آن جهان به من خواهند سپرد، هم در این جهان خواهد ماند در دل فرود آمد که به مقامی چند کلامی چند بفزایم و این مجموعه را که قاطع برهان نام نهاده ام، سپس درفش کاویانی خطاب دهم:

نازم به خرام کلک و طرز رقمش
ماناست تیزی به دم تیغ دمش
چون اسم کتاب قاطع برهان بود
گردید درفش کاویانی علمش

بر کتاب «قاطع برهان» غالب، نقدهائی نوشته شده، شاید یکی

از معروف ترین آنها کتاب پرفسور نذیر احمد استاد فاضل هندی است که در سال ۱۹۸۵ میلادی در دهلی به همت انستیتوت غالب در ۴۲۲ صفحه با پیش گفتار و ضامن و فهرستهای بسیار مفید چاپ شده است. پرفسور نذیر احمد در مقدمه از ۲۶ فرهنگ لغت فارسی سخن گفته و آنها را معرفی کرده است و مقایسه گونه ای میان آنها انجام داده و لغات گوناگون را از نظر فرهنگهای متفاوت مورد بحث قرار داده. و از شعر شاعران مثال ورده است. و سرانجام در بخش پدیانی کتاب فهرست (اشاریه) الفاظ و کلمات، فهرست اشخاص، فهرست نام کتب گنجانده و افسوس که این کتاب بسیار مفید زبان اردو می باشد و جای آن دارد که یکی از استادان فارسی دان شبه قاره، آن را به زبان فارسی ترجمه کند.

غالب در مقدمه کتاب " درفش کویانی " چنین گفته است:

" به یزدان دانش بخش داد پسندمی پناهم و دانش از خدا و داد از خلق می خواهم تا گرفته نزنند و خرده نگیرند که با مرده دو صد ساله دشمنی چرامی ورزد. نه مرا با محمد حسین دکنی بحث است و نه برشهرت برهان قاطع رشک... " کتاب درفش کویانی به اهتمام پرفسور محمد باقر در سال ۱۹۶۹ میلادی در ۲۱۴ صفحه در شهر لاهور با پیشگفتاری از حمید احمد خان به انضمام فهرستهای سودمند چاپ شده است.

برخی از انتقادات غالب، بر کتاب " برهان قاطع " مستدل و منطقی است برای مثال به ذکر دو نمونه اکتفا می شود :

نوسینده "برهان قاطع" در جند یکم ص ۱۲ چاپ دکتر معین نوشته است :

آتش به کسر ثالث و سکون شین نقطه دار معروف است و به عربی نار گویند " و پنس استدلال کرده که کلمه " آتش " بادانش قافیه شده است.

ولی غالب در نقد خود نوشته است : (۱۹)

« قافیه آتش بادانش ادعائی است نادلیپذیر. آری در سلك
قوافی سرکش و مشوش هزار جادیده ایم »

پس از شعر نظیری، سعدی، خاقانی، زلالی خونساری، نظامی
گنجوی، نمونه هانی ذکر کرده و ثابت کرده که کلمه آتش به فتح تاء
قرشت درست است و نه به کسرتاء.

حافظ هم در غزل معروف :

نقد حوفی نه همه صافی بیغش باشد
ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

کلمه «آتش» را با «غش» قافیه و دیگر کلمات قافیه غزل
عبارتست از :

سرخوش-منقش- بلاکش- مشوش- مهوش- (۲۰)

یکی دیگر از انتقادات غالب، برمولف کتاب «برهان قاطع»
درباره کلمه «فراز» است که محمد حسین خلف تبریزی مانند اکثر لغت
نویسان کلمه مزبور را از لغات اضداد شمرده، به معنای بستن و
گشودن در.

غالب در این باره نوشته است (۲۱)

«کس نگوید که تنها صاحب «برهان قاطع» چنین نمی گوید بلکه
دیگران نیز گفته اند و این امر اجماعی است. مامی گویم که این اجماع
مثل اجماع اهل شام است برخلافت یزید...»

غالب، منشا این مغالطه را تمسک به شعر حافظ دانسته که گفته

است :

حضور مجلس انس است و دوستان جمعند

«و ان یکاد» بخوانید و در فراز کنید

نوسینده برهان قاطع. همچون عقیده بسیاری از لغت دانان. برآنست که فعل مرکب "فراز کردن" از اضداد است یعنی هم باز کردن و هم بستن در و امثال آن، معنی می دهد.

غالب دهلوی، سخن نوسینده برهان قاطع را قبول ندارد، غالب گفته است: فراز، ضد نشیب است، چون هنگام بستن تخته های در از هر دو سوی، مرئی می شود و آن صورت بلندی است، هر آینه بستن در را در فراز کردن گویند چنانکه سعدی گوید:

به روی خود در طمّاع باز نتوان کرد
چو باز شد به درشته فراز نتوان کرد.

غالب، نمونه های دیگر هم ذکر کرده است. همان طوری که فاضل محقق بهاءالدین خرمشاهی نیز نوشته است (۲۲) حدودسی متن منظوم و منثور را بررسی کردم و به "فراز کردن" به معنای باز کردن برنخوردم، در لغت نامه دهخدا هم پانزده مثال ذیل فراز و فراز شدن و فراز کردن، آمده و همه به معنای بسته است و در مواردی هم که اشاره شده این لغت از اضداد است و به معنای باز یا باز کردن است فقط یک مثال ارائه شده که آن هم درست نیست و به معنای بسته است.

آقای خرمشاهی مثالهایی از نظم و نثر فارسی که فراز به معنای بسته است آورده و شعر حافظ را هم چنین معنی کرده است:

"خلوت انس برقرار است و دوستان جمعند، برای آنکه چشم زخمی به ما و بزم ما نرسد" وان یکاد" بخوانید و در را ببندید که اغیار به درون نیابند"

باید دانست که درباره کتاب "برهان قاطع" محمد حسین بن خلف تبریزی و "قاطع برهان" غالب دهلوی، کتبی نوشته شده که برخی از آنها در حمایت است بعضی هم در مخالفت. برای آگاهی

بیشتر در این زمینه رجوع شود به مقدمه برهان قاطع چاپ دکتر معین از صفحه ۱۱۰ تا ۱۱۶.

کلیات نثر غالب در مطبعه نول کشور، در ۴۱۸ صفحه چاپ سنگی شده است مشتمل بر:

۱. پنج آهنگ در ۲۵۴ صفحه به زبان فارسی. کتاب «پنج آهنگ» در سال ۱۶۶۱ میلادی درباره به وسیله استاد مرحوم سید وزیرالحسن عابدی، تصحیح و تحقیق شده و مقدمه ای هم به زبان اردو، به قلم مصحح محترم، بر آن نوشته شده و در لاهور به چاپ رسیده، پرفسور، علاءالدین صدیقی، معاون رئیس دانشگاه پنجاب بر آن، مقدمه (پیش لفظ) نوشته و حمید احمد خان نیز، مقدمه کوتاهی در معرفی غالب، به زبان اردو، نوشته است.

۲. مهرنیمروز از صفحه ۲۵۶ تا صفحه ۲۷۴ می باشد.

کتاب «پنج آهنگ» یکی از آثار مهم نثری غالب است و همان طور که خود در صفحات ۴، ۲ مقدمه گفته بر پنج آهنگ آراسته شده و شامل پنج بخش است و هر بخش درباره نوع خاصی از نامه نگاری است:

آهنگ اول در القاب و ما يتعلق بها و آداب و مراتب متعلقه درباره نامه نویسی است.

آهنگ دوم در مصادر و مصطلحات و لغات فارسی می باشد.

آهنگ سوم، درباره اشعاری است که در مکاتبات به کار آید.

آهنگ چهارم در باب خطب و کتب و تقاریظ و عبارات متفرقه می باشد. و بالاخره آهنگ پنجم درباره مکاتبات و نامه هائی است که غالب به اشخاص مختلف نوشته است.

برخی از مطالب و دستورالعمل های غالب در فن نامه نگاری، در آغاز کتاب، جالب توجه است، زیرا او بر آنست که نویسنده باید:

«... نبشتن را رنگ گفتن دهد و مطلب را بدان روش گزارد که دریافتن آن، دشوار نباشد. (۲۲)» و باز می افزاید که نویسنده باید «از آن بپرهیزد که سخن گره در گره گردد.» و باز هم دستوری دهد که «زنهار استعاره های دقیق و لغات مشکله نامانوس در عبارت درج نکند و در هر مورد رعایت رتبه مکتوب الیه در نظر دارد.» و از این سخن که گفته اند: نویسنده باید از اطناب مُمل پرهیزد، غالب چنین تعبیر می کند: «تاتواند سخن را درازی ندهد و از تکرار الفاظ محترز باشد.»

غالب، توصیه می کند که نویسنده از زیاده روی در به کار بردن لغات عربی باید اجتناب کند و این دستورالعمل را بدین طریق بازمی گوید:

«لغات عربی جزیه قدر بایست صرف ننمایید و پیوسته در آن کوشد که سادگی و نغزی شعار او بود. (۲۴)»

از مقدمه کوتاه آهنگ اول کتاب، شیوه نویسندگی غالب، به خوبی استنباط می شود و خواننده درمی یابد که غالب به ساده نویسی توجه دارد و برآنست که نباید لغات نامانوس در زبان فارسی به کار رود و لغات عربی هم باید به اندازه ضرورت در نوشته های فارسی، به کار رود.

و گویا غالب در نوشتن این بخش از کتاب، باب آیین دبیری کتاب «قابو سنامه» را که عنصر المعالی به فرزندش کیلان شاه رسم نویسندگی می آموزد، در نظر داشته است. نویسنده قابوسنامه گفته است: (۲۵).

«نامه خودرابه آیت های قرآن و خبرهای رسول آراسته دار و اگر نامه پارسی بود پارسی که مردمان اندر نیابند منویس... در نامه تازی سجع هنراست و خوش آید و درنامه های پارسی خوش نیاید که اگرنگویی بهتر بود...»

نویسنده قابوسنامه دستور داده که نویسنده باید بعضی از لغات مهجور فارسی را که فهم آن برای مردم دشوار است کنار بگذارد و در نوشته اش به کار نبرد و بجای آن لغات مستعمل عربی به کاربرد.

غالب در بخش اول کتاب «آهنگ اول» دستورات بسیار سودمندی به نویسندگان می دهد و در واقع يك سلسله آیین نگارش برای کاتبان بیان می کند، او برآنست که نویسنده باید بکوشد که ساده نویسی و نغز گفتاری، شعار او بود و در نوشته های به قول او «خطوط» و «عرایض» که به حکام نویسند و مشتمل بر معاملات باشد، لازم است که از اغلاق و اغراق، احتراز کند و سخن به اشاره و استعاره نگذارد و نرم گوید و سنجیده. (۲۶)

غالب، مراتب مکتوب «الیه را بر سه پایه: عالی، واسط و ادانی، تقسیم کرده است: (۲۷)

عالی، کسانی رامی داند که از نویسنده بلند مرتبه تر و فراتر هستند همچون پدر، استاد و مُرشد.

واسط، برادران و دوستان می باشند

ادانی، شامل پسران و نوکران می باشد

غالب از القاب و عناوین و کلماتی که نویسنده برای پدرمی نویسد، چنین یاد می کند: قبله کونین. کعبه دارین. حضرت ولی نعمتی (مدظله العالی) قبله دوجهان و کعبه جسم و جان، حضرت ولی نعمی دام اقباله. قبله حاجات. کعبه مرادات. حضرت ابوی مخدومی مدظله العالی. قبله مقاصد دین و دنیا و کعبه مطالب هر دوسرا حضرت ابوی مخدومی مدظله العالی. قبله کعبه کونین ولی نعمت دارین حضرت ابوی مخدومی دام اقباله. (۲۸)

با اندک تاملی درمی یابیم که آنچه غالب خود رعایت نکرده و در شیوه نامه نویسی آن را فرو گذاشته، اینست که در مکاتیب خود و به کاربردن القاب و عناوین، بیشتر رعایت سجع کلمات را کرده و

بنای القاب بر کلمات مسجع است و دستور العمل های خود را که «نگارش از گزارش دور تر نرود» و «نشستن رنگ گفتن دهد» مراعات نکرده و در زمینه القاب و عناوین برای مرشد و استاد برآنست که باید نوشت:

«قبله و کعبه خافقین حضرت پیر و مرشد بر حق مد ظله العالی» و نیز این عبارت: «قبله جان و دل و کعبه آب و گل حضرت پیر و مرشد برحق مد ظله العالی» و همچنین این عبارت: «منبع فیوض نامتناهی واسطه حصول رحمت الهی حضرت پیرومرشد برحق مد ظله العالی» (۲۹)

و نیز کلمات و عباراتی که غالب، در پاسخ نامه های بزرگان، پس از وصول نامه در کتاب آورده و معتقد است که باید در جواب نامه ها نوشت همچون:

«نوازشنامه تفقد طراز، شرف وصول ارزانی داشته» یا این عبارت: «والانامة ربوبیت طراز به پرتو وصول خود ظل عطوفت به فرق نیاز افکند» یا این عبارت: «عطوفت نامه ربوبیت مضمون به شرف وصول خود معزز و مباهی گردانید». (۲۰) همه معتقد است و گره در گره و پراز لغات عربی.

و چون نامه نرسد به اعتقاد غالب باید عبارات زیر را نوشت: «دیرست که فروغ وصول والانامه جان و دل را تجلی زارسعادت نساخته است...» یا این عبارت: «مدت مدید گذشته است که به عز وصول نوازشنامه سرمایه اندوز سعادت نگردیده است...»

یا این عبارت: «عرصه درازمی گذرد که عطوفت نامه ربوبیت رقم سایه رحمت بر فرق بندگان نینداخته است...» یا این عبارت: «روزگاریست که تفقد نامه فیض آگین حرز جان اندوهگین نشده است». (۲۱)

و نیز غالب، توصیه کرده است که در پایان نامه ها باید از

عبارات و جمله های دعائیه زیر، استفاده شود.

«بقای دولت و اقبال از مشرق جاه و جلال طالع و لامع باد»

«ظل رافت و عنایت بر مفارق فدویان علی الدوام مبسوط باد»

«سمنند اقبال همواره زیر ران و فتح و نصرت پیوسته همعنان

باد.» (۳۲)

با اندک دقتی معلوم می گردد که غالب خود چگونه دستورالعمل های خویش را درباب نگارش، زیر پا گذاشته و تا چه اندازه دستور «نبشتن را رنگ گفتن دهد و مطلب را بدان روش گزارد که دریافتن آن دشوار نباشد» رعایت کرده است؟! و آیا خود که گفته است: «از آن پرهیزد که سخن گره در گره گردد» مراعات کرده است!؟

مکاتیب و نامه های دوستانه و اخوانیات او نیز برخلاف توصیه اش، خالی از لغات عربی و صناعات بدیعی نمی باشد همچون این عبارات در وصول نامه های دوستانه:

«تلطف رقم ملاطفه سامی رنگ ورود ریخته پیمانۀ دل محبت منزل را لبریز می نشاط گردانید.» یا این عبارات:

«محبت نامه موالات طراز چهره وصول افروخته دیده و دل را نورسور بی اندازه عطا فرمود.» یا این عبارات:

«ابتهاج وصول سامی نسیقه و انشراح ورود مکاتبه گرامی بدان اندازه است که اگر آن را برنگارد مشکل که در هزارنامه نیز به پایان رسد. ایزد جهان آفرین به این یاد آوریا سلامت دارد.» (۳۲)

غالب برای طبقه و مرتبه سوم که به گفته او ادانی هستند چند رتبه و مرتبه در نظر گرفته و آنان را به چند گروه منقسم ساخته است و مصطلحاتی همچون: رفقای همنشین، فرزندان، ملا زمان و برادران به کار برده و برای هر یک، یک نوع خطاب خاص در نظر گرفته است. به عنوان مثال نمونه هایی ذکر می شود:

"برادر به جان برابر بلکه از جان بهتر و خوش تر سلمه الله تعالی. بعد دعوات مزید حیات و ترقی درجات مرفوع ضمیر سعادت تخمیر باد. برادر گرامی منش فرخنده سیر از جان گرامی تر زاد قدره و طول عمره بعد دعای افزونی عمر و بقای دولت مشهود رای سعادت انتماء آنکه... (۲۴)

غالب در صفحه ۲۹ کتاب "پنج آهنگ" توصیه می کند که خاتمه و پایان مکاتیب این طبقه را باید "بی الفاظ مغلق بنویسند" ولی نمونه هایی که ذکر می کند و الگو هایی که می دهد، از این ویژگی برخوردار نیست.

غالب در باب نامه هایی که برای تعزیت و عرض تسلیت نوشته می شود، معتقد است که این گونه نامه ها باید دارای مقدمه ای باشد مبنی بر "ماتم پُرسی" و مراتب آنها باید متفاوت باشد یعنی برای تعزیت کودکان و طفلان شیر خوار شیوه ای و برای بزرگسالان شیوه ای دیگر باید نوشت ولی در هر حال نویسنده باید نخست از شنیدن خبر فوت، اظهار ملال و اندوه کند و در مرحله دوم باید به خواننده، صبر و شکیبایی بیا موزد. سه دیگر آنکه نویسنده باید در نامه خود، برای متوفی، مغفرت و آمرزش بخواهد. همچون این نامه:

"در این ایام ملالت انجام... واقعه جگر گداز فلانی برق اندوهی برخمن صبر و تاب ریخت که دود از جان و گرد از دل برانگیخت. دریغا که درنگار خانه دهر فرصت اقامت نیست و از چنگ هادم اللذات هیچ آفریده را مجال سلامت نی. هر چند بشریت مقتضی حُزن و ملال است اما ستیزه به قضای آسمانی محال است. چارونا چار به صبر و تسلیم باید پرداخت و خود را دستخوش اندوه و غم نتوان ساخت. جناب باری عزاسمه آن غریق بحر رحمت را در سایه مغفرت جاوید و خستگان غم و درد او را مرهم شکیبی بر جراحات نهد." (۲۵)

یا مثلاً این نمونه:

"سانحه هوش ربا و حادثه اندوه فزای انتقال فلانی خون دل از

دیده روان کرد و نشتر به رگ جان ناتوان فروبرد. گرفتاران سلسله تقدیر را چاره جز تسلیم نیست. حی لا يموت جز ذات واجب الوجود در عالم امکان کیست؟ زنهار سر رشته حبل المتین صبر از کف ندهند و فرمان خداوندی را بنده وار گردن نهند. روح آن سالک مسالک عدم را به فاتحه و دعای آموزش یاد نمایند و خود را از بی طاقتی باز داشته تکمیل مراتب تسلیم فرمایند.» (۲۶)

اگر اندک توجهی در این تعزیت نامه ها بشود درمی یابیم که مقدمه تعزیت نامه ها و استخوان بندی متن آنها و شیوه نگارش آنها (نسبت به زمان نویسنده) خوب است؛ زیرا نویسنده در این تسلیت نامه ها، اولاً اندوه خود را ابراز داشته ثانیاً بستگان متوفی را به صبر و شکیبایی فراخوانده و ثالثاً برای در گذشته هم آموزش خواسته است، لیکن لغات مُغلق عربی و استعاره ها و کنایه ها و دیگر صنایع لفظی و معنوی به کاررفته در این نامه هارا هم نمی توان نادیده گرفت.

غالب، برآنست که در تهنیت نامه، باید از الفاظ موحش و نکوهیده پرهیزند و نیز برای تهنیت تولد فرزند و تهنیت طوی، و تهنیت صحت و تهنیت فتح، باید الفاظ خالص و جداگانه ای به کار بُرد. طوی: (شادی و عروسی)

ولی جالب توجه آنکه نمونه های مذکور در کتاب پنج آهنگ در صفحه ۲۲ پُر است از الفاظ و کلمات نامانوس و استعارات و کنایات دور از ذهن.

نمونه هانی که غالب، برای ارتقاء مقام و یابه گفته او «تهنیت اضافه منصب» آورده، چنین است:

«خبر بهجت اثر اضافه منصب و ترقی مراتب آن جلیل المناقب، باجان مشتاق آن کرد که بهار به گلستان کند. ایزد کارساز این ترقی را سر آغاز ترقیات بی اندازه گرداند و ذات ستوده صفات را به مراتب اعلی رساند.» (۲۷)

در «آهنگ دوم» غالب، چهار موضوع را مورد بحث قرار داده و یا به گفته خودار^{۲۸} و از این آهنگ چار زمزمه می خیزد. غالب، به مناسبت آهنگ کلمه زمزمه آورده.

در بخش دوم کتاب، مباحث دستوری مطرح شده و دارای چهار فصل است یعنی غالب در این بخش از: مصدر، اسم، زمانهای افعال، مصطلحات و لغات بحث کرده است. (۲۹)

فصل سوم و چهارم این بخش و یا به گفته غالب (زمزمه سوم و چهارم از آهنگ دوم) درخور اهمیت است زیرا در زمزمه سوم، برخی از مصطلحات و کنایات و امثال سائره را، غالب ذکر کرده است همچون:

«آب به ریمان بستن. آب به هاون کوفتن. آهن سرد کوفتن» که اشارتی است به کارنا سود مند کردن.

جامه گزاشتن: به معنی مُردن (در اصل «گزاشتن» بازاء نوشته شده است (پنج آهنگ، ص ۵۷)

«پشت چشم نازک کردن» یعنی: آزرده شدن از راه ناز

«به سرزلف سخن گفتن»: به ناز و تکبر حرف زدن

«تن زدن»: خموشیدن

سه اصطلاح زیر برای دادخواهی و استغاثه به کار می رود:

«مشعل به کف گرفتن» و «جامه سرخ برسر چوب کردن» و «جامه کاغذی پوشیدن»

در زمزمه چهارم از آهنگ دوم، از لغات بحث کرده و مثلاً گفته است: «نژم»: به نون وزای فارسی، رطوبتی که در سحرهای زمستان از هوایزدو تیرگی در جهان پدید آید و آن را به هندی «کهر» گویند به کاف مضموم و های مضموم «آش» بروزن بالش به معنی «عوض» چنانکه گویند: «فلانی رخت آتش کرد». (۴۱) کلمه «آش» به همین

معنی هم اکنون در برخی از روستاهای خراسان معمول و متداول است:
در آهنگ سوم که صفحات ۷۲ تا ۹۵ کتاب "پنج آهنگ" را در
برگرفته، غالب یک سلسله اشعار که بانامه نگاری تناسب دارد، ذکر
کرده و افزوده است که این اشعار در مکاتبات به کارآید و حتی در
برخی از اشعار مندرج در متن نامه ها، تلمیحاتی زیبا هست همچون این
شعر که به قول غالب "در طلب چستی و چالاکی و منع افسردگی و
کاهلی" مناسب است:

همت زدم تیشه فرهاد طلب کن

مجنون مشو و مُردن دشوار میاموز

(پنج آهنگ ص ۷۹)

یا این شعر:

آن لا به های مهرزارا محل نماند

برخوان خود "ان یکاد" که ماراسپند نیست

(پنج آهنگ ص ۸۱)

اشارتی است به آیه "و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک
بالصبارهم.." (سورۃ قمر ص ۵۱)

واسپند دود کردن که برای چشم زخم به کارمی رفته و در
شعر حافظ به صورت

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند

وان یکاد بخوانید و در فراز کینند

به کار رفته و در شعر شعرای نخستین هم سابقه دارد و حنظله
بادغیسی به رسم سپند سوزانیدن برای رفع چشم بد اشاره می کند و
تشبیهی لطیف پدید می آورد: (۴۶)

یارم سپند گرچه بر آتش همی فکند
از بهر چشم تا نرسد سرورا گزند
اوراسپند و آتش ناید همی به کار
باروی همچو آتش و با خال چون سپند

در آهنگ چهارم که صفحات ۹۶ تا ۲۰۰ کتاب "پنج آهنگ" را در بردارد، خلاصه ای از مقدمات آثار و گه گاه مطالب پایانی برخی از نوشته های خود را آورده و این بخش از آن جهت که برخی از مطالبش به زندگی شخصی غالب مربوط می شود، قابل ملاحظه است و در خور توجه. مثلاً غالب در تقریظ دیوان خواجه حافظ شیرازی رحمته الله علیه نوشته است:

"... نکته سنج شیراز درآیین غزل فرد و سخنش روان را از عالم معنی ره آورد است و توقیع هنرمندیش را تمنای بی عیبی و منشور سخنوریش را عنوان لسان الغیبی..." (۴۳)

سر انجام غالب، در قالب مثنوی ابیاتی در ستایش حافظ بدین شرح در این تقریظ سروده است که دو بیت آن نقل می شود:

خدایا تا بیانها از زبانهاست
زحافظ برزبانها داستانهاست
از این دیوان دمش را تازگی باد
کمالش را بلند آوازگی باد
(پنج آهنگ ص ۱۶۰)

آهنگ پنجم کتاب "پنج آهنگ" که از همه بخش ها مفصل تر است و تقریباً دوثلث کتاب را در بردارد و از صفحه ۲۰۲ تا ۶۰۸ کتاب به این بخش، اختصاص دارد، در بردارنده نامه هایی است که غالب، برای امیران، آشنایان و دوستان خود نوشته و در متن نامه ها از شعر خود بهره جسته و به مناسبت آنها را گنجانده است. در برخی از اشعار این بخش، غالب تحت تاثیر زبان اردو، رابطه کلمات

را به زبان اردو گفته است مانند:

گلویم تشنه و جان و دلم افسرده می ساقی (هی: است)
بده نوشینه دارونی که هم آتش هم آبستی
(پنج آهنگ ص ۲۰۲)

این بیت، در نامه ای است که غالب به «نواب سید علی اکبر خان» متولی امام باره (حسینیه) هوگلی بندر نوشته و در آن، از شخص مزبور که از سرمایه داران و ثروتمندان منطقه بوده، انبه، (غالب میوه انبه را بسیار دوست می داشته) درخواست کرده است. برخی از نوشته های نامه عبارتست از: «... هم آرایش خوان جویم و هم آسایش جان. خردوران دانند که این هر دو صفت به انبه دراست و اهل کلکته برآند که قلمرو انبه، هوگلی بندر است. آری انبه از «هوگلی» وگل از گلشن و ایثار از جناب و سپاس ازمن...» (پنج آهنگ ص ۲۰۲)

نامه های بخش پنجم (آهنگ پنجم) از لحاظ صنایع در خور اهمیت است و آرایشهای لفظی و صنایع بدیعی در آنها فراوان به کار رفته است، مثلاً در همین نامه که به «نواب علی اکبر خان» نوشته، بخش پایانی آن چنین است: «نخل مراد هم باروریاد و هم سایه گستر. آن به آرایش دامان نگاه و این به فرق غالب هوا خواه.» (پنج آهنگ ص ۲۰۴)

که عبارت دارای صنعت لف و نشر است و مسجع.

در پایان بسیاری از نامه های این بخش غالب، جمله های دعائی به زبان فارسی آورده است همچون. «عمر دولت روز افزون باد» در نامه ای که از دهلی به نام «میرزا علی بخش خان بهادر» نوشته است. (۴۴)

و در پایان نامه ای که از کلکته به نام همان میرزا علی، نوشته، جمله دعائی نامه چنین است (۴۵): «عمر دراز و بخت سازگار و دانش سودمند روزی باد»

آغاز برخی از نامه های دوستانه غالب، با عبارت "جان برادر" شروع می شود همچون نامه ای که در صفحه ۲۱۹ کتاب "پنج آهنگ" هست "جان برادر، سخن را از فراوانی بر روی هم افتادن است و گره در گره گردیدن و من آن می خواهم که اندک گویم و سود بسیار دهد و شنونده آن را زود دریا بد..."

غالب، در نامه های خود نه تنها از واژه های فارسی بهره جسته بلکه سعی کرده که چنانچه عبارت مسجوعی هم به کار می برد، بنای سجع بر کلمات فارسی باشد همچون این نمونه ها:

شادم که رسیدن نامه به رسیدن چامه آگهم کردو... (ص ۲۵۱ پنج آهنگ)

"امید گاهها! دی آدینه روز بود و نوید بزم سخن سامعه افروز... (ص ۲۵۲ پنج آهنگ)

"... بالبی از سخن درخته و چشمی از خویش فروبستد، جهان جهان شکستگی و عالم عالم خستگی، باخود گرفتم و از بیداد روزگار نالان و سینه بردم تیغ مالان به گلکته رسیدم... (ص ۲۶۲)

برخی از نامه ها را که به مناسبتی، غالب، به اشخاص مختلف نوشته، بایک بیت شعر، آغاز کرده است همچون نامه ای که به مولوی نورالحسن نوشته است:

جان برسر مکتوب تواز شوق فشاندن

از عهده تحریر جوابم به در آورد

(پنج آهنگ ص ۱۹۰)

یا این نامه که بایک بیت آغاز شده است:

هر نسیمی که زکوی توبه خاکم گذرد

یادم از ولوله عمر سبکتاز دهد

(پنج آهنگ ص ۱۶۷)

غالب، مکتوبی به اسم «سبحان علی خان» را بایک رباعی آغاز کرده است:

ای آنکه هُما اسیر دامت باشد
صاف می خسروی به جامت باشد
تسبیح به هر اسم الهی که بود
آغاز ز ابتدای نامت باشد
(پنج آهنگ ص ۲۶۸)

غالب، در متن برخی از نامه ها، به مناسبت شعر فارسی از خود و یاد دیگر شاعران گنجانده است (۴۶) حتی در متن نامه ای که خواسته از بی پدر ماندگان و یتیمان غمخواری نماید، از شعر سعدی باجمله دعائی «لله در من قال» بدون ذکر نام شاعر شاهد آورده و گفته است:

مرا باشد از درد طفلان خبر
که در طفلی از سر برفتم پدر

پس افزوده است که: «والله تیمار آن بیچارگان عین فرض و فرض عین است، هم بر شما و هم بر میرزا ابوالقاسم خان. بی کسی این جماعت در نظر باید داشت و غافل نباید بود. والله لا یضیع اجر المحسنین». (۴۷)

در متن نامه ای که به «مؤمن خان صاحب» نوشته این رباعی را در شرح حال خود گنجانده است:

«آنم که به پیمانۀ من ساقی دهر
ریزد همه درد درد و تلخابۀ زهر
بگذرز سعادت و نحوست که مرا
ناهید به غمزه گشت و مریخ به قهر». (۴۸)

غالب، در خاتمه «پنج آهنگ» که از شخصیت و هشت سال زندگی خود سخن گفته و برآنست که «جزوی دریازی و کل در سخن

طرازی گذشت" مُشَوِّق خود. نواب خجسته القاب ضیاءالدین خان بهادر را با القاب و عناوین "سپهر عز و جاه" و "رخشان نیر" یاد می کند و در وصف او می گوید:

به دین و دانش و دولت یگانه آفاق
به عسر کهتر و از روی رتبه مهتر من
اگرچه اوست ارسطوی و من فلاطونم
بود به پایه ارسطوی من سکندر من

و سر انجام از او می خواهد که "این کلام نا مطبوع را به پیرایه طبع آرید." (۴۹)



مأخذ و منابع

(۱) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مقدمه دکتر محمد جعفر محبوب بر "احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالب" از محمد علی فرجاد ص ۵۷ از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۷۷ م.

(۲) تمام قصیده را می توان در صفحات ۴۴ تا ۵۰ "دستنبو"، چاپ بمبئی، فوریه ۱۹۶۹ مطالعه کرد.

(۳) رك: احوال و آثار غالب ص ۱۶۴.

(۴) رك: مأخذ سابق ص ۷۰.

(۵) رك: مأخذ سابق ص ۲۲۶.

(۶) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: صفحات ۱۱۷-۱۲۲ احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالب و نیز رجوع شود به مقدمه

- کتاب «مهرنیمروز» به زبان اردو.
- (۷) رک: اسدالله خان غالب منتخب دستنبو، تاریخ نشر (تاریخ اشاعت) ۱۹۶۹ ص ۱.
- (۸) مأخذ سابق ص ۲.
- (۹) مأخذ سابق ص ۲.
- (۱۰) مأخذ سابق ص ۴.
- (۱۱) مأخذ پیشین ص ۴۴.
- (۱۲) مأخذ پیشین ص ۲۴.
- (۱۲) مأخذ پیشین ص ۴۴.
- (۱۴) مأخذ پیشین ص ۲۷.
- (۱۵) همان مأخذ ص ۲۷ و ۲۸.
- (۱۶) مأخذ سابق ص ۲۸.
- (۱۷) احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالب ص ۴۲.
- (۱۸) رک: درفش کاویانی، میرزا اسدالله خان غالب، لاهور ص ۱۰.
- (۱۹) مأخذ سابق ص ۲۲ و ۲۲.
- (۲۰) بهاءالدین خرمشاهی، حافظ نامه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش تهران ۱۳۶۶ در دو بخش ج ۱ ص ۶۱۸.
- (۲۱) درفش کاویانی صص ۱۵۶ و ۱۵۷.
- (۲۲) حافظ نامه، بخش دوم صص ۸۲۲ و ۸۲۴.
- (۲۳) میرزا اسدالله خان غالب، پنج آهنگ، تصحیح و تحقیق از: سید وزیر الحسن عابدی ۱۹۶۹ م، لاهور ص ۶.

- (۲۴) مأخذ سابق ص ۰۷ . باب جمع من الالف حذوف الهمزة
- (۲۵) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به باب سی و نهم قابوسنامه در آداب و آیین دبیری و شرط کاتب . ص ۱۰۰ تا ۱۲۶
- (۲۶) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: پنج آهنگ ص ۰۶
- (۲۷) مأخذ پیشین ص ۰۷ .
- (۲۸) مأخذ سابق ص ۷ و ۸ .
- (۲۹) مأخذ سابق ص ۸ و ۰۹ .
- (۳۰) مأخذ سابق ص ۱۱ .
- (۳۱) مأخذ سابق ص ۱۲ .
- (۳۲) مأخذ سابق ص ۱۴ .
- (۳۳) مأخذ سابق ص ۲۰ و ۲۱ .
- (۳۴) مأخذ سابق صص ۲۵ و ۲۶ .
- (۳۵) مأخذ سابق صص ۲۱ و ۲۲ .
- (۳۶) مأخذ سابق ص ۲۲ .
- (۳۷) مأخذ سابق ص ۲۴ .
- (۳۸) مأخذ سابق ص ۲۵ .
- (۳۹) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مأخذ سابق صص ۲۵ تا ۸۲ .
- (۴۰) مأخذ سابق ص ۶۱ .
- (۴۱) برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به صص ۶۲ تا ۶۷ مأخذ سابق .

(۴۲) دکتر محمد جعفر محبوب، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران، ۱۳۵۰ هـ، ش ص ۱۱.

(۴۳) پنج آهنگ ص ۱۵۸.

(۴۴) ماخذ سابق ص ۲۱۶.

(۴۵) همان ماخذ ص ۲۱۸.

(۴۶) برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع شود به صفحات ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۸۹، ۲۸۲ پنج آهنگ.

(۴۷) پنج آهنگ ص ۲۴۰.

(۴۸) ماخذ سابق ص ۴۰۰.

(۴۹) ماخذ سابق صص ۶۰۷ و ۶۰۸.

پرفسور محمد منور

لاهور

غزل

هر شکست رنگ را، رنگ تماشا ساختم
 زیست را زیبایی از خونِ تمنا ساختم
 سوز ناک و پانیدار و طالب دیدار یار
 سینه را آئینه دار طور سینه ساختم
 واحد اندر خویش بودم، تا آخذ مقصود بود
 منتشر گردید ذاتم تا خدا ها ساختم
 التفات گوشِ اهلِ هوش آسان کی بود
 داشتم در سینه فریادی نوها ساختم
 از حبیب ساخته، بادشمن بی ساخته
 رم نمودم بی محابا، بی محابا ساختم
 از نعره زد، ثریا را بیاوردم بخاک
 گفت استغناز «خاک ره ثریا ساختم»
 زندگی آهنگ دارد، آتشین و پُر نشاط
 من هم آهنگم بآن، وا سوختم وا ساختم
 هر قدم غافلشدن، میداد دردی تازه ای
 در رهش بتخانه ها و آستانها ساختم
 من فدائی دیگران کردم عیار خویش را
 نقشِ یوسف حسبِ دلخواه زلیخا ساختم

دکتر احمد تمیم داری
مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

«هولنا صائب تبریزی شاعر حکمت و عرفان»

میرزا محمد علی فرزند میرزا عبدالرحیم تخلصش صائب و
اصلش از تبریز بود خود می گوید:

صائب از خاک پاک تبریز است
هست سعدی گر از گل شیراز

بر حسب روایت ولیقلی بیگ شاملو صاحب قصص الخاقانی، هم
در آن شهر تولد یافت. گروهی از تذکره نویسان و مؤلفان تاریخ
ادبیات تولد او را در اصفهان دانسته اند. تاریخ قطعی تولد صائب
معلوم نیست و ظاهراً در حدود سال ۱۰۱۰ هجری بوده است. صائب
در حجر ترتیب پدری، نژاده و توانگر و متدین پرورش یافت و به حد
رشد و کمال رسید و هم از کودکی شور شاعری داشت و از محضر
استادانی چون حکیم رکنا (رکن الدین) مسعود کاشانی متخلص به مسیح
و حکیم شرف الدین حسن شفائی اصفهانی که هر دو از حکیمان و
طیبیان و شاعران نام آور روزگار خود بوده اند، برخوردار گردید و
در شاگردی ایشان نیک کوشید و استاد شد در اوایل بلوغ به زیارت
خانه خدا و مدینه رسول (ص) و اعتبار مقدس انبیا معصوم علیهم السلام
مشرف گردید و پس از سیر و سیاحت در پاره یی از بلاد عثمانی به
ایران بازگشت و به زیارت آستان قدس رضوی شتافت و در مدح و

منقبت حضرت ثامن الائمه (ع) چکامه ها پرداخت.

صائب در سال ۱۰۲۶ هجری به مناسبت‌هایی از اوضاع و احوال اصفهان دلگیر شد و بنا بر روش رایج شعرای آن زمان یا به قصد تجارت به عزم دیار هند رخت سفر بست و به هرات و کابل کشید. در کابل به دیدار میرزا حسن الله متخلص به احسن و نامور به ظفر خان فرزند و خواجه ابوالحسن تربتی یا سبزواری نایل آمد. ظفر خان به نیابت پدر از جانب جهانگیر امپراطور هند حکمران آن مرز و بوم و مردی شاعر و ادب پرور بود و صائب را سخت گرامی داشت و چیزی نگذشت که به شاگردی او دل خوش کرد و گفت:

طرزیاران پیش «احسن» بعد از این مقبول نیست
تازه گوییهای او را فیض طبع صائب است
تا اقتدا نمودیم بر فطرت ظفر خان
چون فکر های صائب پیوسته بر صوابیم

صائب در اثر نوازش و اکرام پیوسته ظفر خان از دل و جان مدح او می گفت و وی را در کرامت و شجاعت برنامورترین سرداران هند ترجیح می نهاد.

خان خانان را به بزم و رزم صائب دیده ام
در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست

صائب به پایمردی ظفر خان در هنگام جلوس شاهجهان (۱۰۲۷ هـ ق) به پیشگاه این شهریار راه یافت و به پاس قطعه یی که در تهنیت و ماده تاریخ جلوس شاه جهان ساخته بود از طرف وی ملقب به مستعد خان شد و جایزتی کلان و منصبی با نام یافت، ولی هیچ گاه دل نمی داد که از مصاحبت ظفر خان غافل ماند.

صائب هر چند در هندوستان آسوده و شادمان می زیست ولی هرگز از یاد یارو دیار به در نمی شد و پیوسته بازگشت رامی بسچید تا آن که در سال ۱۰۲۹ هجری که با ظفر خان در التزام شاه جهان

در «برهانپور» بود خبریافت که پدرش از ایران به اکبر آباد هندوستان آمده و فرزند سفر کرده را می جوید. از این روی در استجازت بکوشید و دو سال بر این زمان کشید تا در آن هنگام ظفر خان هم به نیابت پدر، حکمران کشمیر شد و در آنجا صائب با پیمانهای که گذاشت، موفق آمد که همراه پدر در سنه ۱۰۴۲ هـ به ایران باز گردد به ایران باز گردد.

صائب پس از ورود در زادو بوم خویش شهرتی عظیم کسب کرد و به ملک الشعرانی دربار شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هـ) مباحثی شد و در سفر و حضر از ملازمان خاص شهریار ایران گردید، تا جایی که نوشته اند رتبتی قریب به وزارت داشت. صائب پایان روزگار خویش را در اصفهان خوش می زیست و از سیر و سیاحت پای کشید و در باغ تکیه خود لنگر انداخت. آرزو مندان دیدار وی از هردیار به ملاقاتش می شتافتند و از آثارش منتخباتی برمی داشتند. در آن روزگار در ایران و هند و عثمانی او را مکرم می داشتند و حتی دیوانش را به رسم ارمغان از دربار ایران به حضور خواندگار روم فرستادند. صائب همچنان در باغ تکیه خود بسر برد تا سرانجام هم آنجا به سال ۱۰۸۶ هـ ق در گذشت و او را در اصفهان در باغی که اکنون به «قبر آقا» معروف است به خاک سپردند و این بیت از یک غزلش بر سنگ قبر او نقش بسته است:

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو

عالم پر است از تو و خالی است جای تو (۱)

آثار صائب:

صائب برای دیدار دانشمندان بزرگ و گویندگان و گزینش شعر از دیوانشان به سفرهای گوناگون پرداخت و به قم و قزوین و اردبیل و یزد و دیگر نقاط رفت تا از هر خرمنی خوشه یی چید و ره آورد این سفرها را سفینه یی به عنوان «بیاض» فراهم داشته و در آن یادی از جای دیدارها و نخبه یی از آثار قریب به هشتصد تن از

نامبر داران را گرد آورده است. مرحوم، محمد علی تربیت شماره بیتهایی را که در آن مجموعه آمده بیست و پنج هزار می داند والحق گنجینه بی معتبر است.

صائب از پرکارترین و پر اثرترین شعرای ایران زمین است. شماره ادبیات او را از هشتاد هزار تا صد و بیست هزار و دو بیست هزار و سیصد هزار و بیشتر از این هم نوشته اند. مرحوم استاد جلال همایی وقتی دیوانی شامل دریست هزار بیت از صائب دیده بوده است. پس از جمع آوری دیوان کلیه اشعار صائب بوسیله بعضی از ارباب تحقیق، مسلم است که تعداد ابیات کلیات دیوان او از هشتاد هزار بیت بیشتر نیست. (۲)

این شاعر افزون برگزیده هایی که از آثار دیگران گرد آورده، از سروده های خویش حسن انتخابی نموده و پس از دسته بندی هر یک را به نامی ممتاز داشته است. اشعاری را که در وصف معشوق است مرآة الجمال و ابیاتی را که مربوط به آینه و شانه سروده "آرایش نگار" و اشعار خمریه را میخانه و نخبه مطالع غزلهای خویش را "واجب الحفظ" نام نهاده است.

صائب خطی خوش داشته و نسخه هایی از آثارش به خط وی موجود است. افزون بر این در حاشیه های نسخه هایی که به خط کاتبان است از جمله "عارف تبریزی" کاتب و کتابدار او که خود رسم الخط صائب را تقلید می کرده، اشعاری نوشته و مطالبی را تذکر شده است. او در مطالعه آثار پیشینیان و معاصران خویش غوری عظیم داشت و بریژه به آثار مولانا جلال الدین و خواجه حافظ اخلاسی شگرف می نمود و چندین نسخه از دیوان بزرگ غزلیات مولانا "کلیات شمس" را کتابت کرد و نسخه بی کهنسال از خمسة نظامی را تصحیح کرده و حواشی بر آن نگاشته است. (۲)

چاپ و انتشار آثار صائب:

- ۱- دیوان صائب نخستین بار در هندوستان به چاپ رسید و برای نمونه می توان از «کلیات صائب تبریزی» چاپ لاهور در سال ۱۹۷۱ میلادی نام برد.
- ۲- منتخبات صائب از حیدر علی کمالی، کتابخانه شرق، ۱۲۰۵ هـ. ش با مقدمه، محمد علی خان تربیت. نامبرد. یکی از شعرای معاصر بود که در تدوین منتخبات صائب توانست به جوانان و ادب دوستان خدمتی شایسته نماید.
- ۳- گلچین صائب از زین العابدین مؤتمن، بنگاه افشاری، ۱۲۲۰ هـ. ش.
- ۴- نسخه یی مفصل و جامع به سعی استاد دکتر سید حسن سادات ناصری که از روی نسخه های متعدد جمع آوری و تدوین گردیده است.
- ۵- کلیات صائب تبریزی با مقدمه مرحوم امیری فیروز کوهی و به کوشش بیژن ترقی.
- ۶- کلیات صائب تبریزی چاپ انجمن آثار ملی، تهران، ۱۲۲۵ هـ. ش.
- ۷- کلیات صائب تبریزی، با مقدمه و شرح حال از محمد، محمد لوی عباسی نشر طلوع، ۱۲۶۱ هـ. ش.
- ۸- دیوان صائب به خط میرزا صائب با مقدمه آقای ممتاز حسن، کراچی ۱۹۷۱ میلادی.
- ۹- دیوان صائب به اهتمام کیسری داس سیتهه سپر تلندت، به قطع رقعی، طبع مطبع منشی نول کشور، ۱۹۱۹ میلادی.
- ۱۰- صائب تبریزی از محمد شهید نورانی، به قطع جیبی،

- منتخب سروده های صائب، ۱۲۲۰ ه. ش.
- ۱۱- صائب سخن می گوید "گرد آورده محسن رضائی، به قطع جیبی، ۱۲۲۱ ه. ش.
- ۱۲- شاهکار های صائب و کلیم از مهدی سهیلی، تهران، ۱۳۴۶ ه. ش.
- ۱۳- "مجوهرات" از حافظ خلوصی، طبع استانبول به نقل مرحوم، محمد علی تربیت.
- ۱۴- صائب تبریزی غزله "توپلیانی" گرد آورنده غلامرضا مخلص، ۱۳۵۸ ه. ش. چاپ خورشید، تبریز.
- ۱۵- دیوان صائب تبریزی، جلد اول، غزلیات: الف، ب. به کوشش محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ه. ش. (۴)

سبک سخن صائب:

صائب هزاران فکر و خیال دلپسند را درزمینه های گوناگون از عشق و محبت و دلدادگی گرفته تا نگرش و انتقاد در مسائل گوناگون زندگی، در الفاظی آشنا و نزدیک به فهم بیان کرده و چنان بازبان تمثیل در وضوح و دلنشینی معنی کوشیده و از عهده بیان معانیی شگرف برآمده که هرگز آن معانی به خیال قدما هم نرسیده بوده است. باین همه کمتر تلفیق میان فصاحت الفاظ و استحکام جملات و حسن ترکیب و رعایت زبان گفتگو از خاطر دانای او فوت شده است.

خون است زسنگینی لفظم دل معنی

از باده بود شیشه من هوش ربا ترا!

هنر صائب این است که ناموس تحوّل را از دست نگذاشت و با همه وسعت اطلاعی که در تتبع سبک قدیم داشت روزگار خود را فراموش نکرد و بازبان محاوره روزگار خویش ترجمان احوال و افکار

مردم آن زمان گردید.

مؤلف «آتشکده» که صائب را انتقاد می‌کند خود در زمانی ظهور کرد که در اصفهان، یعنی محل تجلی صائب و دومین مرکز بزرگ شاعران سبک هندی احیاناً قبول خاطری نسبت به آن طریقه و سبک برجای نمانده یافتور یافته بود. حمله افغان و نابسامانی اوضاع ایران بساط حکومت و تمدنی که این روش سخن‌گستری از مظاهر آن بود درهم پیچید و گروهی از دوستان و همفکران آذر مؤلف آتشکده، همچون «رفیق» و «طیب» و «هاتف» و «عاشق اصفهانی» به پیشوایی مشتاق اصفهانی «لوی نهضت جدیدی بر افراشتند که همان بازگشت به سبک قدیم بود. اینان بنا به تصریح «عبدالرزاق بیگ دنبلی» در کتاب «نگارستان دارا» از سبک هندی بیزار بودند و آن را خنک و بی‌مزه می‌پنداشتند. هنوز معلوم نیست که این گویندگان با همه استادی یک‌دوتن از ایشان، برآستی از روی ذوق و فطرت این عقیده را اتخاذ کرده‌اند یا جانب‌گاهی و تن‌آسانی را گرفته‌اند. بدیهی است که شعر پیچیده و پسندیده سرودن مشکل‌تر از شعر ساده سرودن است. چه بنای سبک هندی بر پیدا کردن مضمون بسته و قدرت تخیل است. وجود این معنی یعنی خلق و ابداع مضمون تازه و باریک‌اندیشی و معنی‌رنگین به دست دادن کاری آسان نیست و در حد خود استادی بسیار خواهد.

دکتر سادات ناصری استاد دانشگاه تهران در پایان مقاله خود در شرح حال و آثار و سبک صائب که در ذیل شرح حال صائب نگاشته چنین اظهار نظر کرده است:

«به گمان من آنان که در این روزگار به سبک هندی می‌تازند یا کورکورانه از بی‌صاحب آتشکده و مجمع الفصحاء - که هم ندانسته به شیوه او قلم زده است - می‌روند یا تحت تأثیر اقوال و معتقدات استادانی هستند که به مناسباتی در چند سال پیش بدین سبک تاخته‌اند، امروز از کرده خود استغفار می‌کنند و دانسته‌اند که:

ز صد هزار سخنور که در جهان آید
 یکی چو صائب شوریده حال برخیزد
 شکستگی نرسد خاطر تو را صائب
 که سرخ کرد زگفتار روی ایران را
 کرد تحسین رسانیهای فهم خویشتن
 آن که صائب کرد تحسین فکر رنگین مرا
 فکر رنگین است صائب نعمت الوان من
 در بهشت افتاده است آن کس که مهمان من است
 دریا کف نیاز گشوده است چون صدف
 تا خوشه چین کلك گهربار من شود
 صائب کسی به رتبه شعرم نمی رسد
 دست سخن گرفتیم و بر آسمان شدم" (۵)

نظر تذکوره نویسان درباره صائب و سبک سخن او به دو گونه
 مخالف اظهار شده و در دو حد افراط و تفریط افتاده و این خود
 موجب شده تا نظریات واقعی و ارزیابی صحیح کمتر دریافت گردد.
 در نظر بعضی او اولین و آخرین پیام آور زبان و ادبیات است و در
 نظر پاره بی مردی پریشان گوی و صاحب سخنی نایب‌نجان می باشد.
 ستاینندگان صائب در هند بیشتر و در ایران کمتر است. پس از
 صائب سخنورانی در ایران به عرصه آمدند که یکسره با ادبیات عصر
 صفوی مخالف بودند و دیگران هم از روی تقلید بدون تعمق و تفکر
 همان سخن مخالفان را تکرار کردند. ظهور "مشتاق" و طرفدارانش در
 ایران موجب گشت شناخت واقعی سبک دوره صفوی و ارزش سبک و
 سخن صائب ممکن نگردد. البته در ایران هم کسانی همچون "نصر
 آبادی" خورشید فصاحتش را عالمگیر و مکارم اخلاقش را چون معانی
 رنگین دلپذیر دانستند و باور داشتند که خامه یگانه دو زبانش به
 تحریک سه انگشت به چهار رکن آفاق و شش جهت، پنج نوبت کوفته

و گنجینه غیبی را از گوهر معانی رفته مرآت ظاهر و باطن را به صیقل همواری از رنگ کدورت زدوده و باب قبول به روی خویش گشوده و در خاک بیزی بدن عنصری گوهر شریف انسانیت یافته، (۶) در میان دو گونه اظهار نظر های افراطی و تفریطی استاد دکتر صفا درباره صائب نوشته است:

«حقیقت امر آن است که شیوه نو در سخنوری که بنیادش در شعر خواجه حسن ثنائی (م ۱۱۵ یا ۱۱۶ ق. ه) نهاده شده و سپس گویندگان دیگر تا به عهد شاعری صائب در تقویت آن کوشیده اند، در سخن صائب به کمال رسید. او واضع و مبتکر این شیوه نیست بلکه تکمیل کننده آن است و نمونه زیبا و عالی آن را باید در دیوانهای غزلهای صائب جست، زیرا او هم قدرتی شگفت انگیز در تخیل و ایجاد تصویرهای بدیع ذهنی و نکته های دقیق شعری را در لباس آراسته یی از کلام نمایش دهد..... اما این نکته هم مسلم است که ظهور او سبب شد تافریتگان سبکش که از توانایی او بی بهره بودند دریافتن نکته ها و مضمونهای باریک و گنجانیدن آنها در کلام رسابه نارساییهای گرفتار شوند و اندک اندک سخن عذب پارسی را به وضع بدی دچار کنند چنان که پیش از او یا قریب به زمان او هم کسانی مانند میرزا جلال اسیر به همین گونه دشواریها گرفتار بودند و در محل عیب جونی و خرده گیری سخن شناسان قرار گرفتند. (۷)

صائب به آثار پیشینیان توجه داشته و آنان را به دقت می خوانده و بسیاری از غزلهای شاعران بزرگ را جواب گفته که با تحقیق در دیوان او به پاره یی از آنها اشاره می کنیم:

فتاده تا به ره طرز مولوی صائب

سپند شعله فکرش شده است کوکبها

(غزل ۵)

راقیه سالها اهل سخن باید که خون دل خورند
تا چو صائب آشنا با طرز مولانا شوند
(غزل ۱۹۱)

این جواب آن غزل صائب که ملاً گفته است
"ای سری و سروری ها خاک پای بی خودی"

(غزل ۲۱۸۸)

این آن غزل "والهی" ماست که فرمود:
رو داغ به خالی نه و خون در جگری کن
این آن غزل که اوحدی خوش کلام گفت:

"ای روشن از رخ تو زمین و زمان همه"

(غزل ۲۱۶۲)

از عارف رومی شنوگر حرف صائب نشنوی:
"حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو"
این آن غزل که حضرت عطار گفته است:

"از آتش سماع دل بی قرار — کو"

(غزل ۲۱۰۶)

در این غزل نظر از خواجه یافتی صائب
به روح حافظ شیراز می به ساغر کن
اظهار ارادت صائب به عطار نیشابوری:

صائب از درد سرهر دو جهان باز رهی

سراگر در ره عطار نیشابور کنی

(غزل ۲۱۸۹)

صائب طرحی نو در انداخته و دودمان شعر را هردم بقائی تازه

بخشیده:

صائب از طرز نویی کاندر میان انداختی
دودمان شعر را هردم بقای تازه بی
(غزل ۱۱۲۰)

اشعار صائب رنگین است و از شادی خنده برگل می زند:

صائب این طرز سخن را از کجا آورده ای
خنده برگل می زند رنگینی اشعار تو
(غزل ۲۱۰۴)

رنگ مضمون:

من آن رنگین نوا مرغم دراین بستان سرا صائب
که چشم شبم گل می پرد از انتظار من
(غزل ۲۰۹۱)

مفاخره:

صائب منم امروز که در نه صدف چرخ
پیدا نتوان کرد کسی هم گهر من
(غزل ۲۰۹۰)

صائب از اندیشه ترتیب دیوان فارغ بوده و سینه های

روشندلان را دیوان خودی دانسته:

صائب از اندیشه ترتیب دیوان فارغ است
هر که باشد سینه روشندلان دیوان او
(غزل ۲۱۲۲)

نظیر این مضمون را حافظ در شعر خود آورده:

بعد از وفات تربت مادر زمین مجوی
در سینه های مردم دانا مزار ماست
صائب، شنیدن و درك سخن اهل سخن را مقدمه سخن سازی و
سخن فهمی و سخن دانی می داند:

تو که هرگز سخن اهل سخن نشیدی
چون سخن ساز و سخن فهم و سخندان شده ای
(غزل ۲۱۵۱)

صائب مصرع خود را کمند عالم بالا می داند:

کند عالم بالاست مصرع صائب
(غزل ۲۲۰۵)

به این کمندز قید زمانه بیرون آی مضمونهای عرفانی در شعر
صائب:

پیمانه عرفان:

یارب از عرفان مرا پیمانه بی سرشار ده
چشم بینا جان آگاه و دل بیدار ده
(غزل ۲۱۲۲)

بی خودی:

از جام بی خودی کرد ساقی خدا پرستم
بودم زیت پرستان تا از خودی پرستم
(غزل ۱۹۸۸)

تجرّد:

با تجرّد چون مسیح آزار سوزن می کشم
می کشد سر از گریبان زانچه دامن می کشم
(غزل ۱۸۶۲)

طلب وحدت: از گرهاند و سیر او را به سوخته‌الاشقیان

هرسر موی حواس من به راهی می رود
این پریشان سیر را در بزم وحدت راه ده
(غزل ۲۱۲۲)

حیاء: اغینا

پرده جمعیت خاطر بود صائب حیا
بد نبیند تا نظر بر پشت پا دارد کسی
(غزل ۱۹۲)

ترك مدعا: هر کسی که مژده لاجم

مطلب کونین در آغوش ترك مدعاست
برنیاید مطلبش تا مدعا دارد کسی
(غزل ۲۱۹۲)

تقدیر: تقدیر

رستم از سیلی تقدیر به خاک افتاده است
تا به کی تکیه به سر پنجه پر زور کنی
(غزل ۲۱۸۹)

قدر درد و غم: ملامت

تو قدر درد و غم جاردان چه می دانی
حضور عافیت رایگان چه می دانی
(غزل ۲۱۸۷)

مکاشفه:

از پیچ و تاب کشف بود خرده های راز
دارد زگنج زیر زمین مار آگهی
(غزل ۲۱۸۵)

انزوا:

در صحبت به روی خلق بیند
هوسِ فتحِ باب اگر داری
(غزل ۲۱۹۱)

تجلی:

تجلی تیغ بازی می کند برهر سرسنگی
به گرد طور تاکی در تمنای لقا گردی
(غزل ۲۲۱۰)

سفر:

صائب سفر های ظاهری فراوانی داشته و توشه های بسیار به دست آورده اما سفر ظاهری مقدمه سفر های درونی است. کار با سفر ظاهری پایان نمی یابد، سپس آن، هجرت درونی و نفسانی نیز موجب کمال می شود. سفر در اصطلاح عارفان، توجه دل به سوی حق است. از منزلهای نفس تا وصول به افق مبین، سیر الی الله است. حجابهای کثرت را کنار باید زد و وحدت را دریافت.

از سفر کردن ظاهر نشود کار تمام
صائب از خویش چو مردان سفری باید کرد
(غزل ۱۷۹)

پیاده پا به مقصد نمی رسد و یا دیر می رسد، اما سواره زودتر به مقصد می رسد. شاعر دل خود را در سفر پیاده می بیند و

طالب است تادل را سوار گرداند و سیر آن را به سوی حق شتابان
نماید و شرط آن را سفر از خویشتن می داند:

ز خویشتن سفری اختیار خواهم کرد
دل پیاده خود را سوار خواهم کرد
(غزل ۱۵۶۲)

شاعر عارف شرط سفر را دریافته که آن در هیچ حالی نه
ایستادن است و حرکت را ادامه دادن. عیسی در آسمان چهارم توقف
کرد اما شاعر توقف نمی خواهد و به همت از هر پشته و عقبه یی
عبور می کند:

میان راه چو عیسی نمی کنم منزل
از این گریوه به همت گذار خواهم کرد
(غزل ۱۵۶۲)

در این سفر زاد راهی باید برداشت و ازتن که همچون رباط
است باید گذشت، زیرا پس از آن آبادانی نیست و راه درازی در
پیش داریم:

از رباط تن چو بگذشتی دگر معموره نیست
زاد راهی برنی داری ازاین منزل چرا؟
(غزل ۷)

عشق حقیقی و مجازی:

عشقبازی در نظر شاعر وقتی پر ارزش است که از اسرار
حقیقت بهره ورشده باشد، ورنه عشق مجازی و ابجد آن ویژه طفلان
است:

زاسرار حقیقت بهره ورکن عشقبازی را
به طفلان و اگذار این ابجد عشق مجازی را
(غزل ۳۱)

فنا: فنا از آید و فنا از آید از راه خدا بیگانه

عنا: فنا از آید و فنا از آید از راه خدا بیگانه

عاشقان را با فنا از شادی و غم چاره نیست
سیل را پست و بلندی هست تا دریا شدن
(غزل ۲۰۹۵)

(۲۳۵۱)

تا نگردی فانی از میخانه پا بیرون منه

زین مکان بی جبه و دستار می باید شدن

(غزل ۲۰۹۳)

قناعت: قناعت از آید و قناعت از آید از راه خدا بیگانه

قناعت:

خوش است مشق قناعت زبوریا کردن

به خواب مخمل بی درد را رها کردن

(غزل ۲۰۷۹)

خاموشی: خاموشی از آید و خاموشی از آید از راه خدا بیگانه

از خاموشی مشت خاکی بردهان قال زن

تا قیامت خیمه در دارالامان حال زن

(غزل ۲۰۵۲)

طوطی از خاموشی آینه می آید به حرف

بهر خاموشی به لب زن تا به دل گویا شوی

(غزل ۲۱۹۵)

لب خموش و زبان گزیده بی دارم

چو بوی گل نفس آرمیده بی دارم

(غزل ۱۹۹۸)

خامشی را از خدا خواهند دانایان و تو

خون خود را می خوری یکدم که گویا نیستی

خوابی که در این بستان سرا هر غنچه بی
می کند با صد زبان تلقین خاموشی تو را
(غزل ۲۴۶)

سینه هارا خامشی گنجینه گوهر کند
یاد دارم از صدف این نکته سر بسته را
(غزل ۳۰۸)

دلی خزینه گوهر شود که چون دریا
هزار مهر زگرداب بردهان دارد
قدم برون مگذار از دیار خاموشی
که خواب امن بود در دیار خاموشی
ز خامشی دهن غنچه مشکبو گردید
خوشالی که بود مهر دار خاموشی
سفینه بی است که از دست داده لنگر را
سبک سری که ندارد وقار خاموشی
در خزانه اسرار را کلید کند
زبان هرکه بود راز دار خاموشی
سخن که تیغ زبانها از اوست جوهر دار
خسی است در قدح خوشگوار خاموشی
چوکودکی که کند در کنار مادر خواب
به خواب رفته زبان در کنار خاموشی
چه فارغند ز شکر و شکایت ایام
نفس گداختگان دیار خاموشی
که دیده است گره را گره گشا باشد
گشوده شد دل من از شعار خاموشی
شهید زخم ندامت نمی شود هرگز
هر آن لبی که بود پرده دار خاموشی

اگر خمش نشوی حرف زن شمرده که هست
 نفس شمرده زدن در شمار خاموشی
 (غزل ۲۲۱۷)

درویشی:

قدم برون مگذار از دیار درویشی
 که مار گنج بود بوریای درویشی
 (غزل ۲۱۸۲)

تشریف عشق:

عام است التفات کهن خرقة عقول
 تشریف عشق تا به که بخشد عطای تو
 (غزل ۲۱۰۵)

فراغت:

سرگرم عشقم از غم دستار فارغم
 از کفر و دین و مسجد و زَنار فارغم
 (غزل ۱۸۸۰)

توکل:

زاد راه سفر دور توکل این است
 که در انبان خود اندیشه نان نگذاری
 (غزل ۲۱۷۴)

استغنا:

با هوسناکان به یک پیمانه می توان کشید
 سعی کن صائب شهید تیغ استغنا شوی
 (غزل ۲۱۹۵)

خرابات:

به آستان خرابات سرکشی مفروش
که بیست حج پیاده است يك نماز اینجا
(غزل ۲)

غزل عرفانی:

غیر حق را می دهی ره درحریم دل چرا؟
می کشی بر صفحه هستی خط باطل چرا؟
از رباط تن چو بگذشتی دیگر معموره نیست
زاد راهی بر نمی داری از این منزل چرا؟
هست چون جان، چار دیوار عناصر گومباش
می خوری ای لیلی عالم غم محمل چرا؟
کار باتیغ اجل در زندگانی قطع کن
کارها را می کنی برخوشتن مشکل چرا؟
شد زوصل غنچه گلبو جامه باد سحر
درنیامیزی در این گلشن به اهل دل چرا؟
چون شدی تسلیم هرکام نهنگ ساحلی
اینقدر آویختن در دامن ساحل چرا؟
نور از پیشانی صاحبان دریوزه کن
شع خود را می بری دل مرده زین محمل چرا؟
صحبت از حال است اینجا گفتگو را بار نیست
وقت ما را می کنی شوریده ای غافل چرا؟
دیده ای صحرائیان؟ از انتظارت بیهشند
اینقدر در ره توقف کردن ای محمل چرا؟
زاشتیافت بحر از طوفان گریبان می درد
پافشردن اینقدر ای سیل در منزل چرا؟
دیده قربانیان پوشش نمی گیرد به خود
چشم حیران مرا می بندی ای قاتل چرا؟

خاک صحرای عدم از خون هستی بهتر است
 بر سر جان اینقدر می لرزی ای بسمل چرا؟
 ای که روی عالمی را جانب خود کرده ای
 رو نمی آری به سوی صائب بی دل چرا؟
 (غزل ۷)

غزل در بحر رمل مثنی محذوف سروده شده و مضمونهای آن عرفانی است. دل محل و مخزن اسرار الهی است و حق در نزد عارفان ذات الله است شاعر با استفهام تنبیهی و توییحی می پرسد چرا غیر حق را در دل راه می دهی و اگر چنین کنی گویا که بر صفحه هستی که همان قلب و دل است خط بطلان کشیده ای. دل محل محبت و عشق الهی است

شاه نعمت الله گوید:

دل تو خلوت محبت اوست
 جانت آینه دار طلعت اوست
 آینه پاک دار و دل خالی
 که نظر گاه خاص حضرت اوست

تن به رباط تشبیه شده و گذشتن از رباط تن یعنی تن را رها کردن که پس از آن دیگر تنی و جسمی نیست و راهی بس دراز در پیش است وزاد و توشه لازم است و آن جز تقوی نیست. تزودوا فان خیر الزاد التقوی زاد و توشه بگیرید که همانا بهترین توشه تقوی است (بقره ۱۱۷)

جان روح انسانی است و کنایت از نفس رحمانی و تجلی از تجلیات حق جسم در برابر جان بی ارزش است و چهار دیوار عناصر، آب و باد و خاک و آتش. عناصر به دیوار تشبیه شده و آن کنایه از جسم است و شاعر گوید:

چون جان درکار است گو جسم نباشد و دوباره جسم را به

محمل و جان را به لیلی تشبیه کرده و یا لیلی را استعاره از جان و محمل را استعاره از تن آورده و به جان گوید چراغم جسم را می خوری؟

کار را گوید با تیغ اجل قطع کن، اجل به تیغ تشبیه شده است. با فکر اجل می توان کارهای سخت را آسان کرد و زندگی برخویش آسوده ساخت.

حافظ:

دوش بامن گفت پنهان کار دانی تیز هوش
وز شما پنهان نشاید داشت راز می فروش
گفت آسان گیر برخود کار ها کز روی طبع
سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش

وصل مقام اتصال به حق است و یکی از مهمترین وسیله های کسب این مقام آمیختن با اهل دل است که سالکان و پیران طریقت اند. جامه باد سحر استعاره، از مریدان و غنچه استعاره از صاحبان دانا و پیران و مشایخ است، مراد از ساحل دنیا است و کام نهندگ ساحلی دنیا داران و دنیا خواران. شاعر گوید چرا به دنیا پرستان پیوستی و شکار ایشان شدی و چرا در دامن ساحل که همان دنیا و اغراض دنیوی است آویختی؟

نور اسمی است از اسامی حق به حکم الله نور السموات والارض (النور آیه ۲۵) وجعلنا له نوراً یمشی به فی الناس. (الانعام آیه ۱۲۲)

نور همان هدایت است که انسان با آن زندگی می کند و آن را باید از عارفان و صاحبان کسب کرد. شمع وجود را از محفل عارفان، خاموش و دلبرده نباید بیرون برد. در اینجا صحبت از حال است و حال همان است که به محض موهبت حضرت حق، بردن پاک سالک طریقت وارد می شود و باز به ظهور صفات نفس زائل می گردد

و گاهی در برابر قال می آید که همان گفتگو و علم ظاهر است. شاعر سخن از حال می گوید و قال را فرو نهاده و به غافل نادان اعتراض دارد که چرا وقت را شوریده می سازد و حال را برهم می زند.

صحرائیان استعاره از ارواح پاك پیامبران و اولیاء است که در جهان باقی در انتظار سالکان طریقت اند تا جسم و دنیا را رها کنند و بدانان پیوندند. محمل استعاره از جسم است و جسم در راه طریقت نباید به ایستد. باید برود و جان، آن را رها کند. سیل نیز استعاره از انسان مرید و سالک پاك است که باید به دریای حق پیوندد و دریای حق از شوق او بی آرام است و سیل وجود عارف نباید در منزل دنیا پافشاری کند و بماند.

چشم قربانی را در هنگام قربان کردن باز می گذارند و سالک عارف که در راه حق جسم و جان می بازد در مقام حیرت است و آن غفلت از نادانیهاست و شگفتی در علم و مقامات حق. این چشم حیرت نباید بسته شود و عارف با دانایی و حیرت در مسلخ عشق قربانی می شود.

خاک عدم کنایه از کمترین مقام اخروی و خون هستی کنایت از حیات این جهانی است. کمترین مقام عقبی از هستی دنیا بهتر است و "بسمل" کنایه از مرید سالکی است که بخشی از راه را رفته و در قربانی کردن کامل خویش نگران و لرزان است و اما در جانبازی ترسی نباید به دل راه دهد.

صائب در این غزل اصطلاحات عرفانی چون! حق، دل، زاد، راه، جان، وصل، اهل دل، نور، صاحب‌دل، حال، وقت، اشتیاق، قربانی، عدم و بی دل را بکار برده است. چند عنوان دیگر از صائب می آوریم:

وحدت وجود:

افلاك نه گانه و كثرتهای این جهانی همه از هستی اعتباری برخوردارند و آنچه حقیقت دارد گوهر يك دانه حقیقی حق است و

بس. در نظر چشم حق بین کثرتهای اعتباری حجاب وحدت حقیقی حق نیست.

چشم حق بین را نگردد کثرت از وحدت حجاب
نه صدف را گوهر یک دانه می یابیم ما
(غزل ۱۱۸۴)

آنچه سدّ راه درک وحدت حقّ است پرده پندار است. آن که پرده پندار را کنار اندازد و همچون حجاب قالب را رها کند به دریای حق می پیوندد.

پرده پندار سدّ راه وحدت گشته است
چون حباب از خود کند قالب تهی دریا شود
(غزل ۱۰۲۲)

جنبش در ذات:

قافله ممکنات لحظه یی آرام و سکون ندارد. آفتابی در دل هر ذره نهان است از همه اجزاء عالم فریاد درای می توان شنید.

آرام نیست قافله ممکنات را
از ذره ذره بانگ درای می توان شنید
(غزل ۱۱۴۹)

جلوه یار:

باید چشم گشود و جلوه یار حقیقی را در همه جا دید
مژگان بگشایید و ببینید دهان را
آفاق پراز جلوه یار است ببینید
(غزل ۱۱۵۲۶)

حضرت حق همچون نقاش است از بس نقش را زیبا نموده است دیده در نقش می ماند. حق همچون مضمون است و آثار حق

خط زیبا دیده در حسن خط می ماند و به مضمون نمی پردازد.

تعلق:

دیده از نقش به نقاش نمی پردازد
حسن خط پرده مستوری مضمون شده است (۸)

سجده آن که دلش به غیر حق تعلق دارد مقبول نیست. وضوء
عبادت در درگاه حق دست شستن از دو عالم است و آزاد شدن از
هر چه رنگ تعلق پذیرد.

با تعلق سجده درگاه حق مقبول نیست
از دو عالم دست شستن این عبادت را وضوست

حسن جهانگیر:

حسن حق نامحدود و بی پایان است چشم و نظر محدود از
حسن نامحدود چه اندازه بهره می برد. حباب چه قدر از جلوه دریا
را در خود جای می دهد.

چشم از آن حسن جهانگیر چه ادراک کند
در حبابی چه قدر جلوه کند دریایی.

جلوه در سراسر هستی:

هر طایفه طوافگاهی و هر قبیله قبله بی دارد زیرا که حضرت حق
در همه جا جلوه کرده است. **أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَمِنْ وَجْهِ اللَّهِ (البقرة آیه**
۱۱۵). بهر سو که روی افکنید آنجا وجه حق است.

این که هر طایفه را قبله خاصی باشد
نیست بی جا، سبب جلوه هر جانی توست

حق پرستی و خود شناسی:

حق پرستی آن است که انسان تعینات خویش را از کف بنهد
و همچون قطره به دریای وجود حق پیوندد و خود شناسی آن است
که کل مطلق را در اجزاء عالم بیند و در مقام تمثیل دریا را در قطره
نگرد.
حق پرستی قطره را درکار دریا کردن است
خود ستایی بحر را در قطره پیدا کردن است!
(غزل ۴۴۶)

مدح فقر:

پیامبر، راهنمای فقیران درویش است و خود گفت: «الْفَقْرُ
فَخْرِي»، مباحات من به فقر است و حق تعالی و تقدس با زبان سرورش
غیب پیام داد که: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر آیه ۱۵) شما فقیرانید
به سوی حق. فقیر راضی به رضای آفریدگار است. مقام او رستگاری
جاویدان است.

به رستگاری جاوید چون ننازد فقر
محمد عربی رهنمای درویش است
من شکسته زبان مدح فقر چون گویم
زبان معجزه مدحت سرای درویش است

رحمت حق:

باران برخاک بسیار بارد و در دل خاک بیشتر جای گیرد. سنگ
باران نپذیرد و پیوسته سخت و تیره است. عارف خاکسار است و
خود را با خاک برابر می نهد تا ابر رحمت دوست بر او ببارد و در
دلش جای گیرد.

از آن به خاک برابر نموده ام خود را
 که خاکسار نواز است ابر رحمت دوست

خرقة سالوس!

مرغ زیرک خانه صیاد را می شناسد، عارفان همچون مرغان
 زیرک اند و خرقة سالوس و تزویر را می شناسند. رؤیت آن را مشکل
 می دانند تا چه رسد به در برکردن.

مرغ زیرک می شناسد خانه صیاد را
 عارفان را خرقة سالوس دیدن مشکل است

چون و چرا:

عارف سالک تسلیم حق است و سرسپارنده ولی حق. عالم در
 مدرسه با چون و چرا علم ظاهری آموزد و عارف در مکتب عرفان از
 ترك چون و چرا به اهل معرفت می پیوندد.

تو آن زمان شوی از اهل معرفت صائب
 که ترك عالم چون و چرا توانی کرد
 (غزل ۱۰۷۵)



فهرست مأخذ:

- ۱- نقل به اختصار از آتشکده آذر، به کوشش استاد دکتر
 سید حسن سادات ناصری، بخش نخست، شعرای آذربایجان،

ص ۱۲۰ تا ۱۲۲.

۲- نشریه انجمن فرهنگی ایران و ایتالیا. با عنوان «چرا سبک هندی در دنیای غرب سبک با روک خوانده می شود».

۳- ماخذ پیشین، همچنین مقدمه کلیات دیوان صائب تبریزی ص ۲۹.

۴- فرهنگ اشعار صائب، احمد گلچین معانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۴ ش. ج اول، مقدمه، ص ۲۶ تا ۲۸.

۵- آتشکده آذر بخش نخست، ص ۱۲۰ تا ۱۲۵.

۶- تذکرة میرزا محمد طاهر نصر آبادی، به تصحیح مرحوم، وحید دستگردی، کتابفروشی فروغی، تهران، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۷- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۵، قسمت دوم، ص ۱۲۷۹.

۸- دیدگاه صائب در پرتو عرفان، غلامرضا واحدی، تهران، چاپ نخست ۱۳۶۴ ش. از ص ۲۶ به بعد.

تذکر: اشعاری که شماره غزل دارد از کلیات صائب تبریزی با مقدمه امیری فیروز کوهی نقل شده است. (ناشر: کتابفروشی خیام- تهران - ۱۳۶۲ ش)



سید فیضی
اسلام آباد

غزل

چه جلوه ها که بهر گام صرف جلوه گریست
 نظر بجلوه نتابد دلیل کم نظریست
 فزوده ای به تبسم شگفت غنچه و گل
 بگوی باد صبا! آخرین چه خوش خبریست
 بیاورید که رقصان شود به جنگ و رباب
 کجاست نغمه که نا آشنای زخمه وریست
 گذاز وکیف که از بی خودی بدست آید
 نه در فغان شبی نی بناله سحریست
 زگرد و پیش برون آ، بخویشتن بنگر
 چرا که حاصل خود آگهی، خدا نگریست
 کسی که راه نیابد به آستانه تو
 بخط قسمت آن نامراد در بدریست
 بمنزلی نه رسیدی اگر بجهد تمام
 خطایی نیست ترا این خطای راهبریست
 حکایتیست زواج فلك که می گویم
 اگرچه مانع پرواز من شکسته پریست
 بجا که در خور اهل هنر نیم فیضی
 به آن هنر که بنازم هنوز بی هنریست



دکتر آصف زمانی
استاد گروہ فارسی، دانشگاه لکنہو (ہند)

قاضی عبدالودود محقق نامہر ہند

قاضی عبدالودود، پسر قاضی عبدالوحید عضویکی از خانواده های ثروتمند و معزز پاتنا (مرکز ایالت بہار) بود. قاضی در خانہ مادری خود، در کاکو (جہان آباد) در سال یک ہزار و سیصد و چہارده ہجری مطابق یک ہزار و ہشتصد و نود و شش میلادی (۱۸۱۶ م) بہ دنیا آمد. در سال یک ہزار و نہصد و شانزده میلادی امتحان دیپلم و فوق دیپلم را بہ درجہ اول گزراند و لیسانس را نیز با امتیاز دریافت کرد. سپس عازم انگلستان شد و ازمدیل تمپل مدرک حقوق گرفت. ہنگامیکہ قاضی عبدالودود کار وکالت داد گستری آغاز کرد مرضی دامنگیروی شد. ازینرو ترک شغل وکالت کرد و تحقیقات ادبی را پیش گرفت. بر زبان اردو، عربی و فارسی تسلط کاملی داشت دارای مطالعہ بسیار وسیعی بود. از نسخہ های خطی موزہ بریتانیا، انڈیا آفس و کتابخانہ های معروف لندن استفادہ زیادی نمود. اغلب نسخہ های خطی کتابخانہ های پاتنا، رامپور، علی گر، دہلی، حیدرآباد، بمبئی، لاہور، کراچی و داکارا مطالعہ کردہ بود. بیشتر توجہ او بہ مطالعہ آثار زبان شناسی، لغات، دستور و ادبیات، تذکرہ، تاریخ و زندگی نامہ بود. قاضی عبدالودود نیز دارای حافظہ قوی بود، بسیاری از ابیات شعرای غیر معروف را نیز از برداشت. قاضی عبدالودود با مطالعہ وسیع خود یک سری مقالات درباره اشعار متفرق کہ بہ چندین شاعرانتساب دارد، در مجلہ های مختلف ہندو پاکستان منتشر نمود.

وی در یکی از مقالات خود، در مورد بیت زیر:
 در بزم وصال توبه هنگام تماشا
 نظاره ز جنبیدن مژگان گله دارد

بحث مفصلی نموده است.

در "نتایج افکار" بیت مزبور به نور جهان بیگم و در "مجمع الاشعار" به عشرتی و در "نوراللفات" به نسبتی منسوب شده است. در حالیکه علایی آن بیت را از مغربی و غالب آنرا از قدسی میدانند. دکتر عبدالستار صدیقی این بیت را از حیرتی می‌شمارد اما قاضی عبدالودود ثابت کرده است که این بیت جزو غزل نصرتی است. و وی این گفته غالب را که این غزل توسط مطربان سروده شده تصدیق کرده است، میگوید که این بیت در یکی از صفحه های قدیمی آواز نیز ضبط شده است.

از صفات خوب يك محقق، صداقت، جرات و راستگویی است،
 فخرالدین علی احمد رئیس اسبق جمهوری هندی نویسد:

"من در پنجاه سال گذشته استوارنی کردار و وقار اخلاق قاضی (ودود) را دیده ام او علاوه برآنکه انسانی بذله گو و نکته رس بوده، راستگو، بی باک، حق پسند و دارای طرز فکر منطقی نیز بوده است.*

روش طرز تفکر او اثر شیوه اندیشه و علمی اروپایی را پذیرفته مقاله وی تحت عنوان "غالب از حیث محقق" در زمینه غالب شناسی نقش مهمی را دارد، و برای نخستین بار در مجله علی گر، شماره مخصوص غالب به چاپ رسیده است که، در آن از استعداد غالب،

* مجله "معاصر"، شماره مخصوصی قاضی عبدالودود، گرد آورده کلیم الدین احمد، سال ۱۹۷۶، پاتنا هند.

در زمينه هاي لغت و ادبيات، انتقاد نموده است و با آوردن مثال نشان داده است که اطلاعات غالب در مورد ايران قديم و فرهنگ هاي فارسي و زبان و ادبيات فارسي سطحي بود. غالب ادعا داشت که برهان قاطع، مجموعه بي از اشتباهاتي است. ولي قاضي عبدالودود ميگويد که برخي از محققين معاصر ايران چون محمد بن عبدالوهاب قزويني، ملك الشعراء بهار، عباس اقبال، سعيد نفيسي و ديگران مکرر به برهان قاطع مراجعه ميکنند. غالب درباره فارسي داني خود، بسيار افتخار مي نمود، اما قاضي عبدالودود درين مقاله در حدود يكصد مثال آورده است که نشان دهنده اشتباهات فارسي غالب ميباشد. همچنين، ري بيش از سي، اشتباه غالب را در مورد عربي، اظهار نموده است. بنا بر گفته حالي، غالب در عروض تسلط کاملي داشت، اما قاضي عبدالودود ميگويد که غالب در هيچ وزن مشکل قصيده بي نسروده است. غالب ادعا داشت که او در ادبيات فارسي ماهر است اما طبق قاضي عبدالودود، اغلب نوشته هاي غالب در مورد شاهنامه فردوسي از صحت دور است. در جواب مقاله قاضي عبدالودود پروفيسور شوکت سبزواري* مقاله اي مشتمل بر يكصد و سي و هشت صفحه، در مجله "اردو" سال يك هزار و نهصد و پنجاه و دو (۱۹۵۲) ميلادي انتشار داد که در آن، وي ايرادهاي قاضي عبدالودود را رد کرده است. بعد از انتشار اين مقاله، قاضي عبدالودود در مقاله تجديد نظر کرد و دوباره آنرا در کتاب "نقد غالب" در سال يك هزار و نه صد و پنجاه و شش (۱۹۵۶) ميلادي چاپ نمود پس از انتشار اين مقالات انتقادي، در زمينه "غالب شناسي" گام هاي بيشتري بر داشته شد. اما درين مورد، عادلانه مي توان گفت که از نظر تحقيق مقاله قاضي عبدالودود داراي اهميت بيشتري مي باشد.

مقاله ديگر، قاضي عبدالودود، تحت عنوان، غالب و ذال

* اين مقاله بعداً در کتاب پروفيسور سبزواري به نام "غالب فکر و فن" منتشر شد.

فارسی «در مجله» آجکل «دهلی انتشار یافت و بعداً در کتاب «گنجینه غالب» نیز نقل شد. درین مقاله قاضی عبدالودود باروش استدلال در مورد حروف قریباً مخرج «زا» و «ذال» بحث مفصّلی نموده است. قبل از او دکتر عبدالستار صدیقی در مقدمه «خطوط غالب» مرتبه همیشه پرشاد، بر غالب ایراد داشت که او به جای «ذال» «ز» می نویسد. سپس وی در همین موضوع مقاله* دیگری نوشت که در مجله «ارمغان علمی علی گر» انتشار یافت. در جواب مقاله دکتر صدیقی، پروفیسور شوکت سبزواری، مقاله ای دارد که «طی آن می گوید که در فارسی قدیم «ذال معجمه» وجود نداشت. حروف فارسی در دوره های متوسط نیز دارای «ذال معجمه» نبوده است. البته در زبان اوستایی حروف «ذال» وجود داشت. قاضی عبدالودود نکات مزبور را در مقاله خود اد کرده است.

در زمینه غالب شناسی، مقاله دیگری تحت عنوان «هرمزدتم عبدالصمد» است* که در آن شخصیت موهوم عبدالصمد را با استدلال تمام مورد بحث و بررسی قرار داده است.

قاضی عبدالودود درباره اغلب آثار تحقیقی اردو و فارسی اظهار نظر کرده است. از آنجمله انتقاد وی از تذکره سرور تسحیح خواجه احمد فاروقی دانشگاه دهلی مخصوصاً مورد توجه میباشد که در مجموعه مقالات او به عنوان «اشتروسوزن» آمده است.

قاضی عبدالودود، در کار تحقیق، اشتباهات و غلط نگاری هارا نمی توانست تحمل کند. او نسبت به محقق بی پروا به شدت سختگیر بود و ازین لحاظ در حق هیچکس امتیازی قائل نبود چون در نظرویی

* این مقاله در کتاب «غالب» فکر و فن از پروفیسور سبزواری نیز آمده است.

* این مقاله در کتاب «احوال غالب» مرتبه دکتر مختارالدین احمد آرزو آمده است.

شخصیت مطرح نبود، بلکه در نگاه وی معیار تحقیق مهم تراز آن بود.

قاضي عبدالودود تنها ایراد و سخن چینی نمی کرد بلکه وی در مقابل اشتباهات، حقایق را بیان نموده، شیوہ نوینی در جهان تحقیق و نقداًدبی پدید آورده است و بدینگونه وی برای کسانی که قدم در عرصہ تحقیق می گذارند، راه روشنی گشوده است تا به آسانی به مقصد برسند و خود او با اصول سخت گیری انتقاد میکرد و حتی نوشته های خویش را نیز بانهایت سختی مورد سنجش و احتساب قرار می داد.

پروفسور محمود شیرانی، یکی از بنیانگذاران تحقیق علمی در ادبیات فارسی و اردو در شبه قاره میباشد. اهمیت مآخذ جدید و ارزش مآخذ قدیمی در تحقیقات او بیشتر مورد توجه قرار گرفته و اصول استدلال و منطق در نوشته های تحقیقی او بکار می رفت. قاضي عبدالودود روش اصول تحقیقات شیرانی را ادامه داد. وی ضمن مقاله های عالمانه خود، این نکته را تاکید کرد که برای نتیجه گیری درست، پیروی از اصول تحقیق لازم است. در نظر او تحقیق، برنقد، ارجحیت داشت. از نکات اساسی تحقیق قاضي عبدالودود، تعیین تلفظ درست کلمات، و استعمال آن، ساختمان کلمه و اشتقاق آن و روابط کلمات بایکدیگر در جمله می باشد. در میان منتقدان اروپایی، وی به عظمت سینت بود فرانسوی معترف بود. قاضي عبدالودود، به تقلید سینت بود عقیده داشت که سبک نگارش تحقیق باید دارای ایجاز و جامعیت باشد، و مانند او نیز معتقد است که استعمال حتی يك کلمه اضافی و بی مورد در سنجش و نقد ادبی شایسته نیست. او علاوه به مراجعه به مآخذ ادبی استفاده از مآخذ عمومی را نیز لازم میدانند. قاضي عبدالودود در نتیجه گیری در تحقیق، بیحد محتاط است، ازینرو در نوشته های وی کلماتی مانند "قیاس"، "امکان قوی"، "قراین قوی" ظاهراً و بطور لازمی زیاد

بکاررفته است. در سینه اشکل ... در بعد از کتاب کجند
 بکاررفته است. در سینه اشکل ... در بعد از کتاب کجند
 برای خدمات ارزنده خود، وی از طرف رئیس جمهوری هند
 لقب "پدم شری" دریافت کرد و از "موسسه غالب" دهلی نو که خود از
 بنیانگذاران آن مؤسسه بوده، جایزه ای مخصوص به او اعطا شد.

قاضی عبدالودود بعد از هشتاد و هشت سال زندگی پر خدمت و
 پر افتخار، ساعت دو، بعد از ظهر، بیست و پنجم ژانویه سال یک
 هزار نهمصد و هشتاد و چهار میلادی (۱۹۸۴ء) در دانشکده پزشکی پا تنا
 چشم از جهان بریست و در قبرستان پیر موهانی، به خاک سپرده شد.
 پروفسور دکتر ولی الحق انصاری، به مناسبت وفات قاضی عبدالودود
 مرثیه ای سروده است، از بیت آخر آن، تاریخ وفات قاضی نیز
 استخراج می گردد که بقرار زیر است:

از دل کشیده «آمی» با «های وای» فرمود

پس از کلیم، قاضی عبدالودود هم رفت

(۱۹۸۴ میلادی)

دکتر محمود فاضل (یزدی مطلق) در کتابت استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد و یک قطعه مرقع از او در کتابخانه پادشاه عثمانی است.

خوشنویسان ایرانی در شبه قاره

پاکستان و هند

(بخش دوم)

(قرن یازدهم هجری نبوی)

از دیر باز خطاطان چیره دست و خوشنویسان جادو قلم ایرانی دوشادوش سایر هنرمندان، از وطن مالوف خویش، راهی سرزمین شبه قاره شدند و بترویج و بسط و توسعه هنر خویش در این دیار پرداختند، و استقبال و تشویق مردم هنر دوست و مهربان شبه قاره، موجب تداوم اینگونه رفت و آمدها در طول اعصار و قرون گردیده است.

باز در این گفتار بذکر خوشنویسان ایرانی در شبه قاره در قرن یازدهم هجری می پردازیم.

جمال شیرازی

حاجی جمال بن ملك محمد شیرازی برادر شمس مشهور به نبیتی از کاتبان قرآن یازدهم هجری است که خط نستعلیق خوش می نوشت و شاگرد میر عماد بود و از اصفهان به شبه قاره سفر کرد و ملازمت امرا اختیار کرد، و مدتی در آنجا بود و همانجا در گذشت.

در کتابخانه کاخ گلستان تهران دو نمونه از خط او با رقم و تاریخ ۱۰۸۱ هـ، ۱۰۶۶ هـ موجود است که یکی از این دو، کتاب کشکول شیخ بهائی است.

(رجوع شود به: مرقعات سلطنتی و نیز به کتاب: احوال و آثار خوشنویسان: ۱/ ۱۲۶ و اطلس خط: ۵۲۸ و تذکره نصر آبادی: ۲۸۸)

امیر جمشید بیك

امیر جمشید بیك از کارکنان کتابخانه شاهی شاه عباس بود، و میر عماد قطعاتی بنام وی نوشته است.

وی به شبه قاره رفت و در دستگاه شاهزادگان کورکانی، لقب خان خوشنویس یافت. امیر جمشید، اشعاری در تعریف این سر زمین دارد از بسال ۱۰۶۱ هـ در همین دیار در گذشت.

(احوال و آثار خوشنویسان: ۱/ ۱۲۸، بیانی: ۱/ ۱۲۸)

میر حسین سهوی تبریزی

سهوی، نستعلیق رانزد ملا محمد حسین تبریزی، استاد امیر عماد، تعلیم گرفت، خط جلی و خفی، هر دو را خوش می نوشته است.

سهوی در بیست سالگی، از تبریز به جاز رفت و حج بجای آورد، و در مراجعت به تبریز، واقعه فترت ترکان عثمانی رخ داده بود و با اینکه امرای ترك احترام او را می گذاشتند، اما او همچنان ناراضی بود و باردوی پادشاهی ایران، پیوست و بیشتر اوقات در ملازمت علی قلی خان قوچ اوغلی، بسر می برد و چون مرشد قلی خان بر سر کار بود، بکاشان رفت و تا مدت دوازده سال در آن سامان زندگی کرد و دلگیر شد و به شبه قاره رفت و تا سال ۱۰۴۱ هـ زنده بوده است.

در کتابخانه سرکاری رامپور يك نسخه از دیوان هلالی با کتابت خوش او موجود است با امضاء و تاریخ "میر حسین حسینی سنه ۹۱۲" و يك قطعه مرقع از او در کتابخانه بادلیان با خط خوش وجود دارد که در اکبر آباد تحریر یافته با امضاء: "فی شهر هزار و چهل و نه در دارالسلطنه اکبر آباد تحریر یافت. بنده بی بضاعت و فقیر بی استطاعت محمد حسین التبریزی ستر عیوبه و غفر ذنوبه".

(احوال و آثار خوشنویسان: ۱۵۲/۱؛ تذکرة الخطاطین: ۴۰).

میر خلیل الله شاه

میر خلیل الله شاه برادر زاده محمد حسین با خرزی، شاگرد سید احمد شهدی بود و در مشهد نیز سکنی داشته است، و از حسن خط اعتباری بهم زده بود. هنگامی که شاه طهماسب صفوی بمشهد آمد، از او سر مشق گرفت، و در مراجعت شاه بعراق، در ملازمت وی بقزوین آمد، بعد ها از قزوین بکاشان رفت و پس از اندک توقف به شبه قاره رفت و در دکن اعتباری تمام یافت، و يك نسخه از کتاب "نورس" را بخط خود نوشت و از نظر ابراهیم شاه گذرانید، او را خیلی خوش آمد و ویرا مخاطب به "پادشاه قلم" ساخت و برتخت روان نشانید و جمعی از اعیان را در رکابش روانه کرد تا او را بخانه برسانند.

وقتی پادشاه دکن ابراهیم عادلشاه ثانی (۹۸۷-۱۰۴۵هـ) او را از جانب خود بسفارت بدر بار پادشاه ایران فرستاد.

از خطوط او، قطعات متعددی در کتابخانه آصف الدوله بهادر، در لکهنو موجود است. در کتابخانه ملی تهران قطعه ای بخط او بقلم سه دانگ و کتابت خفی خوش نوشته شده می باشد. در کتابخانه خزینه اوقاف استانبول صفحه اول از گلستان سعدی، ضمن مرقعی بقلم کتابت جلی عالی وجود دارد. وفات او را در سالهای ۱۰۲۸هـ و یا ۱۰۲۵هـ ق نوشته اند.

(اطلس خط ۵۵۲؛ گلستان هنر: ۱۰۲؛ تذکرة الخطاطين: ۱۰۲۹)

طالب آملی

وی از شعرای مقرر صاحب دیوان است و از مستعدان روزگار و در مصاحبت و مجلس آرائی کم نظیر. از ایران به شبه قاره رفت و در سال ۱۰۱۵ هـ به میرزا غازی امیر سند پیوست و بعد بدربار جهانگیر پادشاه راه یافت و از این پادشاه سمت و لقب ملک الشعرائی یافت، و سال ۱۰۲۵ هـ در گذشت، صاحب «ریاض الشعراء» گوید که جمله خطوط را خوش می نوشت.

(ارجوع شود به: تذکرة تنایح الافکار: ۴۲۸-۴۲۹ و نیز نگاه کنید: احوال و آثار خوشنویسان: ۲۲۲).

طالعی یزدی

در دوره جلال الدین محمد اکبر پادشاه (۹۶۲-۱۰۱۴ هـ) از یزد ایران به هندوستان رفت و در اکبر آباد (آگره) ساکن و بصحافی مشغول شد.

بد ایونی در «منتخب التواریخ» گوید که شعر می گفت و نستعلیق را خوش می نوشت. و صاحب تذکرة «روز روشن» آورده که مردی خوشنویس و طالب العلم بود...

(ارجوع کنید به: تذکرة روز روشن: ۴۹۵ و همچنین کتاب: احوال و آثار خوشنویسان: ۲/۲۲۲)

همچنین رجوع شود به منتخب التواریخ بدایونی ج... ص... در

عبدالباقی نهاوندی

عبدالباقی نهاوندی فرزند آقا بابا متخلص به مدرکی. مدتها در شهر های مختلف ایران می زیست، در عهد اکبر پادشاه در سال ۱۰۲۲ هـ به شبه قاره، بخدمت عبدالرحیم خان خانان رسید و با اشاره

او به تالیف تاریخ مفصل "مآثر رحیمی" پرداخت و در سال ۱۰۴۲ هـ در همان سامان در گذشت.

صاحب تذکره "روز روشن" گوید که شعر می گفت و خوش گفتار و خوش نویس بود در منابع دیگری، خوشنویسی او دیده نشد.

(نگاه کنید: تذکره روز روشن: ۵۲۱ همچنین رجوع شود به کتاب: احوال و آثار خوشنویسان: ۲/۲۶۶)

عبدالرحیم عنبرین قلم

او از مردم هرات بود. در جوانی از خراسان بهندوستان رفت و به خدمت خان خانان رسید و باتربیت آن سپه سالار هنر دوست، در خط ترقی کرد و آوازه خوشنویسی او در شبه قاره شیوع یافت.

عبدالرحیم عنبرین قلم مدتها در کتابخانه خان خانان، بکار کتابت مشغول بود و آثار زیبایی از خطوط خود، در آن کتابخانه بیادگار گذاشت. بعد ها خان خانان او را بدر بار جهانگیر پادشاه (۱۰۱۲-۱۰۲۷ هـ) معرفی کرد و جزو کاتبان دربار درآمد و بخطاب "عنبرین رقم" مفتخر شد و طرف توجه و عنایت پادشاه واقع گردید و پس از چندی بلقب "روشن رقم" نیز مباحی گردید و گاهی "جهانگیر شاهی" نیز رقم کرده است.

صاحب کتاب "مآثر رحیمی" گوید: "الحال در هندوستان بعد از ملا محمد حسین کشمیری، بهتر از وی کسی نیست".

تاریخ وفاتش معلوم نگردید. اما آثار خوشنویسی او که موجود و مورخ است بین سالهای ۹۹۹ و ۱۰۲۴ هـ می باشد.

یک نسخه از کتاب جهانگیر نامه بقلم خوش او در کتابخانه سلطنتی تهران موجود است با امضاء:

"فی شهر سنه اربع و ثلاثین و الف من الهجرة النبویه، سنه ۱۰۲۴ کتبه العبد المذنب الفقیر الحقیق عبدالرحیم الهروی عنبرین قلم،

سترالله عیوبه و غفر ذنوبه تحریراً بدارالسلطنه آگره".

دو قطعه از مرقع گلشن با قلم خوش و رقم: "فقیر عبدالرحیم عنبرین قلم" در همین کتابخانه موجود است. در موزه باستانشناسی دهلی نیز یک نسخه از کتاب چهل مجلس علاءالدوله سمنانی بقلم کتابت جلی خوش موجود است با رقم و تاریخ "عبدالرحیم روشن رقم ۱۰۲۰".

در همین موزه یک قطعه با کتابت خوش و رقم: فقیر عبدالرحیم عنبرین قلم" هست. در کتابخانه آستانقدس رضوی مشهد، سه قطعه از مرقعی بقلم سه دانگ و دو دانگ و کتابت خوش با رقم: "فقیر عبدالرحیم عنبرین قلم" موجود است.

و چند اثر دیگر از او در کتابخانه دانشگاه استانبول و کتابخانه بادلیان آکسفورد و دیگر جایها باقی مانده است.

(رجوع شود به کتاب: احوال و آثار — خوشنویسان: ۲۹۱-۲۸۹ و نیز نگاه کنید: اطلس خط: ۵۵۲).

عبدالرشید دیلمی

وی در ایران بنام "عبدالرشید" و "رشیدا" و درهند، بعنوان: "آقا رشید" و "آقا" خوانده می شد.

او خواهرزاده و شاگرد میر عماد قزوینی بود و پس از قتل میر، چندی در اصفهان بسر برد و سرانجام بهندوستان رفت و بدر بارشاه جهان پادشاه (۱۰۶۹-۱۰۲۷ هـ) راه یافت و روز بروز مقام او بالا رفت، تاجزو ملا زمان خاص گردید، و ضمن کتابت و خوشنویسی خاصه، بتعلیم شاهزادگان، دارا شکوه و زیب النساء می پرداخت و بخدمات لایق درباری، از جمله کتابداری خاصه سلطنتی، ممتاز گردید.

در کتابخانه سلطنتی تهران نسخه نی از "شرح گلشن راز" وجود دارد که در صفحه بدرقه آن، مهر عبدالرشید باسجع: "بنده شاه جهان

عبدالرشید دیلمی ۱۰۴۰ می باشد.

عبدالرشید، پس از مرگ شاه جهان پادشاه، در دوره کشور داری اورنگ زیب (۱۱۱۸-۱۱۶۹ هـ) نیز می زیسته است و در اکبر آباد (آگره) مرفه زندگی می کرده و در این شهر دارای عمارات عالی و سرا، و ریاط و غیره بوده است.

عبدالرشید از هنر مندانی است که بحسن طینت و آراستگی اخلاق، موصوف و از مراتب دانش بهره مند بوده، لذا مورد احترام اطرافیان و مدوح شاعران عصر واقع شده است.

عبدالرشید از معدود کسانی است که، هنر را برای نفس هنر دوست می داشته است. گویند هنگام مرگ میر عماد، که نزدیکان او در اصفهان مخفی بودند، عبدالرشید، سه ماه از خانه بیرون نیامد و در این مدت دوازده بند کاغذ سمرقندی، یا بقول میرزا سنگلاخ هزارویانصد صفحه، سیاه مشق کرد، باوجود این، به میرزا ابوتراب، شاگرد دیگر میر عماد، می گفت که: "بفریادم برس، که قواعد خط از یادم رفت".

گویند در اواخر عمر، باکبرسن، ترك مشق نکرد.

عبدالرشید در دوره زندگی در ایران، مخصوصاً در شبه قاره، شهرت بسیار و شاگردان و پیروان فراوان داشت. از جمله شاگردان او، بغیر از شاهزادگان سابق الذکر، محمد اشرف خواجه سرا، سعید ای اشرف، عبدالرحمن فرمان نویس و میر حاجی رامی توان نام برد که هر يك از آنها، از استادان معروف شبه قاره بوده اند. بواسطه نشر آثار عبدالرشید که مورد پسند عامه خط شناسان و هنر دوستان بود، بسیاری از خوش نویسان معاصر، و حتی پس از دوره زندگی او، از شیوه وی پیروی کردند. غلام محمد هفت قلمی در تذکره خود نام بیش از پانزده تن از معارف خوشنویسان شبه قاره را ذکر کرده که از عبدالرشید پیروی کرده است.

عموم تذکره نویسان شبه قاره اتفاق دارند که تا زمان عبدالرشید، کسی بخوشنویسی او در این سر زمین نیامده است.

روش عبدالرشید در خط نستعلیق، کاملاً مشابه شیوه میر عماد است، و اینکه غلام محمد هفت قلمی گوید که روش میر علی هروی را بهایه اعلی رسانید، نیز صحیح است و مغایر با این نظریه نیست، چون میر عماد خود نیز تامدتها تحت نفوذ شیوه میر علی هروی بوده است.

لسان الملك هدایت الله گوید: رشیدای دیلمی نستعلیق را خوب نوشت و از خط نسخ و ترسل و تعلیق و ثلث و رقاع بهره کافی داشت. میرزا سید علی خان جواهر رقم تبریزی از معاصرین و مصاحبین عبدالرشید، با اینکه خود در دربار سلاطین شبه قاره و نزد مردم، حرمتی داشت، در عین حال پاس احترام عبدالرشید را نگاه می داشت و حتی بطور غیر مستقیم از سبک و روش او تقلید و استفاده می کرد.

گویند: وقتی شخصی از قلمدان بر دار جواهر رقم پرسید که، سید علی خان از روی خط چه کسانی مشق می کند؟ پاسخ داد یک روز از خط میر عماد و یک روز از خط عبدالرشید.

تاریخ وفات عبدالرشید را در سال ۱۰۸۱ هـ نوشته اند.

در کتابخانه سلطنتی تهران بالغ بر ۵۲ قطعه با کتابت عالی و خوش ضمن مرقعات و حدودشش رساله و کتاب بخط خوش او موجود است که از آنجمله است: یک نسخه خلد برین بارقم و تاریخ "بتاریخ شهر جمادی الآخر سنه الف، بدار العباد یزد مرقوم شد. کتبه العبد المذنب عبدالرشید غفر ذنوبه".

و نیز نسخه نئی از ترجمه الصلوة با رقم: "کتبه العبد المذنب عبدالرشید".

همچنین نسخه نئی از مقالات خواجه عبدالله انصاری، بقلم خوش با رقم: "کتبه عبدالرشید". و نیز یک نسخه چهل کلمه با رقم و تاریخ:

«شرف بکتابتها العبدالحقیر رشید، غفرالله ذنوبه، فی سنة ۱۰۲۲ من الهجرة النبویه». و یک نسخه هم ترجیع بند، بقلم کتابت خوش با رقم: «عبدالرشید» در این کتابخانه موجود است.

گذشته از این در دهلی، لینن گراد، کابل، دانشگاه استانبول، کتابخانه بادلیان اکسفورد آثار زیبایی از خط عبدالرشید موجود است.

در کتابخانه دانشکده ادبیات مشهد نسخه نثی از دیوان فضولی بخط عبدالرشید دیلمی بشماره/۱۱ فرخ در ۹۲ برگ و قطعه نثی بخط همین عبدالرشید ضمن مرقع شماره/۲۰۶۲۶ و قطعه دیگری ضمن مرقع شماره/۲۰۶۲۷ و قطعه نثی ضمن مرقع شماره/۲۰۶۲۱ و قطعه نثی ضمن مرقع شماره/۲۰۶۴۵ همه بخط همین کاتب در این کتابخانه دیده ام.

(بنگرید: تذکره خطاطین: ۲۹ و ۴۱ و نیز: فهرست نسخه های خطی دانشکده ادبیات مشهد: تالیف نگارنده این سطور. و کتاب: احوال و آثار خوشنویسان: ۲/۲۹۲ و کتاب اطلس خط: ۵۲۳)

علی تبریزی جواهر رقم

سید علی بن محمد مقیم بن میر شاهمیر، از سادات حسینی تبریز بود که ظاهراً باطنی آراسته داشت و بفضائل نفسانی موصوف بود، در عباس آباد اصفهان مسکن داشت و بعد ها بهمراهی پدر خود بهندوستان رفت. غلام محمد هفت قلمی گوید که در اوائل دوره سلطنت اورنگ زیب (۱۱۱۹-۱۰۶۸ هـ) بهندوستان رفت، برخی گویند که بروزگار شاه جهان (۱۰۶۸-۱۰۲۷ هـ) بهندوستان رفته است و معلم عالم گیر بود و از ناحیه شاه جهان مفتخر بلقب «جواهر رقم» گردید.

دوران اشتها او هنگامی بوده است که در دربار عالم گیر بوده که خطاب «خان» و «هزاری» را از او دریافته و بسمت «خدمت نویسی» و کتابداری خاصه منسوب گردیده است و تا آخر عمر در ملازمت و خدمت عالمگیر بوده است و سفرهایی که عالمگیر به دکن و کشمیر رفته

است ملازم رکاب بوده و در آخر عمر مبتلا به داء الضحك گردید بگونه‌ای که گاهی چنان می‌خندید که از هوش می‌رفت، و سرانجام در سال ۱۰۹۴ هـ هنگامی که عالمگیر شاه در اورنگ آباد بود، جواهر رقم در این شهر در گذشت جنازه اش را به شاهجهان آباد انتقال دادند و در آنجا بخاک سپردند.

جواهر رقم در خط نستعلیق شاگرد پدرش محمد مقیم بود و محمد مقیم هم شاگرد میر عماد بود.

یک صفحه از بیاض بختاور خان بقلم کتابت خوش از جواهر رقم در موزه باستانشناسی دهلی با رقم "الفقیر الحقیر سید علی الحسینی" و یک قطعه بقلم نیم دو دانگ عالی در موزه دولتی افغانستان کابل بارقم: حرره العبد جواهر رقم سنه ۱۰۸۱ هـ و دو قطعه بقلم سه دانگ بارقم "جواهر رقم" در کتابخانه سرکاری رامپور و پنج قطعه از مرقعهای مختلف با رقم "جواهر رقم" و "بندۀ مهجور جواهر رقم سنه ۱۰۸۲ هـ" در کتابخانه سلطنتی تهران، و یک قطعه از مرقع بقلم خوش دو دانگ و رقم: "کته العبد جواهر رقم" در کتابخانه مجلس شورای ملی تهران و یک قطعه از مرقعی با رقم: "کته العبد سید علی غفرله ۱۰۶۲ هـ" در موزه آثار اسلامی و ترک در استانبول موجود است.

(رجوع شود به: تذکره نصر آبادی/۲۰۸ و کتاب احوال و آثار خوشنویسان: ۴۴۷/۲ و کتاب اطلس خط: ۵۴۱ و ۵۴۰).

محمد تجلی

محمد تجلی فرزند ملا سلیمان از علمای گیلان است. تجلی معاصر مؤلف کتاب "مآثر رحیمی"، عبدالباقی نهاوندی متوفی ۱۰۴۲ هـ بوده است و خط شکسته را خوش می‌نوشت، و از شعرای عصر بود و در اوائل "جمالی" تخلص می‌کرد. در نساواییورد، ملازم ملکش سلطان استاجلو قزلباش بود و از آنجا بمشهد رفت و بعد بهندوستان سفر کرد و چون بهند رسید، تخلص

جمالی را به "خاوری" بدل کرد. مدتی در برهان پور و قنوج ملازم خان خانان بود و قصاید غرائی در مدح وی سرود. تجلی درحین تالیف کتاب "مآثر رحیمی" در گلکنده وحیدر آباد می زیسته است.

(رجوع کنید به: احوال و آثار خوشنویسان: ۱۲۵۸/۴)

تقی معرف

آقا تقی بن آقا ملک معرف اصفهانی بحسن خلق معروف بود و در عهد جهانگیر پادشاه (۱۰۱۲-۱۰۲۷هـ) بهند رفت در ملازمت شاهزاده پرویز بود. بقول صاحب "ریاض الشعراء"، خط شکسته را خوب و درست می نوشت.

(نگاه کنید: احوال و آثار خوشنویسان: ۱۲۵۹/۴)

محمد حسین گیلانی (افغور)

محمد حسین گیلانی فرزند سید احمد که از مقربان خان احمد گیلانی بود. پس از مرگ پدر بآذربایجان و از آنجا بگرجستان رفت و چون از آئین مردم آن سامان دلگیر شد، بایران بازگشت و در اصفهان، باحکیم شفانی ملاقات کرد. به دربارشاه عباس راه یافت و قصائد غراً در مدح شاه گفت و صله ها دریافت کرد. پس از مدتی اقامت در اصفهان، به شبه قاره رفت و مدتی در قندهار توقف کرد و میرزا غازی ترخان، حاکم قندهار که مربی هنرمندان و سخن دانان بود، مقدم وی راگرامی داشت، اما بعلت حسد و رزی دیگر شاعران، بی خبر از قندهار بیرون رفت و روانه لاهور گردید و از آنجا به آگره رفت و سپس به برهان پور بدر بارشاهزاده پرویز بن جهانگیر پادشاه راه یافت و در رکاب او به اله آباد رفت و پس از دو سال بسال ۱۰۲۷هـ ق در همانجا در گذشت. سید محمد حسین گیلانی در شعر فهمی و بدیهه گونی بی نظیر بود در حکمت استاد، و از شاعران لا هیجان که ابتدا "رسمی" و بعداً "افغوری" تخلص می کرد. وی از

موسیقی سررشته داشت و نستعلیق را خوش می نوشت.
 (احوال و آثار خوشنویسان: ۷۰۵/۲)

محمد رحیم گرایلی

در «سفینه هندی» آمده است که محمد رحیم گرایلی در اوائل ترقیات نادرشاه، همراه وی بود و پس از دفع افغانه، بخدمتی بزرگ سرافراز شد.

هنگامی که نادر شاه بسوی بغداد می رفت، گرایلی ترك خدمت کرد و بلباس درویشان، بنجف رفت و آنجا مقیم شد. بعد ها به شبه قاره سفر کرد و در آنجا برهان الملك رعایت وی کرد و چندی بظاهر روزگاری خوش، و در باطن ناخوش، می گذرانید، تا نادرشاه به شبه قاره رسید، در همان اوان، به مرض ذات الجنب در گذشت.

محمد رحیم گرایلی شعر می گفت و در فن سپاهی گری بی بدیل بود و خط نستعلیق را خوش می نوشت.

(رجوع شود به: احوال و آثار خوشنویسان: ۷۲۰/۲)

میر محمد مقیم تبریزی

میر محمد مقیم فرزند میر شاهمیر است که اصلاً تبریزی و ساکن عباس آباد اصفهان بود. میر محمد مقیم با فرزند خود، سید علیخان جواهر رقم، به شبه قاره رفت و در دوره سلطنت شاه جهان (۱۰۲۷-۱۰۶۹ هـ) شهرتی داشت. در دهلی، در کالی مسجد بسرمی برد و شاگردان بسیار بگرد خود داشت. در کتاب «مرآة العالم» آمده است که غالب شاگردان وی در خوشنویسی سرآمد شدند.

محمد مقیم ظاهراً قبل از انتقال به شبه قاره، کتابدار شاه عباس ثانی صفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هـ) بود و تا سال ۱۰۶۴ هـ نیز بر سر این کار بوده است، چنانکه در پشت يك نسخه خطی که بخط

شفیعا در تهران است بخط نستعلیق کتابت خفی خوش نوشته شده است: "بدستور فقیر خانه زاد، نادر العصر مولانا محمد شفیع، هنگام مراجعت اردوی معلی، از خطه ما زندران بهشت نشان، بصوب با صواب دارالسلطنه قزوین، پرداخت، دربلده تهران بنظر کیمیا اثر نواب کامران کا مکار رسانید. جزو کتب خاصه شد، فی سنه ۱۰۶۴ هـ، حرره محمد مقیم کتابدار".

محمد مقیم از شاگردان میر عماد بود و کتابت خفی را خوش می نوشت. در موزه باستانشناسی دهلی یک قطعه بقلم درد انگ خوش بارقم و تاریخ: "بتاریخ بهست دوم رجب نوشته شد، فقیر محمد مقیم" و در تهران نیز از خطوط او مکرر دیده شده است.

(احوال و آثار خوشنویسان: ۸۲۹/۲ و اطلس خط ۵۴۰)

محمد نعیم اصفهانی

وی از خوشنویسان دربار اورنگ زیب (۱۱۱۹-۱۰۶۸ هـ) بود.

در موزه باستانشناسی دهلی یک صفحه از بیاض بختاور خان بقلم کتابت متوسط، با رقم: "کتابه محمد نعیم" موجود است. (احوال و آثار خوشنویسان: ۸۵۶/۲).

حکیم بن شمس

حکیم بن شمس اباعن جد از اطبای دربار سلطنت بود، گاه عباس بزرگ او را اخراج کرد. مدت دو سال درکاشان روزگار بسر برد و از آنجا بمشهد مقدس رفت و از آنجا به شبه قاره شتافت. وی بسال ۱۰۲۰ هـ در گذشته است.

حکیم بن شمس که خود نیز طبیب بود، نستعلیق را خوش می نوشت.

(احوال و آثار خوشنویسان: ۱۷۰/۱ و تذکره خطاطین: ۴۲)

میرزا عبد المجید درویش تبریزی

نشو و نمای وی در اصفهان بود و چون در شوشتر و تبریز توقف زیادی داشت او را تبریزی و شوشتری نیز گویند و اصلش از طالقان بود.

او در عهد محمد شاه پادشاه، به شبه قاره رفت و ملازمت نواب ابوالمنصور خان صفدر جنگ اختیار نموده و بعد رحلت نواب بوطن خود برگشت. در خط شفیعاً دستی داشت و در شهر اصفهان بسال ۱۰۸۵ ق در گذشت. کسی در وصف خوشنویسی او گفته:

ای گشته مثل بخوشنویسی ز نخست

مفتاح خزائن همه خامه تست

تا کرده خدا لوح و قلم را ایجاد

نوشته کسی شکسته را چون تو درست

(تذکره روز روشن: ۷۱۶)

قاسم ارسلان مشهدی

در ماوراء النهر نشو و نما یافته است، سالها در خدمت جلال الدین محمد اکبر شاه (۱۰۱۴-۱۰۲۲ هـ ق) گذرانید. خط نسخ و تعلیق را خوب می نوشت.

(تذکره الشعراء جهانگیر صفحه ۷، ۸)

وقوعی

میر شریف و قوعی نیشابوری، در ایام سلطنت جلال الدین محمد اکبر شاه غازی (۱۰۱۴-۱۰۲۲ هـ) در شبه قاره بود.

جهانگیر بن جلال الدین اکبر گوید: به وفور فضائل آراسته است. علم تاریخ را نیکومی داند و در خط و انشاء و دیگر فضائل معلم ما بود

دکتر (تذکره الشعراء جهانگیر صفحه ۵۴، ۵۵-۵۵) در وادی خط و انشاء و متفرقه نویسی دستی عجیب داشت و از سادات اسحاق آباد نیشابور است که در سال ۱۰۰۲ هـ ق در لاهور از این عالم رحلت کرد.

فهرست منابع

- ۱- تذکره نتایج الافکار: تالیف محمد قدرت الله گوپالوی (هندوستان). بمبئی، اردشیر نیشاهی. ۱۲۲۶ شمسی
- ۲- تذکره روز روشن. تالیف مولوی محمد مظفر حسین صبا. تصحیح محمد حسین رکن زاده آدمیت. کتابخانه رازی ۱۲۴۲ شمسی.
- ۳- تذکره الشعراء. تالیف جهانگیر بن جلال الدین اکبر، باهتمام و تصحیح و مقدمه پروفیسور عبدالغنی میرزالف، کراچی، ۱۹۷۶ میلادی.
- ۴- تذکره نصر آبادی. تالیف میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی. تهران، ۱۲۱۷ شمسی، چاپخانه ارمغان.
- ۵- تذکره خطاطین، اثر لسان الملك هدایت الله باهتمام دکتر محمد باقر. لاهور، ۱۹۶۵ میلادی.
- ۶- گلستان هنر. تالیف قاضی میر احمد منشی قمی، بتصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری. تهران، ۱۲۵۲ شمسی.
- ۷- اطلس خط، تحقیق در خطوط اسلامی، تالیف و تصنیف حبیب الله فضالی. اصفهان، ۱۲۹۱ هـ ق.
- ۸- احوال و آثار خوشنویسان. تالیف مهدی بیانی. تهران، علمی/۱۲۴۳ شمسی.



دکتر سید وحید اشرف

مدراس

رباعیات

يك غنچه ندیدم که دلش سوی تونیست

يك گل نشنودم که در آن بوی تونیست

در آینه خلق که موجود از زتست

مشهود نه رویی است که آن روی تو نیست

در بی عی نیست کسی همسر من

پر هست ز اعمال سیه دفتر من

یارب دل من بین و میرس از اعمال

جز يك دل شیدا نبود در بر من

زاهد می و انگین و کوثر طلبید

عابد ز هوا بهشت اخضر طلبید

هرکس ز غرض دولت دارین بخواست

اشرف ز خدا حب پیمیر طلبید

آنانکه ز دهر شادمانی طلبند

از ماریسياه زندگانی طلبند

در آرزوی آب به آتش بروند

از کهنه عجزه ای جوانی طلبند

دکتر کلیم سهرامی، سرپرست مرکز تحقیقات ادبی و فرهنگی، استاد دانشگاه راجشاهی، بنگلادیش

قند پارسی و بنگال

حافظ شیرین سخن سروده است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین
خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود

در پاسخ این شعر یکی از شاعران فارسی گوی بنگال عبیدالله عبیدی سهروردی گفته:

اگر بجانب بنگاله قند پارس گذشت
ز وی به پارس همان قند آمد از بنگال

شعر مذکور در بین مورخان و ناقدان ادب اشتباه پیدا کرده است که حافظ چه ارتباطی داشت که در یک بیت خود کلمات هند و بنگاله را آورده است و در بیت دیگری اسم سلطان بنگال غیاث الدین در مقطع غزل آمده است. در اینجا بی مناسبت نیست اگر توضیح دهیم که سلطان غیاث الدین اعظم شاه ابن سکندر شاه خود ذوق شعری داشت و حافظ شیرازی را به بنگال دعوت کرد ولی بنا بر ضعف پیری و مسافت طولانی بنگال و تعلق خاطر با نسیم باد مصلی و آب رگنا باد حافظ نتوانست دعوت سلطان نامبرده را قبول کند بهمین علت گفته است:

نمیدهند اجازت مرا به سیر و سفر
 نسیم بادِ مصلی و آبِ ارکنا
 بادشاه و لشاه

بعضی از نویسندگان در سراغ این نکته از کتب تاریخ و ادب مثل مولانا شبلی نعمانی در «شعرالعجم (۱)»، ادوارد براون در تاریخ (۱) ادبیات ایران (۲)، پروفیسر محمد عبدالغنی در «تاریخ زبان و ادبیات فارسی دربار مغول» (۲) سروان چارلس استیوارت در تالیف خود «تاریخ بنگاله» (۱) و دکتر ظهورالدین احمد در «ادبیات فارسی در پاکستان» (۵) و غیره همین مطالب را بکرات آورده اند، ولی دکتر قاسم غنی دانشمند و محقق معروف ایرانی بیانات همه اینها را بیک قلم رد کرده است. وی عقیده دارد که «خواجه حافظ غزل مزبور را بمناسبت نام سلطان غیاث الدین محمد بن سلطان عمادالدین احمد سروده است و کلمه سلطان جزو اسم او (سلطان غیاث الدین محمد) است که در زمان آل مظفر شایع بوده و بسیاری از شاهزادگان این خانواده کلمه سلطان جزو اسم آنها بوده است.

شبلی نعمانی و از قول او مرحوم ادوارد براون نوشته اند که مقصود از این سلطان غیاث الدین مذکور در غزل خواجه حافظ یکی از ملوک هند است ولی شبلی نعمانی اسم هیچ مأخذی را ذکر نکرده است و تصور میرود که اشتباه او ناشی از این بیت باشد که:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
 ز این قند پارسی که به بنگاله میرود

مرحوم ادوارد براون هم با کمال احتیاط و با مسؤلیت خود شبلی این قصه را نقل میکند زیرا در هیچ جای دیگر صحبتی از این موضوع نیست؛ (۶)

آقای پیر حسام الدین راشدی در تایید بیانات بالا اضافه میکند که:

(۱) حاکم بنگاله سلطان غیاث الدین بسال ۷۹۲ هجری قمری

(۱۲۸۹ م) سلطنت رسیده در صورتیکه حافظ شیرازی بسال ۷۹۱ هجری قمری (۱۲۸۸ م) فوت کرده است.

بنابر این امکان نیروود که حافظ غزل خود را به بنگال فرستاده باشد. (۷)

(۲) لفظ بنگال که در غزل حافظ ذکر شده روابط بازرگانی بین هند و پارس را نشان میدهد و قند پارس از همین اشیای بازرگانی بشمار میرود. (۸)

(۳) ذکر سلطان غیاث الدیر بجز نسخه خطی لینن گراد (شوروی) در نسخه های دیگر تذکرة "روضۃ السلاطین" نیامده است. (۹)

در پاسخ دکتر قاسم غنی میتوان گفت که جای دیگر در ریاض السلاطین صحبتی از این موضوع آمده است و امکان میرود که همین کتاب مأخذ شبلی نعمانی باشد. ریاض السلاطین از تاریخ مستند بنگال است که بسال ۱۲۰۲ هجری قمری (۱۷۸۸ م) توسط آقای غلام حسین سلیم تألیف شده و پس از تحشیه و تصحیح توسط آقای عبدالحق عابد بسال ۱۹۰۸ ه ق (۱۸۹۰ م) در کلکته چاپ گردید. علاوه براین در تاریخ بنگاله اثر سلیم الله (بفارسی) و در تاریخ بنگال بزبان انگلیسی تألیف چارلس استیوارت و در تألیف خواجه عباد الله اختر بنام مشاهیر اسلام (۱۰) بزبان اردو (ص ۲۹۲-۲۹۶) که از مطبوعات اداره ثقافت اسلامی لاهور میباشد، بحثی درباره این موضوع آمده است ولی محقق نامبرده در ضمن استدلال خود مأخذی نیاورده که غزل مورد بحث را نسبت بسلطان غیاث الدین محمد که از آل مظفر می باشد با ثبات برساند و بجز کلمه سلطان در غزل مورد ذکر کلمه دیگری نیست که او را تأیید کند. نیزوی درباره لفظ سلطان که بالاعم یا مخصوصاً برای شاهزادگان آل مظفر استعمال می شده سند معتبری را ذکر نکرده است. علاوه براین وی در پیرامون بیت اول (که در بالا نقل شد) بحثی نکرده که لفظ بنگاله و هند دراین بیت با سلطان

فارسی چه مناسبتی دارد؟

حافظ در دیوان خود از آل مظفر اسم شاه شجاع، عمادالدین احمد، نصرت الدین شاه یحیی و شاه منصور را آورده است. آنان بترتیب در فارس، کرمان، یزد و اصفهان بسلطنت رسیدند، ولی طبق نوشته شبلی نعمانی (۱۱)، برارن (۱۲)، سی، ای، بوس و (۱۳)، لین پول (۱۴)، دکتر شیرین بیانی (۱۵) و لغت نامه (۱۶) در آل مظفر سلطانی بنام سلطان غیاث الدین محمد نبود که او را مربی حافظ بتوان گفت.

در دیوان حافظ اسم سلطان غیاث الدین فقط یکبار آمده است بدین سبب گمان میرود که این اسم ارتباطی با سلطان بنگال دارد. اگر شاهزاده کرمان سلطان غیاث الدین محمد که بنا بقول دکتر قاسم غنی مربی حافظ بود، اسمش در اشعار حافظ بیش از یکبار متذکر می شد.

پیرامون اشتباهات پیر حسام الدین راشدی، دانشمند و محقق فقید پاکستانی استدلال نگارنده بقرار زیر است:

(۱) مؤلفان مجمل فصیحی (۱۷)، نفحات الانس (۱۸)، حبیب السیر (۱۹)، شرح سودی بر حافظ (۲۰)، مجالس المومنین و کشف الظنون که مؤرخان معاصر با تذکره نگاران قریب العصر با حافظ هستند، وفات خواجه حافظ را بدون نقل و قبول دیگری در سال ۷۹۲ هـ ق (۱۲۸۹ م) ضبط کرده اند، دولت شاه سمرقندی تنها کسی است که وفات خواجه حافظ را در سنه ۷۹۴ هـ ق (۱۲۹۱ م) نوشته است.

علاوه بر این سید اشرف جهانگیر سمنانی که معاصر حافظ بود هنگام مسافرت خود باوی در شیراز ملاقات کرد. صوفی نامبرده در تالیف خود بنام «لطائف اشرفی» در ضمن شاعران آن دوره چنین می نویسد:

کلام حافظ مثل لسان الغیب بشمار میرفت واو بسال ۷۱۲ هـ در گذشت" (۲۱).

یکی از شخصیت‌های برجسته و علمای معتبر و همدرس خواجه حافظ بنام محمد گل اندام که در حین حیات حافظ دیوانش را مرتب کرده آن دیوان بکوشش دکتر سید ابوالقاسم انجوی شیرازی. در سال ۱۲۴ هـ ش در تهران چاپ گردیده است، این دیوان قطعه ای تاریخی دارد که محمد گل اندام بمناسبت وفات حافظ گفته است و آن قطعه سال ۷۱۲ هـ ق رامی رساند. اینک قطعه مذکور در زیر نقل میشود:

بسال با و صاد و ذال ابجد (= ۷۱۲)

روز هجرت میمون احمد

بسوی جنت اعلیٰ، روان شد

فرید عصر، شمس الدین محمد (۲۲)

مرحوم علامه قزوینی در مقدمه دیوان حافظ همین تاریخ ۷۱۲ را تأیید و سالهای ۷۱۴ و ۷۱۱ را که مورخین بعدی نوشته اند رد فرموده است. بنا بر نوشته جادونات سرکار، مورخ معروف هندی سکه ها با ثبات میرساند که غیاث الدین اعظم شاه علیه پدر خود بسال ۷۱۰ هـ ق / ۱۲۸۸ م قیام کرد و خود را از حیث حاکم مستقل در سنار گاؤن اعلام نمود و پس از وفات پدرش، غیاث الدین اعظم شاه در سال ۷۱۱ هـ ق / ۱۲۸۹ م تمام بنگال را تحت سلطنت خود درآورد و بجایش سلطان بنگال شد. (۲۲) نظریه سند تاریخی که در بالا متذکر شد امکان می‌رود که همین سلطان بنگال غیاث الدین اعظم شاه حافظ شیرازی را به بنگال دعوت کرده است.

آقای هاشم رضی در مقدمه دیوان حافظ مینویسد که " تاریخ ۷۱۱ هـ ق (۱۲۸۸ م) فقط در مولفات متأخران از قبیل تقی کاشی و صاحب آتشکده آذر و صاحب ریاض العارفین و مجمع الفصحا و امثالهم دیده میشود که ماخذ همه آنها بدون شك فقط و منحصرأ همان قطعه

مجهول القایل بوده و سپس همه به تقلید و تبعیت همان قول را یکی بعد از دیگری نقل کرده اند و ابدأ ماخذ تاریخی ندارند اینك قطعه:

چراغ اهل معنی، خواجه حافظ
 که شمعی بود از نور تجلی
 چو در خاک مصلأ یافت منزل
 بجو تاریخش از "خاک مصلی" (۲۴)

(۲) حافظ نه از خانوادهٔ بازرگان بود و نه پیشهٔ بازرگانی داشت. از استعمال لفظ بنگال در شعر حافظ تلمیح بازرگانی گرفتن کار درستی نیست. اگر مفهوم شعر را در نظر بگیریم عقل سلیم راهنمایی میکند که قند پارسی عبارت است از شعر شیرین حافظ که وی به بنگال فرستاده بود. دیگری اینکه قند پارسی را قند پارس (قند یاشکر) تصور کردن مصداق مثل ذیل است:

"کین ره که تو میروی بترکستان است"

(۲) اگر ذکر سلطان غیاث الدین بجز نسخهٔ لینن گراد در دیگر نسخه های تذکرهٔ روضة السلاطین نیامده است، نسخهٔ لینن گراد را بهیچ نوع نمیتوان بی ارزش شمرد.

اینك تفسیر بیت دیگری که در این غزل آمده است و بطور شهادت داخلی در زیر میآوریم:

طی مکان به بین و زمان در سلوک شعر
 کین طفل یکشبه، ره یک ساله میرود

این بیت توجه خواننده را جلب میکند و در آن مخصوصاً به ترکیب های طفل یکشبه و ره یکساله باید توجه کرد. غزل حافظ که در شبی سروده شده چون طفل یکشبه است و این طفل یکشبه، راه یکساله را که ممکن است بنگال مورد نظر باشد طی میکند. اگر قول مرحوم دکتر قاسم غنی را قبول کنیم و غزل مورد بحث را به سلطان غیاث الدین محمد که از آل مظفر و حاکم کرمان بوده نسبت دهیم

در آن صورت آیا پیمودن فاصله بین شیراز و کرمان مدت يك سال بطول می انجامد؟

*** ۵۱۲ * ۵۱۳ * ۵۱۴ * ۵۱۵ * ۵۱۶ * ۵۱۷ * ۵۱۸ * ۵۱۹ * ۵۲۰ * ۵۲۱ * ۵۲۲ * ۵۲۳ * ۵۲۴ * ۵۲۵ * ۵۲۶ * ۵۲۷ * ۵۲۸ * ۵۲۹ * ۵۳۰ * ۵۳۱ * ۵۳۲ * ۵۳۳ * ۵۳۴ * ۵۳۵ * ۵۳۶ * ۵۳۷ * ۵۳۸ * ۵۳۹ * ۵۴۰ *

جهاشی

۱- شعر العجم (مجلد دوم) تاج بك دیو، اردو بازار، لاهور ۱۶۶

۲- تاریخ ادبیات ایران (مجلد سوم) کیمبرج یونیورسٹی پریس

ص س ۲۸۶ - ۲۸۷

۳- تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول (حصه اول)

انڈین پریس لمیٹڈ، الہ آباد، ۱۹۲۹ م، ص ۱۴۱-۱۴۲

۴- تاریخ بنگال (کلکتہ ۱۸۱۳ م) صص ۹۲-۹۳

۵- ادبیات فارسی در پاکستان (مجلد اول)، یونیورسٹی بك

ایجنسی، لاهور، ۱۹۶۴ م، ص ۶۱۰

۶- بحث در آثار و افکار حافظ (مجلد اول)، چاپ بانك ملی،

تهران، ایران، ۱۳۶۱ هـ، صص ۴۲۰-۴۲۱.

۷- روضة السلاطین از سلطان محمود فخری، ۱۹۶۱ م، ضمیمه

ص ۲۷۲، (بحواله اقبال ریویو، ژانویه ۱۹۶۹ م)، ص ۹۸-۱۱۰

۸- پارس (مجله سه ماهی) اکتبر ۱۹۶۷ م، ص ۲۷

۹- رجوع کنید بشماره ۷- بالا -

۱۰- مشاهیر اسلام، طبع لاهور، ص ص ۲۹۲-۲۹۶:

۱۱- رك شعر العجم، شماره ۱، مذکور ص ۱۶۲-۱۷۱.

۱۲- رك شماره ۲ مذکور ص ۱۶۱-۱۷۰.

۱۳- دی اسلامك دائی نستیز، (یونیورسٹی پریس، ادنبرا)

- ۱۹۶۷، ص ۱۶۱. بیروت: دار الفکر.
- ۱۴- دی محمدن دانی نستیز (فریدرک أنگر پبلشنگ کمپانی، نیویارک، ۱۹۶۵ م) ص ۲۴۹-۲۵۰.
- ۱۵- تاریخ آل جلایر (طبع دانشگاه تهران، ایران، ۵۱۳۴۵ ش) ص ۲۸۷.
- ۱۶- اسلام، طبع لیدن، ص ۷۱۸-۸۰۰.
- ۱۷- مرتبه محمود فرخ، مشهد ۱۳۲۹ ش، ص ۲۱۶.
- ۱۸- مرتبه مهدی توحیدی پور، تهران، ایران، ۱۳۲۰ ش، ص ۶۱۴.
- ۱۹- حبیب السیر جلد سوم، طبع تهران، ۱۳۲۳ ش، ص ۲۱۶.
- ۲۰- ترجمه فارسی عصمت ستار زاده، چاپ ارزنگ، تهران، ۱۳۴۷ ش، ص پ، س.
- ۲۱- مقاله دکتر نذیر احمد بعنوان دو ماخذ قدیم حافظ شیرازی، مجله فکر و نظر علی گر، ژانویه، ۱۹۸۰ م، ص ۶۴-۸۵.
- ۲۲- مقدمه دکتر اکرم شاه بر دیوان حافظ ص ۲-۱۳.
- ۲۳- تاریخ بنگال (مجلد دوم) طبع دانشگاه داکا، ۱۹۷۲ م ص ۱۱۳.
- ۲۴- مقدمه دیوان حافظ، باهتمام آقای باشم رضی - ص ۲۱.

دکتر محمد ریاض

اسلام آباد

منابع اولیه تحقیق درباره حضرت میر سید علی همدانی

احوال و آثار خدمات و گفتار های بسیاری از بزرگان دین و تصوف در نوشته های معاصران و متاخران مشهود است ولی عده کسانی که درباره جنبه های مختلف زندگانی آنان کتب و رسائل مستقل نوشته باشند، کم است. حضرت امیر کبیر سید علی همدانی معروف به شاه همدان (۱۲ رجب ۷۱۴ الی ۶ ذی الحجه ۷۸۶ هـ) جزو همین عده قلیل قرار می گیرد. در مناقب و محامد و مقامات وی ما دو کتاب در دست داریم که تاکنون هیچ کدام از آنها بحیثیه چاپ آراسته نشده است. مؤلف کتاب اقدم مرید پُرشور شاه همدان شیخ نورالدین جعفر بدخشی (متوفی ۱۶ رمضان ۵۷۱۷ هـ) است که "خلاصة المناقب" را تألیف نمود. سپس حیدر بدخشی در قرن بعدی رساله "منقبه الجواهر" را نگاشته است. این تألیف با اسم "مستورات" در معنی اسرار بیشتر اشتهار دارد. نویسنده آن یکی از مریدان سید عبدالله برزش آبادی مشهدی (م ۵۸۷۲ هـ) بوده و بدو واسطه میرسید محمد نور بخش (م ۵۸۶۹ هـ) و شیخ اسحاق ختلانی (م ۵۸۲۶ هـ) خلیفه و داماد شاه همدان، به صاحب مناقب می پیوندد. در رساله مستورات، از خلاصه المناقب استفاده سرشاری شده و مؤلف احياناً بآن ارجاع هم کرده است. راجع به زندگانی حیدر بدخشی، ما اطلاعات وافی نداریم. صاحب "خلاصه المناقب" البته در لابلاي مطالب کتاب خود احوال شخصی را هم نقل می نماید، بویژه از سال ۵۷۷۲ هـ به بعد که او در سلك مریدان شاه همدان درآمد و از بروز جمعه او اخر ماه صفر

۷۸۷ هـ به تالیف این کتاب پرداخته است. اینجانب عکسهای نسخ خطی و نیز متنهای تصحیح و مقانسه (۱) شده هر دو کتاب را در دست دارم.

خلاصه المناقب

شاه همدان را بالقب علی ثانی و حواری کشمیر نیز یادی کنند. او اصلاً از همدان بوده ولی تا سال ۷۷۲ هـ اوبه ناحیه ختلان تا جیکستان نقل مکانی نموده بود. نویسنده «خلاصه المناقب» به بدخشان انتساب داشته، ولی اوهم تا سال مزبور در حواری ختلان سکنی گزیده بود. در همان ناحیه او باشاه همدان دیدارهایی داشته و بعد از طی مراحل شاقه بگروه مریدان او وابسته شد. ازان به بعد تاحین در گذشت شاه همدان از جمله چهارده ساله زندگانی مولف بیشتر در خدمت مرشدش بسر آمده است. او احياناً در مسافرتهامرشدش را مشایعت و همراهی نموده و یا در خانقاه ختلان بنا نموده شاه همدان بوعظ وارث وی پرداخته است. شاه همدان از سال ۷۷۴ هـ به کشمیر مهاجرت نموده، ولی مرکز دوم فعالیتهای وی کماکان ختلان بوده است. در اواخر سال ۷۸۶ هـ شاه همدان برای سیزدهمین بار حج نمود. او از راه پاخلی (مانسهره) روانه شد، ولی حاکم پاخلی ملک خضر شاه باصرار او را مهمان ساخت و از وی پند و اندرز خواست. در همین اوان شاه همدان بیمار شد و روز ۶ ذی الحجه در گذشت. شیخ توام الدین بدخشی که از ۴۰ سال در رکاب شاه همدان بسر برده، در آن زمان هم جز و همراهان وی بوده است. صاحب «خلاصه المناقب» او را برادر علقی می نماید. او بوسیله قاصد تیزگام نامه ای به جعفر بدخشی رسانده، از در گذشت شاه همدان او را مطلع ساخت. این مرید پرشور براه افتاد و بهمراهیان تابوت شاه همدان پیوست و آنان روز ۱۶ ذی الحجه به ختلان رسیدند. شاه همدان در نزدیکی خانقاه و مسجد خود در قطعه زمین مخصوص و موقوف دفن گردید. جعفر بدخشی مقیم همین خانقاه شد و از جمعه او احر صفر ۷۸۷ هـ به تالیف

"خلاصه المناقب" پرداخت. تاریخ اتمام این کتاب معلوم نیست. البته این امر اعتبار این کتاب را می افزاید که افتتاح تالیف آن در ظرف دو ماه و چند روز بعد از ارتحال شاه همدان صورت گرفته و در آن اوان احوال و سوانح صاحب مناقب قاعده معلوم همگنان بوده است. بهمین علت در این کتاب احوال و آثار و اشعار و مقامات شاه همدان بطور وافی مشهود است. همانطور که کتب دیگر مناقب گفتارهای صوفیه و مطالب تصوف و بحثهای شتی الهیاتی دارند، "خلاصه المناقب" هم در این مورد حائز اهمیت بسزائی است. مؤلف در بیان نمودن و قانع زندگانی شاه همدان البته سخت مانع باختصار شده و فراهم آوردن تفصیل را گویا لازم نداشته است ولی متاخران همچون ماها نیازمند آنها می باشند. از جمله وقائع، یکی علت مهاجرت شاه همدان در سال ۵۷۷۴ هـ به کشمیر است. سائر نویسندگان آن را منوط به سخنان بی باکانه شاه همدان علیه امیر تیمور و حکام تیموری می دانند و ابن الکریلانی در روضه هشتم کتاب "روضات الجنان و جنات الجنان" تفصیل مناظره شاه همدان را هم ارائه داده (۲)، باز هم عده ای بی احترامی علما و صوفیه را از تیمور و تیموریان بعید می دانند. در "خلاصه المناقب" علت مهاجرت دستور خدائی تلقی شده تا شاه همدان مردم کشمیر و رهائی آنجا را راهبری کند. البته او به سبب ظاهری مناقشه هم اشارتی نموده ولی از فراهم آوردن تفصیل دست می کشد:

"و این فقیر چون در قریه علیشاه (۲) رحمه الله بشرف ملاقات جناب سیادت مشرف آمدم در موقت رجوع از حج، فرمود که ده ماه است که هر جا که ساکن شدم حضرت حکیم مطلق فرمود (۴) که برو مردم را ارشاد کن و امشب که درین قریه رسیدم، فتنه در واقعه دیدم و براهل این دیار اعتمادی نمی توان کردن، چون فتنه واقع شد فرمود که، ده ماه است که هیچ جای قرار ندادند و چون ذر اندک زمانی متوجه ارشاد آمدم، فتنه برانگیختند که موجب قول ان هی الا فتنتک (۵)، باشد.... حضرت سیادت فرمود که بسی ابتلا بمارسید در سفر و حضر که بعضی از ابتلاها بسبب فقهارسید و علما و بعضی

بسبب ملوك و أمراء ، و بعضی که بود بشر ور نفس ما. و آن بلاها
 از حضرت حق تعالی باشد بر ما محض عطا اگرچه بصورت آن نمود
 بلاچنانکه فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم «اشد البلاء علی
 الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم علی الامثل فلا مثل»...
 واما ابتلای شدید و بلای مدید که در دیار ماوراء النهر بآنجناب
 رسید تا بحدی بود که باد سبب جلای وطن وزید ویراق براق
 سیادت را در آن سفر به کشمیر کشید و اهل بیت شریف که بودند
 و احباب آن جناب و احباً و اخلاً منتظران لقای مبارکش گشتند تا روز
 حساب، بر هیچ احدی پوشیده نباشد چنانکه آفتاب الا ماشاء الله
 العزیز القدیر والحکیم النصیر. شعر

خوشا سری که بود ذوق سرها دیده
 بچشم دل رخ اسرار آن سرا دیده
 ز روزن دل خود گوش کرده راز ازل
 وزان دریچه یقین سر ماجرا دیده
 برآستان وفا هرولی ز دشمن و دوست
 هزار محنت و ناکامی و جفا دیده
 بهر جفا که کشیده بروزگار دراز
 برای دوست در آن شیوه وفا دیده
 بهر وفا که نموده بزیر تیغ جفا
 زرری دوست در صد خلعت صفا دیده
 میان آتش شبهای هجر هر دم صبح
 هزار روح صفا از دم صبا دیده
 میان ظلمت امکان و کثرت صوری
 نسیم صبح وصال از ره فناده
 چو از رسوم مجازی فنا شده بگی
 درون زهر فنا شربت بقا دیده
 زجام شوق شده مست و شیشه بشکسته
 میان عربده محبوب خوش لقا دیده

زننگ خود شده يك سوي در حريم ذات
جمال آسان مه بي چون و بي چراديدده
علانی از چه شدی مست چون نخوردی می
زدیده مست شود هرکس و تونادیده (۶)

نسخه خطی کتابخانه با دلیان آکسفرد ورق ۱۴، ۱۵ الف و ۱۷
الف بالترتیب)

ازین مثال پیداست که اختصار و ابهام بیان معاصران برمشکلات
متاخران می افزاید البته مؤلف "خلاصة المناقب" طبق مشرب و ذوق
خود تفصیل دیگر زندگانی شاه همدان و عصر خویش را باندازه کافی
و وافی گنجانده و در زیر بعضی از عناوین و مطالب تبعی، اهمیت
این کتاب رابخوبی مبرهن می سازد. البته از احوال و مقامات صاحب
"خلاصة المناقب" اطلاعات ناتمام ما منوط به همین کتاب است. چنین
بنظر می رسد که او در اواخر عمر خود بمولاش ناحیه رستاق
بدخشان برگشته و همانجا در گذشته است. شاعر عارف و دانشمند
نامنی کشمیر شیخ محمد یعقوب صرفی (۱۲۷-۱۰۰۲ هـ) حین جهانگردی
خود مرقدش را زیارت نموده بود. دریکی از مثنوی های
خمسۀ صرفی (۷) موسوم به "مغازی النبی (ص)" چنین می خوانیم:

چو کردم بسوی بدخشان گذار
شدا از طالقان دل مرا کامگار
به رستاق آن بحر ذوق شهود
که او را علم نعمة الله بود
هم از روضۀ نوردین جعفرم
رسیدم بفیضی که شد رهبرم

اینک پاره ای از عناوین و شبه عناوین "خلاصة المناقب" را
استنباط نموده، در زیر ارائه میدهیم:

دیباچه: افتتاح کتاب (ورق ۱، ب از روی نسخه خطی کتابخانه
بادلیان آکسفرد)، در بیان بعضی از فضائل آن عروۀ و ثقی، ذکر نسبه

و شرف حسبه، تعلیم و تربیت حضرت سیادت از خالاش سید علاءالدوله سمنانی، اهمیت حبّ اهل بیت و مناقب شعری عطار و سعدی و خواجوی کرمانی (ورق ۲ الف الی ۸) ذکر نسبته و فقره و خبر میراث فقره، تعلیم و تربیت بوسیله تقی السدین علی دوستی سمنانی و شیخ محمود مزدقانی رازی (ورق ۱۰ تا ۱۱)، احوال علی دوستی و محمود رازی (ورق ۱۱)، اختلاف شیخ علاءالدوله و شیخ عبدالرزاق کاشانی در مسائل وجود (ورق ۱۵ الف، ب)، ولایت و اقسام آن (ورق ۱۸، ۱۹)، علم تصوف (ورق ۲۲)، آداب سلوک و طریق ذکر گفتن (ورق ۲۹، ۳۰)، خواطر انسانی و خطوات شیطنانی (ورق ۴۲ تا ۴۷)، قلب و روح انسانی (ورق ۴۹، ۵۰)، احوال و مقامات (۵۵ تا ۵۸)، احوال زندگانی جناب سیادت (۲۴ الف، ۶۱ تا ۶۴)، ملاقات مولف با سید علی همدانی در ختلان (۶۱، ۶۲)، سفر به قبه‌جاک (۶۲ الف)، به بدخشان، قوز قرغان و اندراب (ورق ۶۷، ۶۸)، خوارق و اسفار سید بامر کبارش (۷۶، ۸۶)، جنات و غولها (ورق ۷۶ تا ۸۸)، حجهای سید و سفرهای بغداد و شام و بلاد عرب (۹۲ تا ۹۴)، ابتلاها و جلاء وطن (۹۵، ۹۷)، خروج از سرینگر و وفات جناب سیادت در حین مسافرت (۹۷، ۹۸)، ذکر فرزندش میر سید محمد همدانی (۱۰۲)، خواص مردم و مراتب محبت (ورق ۱۰۲ الف، ۱۰۷ ب). از شاه همدان ۴۱ غزل در دست داریم. صاحب "خلاصه المناقب" از آنها چهار غزل را در کتاب خود در لابلای مطالب متفاوت گنجانده است. از کتب و رسائل شاه همدان مولف "خلاصه المناقب" بآثار زیر وی ارجاع نموده است:

حلّ الفصوص در مطالب ملّحض فصوص الحکم (ورق ۱۶ الف)، اوراد فتیحه (۶۶ الف)، رساله واردات (۸۵ الف، نیز ۹۸ الف)، ذخیره الملوك (۷۱ الف)، مرآة التائبین (ورق ۱۰۲ الف)، راجع به ۴۱ غزل و چند قطعه و رباعی شاه همدان معروف به "چهل اسرار" نویسندگان متأخر نوشته اند که آنها همگی بوسیله کرامت سراینده در شبی واحد سروده شد (۸). نورالدین جعفر بدخشی در بیان موضوع

"بروز" واقعه شبیه مولوی (رومی) را نقل می نماید، ولی به واقعه شاه همدان اشاره ای نمی نماید: *در روز بروز که کسی را در خواب دیدند*

"و این فقیر در بعضی اوقات چون نظر می کرد در آئینه صورت روی حضرت سیادت می دید و بعد از ادامت نظر روی خود می دید. شعر

من باتو چنانم ای نگارختنی
کاندر غلطم که من توام یا تومنی

ای درست بدانکه حقیقت "بروز" برذات کل مشهود است در میان صوفیه قدس الله اسرار هم در حال حیات و ممات... و نقلست که بعضی از مشایخ فرموده اند که کرات از آخرت بدنیا آمدیم و از دنیا بآخرت رفتیم و تحقیق مسئله بروز اینست که خود در مقام صورت جسد از روحانی میگذارند بوسیله غلبه روحانیت و می روند بمقامی که تعلق خاطر باشد ایشان را باهل آن مقام با اهل مقام و ابایشان. و نقل است که حضرت مولانا جلال الدین رومی را قدس الله سره در يك شب به هفده مقام طلب کردند. مولانا اجابت نمود. پس خادم متحیر گشت که درین يك شب به هفده مقام رفتن چگونه میسر شود. چون حضرت مولانا به نور ولایت دریافت که خادم در تشویش است، بخانه درآمد و فرمود که در خانه از بیرون زنجیر کن که همه جای بروم و از خانه بیرون نیایم. چون بامداد شد از آن هفده جای هفده غزل نو نوشته آوردند و شکرانه قبول دعوت نیز آوردند و هر يك از اهل آن هفده مقام تحریری کرد که امشب تا نزدیک صبح در صحبت شریف مولانا بودیم و حال آنکه از خانه بیرون نیامده بود.

و در شریعت این معنی را سندی باشد و سند آنست که علمای دیندار و فقهای نامدار در کتب ذکر کرده اند که روا باشد که هزار نائم در يك وقت حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم در خواب بصور مختلفه بینند در آخرت نیز اگر جمیع اهل جنت را از روی صحبت مصطفی بود در يك وقت، هر آینه که آن همه را آن صحبت

میسر شود و این غلبه روحانیت از عالم قدرت باشد. والله علی کُلّ شیئی قدیر (۹) " (ورق ۷۷ ب، ۷۸ الف)

مولانا جعفر بدخشی علاوه تصاحب مقام والای روحانی که ببرکت نفحات نفس حضرت شاه همدانی کسب نموده، مردی عالم و فاضل هم بوده است. در «خلاصه المناقب» او غزل شاه همدان را بعمق و شیوانی بیان شرح نموده است. غزل زیر هفت بیت دارد و مطلع آن از غزل رومی است که حضرت علی ثانی شاه همدانی به تضمین آن پرداخته و شش بیت مناسب دیگر را بر آن افزوده است. جعفر بدخشی در خانقاه ختلان بنا کرده شاه همدان تدریس می کرد. او بویژه رساله «مشارب الاذواق» شاه همدانی رامی آموخت که متضمن شرح قصیده میمیه شیخ ابن فارض مصری است (۱۰). ولد یگانه شاه همدان، میر سید محمد همدانی (۷۷۴-۸۵۴ هـ) ملقب به «میرکا» بوی تلمذ داشته و شرح این غزل بالتماس وی نگاشته شده است. اینجانب متن غزل را از ورق قبل (شماره ۷۸ الف) نقل نموده، سپس شرح بیت اول آن را عرضه می نمایم. البته جعفر بدخشی گویا متوجه نبود که این مطلع از رومی است:

«از کنار خویش می یابم دمام بوی یار
زان همی گیرم بهرم خویشتن را درکنار»
چون کنارم را میانی نیست پیدا هر زمان
درمیان خون دل جانم، غمش گیرد کنار
چون میانش را کناری نیست زان در حیرتم
کان چنان نازک میانی هست دائم بی کنار
نی میانش را کناری، نی کناری رامیان
وزمیان آتش عشقش نمی یابم کنار
برکنا راست آنکه سودای میانش در سراسر
از میان آن در خورد کز خود شود او بر کنار
نیست کس را از میانش جز کنار اندر در کون
از میان این چنین دولت چسان جوئی کنار

از کناری گسر علی بوی میانش یافتی
در خیال آن میان از خویش گشتی باکنار

«... بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رافع الحجاب و ملهم الصواب - والصلوة على صاحب المقام «ار ادنی» (۱۱) محمد المصطفى وآله و اصحابه الذین الزمو الصفا و ما التوفیق الا من الله ذی القدره حبیب لیب.»

بعضی از اهل الله را حال شهود ذات باشد و بعضی را شهود صفات و بعضی را شهود افعال - اما حال شعور ذات در دنیا بمقاریر لمحات و برقات بود اما دوام حال شهود صفات مختلف فيه باشد. اما در حال شهود افعال متفق است ولی بعد از تمکین در محل استتار از وجود مبارک محمد (ص) رسول الله اختلاف است. بعضی برآنند که حال شهود صفات مر حضرتش را دائم بود و بعضی برآنکه دائم نبود بلکه در اکثر اوقات چنان بوده است و حدیث لی مع الله وقت لا یسحنی فيه ملک مقرب ولا نبی مرسل، دلالت می کند بر تجلی ذات احياناً و بر تجلی صفات در اکثر اوقات. تجلی ذات علی الدوام موعود است در آخرت، و عبارت از دوام آن شهود مقام محمود است و آنکه بعضی اولیاء الله فرموده اند که ما دائم مشاهد حق تعالی می باشیم و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای محبوب باشم، مرتد گردیم و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای محروم باشیم، بمیریم، در حال شهود صفات و افعال تواند بود نه در شهود ذات، چنانکه این حدیث که «الایمان ثابت و الیقین خطرات» دلیل است بر آن، زیرا که یقین عبارت از ذات است و ایمان مظهر تجلی صفات و افعال از بهر آنکه احسان مقام شهود صفات است و لازم ایمان است که مقام شهود افعال باشد. لاجرم، نور ایقان ذاتی بود، نور احسان صفاتی، و نور ایمان افعالی، و اگر قوت شنودن باشد، بیقین بشنود و فهم کند که از برای تقریب فهم تمثیلی باشد مثل، ناظر باثر قبل الطلوع، بیقین فهم کند وجود آفتاب را و چون شعاع آفتاب بر قلّه کوهی ثباید و ناظر آن نور را بیند بعین الیقین بوجود آفتاب دانا شدد و چون قرص خورشید طلوع نماید

بحقیقت خورشید بینا گردد همچنین مکاشف توحید افعال را وحدت حق تعالی بکشف علم الیقین حاصل آید چنانکه مستدل را باستدلال. ازینجاست که مشائخ طریقت فرموده اند: الیقین اول القدم المرید الصادق و آخر قدم الفقیه الزاهد. و مشاهد اتحاد صفات را وحدت حق تعالی عین الیقین شود و معائن وحدت ذات را وجود قدیم حق تعالی حق الیقین گردد. بعضی را سه روز شهود بود و بعضی را در شبانه روزی هفتاد هزار بار مشاهده شود و بعضی را گاه گاه شهود دست دهد، یا حبیب لبیب. اولیاء الله اول بمعنی عارف شوند از عین بصیرت چنانکه این حدیث مبین است که إذا اراد الله بعبداً خيراً فتح بصیرته - آنگاه لفظی بازاء آن معنی وضع کنند بخلاف اهل ظاهر که اول تصحیح لفظ کنند، آنگاه تصحیح معنی از لفظ. لیکن اهل الله گاه معنی در لفظ می آرند که آن موافق ظاهر شرع باشد و گاه لفظی که موافق باطن شرع باشد. عن علی کرم الله وجهه من قوله و روى أيضاً مرفوعاً إلى النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: لكل أمة ظهر و بطن و لكل حرف حد و مطلع، - وعن النبي صلى الله عليه وسلم، أنه قال: ما من أمة من القرآن إلا وله ظهر و بطن و لبطنه بطن إلى تسعة أبطن، - وقال صلى الله عليه وسلم في حديث آخر: إلى سبعة و في رواية إلى سبعين بطناً؛ و في رواية أبي ذر عن النبي صلى الله عليه وسلم: ما من حرف من القرآن إلا وله ستون ألف فهم، - وظهر قرآن آن بود که از صغه مفهوم شود و "بطن" آنکه لازم مفهوم اول باشد "وحد" آنکه ادراک عقول بآن منتهی گردد و "مطلع" آنکه بکشف بصیرت لائح شود چنانکه جناب سیادت و خلاصه نبوت (۱۲) فرموده است ع: از کنار خویش می یابم دمام بوی یار

چون نظر بمعیت نمود که هر معکم اینما گنتم (۱۲) و افضل ایمان مرء ان يعلم ان الله معه حيث كان - فرمود که از کار خویش می یابم.....

و چون دائم در شهود بود که "دمادم بوی یار" و بوی که متعلق است به "می یابم" اشارت بود بنفحات ربانیه که در ایام دهر بر

قلوب اهل الله فیضان می نماید و تبعیت ایشان بر هر ذره نیز فائز می شود. قال صلی الله علیه وسلم: ان لربکم فی ایام دهرکم نفعات الاقتعد ضوالها. و «بار» حضرت پروردگار بود. قال صلی الله علیه وسلم عند خروجه إلى السفر: اللهم أنت الصاحب فی السفر والخليفة فی الهل. و قال صلی الله علیه وسلم عند الرحلة: الرفیق فی الالهل. و قال سیدنا و سیدنا قدس الله روحه و دام لنا فتوحه عند الرحله: یا الله یا رفیق یا حبیب. و چون دوام شهود بعد از استحکام توجه باشد، گفت ع:

زان همی گیرم بهردم خویشان را در کنار.
 زیرا که قلب محبت که مقلب القلوب است منقلب گردد در هر آنی
 بانقلاب شان منقلب کما قال الله تعالی:

«کل یوم هوفی شان (۱۴)»... (ورق ۸۲ الف، ب)

نمونه شرح بیتی در فوق نقل گردید. «خلاصة المناقب» کتابی است محتوی سیمصد صفحه چاپی بحروف و قطع متوسط، و آنطور که قبلاً مذکور افتاد، هنوز در صورت مخطوطه ها در کتابخانه ها محفوظ و مصون می باشد. آنطور که از اقتباسها مبرهن است، «خلاصة المناقب» مطالب عمیق دارد. سبک آن علمی و زین است. عبارات فارسی با اشعار عربی و فارسی و آیات و احادیث و اقوال بزرگان مشحون است. نویسندگان قرن هشتم هجری عبارات عربی را نقل نموده آنها را بفارسی هم ترجمه کرده اند. مثلاً روش خود حضرت شاه همدان همین بوده است، خاصه در کتاب «ذخيرة الملوك» ولی مولانا نورالدین جعفر بدخشی در «خلاصة المناقب» این روند را نمی پیماید اوعلی الظاهر به عبارت آرائی متوجه نیست البته نگارش وی بلیغ و رسا است و این می تواند بر فصاحت وی دال باشد. گفتیم که شاه همدان او را برای آموزش در خانقاه و مدرسه ختلان گمارده بود. برای نظری به سبک و زین وی عبارت تمذیحی «خلاصة المناقب» را از نظر بگذرانید. نویسنده بعد از حمد خداوند و صلوات رسول الله وآل واصحاب او به عربی،

مناقب شاه همدان را می آورد و بحسب و نسب او احترام گزارده
اقتباسی از غزل صاحب مناقب هم نقل می نماید، و سبک کلی
"خلاصه المناقب" همینگونه است:

دربیان بعضی از فضائل آن، عروۃ (۱۵) و ثقی، شاهباز با پرواز
آشیان عمی، شاهسوار حیطان غره حمی شمس سمای قدسی، نور
قضای قدوسی، کیمیای وجود اناسی، مختار خیار حضرت الرحمن،
الشکور الفخور بجناب الآیان، قرۃ عین محمد رسول و ثمره فواد
المرتضی و البتول المطلع علی احادیث و التفاسیر المعین فی السرائر
بالبصیرة و البصیر المرشد الطالبین فی الطریق السبحانی الموصل
للموجهین الی الجمال الرحمانی العارف المعروف بالسید علی الهمدانی
خصه الله الاعیف باللطف الصّدانی و رزقنا الاستنارة الدائمة من نوره
الحقّانی و من نفحات اسراره -

غزل:

ای گرفتاران عشقت فارغ از مال و منال
والهان حضرتت را از خود و جنت ملال
مفلسان کوی عشقت را غلامی کرده چرخ
سالکان راه وصلت را دو عالم پانمال
عارفان وصف تو مخبوط اشرف ملک
مدبران درگهت سرگشته تیه ضلال
هر که برخاک درت ره یافت عززی یافت او
کز بیان وصف او فرسوده شد سیر مقال
پیش مجروحان هجرت نیش، نوشی پر شفا
تشنگان وصل را هر آتشی چو صد زلال
کشتگان تیغ عشقت، زندگان جاودان
صید شاهین غمت شاهان ملک بی زوال
در تمنای خیالت شد (۱۹) علانی جان فشان
تاچه خواهد دید آخر زین تمنای محال

ذکر نَسَبه و شرف حسبہ قدس الله روحه و زادین فتوحه: وهوابن
السید شهاب الدین بن محمد بن علی بن یوسف بن شرف بن محب بن
محمد بن جعفر بن عبدالله بن محمد بن علی حین بن جعفر الحبّه بن
عبدالله زاهد بن حسین بن علی بن زین العابدین بن حسین الشہید الزکی
بن علی السوفی الرضی السخی سلام الله علیہ اجمعین - عربیہ:

صفارۃ النسب مطہرۃ
منزلۃ من حضرۃ الباری
فیاضۃ بمناصب اجمعها
فمن عند ہم کلّ المناسب طاری

حضرت سیادت فرمودند قدس الله سره و زادلنا بره که از جانب
والده بهفده نسب بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم می رسد، -
عربیہ:

خیرۃ الله من اغلق ابی
ثم امی فانا ابن الخیرین
فضۃ قد صفت من ذهب
فانا الفضة ابن الذهبین
من له جدّ کجدی فی الوری
او کامی فانا ابن القمرین

گفتند: و مرا خالی بود که به لقب سید علاء الدین گفتندی و او
از اولیاء الله بود و بحسن تربیت او در صغرسن مرا قرآن محفوظ
گشت، و در امور والد التفات نمی کردم بدان سبب که او حاکم بود
در همدان و ملتفت بسلاطین و اعوان - ومن کلامه (۱۷) نظم است:

سری کز سرّ معنی با خبر شد
درو گنجایش شادی و غم نیست
جهان از عکس رویش گشته روشن
اگر اکمه نبیند هیچ غم نیست

چون باز، از چشم همت بستی از کل
مُقرَعَزَ تو جز دست جم نیست
بجز همت نیابی راه مقصود
همای همت آن جا متهم نیست
علی چون همت عالی نداری
ترا گامی بکوش لا جرم نیست...
(ورق ۱، الف)

کتاب بر بیان حزن و ملال بمناسبت رحلت حضرت علی ثانی
اختتام می یابد و در آخر مناجاتی است که اقتباس گونه رساله
"واردات" حضرت میر سید علی همدانی است. با عبارت رثائیه مولانا
نورالدین جعفر بدخشی بقرار زیر کتاب خویش را پایان می رساند:

"فی الظهار الحزن علی رحلة حضرت السیادة قدس الله سره و
زادنا بره یا اسفی علی یوسف (۱۸) و الف الفی یا اسفا، از ذاته
مستند الاشیاء اوصافه مقتبس الاضواء و لفظه مروح الارواح و لحظه مفرح
الاشباح و دابة محبب مرفع و فعله مرتب مرصع و عزمه فی زجرهم الله
و قصده فی وهبم الله فقلوه و فعله مجموعه محمد و فضله - اکتون ختم
کرده آید این کتاب که نام نهاده آمد به "خلاصة المناقب" بالفاظ عذب
جواذب که صدوریافت از صدر ابسال مناقب قدس الله روحه وزادنا
بره" (ورق ۱۱۱، ب)

در آخر "خلاصة المناقب" گفتیم مناجاتی است مقتبس از رساله
"واردات" شاه همدان که بسبک "واردات" خواجه عبدالله انصاری (م
۵۴۸۱) است. ما اقتباسی از آن را از روی نسخه خطی شماره ۴۲۵۰
کتابخانه ملی ملک تهران نقل نموده بعنوان تیمن مندرج می سازیم:

مقتبسی از رساله "واردات" شاه همدان:

"رب اشرح لی صدری ویسری امری واحلل عقدة من
لسانی (۱۱). الها، ملکا، پادشاهها، قبله روی دل مارا بتشریف رب
اشرح لی صدری" در اشعة آفتاب کبریا منور دار و بلبل زبان حال

مارا باستمدار عنایت حضرت صمدیت ناطق وقت گردان و نسیم صبح
دولت وصال از مشرق عنایت طلوع کن و بجنای تنزیه در فضای
بیداری عالم تقدیس طیران بخش و جراحی هر دل ریش برهم
شفای رحمت ده تو ای دوی دستگیر بیچارگان، وای مرحمت پامزد
آوارگان، ای عواطف غیرت بصایر دوستان را از ملاحظه اسرار جمال
دوخته و ای عواطف رافت هزاران شمع صفا در گوشه دل هر شکسته
بر افروخته، وای آثار نفحات لطفت سرمایه هر فتوحی، وای
حبوب نسیمات فضلت حیات بخش خستگان بادیه اشتیاق هر صبحی،
ای سوابق الطاف عنایت دستگیر هر بی جذبی وای لطائف عفو بی
غایت عذر پذیرحربی عزبی.

کریمار پادشاه! بآب دیده مهجوران بادیه محبت و آه سوزینه
رنجوران دشت هجران اقوال و افعال مارا از ناشایست و نابایست
مضون و محفوظ دار، و برره برماراپای دار، و باراز راه این ضعیفان
بی مقدار بردار- آئینه دل مارا به صیقل عنایت از ادناس غبار اغیار
پاک دار، گریبان غفلت را بصولت انوار هدایت چاک گردان. سیمرغ
روح را که طائر هوای غیبت است در جولان ساحات قدس سره و در
دولت قرب کرامت فرمای. نفس ضعیف را که مجاور آستانه عبودیت
است برگوشه بساط انس تشریف حضور ارزانی دار. الهی نواخته
لطف تو هرگز نمیرد و انداخته قهر تراکس نتواند برگیرد.

«الهی سوختگان آتش هجرانیم بنسیم عنایت شربت ده،
مجروحان ضرب بلانیم مرهمی نه، الهی افتادگان بساط بمعصیتیم
عذرا بپذیر، الهی بحرمت سالکان مسلک عبودیت و بحرمت مرتضیان
مدارج الوهیت و بحرمت اسرار مقبلان حضرتت و بحرمت سرافکنندگان
بیابان حیرت و بحرمت لمعات بارهات نفس مطهر لاهوتی و بحرمت
عقول عاقله مقدسه جبروتی رندان خرابات عشقت که نشستگاه کمند
شوق و محبت جز بر کنگره قصر شوق احدیت نینداختند و بحرمت
رندان و قاهران پاکباز درگاهت که در قمار خانه عشقت افتاده مصر دو
کون را بیک ضرب درباختند..... و بحرمت مجذوبان اشعه خورشید

جمالت و بحرمت مجروحان سلام حوادث قطره جلالت که جمیع مرادات دینی و دنیوی ما را بمقتضای دریای الطاف رحمانی برآورده عز گردانی. ای از اشعه خورشید جمالت درودیوار قصر وجود روشن کنی وای نسیمات فضائل فضل و افضالت ساحت دل‌های اهل سجود گلشن را با سیمای برتر بر افروخته، وای همای بلند پرواز فکر ارباب عقول از سر ادقات پادشاهیت دیده بر دوخته وای فیلسوفان منقطع دربادیه اوراک از حقائق صفات حیران، وای مجروحان خلص خرد در مکتب هویت توابعد خون، ای صد هزاران مقدسه انبیاء در عرصه طلب به تیغ بیدریغ اشتیاق قربان، ای هزاران سالکان باشوق در سنگلاخ بادیه صلصال تو زلال طلب وای صهبای الست را عطش زدای. ای داننده رازهای نهانی وای پیدا کننده گنجهای حقائق و معانی! ای علیمی که مکنون سرائر ضمائر همه دانی، ای کریمی که بفیض رشحه ای از دریای جود جبرو کسر همه تو دانی. الهی چنانکه بکلید عنایتت در خزانه رحمت گشادی و بمقتضای جود تاج برسر نهادی و بکمال فضلت که فضل محبت دنیانی بگردانی، بعنایت بی علت از دل‌های این شکستگان تیه غفلت بردار، و در نفس آخر نظر رحمت از حال ما دریغ مدارو آثار رقم حرمان ردت بریضاعت مزجاة ما مگذار. الهی درشب وحشت گور رشحه عفو از فیض سحاب کرم مونس و پناه ما گردان. در روز نشور روی امید بشومی نتایج افعال ما سیاه مگردان یا اکرم المسولین و یارجاء المؤمنین برحمتک یا ارحم الراحمین. وصلى الله عليه وسلم على محمد وجميع الانبياء وعلى آل واصحاب خاتم النبیین اجمعین - والسلام على من اتبع الهدى، (۲۰)

رساله "منقبة الجواهر" یا "مستورات" از نظر ضخامت تقریباً نیمه "خلاصة المناقب" است. از این رساله ۴ نسخه خطی را سراغ داریم. اینجانب عکس نسخه خطی کتابخانه اندیا آفس لندن را بدست دارم (مضبوط بشماره ۵۸۸). نویسنده رساله حیدر بدخشی از مریدان سید عبدالله برزش آبادی مشهدی است و از فرزند میر سید علی همدانی موسوم به میرسید محمد همدانی (م ۱۲۵۴ هـ) بعنوان معاصر ذکر

می کند، لهذا رساله مورد بحث پیش از سال ۸۵۴ هـ نگارش یافته است. جعفر بدخشی صاحب «خلاصة المناقب» در این رساله بعنوان گذشتگان مذکور است (م ۵۷۱۷). ماخذ این رساله «خلاصة المناقب» و بعضی از روایات معاصران درباره علو مقامات شاه همدان و صدور بعضی از خوارق و کرامات از اعمال و افعال ازوی می باشد. عبارات رساله هم در بعضی موارد مبهم و عاری از فصاحت و بلاغت می باشند. البته این رساله در بعضی بخشها مصلح و متمم بیانات «خلاصة المناقب» است. کسی که هر دو کتاب را بخواند، از احوال و مقامات حضرت شاه همدان آگاه تر می شود.

راجع به کرامات البته مصراع معروف بیت مولوی (رومی) نقل می کنیم که

ع در نیابد حال پخته هیچ خام

عبارت افتتاحی رساله «منقبت الجواهر» یا «مستورات» چنین است:

«حمد و ثنای بی عدد مربی نیازی را که «لا احصی ثناءك» دلیلی از دوستان اوست و درود بفرستاد های او که وما ارسلنك الا رحمة للعلمین، نزل در شان اوست و سبحان الذی اسرى بعبده لیلأ، منزل در زبان اوست، و سلام بی پایان بر اولاد و اصحاب عظام او که مقتدای راه اند.

اما بعد مصنف این بدائع الطائف و مولف این غرائب الظرائف فقیر الحقیر حیدر بدخشی که یکی از مقتدیان شیخ الاسلام و المسلمین حضرت شیخ عبدالله برزق آبادی طال عمره و دام ارشاده الی یوم الیقین که اگرچه این کمینه خاکسار و ذره بی مقدار از خود سرمایه و بضاعتی نداشت، اما کلمه ای چند از نوادر و خوارق عادات حضرت مخدوم الانام و فخر آل طه و یاسین و قدوة العارفين و مرشد السالکین و مفخر الطالبین و زبدة العابدین، غیاث الاسلام و المسلمین، سلطان الواصلین، عارف الربانی، قطب الزمانی، غوث الصمدانی، حضرت امیر

کبیر سید علی ابن سید شهاب الدین همدانی قدس الله سره، که از بعضی از اصحاب این سیدالسادات شنیده در این بیان جمع نموده و این رساله را «منقبة الجواهر» نام نهاده تا مقتدیان این طریق و مخلصان این فریق هر روز ورد خود سازند و هر شب دیده و دل از این نور برافروزند.

اشعار:

هر کس که بود معتقد سلسله همدانی
سازد همه وقت حرز دل و رود زبانی
نامش چون بلند است از و گفت نبی هم
تعریفش همین بس که علی ثانی
بردوت چون بی بضاعت آمدم
راز امید یک شفاعت آمدم
زانکه هستم عاجز و شرمنده تر
می ندانم تاچه باشد خیر و شر
چونکه باشم خاکسار خادمان
وز همه کهتر و بد اندر زمان
من که باشم چون کنم و صفت تمام؟
بهترین و مهمترین از انام
اسم تو آمد علی، و صفت ولی
هم نبی گفته و هم گفته علی
مفخر تو دودمان آل نبی
منبع سرمهر تو شاه علی
باد مسلک مر ترا دائم تمام
بر نبی و چار یار او سلام

حیدر بدخشی از «خلاصة المناقب» استفاده سرشار می نماید و وقائع زندگانی شاه همدان را تك تك و پوست کنده بیان می کند. روایات کرامات را البته، او طبق مسموعات بیان می کند و در اول

و آخر چنین روایت معمولاً کلمات "نقل است" و "والله اعلم" اضافه می کند. یکی از ارزشهای این رساله همین است که آن تحریر جعفر بدخشی را می فهماند و ابهام بیان وی را مرتفع می نماید. مثلاً ما اطلاع داریم که حضرت شاه همدان از ۲۴ صوفی و شیخ خرقه دریافت نموده بود. همچنین معروف است که مجموعه معروف احادیث و ادعیه مرتبه شاه همدان موسوم به "اوراد فتحیه" از ودائع ۴۰۰ شیخ و عالم و صوفی است. البته بیان "خلاصه المناقب" در مورد کسب خرقه ها رسا و گره کشانیت و دریابت مجموعه "اوراد فتحیه" اصل سوء تفاهم می زاید، دریافت خرقه ها در حین مسافه تهای شاه همدان عملی شده و حصول اوراد متعلق به سل ۵۷۱۸ است که سلطان اولجائتو در "سلطانیه" اجتماع علما و صوفیه را ترتیب داده و سپس پدرشاه همدان سید شهاب الدین هم هم ۴۰۰ شیخ و عالم و صوفی را دعوت طعام داده بود. شاه همدان را در صفرسنی (۴ سالگی) برای تیمن جوئی بآن مجلس برده بودند. هر یک از بزرگان برای وی رقع و قطعه ای نوشت حامل دعای ماثره با حدیثی و آن رقعات را شاه همدان در سن رشد مرتب ساخت که بعنوان "اوراد فتحیه" تداول زیاد داشته اند خاصه در میان اهالنی کشمیر. دراساله "مستورات" در ذکر حج سید آمده است:

"... چون داخل مدینه منوره شدم، پیش از همه چیز آداب طواف بجای آوردم. چند روز آنجا گذراندم. بخاطر گذشت که بشی بنیت استخاره نزدیک روضه منوره بنشینم. در دل داشتم که از جد بزرگوار بپرسم که اوراد جمع ساخته ام آیا برای ورد آنها رخصتی هست؟. بخواب رفتم. از لقای پُر نور جدم که سرور انام و کائنات است برخوردارم. آن سرور کائنات را دیدم که نسخه ای از آستین مبارک خود بیرون آورده فرمودند: یا ولدی خذ هذه النسخة بیدی. لاجرم چون آن نسخه را دیدم همان اوراد فتحیه بود که من آن را جمع ساخته بودم از ستون اوراد بفرمایش مشائخ کبار و اولیای نامدار و آن مطابق ادعیه سید مختار (ص) است. چون بیدار شدم ادعیه آن

نسخه را در خود ساختم و به سایر مریدان خود رخصت دادم که هر روز بعد نماز با مداد آن اوراد را بخوانند چون آن را مشایخ و علماء از نص و احادیث در آورده اند...

نقل است از نورالدین جعفر بدخشی که در «خلاصة المناقب» آورده است که روزی از جناب سیادت پرسیدند که سبب دریافت ذکر و فاتحه از چهار صد ولی چه بود؟ بزبان مبارك فرمودند که روزی در خاطر پادشاه شهر ما گذشت که تمام علماء و صلحاء و زهاد اهل عراق و سمرقند و ماوراء النهر را در يك جا جمع باید کرد. از وزراء باتدبیر این معنی پرسید که بکدام راه آنان را جمع باید کرد. هر يك بموافق عقل جوابی گفت که در ضمیر وی قبول نیامد. یکی گفت: ای پادشاه جمع کردن این همه جماعت را مانند اجتماع عام درست نیست. باید خانقاهی یا مدرسه ای بنا کنید و بوقت اتمام آن همه را طلب کنی که بهتر خواهد بود. این سخن در دل پادشاه جای گرفت که مدرسه ای کلان بنا شود در زمان بنای آن نامه ها بهمه سو نوشتند که فلان روز در آن محل بمنوال خاص فقیر حاضر شوند. وقت اتمام مدرسه همه علماء و صلحای آن دیار ها حاضر شدند و برای اکل دعوت نشستند. من آنگاه خرد سال بودم ولی پدر دست مرا گرفت و پیش هر يك از بزرگان برد. پدر دعوت طعام داد و از هر (يك) از شرکا برای من دُعا و ذکر طلبید. همه دعا و ذکر را جدا جدا نوشته دادند که اوراد فتحیه، از آنها جمع کردم در سن رشد «مستورات عکس نسخه خطی اندیا آفس، ورق ۴۱، ۵۱».

در رساله «مستورات» احوال زندگانی شاه همدان مثلاً مسافرتها و ابتلاهای وی بالنسبتة «خلاصة المناقب» صریح تر و متصل تر بیان گردیده است. بعضی از مطالب شتی مانند سیطره عشق بر مذاهب فقهی یا فوائد و آداب سماع در این رساله با شیوانی نامه بیان گردیده است. من با بهای امثله در نمونه نقل می گردد. یکی کشف احوال رویانی و مکاشفه ای است. مثالهای آن علاوه خوارق و کرامات در این رساله بفرآوانی دیده می شود و این نمونه مربوط به زیارت مرقد مطهر

حضرت ثامن الآمه (ع) در مشهد مقدس است بوسیله حضرت شاه همدان. نمونه دیگر مربوط به رحلت شاه همدان است حین مسافرت و حمل شدن تابوت وی به کولاب (تاجیکستان):

"...نقل است که جناب سیادت فرمودند که بزیارت روضه متبرک حضرت امام العرفا سید علی موسی الرضا رسیدم و آداب زیارت بجای آوردم. شب بیرون روضه در مشهد که بودم چون نصف شب گذشت دیدم که حضرت امام از مرقد شریف بیرون آمد و با جماعت پیش پیش میرفتند. چون نزدیک بمن رسیدند برخاستم و تعظیم و کرام گفتم که یا حضرت در حق فقیر دُعا کنند. حضرت امام دست مبارک برداشتند و در حق من دعا کردند. بعد بنشتم بخدمت ایشان من ایستاده بودم. فرمان شد که یا سید بنشین. چون بنشتم ردای مبارک از کتف شریف فرود آوردند و بسوی من اندختند و ما را حکم کردند که بیعت بگیر. بگرفتم و تلقین ذکر فرمودند. بعد بیدار شدم. جماعتی از اهل آن دیار پیش من آمدند و از ما بیعت گرفتند و اکثری مرید شدند. چندگاه در خدمت مرقد مطهره بودم. چون در خاطر من بگذشت که باز بطرف شیراز روم شب در زیارت بودم حضرت امام حاضر شدند و ما را رخصت دادند و باذن مبارک ایشان باز پای به سیاحت نهادم (ورق ۷۱)"

ضمن مسافرت نهائی سید علی همدانی از کشمیر به ختلان (کولاب) نویسنده چنین می آورد:

"چون در سواد کُتر رسیدند ضعف روی داد و مرضی مهلك پدید آمد چون ماه ذوالحجه داخل شد، در آن سرزمین با جمیع درویشان نشستند و بعد از نماز پیش آن جناب سیادت را علالتی پیدا شد که پنج روز طول کشید و دراین پنج روز چیزی از طعام دنیا تناول نمودند مگر آخر روز پنجم که چند کورت آب خوردند و چون شب چهارشنبه ششم ماه مذکور شد علالت زیاد شد. تمام اصحاب را طلب کردند و وصیت فرمودند که همیشه باحق باشید و

برمداومت اوراد ثابت قدم باشید و آنچه بار خاطر از ما دارید ما را بحل کنید اما تامدت يك سال نزد مشهد ما مجاور باشید و اوراد بخوانید. این نصایح را قبول کنید تا اهل سعادت بشوید. بعده هر کدام را اجازه نماز دادند و باز هم فرمایشهای بسیار کردند. فلا جرم چون اصحاب بیرون آمدند و آنچه فرموده بودند بجای آوردند و هر کس بوظیفه خود مشغول شد و جناب سیادت را شنیدند که بزبان مبارك میفرمودند یا الله، یا رفیق یا جیبی، تانیم شب بعده آن واهب العطا یا و کاشف الاسرار والخفیات رحلت فرمودند، فقد وصل الحبيب الی الحبيب فقالوا انا لله وانا الیه راجعون (۲۲). آن شب چهار شنبه بود ششم ذی الحجه سن ست و ثمانین و سبعمایه. نقل کردند که وقت نزع بزبان مبارك خود "بسم الله الرحمن الرحیم" ورد فرمودند. چون درویشان آن را در قلم آوردند دیدند که تاریخ وفات آن جناب سیادت نیز از آن میان برمیآید.

شیخ محمد سرانی در تاریخ وفات آنجناب سیادت گفته است:

چو شد از گاه احمد خاتم دین (۲۴)
 ز هجرت هفتصد وست و ثمانین
 برفت از عالم فانی به باقی
 امیر هر دو عالم آل یاسین

بعده درویشان بایکدیگر آنجا مباحثه کردند در مورد دفن کردن سید. سگان آنجا میگفتند که همانجا دفن شوند و همراهان میگفتند که وصیت را قبول کنیم. همه گفتند که باید وصیت قبول کنیم. چند افراد که همراه بودند گفتند که سید سالها پیش برای مقبره خود در کولاب فرموده اند و همانجا دفن خواهیم کرد ولی سگان سواد "کنر" و غیره گفته اند که شاید خود شما بفرض میگویید. این از کجا معلوم میشود که سید چنان فرموده اند؟ آنگاه همراهان گفتند که هرکه جنازه مبارك تواند برداشت او در شهر خود ببرد. تمام کسان آنجا جمع شده نتوانستند برداشت و شیخ قوام الدین جنازه را تنها برداشت و همه

تعجب کردند و یاران آنگاه در تعاقب او روانه شدند و بعد از نه روز مسافت یک ماهه را طی نموده جنازه را بر مقصد رساندند و در عالم مشهور گشت که جنازه میر سید علی همدانی در هوا طیران نموده به کولاب رسیده است. درویشان دیدند که گویا جنازه طیران میکرد فرشتگان خود را بصورت جانوران ساخته دریای مبارک میآمدند و روز چهاردهم ذی الحجه در آنجا رسید. آنقدر مردم آنجا جمع شدند که عده و عدایشان از حد گذشته و تمام علماء و فضلاء آنجا برای نماز جنازه حاضر شدند. ... (ورق ۸۱).

ثمه ای از معرفی نامه «خلاصة المناقب» و «منقبة الجواهر» در فوق نگاشته شد. مأخذ و منابع دیگر دارای معانی و مطالب شتی است از روایات متفاوت. در کتب متاخران، مأخذ زیر مطالب نوین هم دارند، ولی راههای استفاده آنان بر ما کاملاً روشن نیست:

روضات الجنان و جنات الجنان نوشته حافظ ابن الکرلابی التبریزی (م ۱۱۷ هـ). در روضه پنجم و هشتم آن احوال شاه همدان می توان دید. جعفر سلطان القرآنی این کتاب را در دو مجلد از تهران منتشر ساخت (مجلد اول ۱۲۴۴ ش/ ۱۹۶۵، مجلد دوم ۱۲۴۶ ش ۱۹۷۰ م، چاپ بنگاه نشر و ترجمه).

• تاریخ یا تواریخ اعظمی محمد اعظم دیده مری مجددی کشمیری (مولف ۱۱۴۸ هـ نیز موسوم به واقعات کشمیر چاپ لاهور ۱۹۰۵ م)

• تاریخ کبیریا تحائف الابرار از مسکین امرتسری چاپ لاهور ۱۲۲۱ هـ

• تاریخ حسن (۴ مجلد) از پیر غلام حسن کویهامی (م ۱۸۹۸ م). دو جلد نخست آن در سال ۱۹۵۴ م و دو دیگر در سال ۱۹۶۸ م از سرینگر کشمیر انتشار یافته است. احوال حضرت شاه همدان در مجلد دوم و سوم آن منعکس می باشد.

شاعران ارادتمند در مناقب شاه همدان اشعار زیاد سروده اند و بعضی از آنها جنبه حکمی یا تاریخی دارد. مثلاً شیخ یعقوب صرفی که یکی از مثنویهای خمسه وی ورذکر جعفر بدخشی مذکور افتاده و در مثنوی دیگر خود موسوم به "مسلك الاخيار" در توجیه لقب "علی ثانی" آن سید گرامی چنین می سراید:

همچو علی دانش رسانیش
 زان لقب آمد علی ثانی
 چون به علی نسبتش آمد تمام
 هم به حسب هم به نسب هم بنام
 اززه تعظیم نباشد عجب
 گر علی ثانیست آمد لقب
 ظاهر از سر علی ولی
 بل هو سر لایه العلی
 هست برین نکته دلیل قبول
 "الولدسر" بقول رسول

البته بیان جامع همانا از آن علامه اقبال است که در قسمت بهشت کتاب "جاوید نامه" که باین نمط آغاز می یابد: ۷۲۱۹۰

سید السوات، سالار عجم
 دست او معمار تقدیر امم
 تا غزالی درس الله هوگرفت
 ذکر و فکر از دودمان او گرفت
 مرشد آن کشور مینو نظیر
 میر و درویش و سلاطین را مشیر
 خطه را آن شاه دریا آستین
 داد علم و صنعت و تهذیب و دین
 آفرید آن مرد ایران صغیر
 باهرن های غریب و دل پذیر (۲۵)

منابع و توضیحی

- ۱- نسخه خطی خلاصه المناقب مضبوط در کتابخانه بادلیان آکسفرد کامل و خوانا تر است و نسخه ای از عکس آن در دست دارم. یک نسخه خطی در دانشگاه پنجاب لاهور است، یکی در کتابخانه استنبول و یکی در کتابخانه برلین آلمان می گویند نسخه ای در مؤزّه سرینگر قرار دارد و نسخه خطی دیگر در بلتستان نیز وجود دارد. به دو نسخه اخیر فعلاً دسترسی حاصل نگردید.
- ۲- کتاب مذکور، چاپ بنگاه نشر و ترجمه کتاب تهران ۱۳۴۹ش/۱۹۷۰م مصحح جعفر سلطان القرآنی تبریزی صفحه ۲۴۴، ۲۴۵ نویسنده شاه همدان را جناب میر خطاب می کند.
- ۳- قریمه علی شاه یا طوطی علی شاه واقع به ختلان (کولاب)
- ۴- بیان رویا های صادق است
- ۵- قرآن مجید آیه ۱۵۵ سوره ۷ (۷:۱۵۵) ۲۵۲
- ۶- مجموعه اشعار حضرت شاه همدان موسوم به چهل اسرار، بترتیب الفباء ضمیمه کتاب نگارنده هم باشد: احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی (باشش رساله ازوی): اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ۱۹۸۵ م صفحه ۶۰۰، چهل اسرار صفحه ۴۴۱ تا ۴۸۰ اشعار منقول در "خلاصه المناقب" بامتن تصحیح نموده این نگارنده با مقایسه نسخ خطی زیاد یا کمی اختلاف دارند.
- ۷- صرفی (ماهر علم الصرف) تخلص شیخ یعقوب گناهی کشمیری است (۱۹۲۸-۱۹۰۲ه). او برای گزاردن حج مسافرت به حرمین شریفین انجام داد و ضمناً به ترکستان و خراسان و غیره هم گذری نمود. او باشاه تهماسب صفوی هم دیدار داشته است. صرفی در شعر دارای دیوان خمه است. لقب او جامی ثانی است و اسامی

مثنویهای پنج گنج وی بقرار زیر است: مسلك الاخبار، مغاز النبى، لیلی مجنون، مقامات مرشد، وامق و عذرا.

۸- واقعه اشاره شده در رساله دیگر، مستورات البته موجود هست و واقعه مربوط به رومی مناقب العارفين احمد افلاکی هم می توان ملاحظه کرد.

۹- قرآن حکیم ۲: ۲۸۴.

۱۰- این رساله شاه همدان در ضمیمه کتاب این نویسنده موجود است: احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی صفحه ۲۷۱ تا ۴۲۸.

۱۱- قرآن مجید ۵۳: ۹

۱۲- مقصود حضرت شاه همدان.

۱۳- قرآن مجید ۴: ۵۷.

۱۴- ایضاً ۲۹: ۵۵.

۱۵- ایضاً ۲: ۲۵۶.

۱۶- علی و علانی هر دو تخلص میر سید علی همدانی میباشند. شیخ علاء الدوله سمنانی کلمه علا را تخلص خود قرار داده بود.

۱۷- یعنی از کلام حضرت شاه همدان.

۱۸- مستفاد از قرآن حکیم ۱۲: ۸.

۱۹- قرآن مجید: آیات افتتاحی سوره طه (۲۰).

۲۰- ایضاً ۲۰: ۴۷.

۲۱- ایضاً ۱۰۷: ۲۱.

۲۲- ایضاً ۱۷: ۱.

۲۳- ایضاً ۱۵۶: ۲. پس از دو سال یعنی سال ۱۱۵۶ هجری قمری

۲۴- گاه احمد خاتم دین یعنی زمان احمد خاتم النبیین (سال هجرت مقصود است که در مصراع بعدی شعر هم مزبور است).

۲۵- کلیات اقبال، فارسی، لاهور: ۱۹۷۲م و بعد آن، شیخ غلام علی و پسران، صفحه ۷۴۶ و ۷۴۷.

● ● ●

علاقه مردم با ای کتب... بدینجهت در قرن هفدهم بعدی...
کبری از وقایع نویسی سخن رانده است.
۱۱۵۷ هجری قمری، ۲۲۵۱ سال، عید پنجشنبه، ۱۱۵۷ هجری

روز جمعه ۱۱۵۷ هجری قمری...
عیدان...
۱۱۵۷ هجری قمری...
۱۱۵۷ هجری قمری...

۱۸۷۱م آزادی کامل نسبت روزنامه نگاران شد...
۱۸۷۱م آزادی کامل نسبت روزنامه نگاران شد...
۱۸۷۱م آزادی کامل نسبت روزنامه نگاران شد...
۱۸۷۱م آزادی کامل نسبت روزنامه نگاران شد...

خانم محموده هاشمی

اسلام آباد

روزنامه نگاری فارسی

در شبه قاره

روزنامه نگاری مانند دیگر اختراعات بشر سابقه ای بسیار طولانی دارد. نصف صد و پنجاه و یک سال قبل از میلاد مسیح نشریه ای از طرف سلطنت روم انتشار یافت آن را "اک تا دیوری" نامیدند. این لغت از دو کلمه لاطین "Acta" و "Diurna" گرفته شده. "Acta" یعنی کارکرد "Diurna" به معنی روزنامه نگاری است.

روزنامه نگاری جدید در سال ۱۵۶۶ در شهر وانس "Vanis" رواج یافت بدین نحو که یک شخص تحصیل کرده در چهار راه عمومی خبر های مورد علاقه مردم را روی کاغذی می نگاشت و با صدای بلند آن را برای آنان می خواند. و در عوض سکه رائج الوقت موسوم به گزیت، "Gazette" (۱) به وی اعطای می شد. نگاشتن و خواندن این گونه خبر ها سپس در دیگر شهر های اروپا نیز رائج گردید. در قرن شانزدهم میلادی در انگلستان نشر خبرهایی رواج یافت که مشتمل بود بر روی داد های روزمره مربوط به مردم عادی آن را نیز شیت "News sheet" می گفتند.

نخستین (۲) خبر نامه در سال ۱۶۰۱ م به نام "Avisa - Relations orduzeitung" در آلمان به زیور طبع آراسته شد. پس از دو سال نشریه ای دیگر به عنوان نیوز فرام اسپین "News Frm Spain" (یعنی خبر هایی از اسپانیا) در انگلستان انتشار یافت. ولی نخستین خبرنامه ای که شبیه روزنامه های امروزی بود در سال ۱۶۲۰ م به نام "Weekly News" به طبع رسید. مدیر آن ناتھانیل

" Nathaniel " نام داشت. پس از دو سال یعنی بسال ۱۶۲۱م نشریه ای از فرانسه به مورد اجرا در آمد. آن را گزیت - دو - فرانسه " Gazzette de Francious " نامیدند.

این نشریه ها شکل و صورت روزنامه های امروزی را نداشته است بلکه به زبان بسیار ساده ای نگاشته می شده و فقط دارای چند خبر بود. باگذشت زمان و با پیشرفت علوم جدید اضافه بیشتری در علاقه مردم به ای کسب اطلاعات راجع به اختراعات تازه بوجود آمد. بدینجهت در قرن هیفدهم میلادی عده ای از مردم تحصیل کرده کار نشر و اشاعت خبر ها را بطور شخصی به عهده گرفتند.

در شبه قاره پاکستان و هند در عهد تیموریان بزرگ به ویژه اکبر شاه که با ملکه الزابت انگلستان همعصر بود وقایع نویسی اهمیت فراوانی داشت. مورخ و نویسنده معروف این عهد ابوالفضل در آیین اکبری از وقایع نویسی سخن رانده است.

و قایع نگاران در سال ۱۶۴۱م از حقوق آزادی برای وقایع نویسی برخوردار گردیدند اتخاذ این اقدام گام بسیار مهمی در تاریخ و قایع نویسی بشمار رفت و بتدریج نشریه ای که در انگلستان تحت عنوان نیوز شیت "News Sheet" انتشاری یافت بصورت هفته نامه مرتب به طبع رسید. پس از يك سال هفته نامه ای دیگر به عنوان دیورنل اکرنسز " Diurnal occurrences " (۲) به اجرا در آمد.

در فرانسه نیز به سبب انقلاب و تشکیل کابینه جدید در سال ۱۷۸۹م آزادی کامل نصیب روزنامه نگاران شد. در نتیجه این آزادی اضافه قابل توجه ای در نشر هفته نامه ها و خبرنگارها مشهود گردید که به موافقت و مخالفت انقلاب منتشر میگردد.

در شبه قاره اگرچه در زمان اکبر شاه و قایع نویسی شهرت یافت اما شبکه ای وسیع در عهد اورنگ زیب امثوفی (۱۷۰۶/۵۱۱۱۸م) وجود داشته است. چنانچه يك مورخ بسیار معروف این دوره محمد هاشم خوافی خان این گونه نگاشته است:-

"از نوشته اخبار نویسان صوبه مولتان به عرض رسید که شاه سلیمان که مدت سی سال فرمان روای ایران بود ودیعت حیات نمود.... یا "از نوشته جات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد شجاع...." (۴)

نشریه معزوف در عهد تیموریان «اخبار دربار معلی» (۵) نام داشت چنین گمان می رود که نشریه مذکور حتی قبل از عهد اورنگ زیب انتشار می یافت و در عهد اکبر شاه همین عنوان را داشته است. اما در زمان شاهجهان به نام «اخبار دارالخلافة شاهجهان آباد» به اجرا در آمد و تا عهد شاه عالم ثانی در دوره تیموریان متاخر ادامه یافت. نسخه های متعدد این نشریه را سرهنگ جیمز تاد مؤلف راجستهان، در سال ۱۶۶۰م در منطقه راجستهان جمع آوری نمود. چندین نسخه خطی از این نشریه در کتابخانه آسیایی لندن موجود است.

نشریه فوق شامل خبرهایی مربوط به پادشاه، درباری، فرمانهای سلطنتی، خبرهای رفت آمد وزراء و امراء، به مساجد و دیگر اطلاعات مربوط به سیرو تفریح آنان و جشنهای سلطنتی بود در نسخه ای از نشریه مذکور تاریخ این گونه آمده است:

"لغایت چاردهم ربیع الثانی سنه ۱۱۸۲ هـ" (۶)

سال ۱۱۸۲ هـ مطابق است با ۱۷۶۱م و دوره حکومت شاه عالم ثانی پادشاه تیموری متاخر در شبه قاره.

گاهی علاوه بر خبرهای داخلی خبرهای خارجی نیز در این نشریه گنجانیده می شد مانند:

"شاه ابدالی تا تحریر پانزدهم صفر سنه ۱۱۸۲ هـ در صوبه کابل استقامت دارند، لیکن تا تحریر مرقومه از اشرف الوزراء شاه ولی خان صفایی دلی بواقعی بعمل نیامده. تخلل درمیان است و سردار جهان خان در صوبه مولتان قیام دارد" (۷)

اینک نمونه ای از خبرهای داخلی: —
 "در ملك جات تخلل بدرجه اتم چنان چه سابق بانول سنگه و
 رنجیت سنگه هر دو پسران سورج مل جات متوفی جنگ توپ و گوله
 و بان درمیان بود درین ولا خبر رسید که مهنت بالا نند درمیان دو
 نام برده تا آمده لهذا بالفعل از طرفین جنگ موقوف است. طرح
 مصالحت به نظر می آید" (۸).

اگرچه روزنامه نگاری در شبه قاره از عهد پادشاهان تیموری
 بصورت و قایع نگاری خطی رواج داشت اما نوابان اوده نیز نقش
 مهمی را در این زمینه داشته اند در مطبع نواب شجاع الدوله و نواب
 واجد علی شاه نمونه های جالبی از روزنامه تهیه می شده است. به
 ویژه در مطبع آصف الدوله، سعادت علی خان، غازی الدین حیدر و
 واجد علی شاه وقایع نگاری و روزنامه نگاری از اهمیت خاصی
 برخوردار گردید. در همین عصر پانصد و قایع نگار به ریاست منشی
 مهر علی نقوی به اداء وظیفه مشغول بودند. همینطور روزنامه تیمور
 سلطان و وقایع نگاری ایالت بنگال نیز اهمیت فوق العاده ای در تایخ
 روزنامه نگاری دارد. "سراج الاخبار" هفته نامه ای که از دربار بهادر شاه
 ظفر آخرین پادشاه تیموری بسال ۱۸۴۱ میلادی بصورت دست نوشته
 ای انتشار می یافت، آخرین نمونه وقایع نگاری قرن هیجدهم و نوزدهم
 میلادی بشمار میرود. (۹)

کار نشر روزنامه در شبه قاره برای عموم مردم در چاپخانه ها
 آغاز شد. بزرگترین چاپخانه در سال ۱۵۵۷م به زبان تامیل (هند
 جنوبی) شروع بکار کرد سپس در سال ۱۵۷۲م به زبان ملیالم و در
 قرن هیفدهم به زبان گجراتی و در سال ۱۷۷۴م از شهرهای بمبئی و
 کلکته نشریه انگلیسی انتشار یافت در سال ۱۷۷۸م چاپخانه ای برای
 زبان بنگالی نیز تاسیس شد. پس از این، چاپ به رسم الخط فارسی
 ایجاد گردید. نمونه های چاپی خط نستعلیق فارسی رادر مجلات
 کرانیکل "Chronicle" شهر کلکته میتوان یافت. با تشکیل حکومت

انگلیس در این سرزمین (سال ۱۸۵۷م) تأسیس چاپخانه ها رواج یافت و چاپخانه های متعددی در سرتا سرکشورینیان گذاری شد.

نخستین هفته نامه به زبان فارسی "مرآة الاخبار" است که در تاریخ بیستم آوریل سال ۱۸۲۲م (۱۰) با مساعی رام موهن لال هر جمعه منتشر میگردد. پس از این "جام جهان نما" بعنوان درمین هفته نامه فارسی در شهر کلکته چاپ می شد. از قرار معلوم این هفته نامه برای اولین بار در ماه مه سال ۱۸۲۲م انتشار یافت و چون تحت سرپرستی کمپانی هند شرقی چاپ شد، مهر (۱۱) این شرکت را همراه داشت. اما این هفته نامه پس از اندک مدتی به زبان اردو نشر گردید. از میان هفته نامه ها و روزنامه های معروف دیگر زبان فارسی شمس الاخبار، اخبار سی رام پور، آئینه سکندر، لدهیان اخبار، زبدة الاخبار و سراج الاخبار را میتوان نام برد.

سبک نثر

سبک نثر هفته نامه ها یا روزنامه ها بیشتر ساده و آمیخته بود با لغات و اصطلاحات محلی و انگلیسی. ساختار جمله ها نیز به سبک مخصوص محلی آمده است به استثنای سبک سراج الاخبار که نثر آن مصنوع متکلف و گاهی منشیانه و شاعرانه بود زیرا این هفته نامه از دربار پادشاه انتشار می یافت بنا بر این جملاتی که برای انقلاب پادشاه آورده میشد به نثر مصنوع و فنی بوده مانند:

"بخدمت نشان صاحبقرانی حضرت ظل سبحان خلیفة الرحمن خلدالله تعالی ملکه.. یا - "... حضرت بادشاه جم پایگاه از استماع ... (خبر) در خصوص آوردن دروازه سومنات مسرت افروز شده ... (۱۱) ...

نمونه ای از نثر "جام جهان نما" در زیر آورده
میشود:

"نواب مستطاب معلى القاب گورنر جنرل بهادر ناظم و مختار كل امور سرکار کمپنی انگریز بهادر در نظر جمهور انام اقرار در اشتها می نماید که نواب شجاع الملك احتشام الدوله همایون جاه سید مبارک علی خان بهادر فیروز جنگ (۱۲) که محب يك رنگ و متحدبسی ریورنگ سرکار موصوف هستند در علاقه صوبه داری صوبه جات بنگال و بهار واریسه ولیعهد جانشین نواب مرحوم (و کلمه پاک شده) تصور داشته باعانت و حمایت نواب سید مبارک علی خان بهادر موصوف حتی الامکان خواهند پرداخت" (۱۲).

اینک نمونه ای از نثر "مهر منیر" که به زبان ساده نگاشته شده و لغات عربی و اصطلاحات محلی فراوان دارد در سطور زیر نقل می گردد این نشریه در هفته سه بار منتشر میگردد.

"از اخبار دهلی واضح شد که از مکان میرزا نوشته (غالب دهلوی)، شاعر نامدار دهلی، یکی از عزیزان نواب شمس الدین خان مرحوم، تنی چند مقامان نامدار که در لیل و نهار بجز قمار دیگر کارنداشتند، در حالت مقامت بسی تهانیدار اسیر و گرفتار شدند و بر محکمه حاکم حاضر گردیدند. حاکم منصف شعار از شاعر يك صد روپیه از دیگران سی سی روپیه جرمانه آزاد فرمودند." (۱۴)

نمونه ای از "لدهیانه اخبار" در زیر نقل میشود:

"برطالبان اخبار واضح باد که قبال از این اخبار آئینه سکندری در چهپه خانه لدهیانه نرسیده. اکثر اوقات از تحریر منشی واجد علی صاحب، مهتم اخبار آگره شیرین کلامی اخبار آئینه سکندری دریافت می شد. درین وقت که راقم اخبار سکندری يك قطعه خود به چهپه خانه لودیانه ارسال فرمودند حقا که از مضمونش جان و دل حلاوت تازه گرفت. لیکن چند ابیات بوستان که در اخبار خود درج فرمودند

آن ابیات در بوستان و شرح آن یافته نمی شود شاید که سعدی دیگر در شیراز پیدا شده باشد اکثر اهل شیراز مقیم لودیانه برین ابیات گواهی نمی دهند" (۱۵).

چنانچه از نمونه های فوق بخوی آشکار است بعضی از واژه های محلی در نثر بکار رفته است مانند: چهارپه خانه=مطبع، صوبه داری=استانداری، صوبه جات=جمع صوبه بمعنی استانها، تهائیدار=کلاتر.

بعضی لغات عربی نیز بکار می رفته، است مانند: استماع، حتی الامکان، مهتم، مضمون، لیل و نهار و غیره.

اصطلاحات انگلیسی هم بکار برده می شده است مانند: گورنر جنرل=فرمانده، کمپنی بهادر=کمپانی هند شرقی، گوره های انگریزی=سفید بوستان انگلیسی و امثال اینها.

فهرست مأخذ:

۱- محمد عتیق صدیقی - هندوستانی اخبار نویسی (کمپنی کے عہد میں) انجمن ترقی اردو (ہند) علیگر دسمبر ۱۹۵۷ - یونین پورتنگ پریس دلی - ص - ۲۰.

۲- ایضاً ص ۲۱

۳- ایضاً ص ۲۹

۴- ایضاً ص ۲۰

۵- ایضاً ص ۳۱

۶- ایضاً ص ۲۲

۹- ایضاً ص ۲۲
 ۱۰- ایضاً ص ۱۴۱
 ۱۱- ایضاً ص ۲۵۱
 ۱۲- خلف مرحوم ارشد نواب برهان الملک والا جاهد سید احمد
 علی خان بهادر مهابت جنگ.

۱۳- ایضاً ص ۱۵۵
 ۱۴- ایضاً ص ۲۵۵
 ۱۵- ایضاً ص ۲۵۴
 * * * * *
 * * * * *
 * * * * *
 * * * * *

سید محمد اصغر

بخش فارسی، دانشگاه اسلامی علی گره

مرثیه به زبان اردو

مرثیه چیست؟ مرثیه يك نظم رزمی است و بطور کلی مرثیه نوعی از ادبیات است که در آن ستایش و رنج و غم از عزیزی که فوت شده ذکر میشود. لفظ مرثیه از لفظ رثا گرفته شده است.

زین العابدین درباره مرثیه می نویسد:

«رثا شعرهای را میگویند که در آن عزاداری و تمجید و تایید دوست و اقارب و یا مردن رهبر قوم یا رئیس کشور یا بزرگان دین و ائمه اطهار را مخصوصاً حضرت سیدالشهدا و مصائب شهدای کربلا را ذکر بکنند و فضایل و مناقب ایشان بیان بشود.»

شیخ سعدی واقعه تباهی بغداد را به نظم آورده است و آن را مرثیه بغداد سعدی میگویند. يك شاعر اردو خواجه الطاف حسین متخلص به حالی به مناسبت فوت شدن مرزا اسد الله خان متخلص به غالب دهلوی يك نظم نوشت و آن به نام مرثیه غالب خیلی مشهور شد. همچنین در ادبیات اردو میر مستحسن متخلص به خلیق و سید بیر علی متخلص به انیس فیض آبادی و میر مونس و میر انس و تعشق و مرزا دبیر سیتاپوری و جد من سید محمد محسن متخلص به محسن و سید محمد احسن متخلص به احسن و سید حامد حسن متخلص به حامد جونپوری و در فارسی مولانا محتشم کاشانی و احمد حسین متخلص به مقبل کشمیری و ملا طغری شهدی و ملا شیخ علی حزین اصفهانی و عبد الرضا متین اصفهانی و احمد حسین متخلص به احمد و خاقان و صحبت لاری و شهید امیتھوری و یغما و غالب دهلوی در کلام

خود واقعه المناك كربلا و داستان غمهای حضرت امام حسین (ع) و مصیبت و رنج سفر و شهادت اصحاب وی را بیان نموده اند و این نوع کلام آنها را مرثیه میگویند و لیکن در سالهای اخیر مرثیه نوع سخن را میگویند که در آن وقائع المناك كربلا و ذکر شهادت و مصائب حضرت امام حسین (ع) و اصحاب او شرح داده میشود یا موضوع این نظم مشتمل بر وقائع كربلا میشود.

مرثیه یا رثا سه قسمت اصلی دارد :

۱. مرثیه تشریفاتی و رسمی :

این نوع مرثیه ها که در آن بزم بزرگهای قوم و سلاطین ماتم کرده است ، برای نمونه میتوان از مرثیه مشهور فرخی که بر مرگ محمود غزنوی نوشته ، و در شکل قصیده است ، نام برد. این مرثیه برای مثال مرثیه تشریفاتی و رسمی خوب است.

۲. مرثیه رسمی و خانوادگی :

این نوع مرثیه آن میباشد که در آن شاعر افراد خانواده و درستهای خود یا عزیزان خود را یاد میکند و می نالد و تلقین صبر می کند.

۳. مرثیه مذهبی :

در این نوع مرثیه در مصیبت مرگ رهبران دین را ذکر میکند مخصوصاً موضوع این مرثیه با شهادت ائمه اطهار علیهم السلام و سید الشهداء علیه السلام و شهدای كربلا مربوط میشود.

مرثیه شخصی و تشریفاتی و رسمی در ادبیات فارسی و اردو بسیار است. همچنین مرثیه مذهبی در ادبیات فارسی و اردو کم نیست بلکه فراوان است.

مرثیه مذهبی در زمان صفویه بحد اعلاء خود رسید و درهند

قبل از دوره پادشاهان مغول و مخصوصاً در زمان سلاطین اوده عزاداری بسیار رواج یافت چنانکه در آن زمان بسیاری از شعرا قصائدی در مدح ائمه اطهار و مصائب اهل بیت رسول اکرم علیهم السلام می سرودند و مخصوصاً شهادت سید الشهداء و یاران او را موضوع کلام خود قرار می دادند. از جمله در زمان صفویان پیش از همه مولانا محتشم کاشانی و بعداً شعرای دیگر مرثیه مذهبی نوشته اند.

علت دیگر ادامه رثای مذهبی این عقیده است که مسلمانان سرودن مرثیه مذهبی را يك کار ثواب می دانند و عقیده دارند که ذکر شهادت امام مظلوم و شهدای کربلا، شاعر را مقام بزرگی می بخشد و اگر کسی مجلس عزایی برپا می کند و ذکری از شهدای کربلا می کند، در آن مجلس عزا ارواح پاک تشریف می آورند و او را عزیز می دارند بدین ترتیب مرثیه مذهبی بوجود آمد و به سرعت بسیار رواج پیدا کرد. مخصوصاً در هند رثای مذهبی در میان مردم زیاد مقبول شد چرا که این جامعه گروه مسلمانان عزاداری را بسیار دوست می داشتند و همه مجلس عزا برپا میکردند. چون این مراسم رابرای نشر دین اسلام لازم می شمردند.

تاریخ میگوید که در زمان آخر شاهان مغول (سده دوازده هجری) بعد از حمله نادر شاه در هند رثای مذهبی در زبان فارسی بوجود آمد. آن وقت بسیاری از شعرا مرثیه سرودند. شیخ علی حزین شاعر غزل گویی بود وی مرثیه ای هم سروده است و بعداً دیگر شعرا مثلاً صحبت لاری و محسن تتوی و عبدالرضا تتوی و عبدالرضا متین اصفهانی و طغری مشهدی و سید علی مظفر متخلص به اسیر لکهنوی و هدم شیرازی و فرصت شیرازی و عندلیب کاشانی و وصال شیرازی و يك شاعری هندو گردهاری پرشاد متخلص به باقی و غیره مرثیه مذهبی فقط در زبان فارسی سرودند. مولانا محمد حسین متخلص به مقبل کشمیری فقط و فقط مرثیه می گفت. وی دو دیوان دارد. این نوع مرثیه مذهبی در زبان فارسی در هند تکامل پیدا کرد لیکن در مرثیه مذهبی بزبان اردو نسبت به زبان فارسی بیشتر رواج یافت. در

دوره انگلیسیها (سده سیزده هجری) در حیدرآباد دکن و دهلی و اوده مرثیه به زبان اردو بوجود آمد و مخصوصاً در زمان سلاطین اوده شجاع الدوله و آصف الدوله مرثیه به زبان اردو به کثرت سروده شده در زمان شجاع الدوله همه اجداد میر بیر علی انیس سرودن مرثیه مذهبی را کار زندگی خود قرار دادند. پدر و جد انیس مرثیه سرودند. میر انیس در بیت زیر به همین موضوع اشاره می کند :

عمر گذری هے اسی دشت کی سیاحی میں

پانچویں پشت هے شبیر کی مداحی میں

(یعنی تمام عمر تنها در سیاحت همین دشت (مرثیه گوئی) سپری شد ، من در پشت پنجم قرار گرفته ام در سلسله مدآحان اہلبیت رسول (ص) . یعنی همه اجداد من مرثیه می سروده اند)

میر انیس فقط شاعر مرثیه گوئی بود. وی بیش از صد مرثیه سروده است که آن در چهار مجلد به چاپ رسیده است. میر انیس بسیار شاگردان مرثیه گوئی را تربیت کرد و آنان تا آخر عمر خود بسیار مرثیه سرودند. از جمله شاگردان انیس جد نگارنده این مقاله سید محمد محسن متخلص به محسن می باشد. سید محمد محسن در خانواده خود مرثیه را رواج داد. چنانکه پسرش سید محمد احسن متخلص به احسن و پسر وی سید محمد ناصر علی و پسرهای وی سید محمد محسن متخلص به حسّان و سید علی مصطفی متخلص به مصطفی و پدر اینجانب سید محمد مرتضی متخلص به عابد و سید علی حسین متخلص به شیب و دیگر افراد خانواده اینجانب مرثیه سروده اند و میخوانده اند.

از جمله اسباب قبول مرثیه مذهبی به زبان اردو شیوه و هیئت مرثیه اردو است که خیلی جالب می باشد مسلمانان این شیوه و شکل مرثیه را بسیار دوست میدارند. درست است که مرثیه گوئی اردو از مرثیه فارسی بسیار استفاده کرده اند چنانکه قبل از میر خلیق هیئت

مرثیه اردو مانند هیئت مرثیه فارسی بود ولی بعداً در آخر عمر خود میر خلیق و میر انیس در عنفوان جوانی هیئت مرثیه اردو را تغییر دادند و مرثیه اردو را بجای مربع بصورت مسدس در آوردند.

مرثیه گویان اردو به چند نکته توجه خاصی داشتند چنانکه مرثیه دارای دردوسوزگداز بوده و مردم آن را به آسانی یاد می گرفتند و بسجرد شنیدن آن آه و بکا و گریه و زاری آغاز میکردند. و غیر ازبکار بردن این محاورات روزمره زبان مرثیه سهل متنع بوده که موجب تحسین بیشتری می گشته است. مرثیه گویان اردو به این نکته نیز خیلی اهمیت میدادند که در مرثیه کمالات زندگی قهرمانان مرثیه بطریقی ذکر گردد که بنای آن بر فرهنگ آنان باشد مثلاً اگر فرهنگ قهرمان عربی است در مرثیه کمالات زندگی وی نیز مانند عربها باشد. همچنین اگر فرهنگ افراد مرثیه تاتاری یا عجمی یا هندی است. کمالات زندگی آنان مانند مردم تاتاری یا عجمی یا هندی باشد.

مرثیه گویان اردو در واقعه نگاری و منظر نگاری مبالغه و غلورا بکار می برده اند. در مرثیه تسلسل بیان حتماً لازم است و باید هر بیت و بند با ابیات و بندهای دیگر مربوط باشد. شعرای مرثیه گوی اردو نیک می دانستند که بدون توجه به این نکات مرثیه خوب نخواهد شد. اگر مرثیه اردو را باکمال توجه بخوانند چنان احساس میشود که مرثیه مانند مثنوی است و در آن تسلسل بیان مانند داستانی وجود دارد. اگر این تسلسل بیان در مرثیه نباشد، نتیجه خوبی نخواهد داشت و مردم آن مرثیه را دوست نخواهند داشت. بنا بر این در مرثیه اردو نقش شخصیات و افراد مرثیه بسیار اهمیت دارد. در مرثیه مانند مثنوی ربط و تسلسل بیان و شخصیت نگاری کاملاً یافت میشود و غیرازان عناصر دیگر افسانه ای و رزمی و پیکاری وجود دارد. اما میتوان سؤال کرد که مرثیه اردو چرا بسرعت بسیار قبول عام پیدا کرد. در مرثیه های اردو غیر از نکات بالا، نکاتی دیگر نیز وجود دارد که درسطور زیر به چند مورد اجزائی ترکیبی آن اشاره می کنیم تا علل زیبایی مرثیه اردو بیشتر نمایان گردد.

۱. چهره یعنی روی مرثیه :
 طی آن درباره مناظر صبح و شام، بی ثباتی دنیا، صعوبتهای
 سفر زندگی، فخر بر شاعری خود، حمد، نعت، منقبت و مناجات و
 اهمیت مرثیه و مرثیه خوانی و غیره بطور مقدمه ای بحث می گردد.

۲. سزایا :
 بعد از چهره مرثیه قد و قامت، خال و خط و جزئیات زیبایی
 قهرمان ذکر می گردد.

۳. رخصت :
 بمعنی روانگی از خیمه سوی میدان جنگ می باشد. در ضمن
 این ذکر اجازه گرفتن برای جنگ از امام و بعداً صحبت با عزیزان و
 دوستان در ضمن گریه و زاری عزیزان مخصوصاً گریه زنان بطریق
 خاصی بیان می شود و این به خوبی و جالبیت مرثیه می افزاید.

۴. آمد :
 آمد که مبنی بر ذکر سوار شدن بر اسب و آمدن قهرمان باشان
 و شوکت در میدان جنگ می باشد. در ضمن این احوال میدان جنگ
 مانند ترسیدن لشکر دشمن از شجاعت قهرمان با اضافه تعریف و
 تحسین اسب و شمشیر قهرمان مرثیه می آورند.

۵. رجز :
 دارای دو قسمت می باشد. نخستین رجز مشتمل است بر
 حسب و نسب قهرمان مرثیه و تعریف و فخر قهرمان بر نسب خود و
 ذکر عظمت بزرگان خود و اظهار پختگی و مهارت خود در فنون و
 همچنین مکالمه لشکر دشمن با قهرمان به خوبی مرثیه می افزاید. دیگر
 رجز مبارز طلبی که در این قهرمان مرثیه به میدان جنگ می آید و
 لشکر یا پهلوانان دشمن را برای جنگ دعوت می کند. مثلاً آیا در
 لشکر شما هیچ کس پهلوان نیست؟ من شمارا برای جنگ دعوت می

کنم ولی از شما هیچ کس برای جنگ نمی آید. آیا دست شما شکسته است یا شمشیر شما کند شده است یا پهلوانان شما کجا هستند؟

۶. تعریف اسب و شمشیر:

بعد از رجز تعریف اسب و شمشیر قهرمان می آورند اما تعریف و تحسین اسب و شمشیر باید در مرثیه فقط در یک جا باشد، خواه در ضمن قهرمان آید یا بعد از رجز.
 ۷. جنگ:

طی این قسمت مرثیه شاعر بیان می کند قهرمان او چگونه جنگ میکند و مقاتله با پهلوانان و کشته شدن آنان را بیان می کند یا جنگ بیانگر جوانمردی قهرمان در مقابل لشکر دشمن می باشد. و در ضمن جنگ، نام همه آلات و فنون حرب نیز می آید.

۸. شهادت:

در این قسمت زخمی شدن قهرمان مرثیه و از پشت اسب بر روی زمین افتادن و قبل از مرگ صدا زدن برای مدد به امام و تشریف آوردن امام بر بالین زخمی و سپس چشم از جهان فرو بستن و بردن امام جسد او را به خیمه می باشد.

۹. مصائب بین:

" بین " بمعنی گریه و نوحه کردن بر جسد شهید می باشد. چون امام جسد شهید را به خیمه می برد، مخدرات اهل بیت رسول (ص) بر جسد شهید گریه و ناله میکنند و نوحه میخوانند. اگر در مرثیه گریه و ناله بر جسد شهید به مهارت تمام گفته شود، در مجلس عزا گریه و ناله از طرف سامعین خیلی زیاد میشود. و برای مؤثر بودن " بین " (گریه) لازم است که بیان گریه و ناله بطریق و آهنگ زنان انجام شود.

این شیوه و هیئت و اجزای ترکیبی مرثیه که در بالا ذکر شد،

فقط در مرثیه اردو دیده میشود. شاعران فارسی این شیوه و شکل را برای مرثیه مذهبی خود رعایت نمی کردند و هیچکس از مرثیه گویان فارسی به این منوال مرثیه سروده است. فقط شهیدا میتھوی درهند به این شیوه چند بند مرثیه به فارسی سروده است ولی هیئت مرثیه او نیز فرق دارد.

درهند و پاکستان سامعین این شیوه و شکل را هم اکنون نیز دوست میدارند چنانکه قبلاً هم دوست میداشته اند. بدین علت مرثیه اردو نسبت به مرثیه فارسی زیاد رواج یافته و بسیاری از شعرا به اردو مرثیه سروده اند. تنها مرثیه گویان خانواده انیس بیش از هفتصد مرثیه سروده اند و همچنین عدہ زیادی از رباعی و سلام نیز سروده اند و همچنین سایر مرثیه گویان اردو نیز هزارها مرثیه و رباعی و سلام در مدح و ذکر شهادت امام حسین (ع) سروده اند که اکنون جزء عمدۀ ادبیات اردو را تشکیل میدهد.

در هند و پاکستان سامعین این شیوه و شکل را هم اکنون نیز دوست میدارند چنانکه قبلاً هم دوست میداشته اند. بدین علت مرثیه اردو نسبت به مرثیه فارسی زیاد رواج یافته و بسیاری از شعرا به اردو مرثیه سروده اند. تنها مرثیه گویان خانواده انیس بیش از هفتصد مرثیه سروده اند و همچنین عدہ زیادی از رباعی و سلام نیز سروده اند و همچنین سایر مرثیه گویان اردو نیز هزارها مرثیه و رباعی و سلام در مدح و ذکر شهادت امام حسین (ع) سروده اند که اکنون جزء عمدۀ ادبیات اردو را تشکیل میدهد.

دکتر کلثوم سید

اسلام آباد

سلطان العارفين

محمد سلطان باهو (ح)

(۱۶۲۷-۱۶۹۱ م)

مردانِ خدا خدا نباشند

لیکن ز خدا جدا نباشند (۱)

آن "محوذات شهود مطلق" (۲) غریق دریای وحدت، ظاهرش از شریعت محمد (ص) آراسته، باطنش به صفا پرداخته، از ما سوی گسسته، به خدا پیوسته، سرش همواره در مراقبه، قلبش همیشه در مکاشفه، مجلس محمد (ص) در مشاهده، سینه اش مخزن اسرار ربانی، سراینده سرود رحمانی، فنا فی الهو، حضرت باهو الملقب بالحق یکی از بزرگان و مشایخ سلسله قادریه و یکی از برجسته ترین عارفان و نویسندگان و شاعران شبه قاره می باشد.

وی در قلعه قعرگان شورکوت از توابع جهنگ به دنیا آمد و روز پنجشنبه اول جمادی الثانی ۱۱۰۲/۱۶۹۱ م در سن شصت و سه سالگی در گذشت و در قلعه قعرگان دفن شد (۲) بعد از مدتی رودخانه چناب مسیر خود را عوض کرد و خطر آن می رفت که مبادا این گورستان را آب ببرد و نام و نشانی از گورش باقی نماند، خویشاوندان و مریدانش تابوتش را در آوردند و در آرامگاه کنونی در جهنگ دفنش کردند. این محل از روستای معروف گره مهاراجه شش کیلومتر فاصله دارد و باسم دربار سلطان باهو مشهور است و زیارتگاه مردم است. (۲)

اسم پدرش با زید محمد عرف اعوان بود (۴) بازید محمد مردی صالح، پابند شریعت، حافظ قرآن، فقیه و مسئله دان و منصب دار سلطنت دهلی بود. خانواده باهو نزد شاهجهان امپراطور مغول از احترام زایدالوصفی برخوردار بود و زندگی آسوده ای داشتند. مادر باهو یک زن بسیار نجیب و پارسایی بود. پرهیزگاری و تقوی او در بازید هم اثر گذاشت و انقلابی در درونش پدید آمد. از علایق دنیوی روگردان و از خاصان بارگاه الهی شد. اسم مادرش راستی بود و خودش هم به اسم و صداقت و راستی مادرش اشاره نموده است. (۵)

رحمت حق بر روان راستی
راستی از راستی آراستی

باهو اسمی بود که مادرش بار داده بود و خودش هم می گوید که باهو به اضافه نقطه یا هو می شود:

باهو بایک نقطه ای یا هو شود

ورد باهو روز و شب یا هو شود

اسم یا هو باهو را شد راهبر

پیشوایی شد محمد معتبر (۶)

تحصیلات ابتدایی را در کنار مادرش که زن زاهده ای بوده فرا گرفت و بعد به گره بغداد (۷) رفت و مرید حبیب الله قادری شد ولی دیری نگذشت که حبیب الله قادری وی را نزد پیر و مرشد خودش به دهلی فرستاد تذکره نویسان عقیده دارند که حضرت باهو به خدمت مشایخ دیگر آن زمان نیز رسیده و از آنان کسب فیض کرده است. البته نویسنده "فیض هدایت" حاجی محمد دین درین باره اختلاف نظر دارد و می نویسد که "اگر کسی گوید که بیعت حضرت باهو با حضرت پیر عبدالرحمن از شجره ثابت است و زبان در زبان متداول شده آمد این در عقل و نقل محض اتهام است" (۸) طبق نظر نویسنده "فیض هدایت" حضرت باهو بطور باطنی بدست حضرت رسول اکرم (ص) بیعت شد (۹) خود حضرت باهو در آثار خویش در

جاهای مختلف باین امر اشاره نموده است (۱۰).
 از محمد یافت باهو آنچه یافت
 حضرت باهو می گوید که در راه وصول به حق مرشد کامل و
 هادی اکمل او حضرت علی علیه السلام می باشند و ایشان وی را به
 حضور رسالت و مجلس محمد(ص) رهنمون شدند و از محضر رسالت
 فیض یاب و اجازه ارشاد و هدایت مردم باو اعطاشد. در رساله روحی
 شریف (ص ۱۲) چنین آمده است:

دست بیعت کرد مارا مصطفی
 این خود خواندست مارا مجتبی
 شد اجازت باهو را از مصطفی
 خلق را تلقین کن از بهر خدا
 خاک پایم از حسین و از حسن
 معرفت گشت ست برمن انجمن

حضرت باهو بظاهر از سواد و دانش بهره زیادی نداشت ولی از
 آثارش مستفاد می شود که در عربی و فارسی استعداد فوق العاده ای
 داشته و علوم قرآنی و اسلامی را کاملاً می دانسته و خودش هم باین
 امر اشاره نموده:

اگرچه نیست مارا علم ظاهر
 ز علم باطنی جان گشته طاهر

"این فقیر را علم ظاهر چندان نبود اما واردات و فتوحات
 باطنی چندان علوم گشاد که برای اظهار آن دفترها باید" (۱۱)

در زمانی که حضرت باهو می زیسته فارسی زبان رسمی شبه
 قاره بود و بگفته سلطان بخش قادری مصنف "تواریخ سلطان باهو" و
 تذکره نویسان دیگر تعداد آثار حضرت باهو که در موضوعات دین و
 تصوف به زبان فارسی نوشته شده به صد و چهل می رسد (۱۲) حضرت
 باهو به زبان پنجابی هم آثاری داشته که از دست چپارل روزگار مصون

نمانده و بجز ابیات معدودی به زبان پنجابی چیزی بدست ما نرسیده است.

مانند فریدالدین عطار نیشاپوری (متوفی ۵۶۱۸) عارف و شاعر بزرگ قرن ششم طریقت حضرت باهو از شریعت جدا نیست. وی از سنت پیروی می کرد و در حفظ آداب شریعت سخت می کوشید. وی عقیده دارد که عارف بالله کسی است که ظاهرش از شریعت محمد(ص) آراسته باشد و برای عارف لازم است که روز و شب در تبعیت از احکام رسول باشد. اگر کاری پیش دارد ببیند که مطابق شریعت هست یا نیست. اگر نیست ترك آن واجب است. وی معتقد است که اصل شریعت قرآن مجید است و پیروی از سنت رسول الزم است. عارفی که باطنش مخالف ظاهرش باشد باطل است. هیچ کس از شریعت مستثنی نیست و طریقت راهی نیست که از شریعت جدا باشد. در «اورنگ شاهی» گفته است:

هر مراتب از شریعت یافتم
پیشروی خود شریعت ساختم

مسئله وحدت الوجود از مهم ترین مسایل تصوف و عرفان اسلامی است. حضرت باهو هم مانند سایر صوفیان همه موجودات را جلوه ذات باری و مظهر تجلیات انوار الهی می داند و همواره در دریای نا پیدا کنار وحدانیت مستغرق در سیر فی الذات مشغول بوده چنانکه می گوید:

یقین دانم درین عالم که لا معبود الا هو
ولا موجود فی الکوین ولا مقصود الا هو
چو تیغ لا بدست آری بیاتنها چه غم داری
مجواز غیر حق یاری که لا فتاح الا هو (۱۲)

وی عقیده دارد که کسی که از خود فانی شود در ذات حق باقی می ماند و طالبان حق و سالکان راه معرفت را به خود شناسی و فنا فی الله می خواند:

هر که از خود کم شود از خود فنا
 با خدا وحدت رسد گردد بقا (۱۴)
 هر که از خود کم شود آنجا چه هست
 در مقامی غرق وحدت با الست (۱۵)
 اسم اعظم انتها باهو شود
 ورد باهو روز و شب باهو شود (۱۶)

حضرت باهو هم مانند اکثر صوفیان نفس را منشاء اوصاف
 ذمیه و منبع هوی و هوس و آرزو و آمال انسانی می داند که انسان
 را از خدا باز می دارد. وی تهذیب نفس و تصفیه باطن را شرط
 وصول به حق می داند. نفس اماره را بدتر از مار سیاه می داند و
 معتقد است که تفکر در اسم "هو" نفس باطل را می کشد و به
 وحدانیت پروردگار می رساند. ابتدای آن فنای نفس و انتهای آن فنا
 فی الله است. در "اورنگ شاهی" (ص ۱۱۲) می گوید:

ترا با نفس کافر کین چه کاریست
 بدام آور که این طرفه شکاریست
 اگر مار سیاه در آستین است
 به از نفسی که با تو هم نشین است
 و در "کنج الاسرار" می گوید:

گر بخواهی خوش حیاتی نفس را گردن بزن
 یا رضای دوست بگزین یا هوای خویشتن

نکوهش از دنیا و از مردم دنیا پرست یکی از موضوعهای مهم
 صوفیا بوده و در خلال متون عرفانی بسیار دیده شده. آثار حضرت
 باهو هم درین زمینه با سایر عرفا مشابه است. حضرت باهو دنیا را به
 مردار و دنیا پرستان را به سگ تشبیه می کند:

نفس اماره بدنیا در طلب
 اصل دنیا جیفه و طالب کلب (۱۷)

باهو اینجا کلمه "کلب" را هم وزن طلب آورده است و نه جلب و قلب.

حضرت باهو حیات دنیا و جهان مادی را خوار می داند و عقبی را ترجیح می دهد. وی در کمال قناعت و مناعت بسر می برد در "توحید کلان" (ص ۲۰۶) می فرماید:

فارغ از سود و بی غم از ضرر
 دو جهان را به نیم جو نخزم
 قانعم همچو شیر در بیشه
 نه چوسگ بهر جیفه در بدرم

نزد حضرت باهو، علم مونس جان و بی علمی دشمن جان است. زاهد بی علم مانند دیو و شیطان است. کسی که به قرآن و حدیث اعتقاد ندارد حرفهایش باطل است. تفکر در ذات باری از وجود طالب شیطان را دور می سازد و طالبی که نمی تواند از شیطان خلاص یابد به مقام "حضور" نمی تواند راه یابد. اگرچه تمام زندگیش را در ذکر و فکر و عبادت بگذراند به مقصود نخواهد رسید باید در راه طریقت از مرشد کامل راهنمایی بگیرد در "کلید توحید کلان" (ص ۱۹۹) می گوید:

مرشد رهبر چنین باشد رفیق
 طالبان را می کند وحدت غریق

آتش عشق حقیقی سراپای وجودش را آنچنان فرا گرفته بود که در عشق الهی پروانه وار سوخت.

در عشق چون پروانه شواز ذات خود بیگانه شو
 شادی کنان مردانه شوگر سر رود رفتن بده (۱۸)

حضرت باهو تقریباً در تمام آثار خود درباره فقر و مقامات فقیر سخن گفته است. فقر باهو از فقر محمدی و از گفته پیامبر: "الفقر فخری و الفقر منی" سرچشمه می گیرد وی فقر محمدی را دریای عمیق

می داند که غواصان این دریا گوهر تابناک صفای باطن، رضایه قضا، شریعت محمد و معرفت الهی را بدست می آورند. ذکر الهی قلب انسان را پاک می سازد. طالب باید در «الله» که اسم ذات است تفکر کند و کلمه طیبه را ورد زبان سازد و نظر به باطن داشته باشد. اولین منزل فقر زمانی آغاز می شود که طالب در مجلس محمد راه می یابد. وقتی که در بارگاه نبوت شرفیاب شد راه وصول به حق برای او آسان می شود. عارف باید احوال دورنی خود را از مردم پوشیده دارد و اسرار الهی را پنهان سازد. خود حضرت باهو احوال درونی و کیفیات و واردات قلبی خود را مخفی می داشت. می گویند روزی حضرت باهو در مسجد جامع دهلی حضور داشت و ردایی بخود پیچیده بود. اورنگ زیب پادشاه سلسله گورکانی هم برای ادای نماز به مسجد آمده بود. از وجود سلطان باهو هیجانی عظیم در مردم پدید آمد. حضرت باهو را بردند و اورنگ زیب خواستار بیعت شد. حضرت باهو گفت: اگر فیض خواهی ساکت باش. (۱۱)

حضرت باهو فقر را بدون علم مضر می داند اگر عشق نباشد علم هم نفعی نمی رساند. فقر حضرت باهو از قوت و حرکت نیرومی یابد. وی با عشق، ذکر و فکر را لازم می داند چون فکر به طالب، بصیرت معنوی می بخشد.

در «عقل بیدار» (نسخه خطی) آمده:

«هر که را این مراتب برسد حیات و ممات یکی شود در لامکان شرف دیدار "الله" حضور می رساند که مرتبه حیات و ممات یاد نماند. الله بس و ماسوی الله هوس».

از آثار حضرت باهو چنان برمی آید که وی به مکتب فلسفی صوفیان تعلق خاطر داشت و مسایل عرفانی را به روش فیلسوفانه بیان کرده است.

فقر باهو به فقر ابن العربی (متوفی ۱۲۴۰م) شباهت دارد و مانند انسان کامل ابن العربی و عبدالکریم جیلی (متوفی ۱۴۲۸م) در

کمال فقر مظهر فلسفه اطلاق می شود (۲۰).
 شهرت و معرفت سلطان باهو بیشتر مدیون اشعاری است که به
 زبان پنجابی نوشته چنانکه قبلاً ذکر شد حضرت باهو در پنجابی هم
 کتابهایی نوشته بود که متأسفانه امروز از بین رفته است. اشعار پنجابی
 او متضمن افکار عالی عرفان اسلامی، پراز عواطف و احساسات انسانی
 و نمایا نگر عشق واقعی و هیجان و سوز و گداز درونی آن حضرت
 است زبانش ساده و گیرا و دور از تکلف است.

الف الله چنبے دی بوٹی مرشد من وچ لانی هو
 نفی اثبات دا پانی ملیا هر رگے هر جانی هو
 اندر بوٹی مشک مچایا جان پهل هر آنی هو
 جیوے مرشد کامل باهو جیس ایهه بوٹی لانی هو

ترجمه تقریبی: اسم الله آن گل یاس است که مرشد من در
 جان من کاشته. هر گیا هی را که درین باغ (جان) می روید با آب نفی
 اثبات (لا اله الا الله) پرورش می دهم بوی این گل جانم را معطر
 ساخته. پایدار بماند مرشد من که این گل لطیف را در وجودم کاشته
 است.

ایهه تن میرا چشمان هووے میں مرشد ویکه نه رجان هو
 لون لون دے مدھ لکھ لکھ چشمان اک کهولان اک کجان هو
 اتنیان دھتیاں صبر نه آوے هو رکتے ول بهجان هو
 مرشد دا دیدار هے باهو مینوں لکھ کرووران حجان هو

ترجمه تقریبی: اگر تمام وجودم چشم بشود، از دیدار درست
 سیر نمی شوم. اگر درکنار هرموی بدنم هزاران چشم داشته باشم، از
 دیدار مراد نمی توانم چشم بردارم. دنبال چه کسی بروم. هر دیدار
 مرشد برای من چون هزاران بار زیارت خانه خداست.

توضیح: کلمه "هو" که در آخر هر مصراع شعر پنجابی باهو دیده
 می شود اول جزو شعر نبوده و از آغاز این قرن مرسوم شده. چون

قوالان و معتقدانش اشعارش را می خواندند برای جذب و کیف و مستی این کلمه که بابا هو هم آهنگی صوتی دارد می کشیدند و کم کم جزو با مرور در آثار باهو استنباط می شود که وی در فارسی و عربی تبحر کامل داشت. وی در تمام آثار خود از فقیر و مقامات فقر مکرر سخن گفته و اصطلاحات صوفیه را که در زمان حضرت باهو در میان صوفیان متداول بوده، تعریف کرده و توضیح داده است. این همه تعریفات و تشریحات ازین نظر که فکر و عقاید خود باهو را روشن می کند اهمیت فراوانی دارد. وی در ضمن بیان مضامین عرفانی آیات قرآن، احادیث پیغمبر(ص) و اقوال اولیاء و بزرگان را مورد استناد قرار داده است:

اشعار فارسی باهو بسیار زیبا و دلنشین است:

عجب وقتیست ای یاران اگر باشند غمخواران
شوند آگاه دلداران که من خود را فداسازم
بزللف یار دل بستم به بستن دل چنان مستم
در عالم رفت از دستم کنون خود را فدا سازم
(دیوان سلطان باهو نسخه خطی)

کلید قفل جان لاله الآ الله
نجات مردم جان لا اله الآ الله
نبود ملک در عالم نبود چرخ کبود
که بود دار امان لا اله الآ الله (۲۱)
(محک الفقر کلان ص ۲۱۲)

بعضی از آثار فارسی باهو به شرح زیر می باشد.

عین الفقر کبیر. عین الفقر صغیر. عقل بیدار کبیر. عقل بیدار صغیر. تلمیذ الرحمن. مجالست النبی. محک الفقر کبیر. محک الفقر صغیر. رساله روحی. نورالهدی. اسرار الوحی. اورنگ شاهی. امیرالکونین. جامع الاسرار. مفتاح العاشقین. قرب دیدار. کشف الاسرار. کلید توحید کلان. توفیق هدایت. دیوان سلطان باهو.

حضرت باهو آنچنان که باید و شاید شناخته نشده و جای آن دارد که فارسی دانان پاکستان به شنابهایی آثار علمی و عرفانی حضرت باهو مبادرت ورزند، افکار و آثارش مورد بررسی و پژوهش قرار بگیرد، نوشته هایش انتشار یابد و در دسترس محققان و دانشمندان پاکستانی و ایرانی قرار بگیرد و درین دور و زمانی که صدای اسلام از گوشه و کنار دنیا به گوش می رسد در ترویج و تعمیم افکار و اندیشه های این عارف بزرگ باید کوشید.

جهانگیری

- (۱) رساله روحی ص ۲.
- (۲) همان ماخذ.
- (۳) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ج ۱۲، ص ۲۹۲، و مناقب سلطانی ص ۵.
- (۴) معنی لغوی کلمه «اعوان» مددکار و پشتیبان می باشد. قبیله ای هست که حسب و نسب آنها به حضرت علی علیه السلام می رسد. این ها بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام به همراهی سادات فاطمیه سر زمین عرب را ترک گفته به خراسان ایران آمدند و بعد از مدتی ایران را نیز ترک گفته رهسپار هند شدند و در ناحیه پنجاب پاکستان سکنی گزیدند. چون این ها همواره در مصیبت ها، در بدری ها و غریب الوطنی ها یارو یاور و مونس و غمخوار سادات بودند باین اسم ملقب شدند. (رک. مناقب سلطانی ص ۵).
- (۵) مناقب سلطانی، ص ۱۴۲.
- (۶) 'هو' اسم خداوند متعال است.
- (۷) دیهی است نزد شورکوت در جهنگ. (رک. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ج ۱۲، ص ۲۹۲)

- (۸) دائره المعارف (أردو) ج ۱۱، ص ۱۶۷. (۹) همان مأخذ.
- (۱۰) کلید توحید کلان، ص ۱۱۷.
- (۱۱) تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۱۲، ص ۲۹۲.
- (۱۲) دائره المعارف (أردو)، ج ۱۱، ص ۱۶۷.
- (۱۳) دیوان سلطان باهو، نسخه خطی.
- (۱۴) کلید توحید کلان، ص ۱۶۵.
- (۱۵) همان مأخذ.
- (۱۶) همان مأخذ، ص ۱۶۵.
- (۱۷) گنج الاسرار، نسخه خطی. (اشاره است به حدیث پیامبر(ص) «الدنيا جيفة و طالبها كلاب».)
- (۱۸) کلید توحید کلان، ص ۹۹.
- (۱۹) تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۱۲، ص ۲۹۸.
- (۲۰) همان مأخذ.
- (۲۱) یاد آور منظومه علامه اقبال «خودی کا سرنهان لا اله الا الله» رجوع شود به «ضرب کلیم»، ص ۱۵.

فهرست مأخذ و منابع

۱. ایبات سلطان باهو (پنجابی) بکوشش نذیر احمد ۱۹۷۲م.
۲. اورنگ شاہی. سلطان باهو. (اردو ترجمہ) بکوشش حافظ محمد رمضان. مطبع جهنگ.

۳. پاکستانی ادب، عبدالشکور احسن، ادارہ تحقیقات پاکستان
دانشگاه پنجاب، لاہور، اوت ۱۹۸۱ م.
۴. پنجابی شاعران دا تذکرہ، مولا بخش کشتہ، لاہور ۱۹۶۰ م.
۵. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، سید فیاض
محمود، دانشگاه پنجاب ۱۹۷۲ م.
۶. توفیق ہدایت، سلطان باہو، (اردو ترجمہ) بکوشش ملک
چنن الدین، لاہور.
۷. تیغ برہنہ.
۸. دائرۃ المعارف (اردو) ج ۱۱.
۹. دیوان سلطان باہو، (فارسی) نسخہ خطی.
۱۰. رسالہ روحی شریف، سلطان باہو، مترجم و شارح، الطاف
حسین قادری، لاہور ۱۹۷۹.
۱۱. شمس العارفین، سلطان باہو، بکوشش حافظ محمد
رمضان، جھنگ.
۱۲. عقل بیدار، (فارسی) نسخہ خطی.
۱۳. عین الفقر، سلطان باہو، (اردو ترجمہ) بکوشش ملک چنن
الدین، لاہور.
۱۴. کلید توحید کلان.
۱۵. کلید جنت، سلطان باہو، (اردو ترجمہ) بکوشش و اہتمام
ملک چنن الدین.
۱۶. گنج الاسرار، (فارسی) نسخہ خطی.
۱۷. مجالسۃ النبی، سلطان باہو، بکوشش حافظ محمد رمضان،
جھنگ.

معین نظامی
سرگودها

غزل

بجلوه شاخه برگ انار است
تو گونی سر بسر لعل نگار است
جهان شاداب و خرم هست و هر سو
طلسم خنده گل آشکار است
بگو شم می رسد آهنگ مطرب
بهر سو ناله زار هزار است
پیامی آورد از گوی جانان
چه فرخ قاصد باد بهار است
بفیض ابر می گون سرشکم
بگلشن هر نهالی شاخسار است
ولی بر وضع زار جان تیرا
دلم میسوزد و اهم شرار است
به کشت عشق روح مرگدیده
درخت آرزو بی برگ و بار است

دکتر گوهر نوشاهی
اسلام آباد

واژه های اردو در آثار قدیم عربی

ترجمه و تلخیص از "مباحث" مرحوم دکتر سید عبدالله
مسئله قدیمی بودن اردو یک موضوع بزرگی و مورد بحث برای
زبان شناسان امروز است و هنوز درباره اش تحقیق و تلاش ادامه
دارد. به امید انکشافات نتیجه خیز، پژوهشگران مشغول به جستجوی
کتب قدیمی و کتیبه های قدیمترین این زبان می باشند.

افسوس که قدیمترین نمونه های هندوی (اردو) در اختیار
مانیست. نمونه های اصلی و صحیح که در دسترس می باشند متعلق به
قرن چهاردهم یا پانزدهم میلادی/هشتم یا نهم هجری است. آثار زبان
پنجابی هم که در دست است از آن دوره قدیمتر نیست و بعضی آثار
که عرضه شده است بعقیده اکثر محققین از تقلب دور نیستند.

ببین علت ما از تاریخچه ابتدائی و دوره آغاز زبان اردو هنوز
تقریباً نا آشنا هستیم و در همین عالم بی خبری افسانه را حقیقت گمان
می کنیم:

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

در این حال هر مقداری که از واژه ها و جمله ها از گویشهای
قدیم هند بدست می رسد، مغتنم می شماریم، چون آن واژه ها
ضمن مطالعه زبان اردو بسیار مفید و سود بخش هستند. بکنک این
مآخذ ما می توانیم بفهمیم هنگامیکه مسلمانان وارد هندوستان شدند،
با کدام گویشهایی با ارزش روبرو شدند که بعد از انحطاط
سنسکرت، بر هندوستان شمالی تسلط عمومی داشتند و با آمیزش
زبان های عربی و فارسی با آن گویشها، زبان تازه ای بوجود آمد.

کمی بود نمونه های مستقل هندی و پنجابی برای ما مشکل ایجاد می کنند. اما جای خوشبختی است که کتب عربی و فارسی قدیم که در شبه قاره تالیف شده است این محرومی را جبران می کنند. در این کتابها کلمات هندوی (اردو) وجود دارند که یادگار اولین دوره اسلامی در هند می باشند و وجود آن کلمات در تألیفات اهل اسلام ثابت میکند که علاوه بر فارسی و عربی یک زبان محلی دیگر هم وجود داشت که مردم آنرا بکار می بردند.

در این زمینه مرحوم پروفیسور شیرانی مطالعات را شروع کرده بود. چنانکه بعد از نشان دادن وجود برخی از واژه های اردو در کتب قدیم فارسی، قدمت زبان اردو را اثبات نمود نقطه آغاز این زبان از دوره غزنوی بود و پروفیسور مزبور از شاهنامه فردوسی تا دوره میانه سلطنت تیموریان هند بر چند کتاب فارسی بدست رسیده آن را بررسی کرده، فهرست کلمات و اصطلاحات مسلمانان را از گویشهای هندی مدون نموده است.

اشاره به این نکته لازم است که روابط عربها با شبه قاره بسیار قدیم است. قبل از اسلام روابط تجاری بین عربها و هندوستانیا وجود داشته است و تاثیر این روابط در زبان هر دو کشور دیده می شود. بلکه در خود قرآن مجید آثار این روابط بصورت دوسه کلمات حفظ شده است و بقول مولانا سید سلیمان ندوی "ما هندی ها افتخار داریم که چند کلمه از (زبان) مبین ما هم خوشبختانه در کتاب مقدس و پاک دیده می شود."

(روابط هند و عرب، ص ۸۱)

از داستان طولانی روابط شبه قاره و عربستان صرف نظر کرده، میتوان گفت که بعد از حمله محمد بن قاسم بر سند عربها در بعضی قسمتهای سند و پنجاب حکومت تشکیل دادند. این حکومت در حدود ۲۰۰ سال ادامه داشت. تا آنکه اول صفاریان بر مکران و بلوچستان تسلط یافتند و سپس خانواده غزنوی پنجاب، ملتان و

سند را زیر تسلط خود در آورد و بقیه آثار دولت عربی را از بین برد و از طرف شمال راهی برای تأثیر تمدن ترکی و ایرانی را در هندوستان باز کرد.

در مورد حکومت عربها بر سند و پنجاب این مطلب لائق تذکر است که در زمان حمله عربها، ملتان و هند شمالی به چندین سبب اهمیت بزرگی داشتند. ملتان مرکز نظامی و روحانی و تجاری بوده، و هر سردار لشکر اهمیت ملتان را کاملاً درک می کرد و آخرین کوشش را برای اشغال آن می نمود. اعراب در این شهرپادگان نظامی ساختند، و ترتیبی دادند که مسلمانان در این شهر سکنی بگیرند و این تدبیر موجب پیدایش و ترویج یک زبان مخلوط شد.

بعد از این اشارات مقدماتی، به موضوع اصلی خود متوجه می شویم یعنی کلمات اردو در کتابهای عربی. هند شناسی میان عربها در زمان عباسیان شروع شد. دربار ابوجعفر منصور عباسی مرجع علماء و فضلاء هندی بود. با کمک این افراد، علوم و فنون سانسکریت به عربی ترجمه شد، و بعضی از علمای عرب راجع به علوم و فنون هند علاقه فراوانی داشتند. دانشمندانی که قبل از البیرونی در این زمینه کاری عمده انجام دادند زیادند، از آنجمله الاهوازی و تنوخی والایر انشیری را مخصوصاً میتوان نام برد اما متأسفانه ما از کتابهای این محققین نمی توانیم استفاده کنیم چون از نظر موضوعی که ما روی آن بحث می کنیم مطالعه این آثار چندان فایده ای ندارد زیرا در این آثار بجای گویشها، محض کلمات سانسکریت (و آن هم بصورت خراب شده) حفظ شده است، که ما فعلاً بآن کلمات چندان توجهی نداریم.

بنابراین مفیدترین سرچشمه برای ما کتابهایی می باشند که در شبه قاره تألیف شده اند. ازین جمله مؤلفات البیرونی امتیاز ویژه ای دارند، سپس سیاحتنامه هایی از سیاحان و ناخدا های عرب که در آنها کلمات هندی بیشتر بچشم می خورد.

در دوره ابتدائی اسلام، بیشتر سیاحتهای علمی رواج داشت.

سیاحان از راه زمینی و دریائی سیاحت می نمودند ، جاده ها را می پیمودند ، ممالک را می دیدند و خصائص اقوام و ممالک را مطالعه و به علوم و فنون آنها توجه می کردند . این سیاحتها تفریحات دلپسند آن زمان بود که شرح آنها در کتابهای متعدد حفظ شده است و در این یاد داشت با ذکری از اشیاء و نامهای محلی بم آمده است .

علاوه بر سفر نامه ها در کتابهای جغرافیا و تاریخ بم در ضمن احوال هندوستان کلمات هندوستانی بکار رفته است . درین مورد منابع مهمی بقرار زیر می باشد :

سلیمان تاجر : قدیمترین سیاح عرب است که سفرنامه اش بمارسیده است که در سال ۱۸۲۵ میلادی بنام "سلسلة التوارخ" انتشار یافته است . این تاجر از بندرگاه عراق تا چین سفر کرد ، این سفرنامه در ۲۲۴ هجری نوشته شد و مؤلف در این کتاب احوال مناطق ساحلی هندوستان را نوشته است .

ابو زید حسن السیرافی : سیراف بندری است در خلیج فارس . ابو زید ساکن همان شهر بود . وی نیز مانند سلیمان تاجر سیاحی بود . در سفرنامه اش وقایع سال ۲۶۲ هجری دیده میشود . در سال ۳۰۰ هجری مسعودی سیاح او را ملاقات کرد . ابو زید تکملة سفرنامه سلیمان تاجر را نوشته است که در آن تجربیات مسافرت خود را اضافه نموده است .

فتوح البلدان بلاذری (۵۲۷۹) : این کتاب در دوره ابتدائی عباسیان نوشته شده و با شرح فتوحات عراق و ایران پایان می رسد .

ابن خردادبه (متوفی ۵۲۰۰) : در زمان خلیفه معتد عباسی مسئول اداره پست بود . خودش سیاحت به هندوستان نکرد ولی بعنوان ریاست اداره پست او از بغداد مسافتها و جاده های رفت و آمد ممالک مختلف را شرح داده است . نام تألیفش "کتاب المسالك و الممالک" است .

ابو دلف مسخر بن مهلب ینبوعی: دوره این سیاح عرب بین ۲۲۱ هجری و ۲۴۴ هجری است.

بزرگ بن شریار: ناخدانی بود که از عراق تا چین کشتی رانی کرد. او مشاهدات سفر خود را در کتابی بنام "عجائب الهند" بیان کرده است. او در حدود ۳۰۰ هجری می زیسته است.

مسعودی، ابوالحسن علی: تاریخ نویس نامدار، جغرافیا دان و سیاح است. او کتابهای متعددی نوشته است. از جمله کتابی بنام "مروج الذهب" و "معادن الجواهر" اهمیت خاصی دارند که اصلاً تاریخ اقوام تمام جهان است ضمناً احوال هندوستان را هم دارد. این کتاب بین ۲۲۰ و ۲۲۲ هجری نوشته شده است. وفات مسعودی در سال ۲۲۵ هجری/۹۵۶ میلادی رخ داده است.

اصطخری ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی: در اکثر مسالک آسیا سیاحت نمود. تألیفش بنام "کتاب الاقالیم" و "مسالک الممالک"، شهرت خاصی دارد. او تقریباً در سال ۲۲۰ هجری به شبه قاره رفته است و با ابن حوقل دروادی سند ملاقات کرده است.

ابن حوقل محمد ابوالقاسم: تاجر بغداد بود. در ۲۲۱ هجری برای سیاحت از بغداد خارج شد و در ۲۵۸ هجری به بغداد برگشت. اصطخری در وادی سند باری ملاقات کرد. اینجا بر دو سیاح یاد داشت‌های یکدیگر را مطالعه کردند و از آن استفاده نمودند. کتاب او "اشکال البلاد" محتملاً در سال ۲۶۶ هجری تألیف شده است.

بشاری مقدسی = شمس الدین محمد بن احمد المقدسی: او در تمام جهان اسلامی زمان خود سیاحت کرده است و به سند نیز مسافرت کرده است. کتاب او "احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم" نام دارد که در ۲۴۵ هجری با تمام رسیده است.

البیرونی = ابوریحان البیرونی: او بین ۲۰۸ هجری و ۲۲۰ هجری به پنجاب و سند مسافرت نموده و کتابی بنام "کتاب الهند"

نوشته است. در آثار عربی وی الفاظ هندی آمده است که ذیلاً گروه بندی می شود.

(۱) نامهای شخصی. نام پادشاهان مختلف و وزیران و درباریهای آنها بعلاوه نام اقوام و نژادهای آنها.

(۲) نام جغرافیائی. نام شهرها، رودخانه ها، کوهها، منطقه ها.

(۳) نامهای اشیاء، نام اجناس، محصولات، معدنیات، ادویه نباتی، میوه ها، گلهای و جانوران.

(۴) اصطلاحات علمی و مذهبی.

(۵) متفرقات. مثلاً اصطلاحات کشتیرانی، و نام بعضی رسوم و جشنواره ها و روزهای مخصوص. ما در اینجا از نامهای اشخاص، اماکن جغرافیائی و اصطلاحات علمی صرف نظر می کنیم و فقط کلمات عمومی و روزمره را می آوریم.



فهرست واژه ها

قرآن مجید: مسک-زنجیل- کافور-

سلیمان تاجر و ابو زید السرافی، سلسله التواریخ: علاوه برنامهای جغرافیائی (ناریل)، (نارجیل)، دیپ (جدیره)، جزرا (جرا)، طاقن (دکن)، صندل (چندن)، کنس بد (شاید مجسمه بودا)، تادی (تازی)، بیکریا بیکو (بهکشویا بیراگی)، کوده (کوزی)، مندپ-بشان؟ (نشان-کرگدن)، دیچ (سنگ گرانبها، این کلمات از تاریخ ایلیت گرفته شده است و مترجم در آن کتاب کلمات هندوتانی را همینگونه نقل کرده است.

فتوح البلدان بلاذری: بُد (مجسمه بودا) زط (جث) تکا کر جمع

تهاکر (تهاکر) نام جغرافیائی ملتان، دیبل و غیره. ابن خردادبه، کتاب المسالك و الممالک: نام نژادها مثلاً براهمه (برهمن)، کهتری، شودر، بیروایش، سندال - (چندال) لاهور (بازی گر)، جال، مهاراجه، بار (نوع وزن)، عجانب الهند - بانانیه جمع (بانیه بنیا)، واحد بانیان (بارجه (بیژا) هندول (ڈول و ڈولی)، پلنج (پلنگ) بداس (ص ۵)، سندل (چندن)، ص ۱۱، تانبول (پان) ص ۱۱۵، فوفل (سپاری) ص ۱۱، هیل (الانچی) ص ۱۱.

مسعودی - مروج الذهب: دیپ، ناریل، رانڈیا شاید راتو (?) = (راوی)، رهبوط (رجبوت، راجبوت)، ارجبهذ (آریابهث)، پورس، رام برهم، رجبوط (?) = هرش (اسما)، تنبول (پان)، فوفل، انبج (آم)، لیمونه (لیمو).

اصطخری، مسالک الممالک: نارجیل (ناریل)، انبج، لیمونه، نام شهرهای سند، نام راجه های هندو.

ابن حوقل، اشکال البلاد: لیمون - امبج - مولتان - بدزاطه (جاث).

اگرچه این فهرست کلمات چندان طولانی نیست. بازهم تعداد کلمات در این فهرست از فهرست پروفیسور زخاؤ بیشتر می باشد اوعقیده دارد که قبل از البیرونی نویسنده های عربی زبان بیش از ۶ کلمه هندی بکار نبرده اند.

مأخذ

۱- دکتر سید عبدالله: مباحث، چاپ نخستین، مجلس ترقی

ادب، لاهور ۱۹۶۵ م.

۲- حافظ محمود شیرانی: پنجاب میس اردو، چاپ

نخستین، دانشکده اسلامیہ۔ لاہور ۱۹۲۸ م۔

۳- سید سلیمان ندوی: روابط ہندو عرب (عرب و ہند کے تعلقات) کریم سنز، کراچی ۱۹۶۶ م۔



رسالہ عقوبات

سہروردیہ فاؤنڈیشن، لاہور

کا ترجمان رسالہ

سہروردیہ

باہتمام

سید اویس علی سہروردی

☆ علوم اسلامیہ ☆ تصوف فلسفہ ☆ کتابیات

پر تحقیقی مقالات شائع کرتا ہے

سہروردیہ فاؤنڈیشن

۱۱۵- میکلوڈ روڈ لاہور ۲۲۲۸۲۴

رئیس نعمانی

علی گره

غزل

درمان دردهای درون خواستم، نشد
 تعبیر خوابهای جنون، خواستم، نشد
 روشن نشد مال تمنای زندگی
 یابم امان ز بخت زبون، خواستم، نشد
 يك لحظه تیرهای حوادث امان نداد
 بیرون روم ز ورطه خون، خواستم، نشد
 آن نکته چین به ارزش حرفم رضانداد
 تفسیر هرچگونه و چون، خواستم، نشد
 سودای آرزوی نگارسمن ببری
 از سر به چاره های برون خواستم، نشد
 دانا نیم که کار به آخر کجا کشد
 اما، هر آنچه تابکنون خواستم، نشد
 در زندگی رسم به مراد دلم رئیس
 جستم بعقل وهم بجنون خواستم، نشد

مردان و قامدان منازل ... مرآت و منالک

رسالہ عقبات

رسالہ عقبات ... اثر ...

امیر کبیر میر سید علی ہمدانی رحمة اللہ علیہ
عارف بزرگ قرن ہشتم ہجری

۱- کتاب عقبات ... ۲- کتاب عقبات ...

تصحیح و تعلق

غلام حسن

دبیرستان دولتی خیلو - بلتستان

۱- کتاب عقبات ... ۲- کتاب عقبات ...

پیشگفتار

میر سید علی همدانی (۱) عارف بزرگ قرن هشتم هجری صاحب آثار زیاد عرفانی میباشد نفوذ تعلیمات او در شبه قاره عموماً و در کشمیر و بلتستان خصوصاً دیده میشود (۲) آثار خطی و چاپی وی در کتابخانهای جهان نگهداری میشود.

عقبات رساله ایست ارزشمند با نکات عرفان عملی اسلامی آمیخته بآیات قرآنی و احادیث نبوی با سربرندهای ای عزیز. علی همدانی برایش عنوانی مشخص نساخته ولی در بین شناس ها و مریدان وی فناس ها با نامهای عقبات و قدوسیہ متعارف میباشد (۲).

رساله نخستین بار در سال ۱۳۲۷ ش با تذکره شیخ کججی در تهران انتشار یافته ولی در شبه قاره تاکنون بچاپ نرسیده است.

نگارنده این سطور دو نسخه این رساله را در دست دارد:

۱- عکس نسخه خطی موزه ملی کراچی شماره ۱۹۷۳-۲۴۰/۸-امان با خط نستعلیق زیبا با عنوان حقیقت ایمان- (۴)

۲- نسخه چاپی تهران در سال ۱۳۲۷ ش با ضمیمه تذکره

شیخ کججی

نسخه چاپی متاسفانه غلطهای فراوان دارد و خوانندگان را ۷ غلط خوانیها دچار می سازد حتی آیات قرآن مجید هم غلط نوشته شده است. غلطهای فاحش را خوانندگان گرامی در حواشی ملاحظه بفرمایند - بعضی ازان را در این جا نقل می کنیم

درست	نا درست
زیور عرائس	نور عرائس
بتسقیه استقامت	بسینه استقامت
عواقب اعمال	عواطف اعمال
قبول دنیا	قید دنیا

عرفان و قاصدان منازل عرفات و منازل
مکسر اصناف مقصر اصناف
مقدس شهود مقدس شود

یادداشتها

۱- برای شرح حال وی رجوع کنید به:

الف:- شرح احوال و آثار سید علی همدانی (فارسی)
از دکتر محمد ریاض مطبوعه مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد ۱۹۸۵م

ب:- امیر کبیر سید علی همدانی (اردو) از خانم دکتر سیده
اشرف ظفر مطبوعه ندوة المصنفین لاهور ۱۹۷۴م

ج:- سید علی همدانی (اردو) حیات و خدمات از سید آغا حسین
همدانی مطبوعه اداره تحقیق و تالیف راولپندی ۱۹۷۵م

د:- سید علی همدانی و آثار وی (انگلیسی) - از سید آغا
همدانی اداره تحقیقات تاریخی و فرهنگی پاکستان اسلام آباد

۲- رك مقاله نگارنده ماهنامه شه رگ پاکستان (ویژه نامه شاه
همدان) لاهور ماه نومبر ۱۹۸۸م

۳:- کتاب محوله بالا از دکتر محمد ریاض ص ۱۴۲ تا ۱۴۶
و کتاب محوله بالا از دکتر سیده اشرف ظفر ص ۲۲۴ تا ۲۲۷

۴:- حالانکه حقیقت ایمان رساله دیگر همدانی میباشد، دکتر
محمد ریاض آن را معرفی کرده اند بنگرید کتاب محوله بالا شماره ۱
(الف) ص ۱۴۸ تا ۱۵۰

۵:- دکتر محمد ریاض هم مینویسد "....ولی دارای اغلاط و
اختلاف چند با نسخ خطی و عکسی (کذا) میباشد. رك کتاب محوله
بالا ص ۱۴۲

متن: بسم الله الرحمن الرحيم

تا نقاشان کارگاه قضا از خمخانه تقدیر نقوش اقبال و ادبار،
برلوح استعداد قاصدان راه سعادت و شقاوت می نگارند و حاجبان
مشیت موکلان رشد و غی (۱) بر حال سعدا و اشقیبا میگارند میا من
حات الطاف ربانی، نثار روزگار سالکان مسالك طریقت و هادیان
بیدای طبیعت باد.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادِ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ
يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (ص لَا)
وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ (ص لَا) فَأَكْثَرُوا فِيهَا
الْفُسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِا الْمُرْصَادِ (۱)

ان الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا دَرَسُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ مَا رَیَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
(۲)

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ فِيهَا
لَا يُبْخَسُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا
فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳)

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۵)

وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
(۶)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَائِكُمْ وَأَخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا
الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۷)

جمله این آیات باهره حضرت ربانی و حجج قاهره جناب سبحانی

گواهی میدهند که

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ. (۸)

ای عزیز! چون وقت نماز در آید از سر رسم روزه داری و هر روزی ما تیسر من القرآن بر خوانی، اما نمیدانم که از حقائق و اسرار ایمان و قرآن چه خبر داری؟ زیرا که هر دل که بلوث خباثت آثام مدنس گشت، لوامع انوار حقائق کلام ازلی بروی تجلی نکند که لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْأَطْهَارُونَ (۹) - اِنْ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرٌ لِّمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ (۱۰) تا آئینه دل بدست نیاوری از اسرار قرآن محجوبی و خبر نداری -

ای عزیز! از حق دیده خواه تابدان مشاهده جمال طلعت عروس قرآن کنی از که صَمَّ بَكْمَ عَمِّي (۱۱) هیچ نیاید و از تقلید آباء جاهل و استادان فاجر جز غفلت و حرمان نگشاید - خواستم که تذکره مخلصانه بنویسم، بموجب حق صحبت؛ خالی از شائبه ریا و مدافنه - و چون اهم امور عبادات ایمان را دیدم که وسیلت بنده است بحق و سر همه عبادات ایمان است که بی نور ایمان هیچ طاعات مفید نبود -

ای عزیز! اَنَا مُؤْمِنٌ حَقًّا میگوئی اما این حق را حقیقتی باید که حقیقت ایمان بقال وقیل راست نیاید - این سخن را حارثه صفتی باید که بر ساط وادی مقدس شهود خلع نعلین از قبول دنیا و عقبی کرده بود (۱۲) و حجر و ذهب را مساوی داشته و نظر همت از غیر حق برداشته و مکاشف اسرار عالم قدس گشته و كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي بَارِزًا وَ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَرَاوِرُونَ وَ إِلَى أَهْلِ النَّارِ يَتَعَاوَنُونَ (۱۳) لاجرم رسول صادق بر وفق این حال بشارتش دهد أَصَبْتَ فَأَلْزَمَ (۱۴) -

و این اشارت وقتی فهم کنی که بدانی که دشمن دشمن، دوست است و دوست دشمن، دشمن - اِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا اَبْغَضُ اِلَيْهِ مِنْ الدُّنْيَا (۱۵) چون دانستی که دنیا دشمن حق است - بدانکه حریص و بخیل عاشق دنیا است و حرص و بخل حبال مودت و مشعل مار محبت دنیا است و حریص و بخیل دشمن حق است (۱۶) چنانکه در

حدیث آمده است که **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبْغِضُ الْبَخِيلَ فِي حَيَاتِهِ (۱۷)** -
و نور ایمان که بدایت صبغ دولت محبان است با ظلمت دشمنی حق در
یک محل و یک شخص قرار نگیرد -

آخر از خواب امل بیدار شو	یکدم ای مست هوا هشیار شو
رهروان رفتند و تو در مانده	حلقه از سر زن که بر در مانده
راه زد مشغولی عالم ترا	نیست پروانی خدا یکدم ترا
گر ترا دین باید از دنیا مناز	هر دو باهم راست ناید کج مبارز

و در اخبار نبوی آمده است که **أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ يَا دَاوُدُ
تَزَعَّمْ أَنْكَ تُحِبُّنِي، فَإِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَخْرَجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِكَ فَإِنْ
حُبِّي وَ حُبِّهَا لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ (۱۸)**.

ای عزیز! حقیقت ایمان آفتاب عالم جبروت است که از مشرق
هویت غیب طلوع میکند و بر مدارج مراتب عقول و نفوس گذر میسازد
و بمغرب جان سوختگان بیابان محبت غروب میکند. آن زیور
عرائیس (۱۹) ابکار عالم ملکوت است که از بارگاه جناب ربوبیت نثار
سالکان مغازات ریاضت میگردد. آن پیرایه اسرار حال طالبان
است که سیاحان عالم قدس باشارت **أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ
(۲۰)** باقلام الهام بر السواح افهام عرفانیان و قاصدان (۲۱) منازل
ارادت مینگارند آن گوهر دریای دل عارفان است که بواسطه
امواج علوم از قعر بحر صدر بصور اعمال صالح بسواحل جوارح و
اعضاء بظهور می آید آن نور جبین عاشقان است که بواسطه
شهود تعاقب تجلیات انوار جمال و جلال در آئینه دل شکستگان
بیدای مودت منعکس میگردد آن ثمره حقائق اغضان توحید است
که در شجره حدائق ریاض (۲۲) ساحات صدور مخصوصان عنایت به
تسقیه استقامت (۲۳) **إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ (۲۴)** ثابت
میگرداند.

این معانی اسرار حال سیمرغان قاف قریت است که جاسوس فهم
و وهم را میل نیافت در دیده کشند و عقل مدرك را بمقراض تشویب

زبان فضول ببرند و نفس رعنا را در بازار عزت توحید بر سر چار
سوی و نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۲۵) سر مراد بر دارند و لشکر هوا و
شهوت را بصولت عشق بشکنند و دارالملک محبوب را که قلوبُ اَجْبَانِي
داری و مَلِكِي (۲۶) بآداب عبودیت عمارت کنند و خانه طباع را که
مکسر اصنام (۲۷) اخلاق بشریت است بمعمل نیستی خراب کنند و کون
صغری و کبری را با شواهد و دلایل عقلی در کتم عدم اندازند و از
ازدحام خلقت در دریای نیستی غوطه خورند و از تنگ ادبار هستی
موهوم فانی شوند و از بحر وحدانیت سربر آرند و از مضیق حضيض
عبودیت بجناب ربوبیت (۲۸) در هوای هویت طیران کنند. تر دامنان
مغرور را که ارواح ایشان بعوارض شهوات محجوب است و عقل مقید
ایشان (۲۹) در ظلمت هوا از اکتساب کمالات عاجز و طبع مکدر ایشان
از مکائد دنیا آشفته و ایمان ایشان از وساوس شیطان مضطرب،
از تجلیات انوار طلعت ایمان ولوانع اسرار عرفان چه خبردارند؟

ای عزیز! قُلْ اِنْ كَانِ اَبَائُكُمْ وَاَخْوَانُكُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ وَاَعْمَارُكُمْ
وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا
أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرْتَصُّوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ
بِأَمْرٍ (۳۰) بیان میکند که مادر و پدر و زن و فرزند و خویش و پیوند
و مال و جاه و مملکت و سلطنت، همه خس و خاشاک راه حق اند تا
طالب باشارت و جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ (۳۱) راه خود را از ازدحام
این جمله پاک نگرداند طلعت جمال نور توحید و ایمان از پس پرده
بشریت نگشاید. هرکه تحقیق این مقام نکرده باشد
لفظ اَنَا مُؤْمِنٌ حَقًّا از وی درست نیاید. چنانکه انس بن مالک رضی
الله عنه از رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکند که لَا يَزَالُ قَوْلُ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَدْفَعُ سَخَطَ اللَّهِ عَنِ الْعِبَادِ حَتَّى إِذَا نَزَلُوا بِالْمَنْزِلِ الَّذِي لَا
يُبَالُونَ مَا نَقَصَ مِنْ دِينِهِمْ إِذَا سَلَّمَتْ لَهُمْ دَنِيَاهُمْ فَإِذَا قَالُوا عِنْدَ ذَلِكَ
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كَذَبْتُمْ كَذَبْتُمْ لَسْتُمْ بِصَادِقِينَ (۳۲) صدق رسول الله.

و این که شنیدی، راه عامه طالبان است. اما راه خواص ازین
والا تر است و ساحات و اقدام عاشقان ازین بلند تر است. از ابو

یزید (بسطامی) قدس سره حقیقت این معنی بشنو که لَوْ خَطَرِيَّيَالِي الدُّنْيَا لَتَوَضَّاتُ وَلَوْ خَطَرِيَّيَالِي الْآخِرَةِ لَأَغْتَسَلْتُ (۲۲).

ای عزیز! رسمی است که طالبان مطلوب مکدر فانی از لذات جسمانی و حظوظ نفسانی، در طلب مطلوب خسیس خود از سر زور بر خیزند و طالبان حق از سر سر. و این هنوز بدایت ایشان است و این بدایت را نهایی پدید نیست. پس بروشنائی نور فهم از سر راه انصاف در خانه وجود خود سیری کن، اگر ازین معنی اثری مییابی فَطُوبَى لَكَ، قَبْدَالِكَ فَالْيَقْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۲۴) و اگر نه پیش ازین در تیه غفلت و خجالت حیران مباش و ایام مهلت (را) غنیمت شمر و پیش از تاختن اجل کار مرگ بساز و غم ایمان بخور و اگر بعد از این رسوم مادری و پدری ترا از راه حق باز دارد، در صفوف مبارزان مفیدان طلب لاف مردی مزن زیرا در این راه مرد کسی را توان گفت که از لوث اشغال دنیا پاک گشته باشد و از شر نفس و رقی طبیعت و هوا خلاص یافته و لواجم انوار عالم علوی بر جان او تافته. پس زنان مطهره با درد این راه مردانند و غافلان بیدرد کم تر از زنان.

تا نیاید درد این کارت پدید (۱۱)
 قصه این درد نتوانی شنید
 درد او گر دامنت گیرد دمی
 رستگاری یابی از عالم همی
 ورنه نگیرد دامنت این درد زود
 گفتگوی من ندارد هیچ سود (۲۵)

ای عزیز! اگر تو غلامی را امر کنی که فلان کار بکن فلان کار مکن (۲۶) و اگر مخالفت کنی، گردنت بزنم و یکی را بر او موکل گردانی تا تجسس حال وی کند، یقین است که وی هرگز مخالفت نتواند کرد. و چون حق تعالی امر کرد که أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ (۲۷) وَانْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ (۲۸) وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْتُوا

مُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (۲۹) وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ (۴۰) وَلَا تَأْكُلُوا الرِّبَى (۴۱) وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ (۴۲) وَلَا تَعْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا (۴۳) وَإِنِ عَلَيْكُمْ لِحَفِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ (۴۴) و او بدین همه هیچ عمل نمیکنند، ازان است که علم او سیاست تو هست و علم بخدائی که آن را ایمان خوانند نیست چه اگر دانستی که خدای تعالی در قول صادق است و در انفاذ حکم قادر که هرچه فرماید بکند از امر حق هیچ تجاوز نکردی. این جا بدانی که بیشتر خلق را ایمان نیست الا ماشاءالله: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَيَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۴۵).

اگر در ولایت حکیمی جهود یا تر سا بود که تو در کیاست او در علم طب متیقن باشی و ترا مرضی موجه حادث شود آن حکیم گوید که تا یک ماه نان نباید خورد و اگر نه بهلاک انجامد! البته تو دست از نان خوردن باز داری بامید صحت و حق جلت عظمته صد هزار نبی (را) فرستاد است تا بیان سعادت و شقاوت تو کنند و باتو بگویند که محافظت امر حق موجب سعادت ابدی و دولت سرمدی است و تو آن جمله اوامر و نواهی را فراموش کنی و با هوای نفس و مراد شیطان کارکنی چه گونی که قول جهودی پیش تو مفید تر بود و قول صد هزار نبی (۴۶) مفید نبود؟ ازین ظاهر تر میخواهی که بحقیقت کفر خود بینا گردی؟ وَمَن أَظْلَمُ مِمَّن ذَكَرَ آيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا (۴۷).

ای عزیز! جناب سرادقات بارگاه کبریا، حضرت صمدیت ازان عالی تر است که مستتر بحجاب و محتجب بنقاب بود و لیکن آدمی بواسطه استیلای ظلمات صفات بشری و بهیمی و سبعی و شیطانی از آنحضرت محجوب است و اصل جمیع صفات (۴۸) ذمیمه و اخلاق ردیه چهار است بخل و کبر و ظلم و ریا که غلبه ظهور این چهار صفات که اعظم حجب سالکان است و جمیع صفات مهلکه و اوصاف مانعه که خلق بدان از حق بحجوب گشته اند فروغ این چهار صفت است (۴۹) در حقیقت چهار عقبه راه حق است.

عقبه اول بخل است و این صفت نتیجه حب دنیا است که چون دنیا محبوب او گشته است هر آئینه زوال محبوب (را) دشمن میدارد و در محافظت او سعی مینماید و در تحصیل زیادتی آن حيله های غریب میانگیزد.

پس علاج این مرض بدان کند که در آیات وارده و احادیث مرویه که در ذم دنیا آمده است، تامل کند. لَوَكَّانَتِ الدُّنْيَا تَرْتِزْنَ عِنْدَ اللَّهِ جَنَحَ بِعُوزَةَ لَمَّا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةً مَاءً (۵۰) و از ابن سداد روایت است که گفت: كُنْتُ مَعَ الرُّكْبِ الَّذِي وَقَفُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَأَيْنَا الْمَيْتَةَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَرَوْنَ هَذِهِ هَانَتْ عَلَى أَهْلِهَا حَتَّى أَلْقَوْا هَا؟ قَالُوا مَنْ هُوَ مَا أَلْقَوْا هَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ فَالِدُنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ هَذِهِ عَلَى أَهْلِهَا (۵۱) و از سلیمان بن یسار روایت است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ان الله تعالى لم يخلق خلقاً أبغض إليه من الدنيا وأنه خلقها لم ينظر إليها (۵۲).

چون از حدیث اول معلوم کردی که جمیع دنیا نزد خدای تعالی کمتر از پر پشه است و از حدیث دوم دانستی که با وجود خساست و قلت آن مردار تر (۵۲) از جیفه است و از حدیث سوم فهم کردی که با وجود خساست و قلت و مرداری دشمن حق است و مع ذالک قابل زوال و فنا است و وجود آن چون گذران و ناپایدار است و باین همه هر نعمتی ازوی با هزار محنت آمیخته است: به یقین بدانی که حقیقت ایمان که طائر نشیمن اوج لامکان است در مسکنتی که مستوجب جیفه خسیس دنیا باشد، قرار نگیرد. و از علامات مومن یکی علوهست است و ازین جهت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که الدُّنْيَا خُطُوتُ الْمُؤْمِنِ (۵۴) یعنی شاهبازان سدره عالم علوی و عالی همتان جناب قرب مولى، در قصر رفیع اعلی، از مضیق حسیض عالم ناسوت، بفضای عالم لاهوت، قدم اول بر سر دنیا و بوم صفتان ویرانه دنیا زنند.

عقبه دوم کبر است. خاصیت آدمی این است که در حالت غفلت

و حجاب از مطالعه اسباب معنوی چون خود را در نعمتی از دیگران مستغنی بیند و در اسباب دنیوی دیگری را بخود محتاج یابد. دروی نخوتی پدید آید. علاج این مرض آن است که در حالت خود تأمل کند که اصل او آب گنده است که از دیدن او کراهت میساید و در آخر جیفه مردار خواهد بود که اگر بعد از (یک) هفته گور او را باز کنند همه خلق از گندگی و مرداری او نفرت گیرند. و در حال صحت و حیات حامل نجاست است که هر روز چند بار آن نجاست (را) از خود میشوید و اگر یک روز ترك شستن آن کند البته گندگی از وی برآید و او گندیده گردد. و بقوت و تدبیر دفع پشه مگسی از خود نتواند کرد و اگر در يك ناخن وی دردی یا مرضی پدید آید ازان در ماند و بیقرار گردد و زندگی بروی تلخ شود.

شرم باد کس را در جناب بارگاه کبریای فاطر و حکیم و قادر و عظیم نام هستی (خود) برد یا نظر بر وجود حقیر و خسیس (خود) اندازد.

چون تو حمال نجاست آمدی
از چه در صدر ریاست آمدی
آن سگ دوزخ که تو بشنوده
در تو خفته است و تو خوش آسوده
باش تا فردا سگ کبر و منی
سر ز دوزخ برکنند از دشمنی
نیک بین گر تشنگی مردن ترا
بهرتر است از نام خود بردن ترا
گر شوی چون خاک در ره پائمال
تا ابد جان را بدست آری کمال

عقبه سوم ظلم است: ای عزیز! مثال ظالم چون شخصی است که در شراب دارویی پر خدر خورده باشد و خدر در اعضای او حاصل گشته پس تبری بدست گیرد و در حال مستی (۵۶) حمله میکند،

بتصور آنکه برخصم میزند برپای خود میزند و عروق و اغصان خود میدرود و استخوانهای خود را می شکند و از غایت خدر و مستی خبر ندارد تا چون از حال سکر و مستی باز آید و آن خدر ازوی زایل شود، فریاد و نغیر بر آرد و آب حسرت و تاسف از دیده میبارد (ولی) سود ندارد. همچنین نظر بصیرت ظالم مشهور بظلمات و سارس شیطانی و هیجان شهوات نفسانی کور گشته لاجرم از مطالعه عواقب (۵۷) افعال خود مقصور و بقبائح احوال دیگران مسرور است تا چون شجره خبیثه او عدا صف مرگ در اهتزاز آید و چشم خسیس او بطبل رحیل اجل از خواب آمال کاذب به بیدار گردد، مآرب خود (را) بصورت عقارب و نیات (را) در صورت حیات یا بد و جمیع فضایح افعال خود را سلسل و اغلال بیند و نیران تصورات فاسد (۵۸) و آمال کاذبه شعله زدن گیرد و دریای غضب آن بطش ربك لشدید (۵۹) در موج آید و موکلان سیاست و عذاب خطاب کنند که لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَانِكَ فَبَصُرِكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا (۶۰) فریاد از نهاد شومش برآید که رینا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون (۶۱) در جوابش گوید اولم نعر کم ما يتذكر فيه من تذكر وجانكم النذير فذوقوا فما للظالمين من نصير (۶۲) کل نفس بما کسبت رهینه (۶۲) هل تجزون الا ما کنتم تعملون (۶۴) و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون (۶۵)

خانه خلقي کني زيروزر

تا براندازی سر افزای بدر

خون بریزی خلق را در صد مقام

تا خوری يك لقمه ازوی حرام

خوشه چین کوی درویشان تونی

درگدا طبعی بتر زیشان تونی

چند خواهی بودنی پخته نه خام

نی بدونی نیکنی خاص و نه عام

پادشاهی ذوق معنی بردن است
نی بزور و ظلم دنیا خوردن است (۶۶)

عقبه چهارم ریا است و آن شرک خفی است رسول الله علیه السلام از آن خبر فرموده است و حقیقت آن چنان پوشیده است بر خلق که جز مخصوصان عنایت (۶۷) از خواص انبیاء و اولیاء علیهم السلام بر آن اطلاع نیابند و در اعمال و افعال اهل غفلت چنان جاری میشود که بهیچ وجه از آن خبر نمی یابند چون یوم تبلی السرائر (۶۸) در رسد آنچه (را در دنیا) طاعات تصور میکردند، بواسطه تداخل این صفت (ریا) بصور مخالفات (در عقیبی) ظاهر میگردد و حسنات در کفه سیئات افتد (۶۹)، سر و بدالهم من الله مالم یکون یحتسبون. (۷۰) مکشوف گردد

ای عزیز! فرمان حق جل ذکرة بر این است که ان اکرمکم عند الله اتقیکم (۷۱) و تو عزت (را) در انگشتی زرین و جامه ابریشمین واسپان فاخر و غلامان فاجر طلبی و در نفوذ احکام حق بامیران فاسق بجهت مصالح دنیوی مدهانه کنی سجلی بنام خود کردی که فرمان هوا (۷۲) شیطان نزد تو مقدم است بر فرمان حق و قدر فاسقان و فاجران نزد تو بیشتر از قدر خدا و رسول. این جا اگر نظر انصاف برگماری مرتبه اسلام و ایمان خود توانی یافت و بتحصیل و کمال آن مشغول توانی شد و لیکن عقبات بسیار قطع باید کرد تا از وادی کرم بونی از نسیم آشنائی بمشام جان تو رسد و این سعادت میسر نشود مگر بقطع علائق و ترک مالوفات و مستحسنات و هجران اخوان و اقران.

شاخ امل بزن که چراغیست زود میر
بیخ هوس بکن که در ختیست کم بقاء
گر سر یوم بحمی بر عقل خوانده ای
پس پایمال مال مباش از سر هوا

از کوی رهنان طبیعت ببر قدم
وز خوی رهروان طریقت طلب صفا (۷۲)

ای عزیز! اگر در زیر جامه تو مار افعی خفته باشد و یکی
ترا ازان آگاه کند تا دفع آن کنی باید که از وی منت داری۔

شر این صفات مهلکه هزار بار صعب تر از شر حیات و عقارب
است زیرا که مضرت افاعی در جسم اثر کند لیکن این مصیبت (۷۴)
بدنی واسطه نیل درجات اخروی گردد اما مضرت این صفات در دین
و ایمان اثر کند و مصیبت آن خسران ابدی و عذاب سرمدی است
که آن نهایت ندارد۔

ایزد تعالی مراقب عروج سالکان مسالك ایمان و اسلام را از آفات
و عوارض وساوس شیطانی و بلیات حوادث هوا جس نفسانی در پناه
عصمت خود محفوظ و مصون دارد بنه و کرمه انه قریب مجیب و
السلام علی من اتبع الهدی (۷۵)



جهالتی و تہذیبات

۱. ندیدی که خدای تو بقوم عاد و ارم که صاحب
ستون (قدرت) بودند، چه کرد؟ در صورتیکه مانند آنها (در
استحکام)، در عالم نبود، و (نیز) بقوم ثمود که سنگ را شگافته (و
کاخها را میساختند)، چگونه کیفر داد؟ و نیز فرعون که صاحب
ستونها (قدرت) بود (چگونه بدریانی غرق نمود؟) برای اینکه در شهر
هاطفیان کردند و بسیار فساد انگیزتند تا آنکه خدانی تو بر آنها
تازیانه عذاب (پی در پی) ریخت و خدای تو البته در کمینگاه
(ستمکاران) است. (الفجر ۶ تا ۱۴)

۲- آنانکه بلقामी ما امید وار نیستند و بزندگانی دنیا دل بسته
و آرمیده اند و آنان که از نشانیهای ما غافل اند هم آنان هستند که

عاقبت در آتش ماوی گیرند دریاداش آنچه که کسب (عمل) می کرده اند. (یونس ۸ و ۷)

۲- کسانی که طالب زیب و زینت زندگی دنیا هستند کاملاً می‌دهیم کردار ایشان را و هیچ دران کم داده نشوند. ولی آنانند که در آخرت نصیبی ندارند جز آتش دوزخ، و اعمال شان درین راه (دنیا) ضائع و باطل می‌گردد (هود ۱۵ و ۱۶)

۴- بگو ای رسول که میخواهید شمارا بزیان کارترین مردم آگاه سازم؟ (بشنو) آنها هستند که کوششان در راه حیات دنیوی تباه شد در حالیکه می‌پنداشتند که نیکو کاری میکنند (الکھف ۰۳ و ۰۴)

۵- ای اهل ایمان مبادا مال و فرزندان شمارا از یاد خدا غافل سازد کسانی که چنین کارکنند آنها زیانکاران اند (مناققون ۹)

۶- قسم به عصر که انسان همه در خسارت اند مگر آنانکه ایمان آوردند و نیکو کاری کردند..... (العصر ۱ تا ۲)

۷- ای اهل ایمان شما پیران و برادران خود را نباید دوست بدارید که اگر آنها کفر را بر ایمان بگزینند. هر که دوست بدارد آنها را، پس آنان بی شک ستمگارانند. (توبه ۲۲)

۸- و از مردمان کسانی هستند که میگویند که گرویدیم بخدا و بروز باز پسین! و نیستند ایشان گروندگان. (البقرة ۸)

۹- جز دست پاکان قرآن را مس نکند، (الواقعه ۷۹)

۱۰- البته در این یاد آوری (پند) است برای آنکه قلب (هوشیار) دارد (ق ۲۷)

۱۱- آنها کر اند و گنگ اند و کور اند. (البقرة ۱۸)

۱۲- ح مقدس شود خلع نعلین قید دنیا آمده

۱۳- گویا که من عرش پروردگارم را می بینم بی خجابه و

اهل جنت را چنان که ایشان بایک دگر ملاقات کنند و اهل دوزخ را که ایشان کمک یک دیگر میکنند (حدیث نبوی در کتب صوفیه دیده میشود رک کاشف الاسرار عبدالرحمن الغرانتی ص ۹۸ با اهتمام هرمان لندست ۱۹۸۰).

۱۴:- ترا رسیده است اکنون پای استوار باش. (حدیث رسول)

۱۵:- البته خدا از مخلوقات خود کسی را خلق نکرد که از دنیا نزد او دشمن تر باشد. (حدیث رسول)

۱۶:- چه حبال را اینجا ندارد

۱۷:- البته خدا بخیل را در زندگی او دشمن دارد (حدیث رسول)

۱۸:- خدا وحی کر دسوی داؤد علیه السلام ای داؤد آیا تو گمان میکنی که مرا دوست داری اگر در دعوای خود صادق باشی دوستی دنیا را از دل خود بیرون کن زیرا که محبت من و او در یک دل جمع نمیشوند. (حدیث قدسی که در کتب صوفیه برمی خوریم)

۱۹:- چه نور عرایس

۲۰:- آنان اند که در دلهای ایشان خدا ایمان رانوشست (المجادله ۲۲)

۲۱:- چه عرفات و منازل

۲۲:- چه حقائق ریاض

۲۲:- چه بسینه استقامت

۲۴:- البته برای پروردگار شما در ایام روزگار شما بویهانی است (حدیث نبوی)

۲۵:- نهی کرد مر نفس را که (پیروی) محظوظات کند (النازعات ۴۰)

- ۲۶: دلهای دوستانم دار و ملک من است. (حدیث قدسی)
- ۲۷: چ مقرر اصناف
- ۲۸: چ از بحر تا اینجا ندارد
- ۲۹: ب بعوارض تا اینجا ندارد
- ۳۰: بگو (ای محمد) اگر شما پدران و یسران و برادران و زنان و خویشان خود را و اموالی که جمع آورده اید و مال تجارت که از کسادی آن بترسید و منازل که بآن دل خوش دارید! بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او درست میدارید، منتظر باشید تا امر خدا جاری گردد. (التوبة ۲۴)
- ۳۱: برای خدا حق جهاد در راه او بجای آرید. (الحج ۷۸)
- ۳۲: قول لاله لاله دور میکند عتاب خدا را از گوینده آن. چون مقامی در رسد که در دین قایل آن نقصی پدید آید ولی دنیای او سلامت ماند، او را از نقص دین خود پروای بود دران حال او لا اله الا لله میگوید حق تعالی در جوابش گوید دروغ میگویند دروغ میگویند شما در قول خود صادق نیستید. (حدیث رسول)
- ۳۳: اگر در دل من خیال دنیاییاید من وضو را تازه سازم و اگر خیال عقبی در دلم راه یابد من البته غسل نو سازم.
- ۳۴: سپس شادمانی کنید بآنکه بهتر است از آنکه اندوخته میکنید (یونس ۵۸)
- ۳۵: اشعار از منطق الطیر عطار نیشاپوری
- ۳۶: چ فلان کار ممکن ندارد
- ۳۷: نماز بیای دارید و زکوة بدهید. (البقرة ۴۲)
- ۳۸: اتفاق کنید از آنچه روزی شما کردیم. (البقرة ۲۵۴)

- ۲۹:- و باید که از شما برخی خلق را بخیر و صلح دعوت کنید و مردم را به نکو کاری امر کنید و از بدکاری نهی کنید. (آل عمران ۱۰۴)
- ۴۰:- مال یکدیگر را بنا حق مخورید. (البقرة ۱۸۸)
- ۴۱:- ربوا مخورید. (آل عمران ۱۲۰)
- ۴۲:- نزدیک نشوید بمال یتیم (الانعام ۱۵۲)
- ۴۳:- و غیبت یکدیگر رو امدارید (الحجرات ۱۲)
- ۴۴:- البته نگهبانان بر شما مامورند که آنها نویسندگان اند. (الانفطار ۱۰ و ۱۱)
- ۴۵:- رك حواشی شماره ۸
- ۴۶:- چ عظمته تا اینجا ندارد.
- ۴۷:- کدامین کس که او را بآیات خداپند دادند ولی او باز باعراض کرد ستمگار تر است؟ (السجده ۲۲)
- ۴۸:- چ ظلمات تا اینجا ندارد
- ۴۹:- اب سالکان تا اینجا ندارد
- ۵۰:- اگر دنیا نزد خدا برابر يك پر پشه بودی، کافران را يك قطره اش سیر نکردی. (حدیث رسول)
- ۵۱:- من دران سفر با رسول خدا بودم چون کاروان توقف کردند پس ما جیفه را دیدیم رسول فرمود آیا آن جیفه را می بینید که صاحبش آن را اهانت کرده و اینجا انداخته است؟ گفتند ای رسول این مرده را چرا از خود دور نه کند؟ گفت پس دنیا نزد خدا مردار تر ازین جیفه بر صاحب آن میباشد (حدیث رسول با اختلاف خفیف در احیاء العلوم غزالی هم آمده. رك احیاء العلوم ترجمه اردو ج سوم ص (۲۴۲) کراچی (۱۹۷۵)

۵۲ :- البته خدا مخلوقی را خلق نه کرد دشمن تر از دنیا و او بعد از خلق آنرا نه دیده است. (حدیث رسول در کتب صوفیه بر میخوریم رک غزالی ارجاع بالا ص ۲۴۴ ج سوم)

۵۳ :- چ دوم تا اینجا ندارد.

۵۴ :- دنیا زیر پای مومن است. (حدیث نبوی)

۵۵ :- اشعار از عطار نیشاپوری منطق الطیر

۵۶ :- نسخه ها = از خیال مستی

۵۷ :- چ عواطف

۵۸ :- ب خواب تا اینجا ندارد

۵۹ :- البته مواخذة خدا بسیار سخت است. (البروج ۱۱۲)

۶۰ :- بتحقیق بودی در بیخبری ازین، پس برانداختیم از تو

پرده تو پس دیده ات امروز تیز بین است. (ق ۲۲)

۶۱ :- ای پروردگار ما! ما دیدیم و شنیدیم پس ما را باز در

دنیا دوباره بفرست ما اعمال نیکو بجای خواهیم آورد و یقین خواهیم کرد. (السجده ۱۲)

۶۲ :- آیا بشما عمری ندادیم؟ تا از پند نا صحت نصیحت

گیرد؟ بشما رسولان آمدند (ولی شما از قبول کردن ابا کردید) پس امروز عذاب بچشید. ستمگاران را هیچ یار نخواهد بود. (الفاطر ۲۷)

۶۳ :- هر نفس در گرد عمل است که انجام داده است. (المدثر

۱۴۸)

۶۴ :- شما را جزا داده نشود جز باعمال شما که کرده اید.

(التعلیل ۱۹۰)

۶۵ :- ستمگاران عنقریب بزودی خواهند دانست که به چه جای

و کتوریا است و مردم انجمنی است از آثار منشور غالب در باب

کتابهای تازه

در این بخش فقط آثاری مربوط به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی نقد و معرفی می شود.

مؤلفان و ناشران از هر کتاب دو نسخه به دفتر مجله دانش ارسال نمایند.

انتشارات تازه غالب انستیتوت

(مؤسسه ادبی غالب دهلی نو، هند)

مؤسسه ادبی غالب از چندین سال مشغول فعالیتهای ادبی و تحقیقی بویژه مربوط به زندگی و عصر و آثار میرزا اسد الله غالب دهلوی، شاعر معروف اردو و فارسی شبه قاره هند و پاکستان می باشد. اخیراً این اداره سه کتاب ارزنده درین زمینه بطبع رسانیده است که اینک مختصراً معرفی می گردد.

✽ غالب اور انقلاب ستاون (اردو)

کتابی است مشتمل بر آنچه مرزا اسد الله غالب دهلوی درباره انقلاب ۱۸۵۷م که در نهضت آزادی هند اهمیت بسزای دارد، نوشته است و اساساً دارای متن فارسی و ترجمه اردوی کتاب معروف فارسی غالب بنام "دستنبو" و اقتباساتی است از نامه هایی که غالب به شاگردان و دوستان خود نوشته است و آنجا اشاره هایی به موضوع انقلاب ۱۸۵۷م کرده است همراه با سه ضمیمه که اول آن مقاله نبادری است از غالب درباره غارتگری شهر دهلی در طی انقلاب ۱۸۵۷ و دوم اعلامیه انضمام هند به قلمرو شاهنشاهی انگلیس از طرف ملکه انگلستان و یکتوریا است و سوم اقتباساتی است از آثار منشور غالب در باب

تحسین و تایید دولت انگلیس که دکتر سید معین الرحمن استاد و رئیس قسمت اردو در دانشکده دولتی لاهور (پاکستان) با کمال دقت گرد آورده است.

این کتاب برای اولین دفعه در سال ۱۹۷۴ م بچاپ رسید و سپس چاپ دوم آن با اضافات و اصلاحاتی بسال ۱۹۷۶م از لاهور منتشر شد که فاقد متن فارسی "دستنبو" بوده، اما چاپ حاضر با اضافاتی مفید و عکس متن فارسی "دستنبو" از طرف مؤسسه ادبی غالب دهلی نو بسال ۱۹۸۸م در ۲۶۷ صفحه طبع و انتشار یافته است. ترجمه اردوی "دستنبو" بنام "رستخیز بی جا" (رستاخیزی محل) از رشید حسن خان است که درین کتاب همراه با حواشی از دکتر معین الرحمن چاپ شده است. این کتاب دارای بعضی استاد تاریخی دست اول مربوط به انقلاب ۱۸۵۷م می باشد از جمله کتاب "دستنبو" و بسه ضمیمه و اقتباساتی از نامه ها و آثار منشور غالب و مخصوصاً برای محققان و مراجعین تاریخ جدید هند بویژه از زمان آغاز سلطنت انگلیس در هند مطالب بسیار جالب و با ارزشی دارد. این کتاب دارای ۲۶۷ صفحه و بهای آن ۶۰ روپیه است.

❁ معتمد الدوله آغا میر، اسلاف و اخلاف (اردو)

تالیف دکتر انصار الله است و تذکره نواب معتمدالدوله سید محمد خان بهادر شوکت جنگ معروف به آغا میر، اولین نخست وزیر سلطنت اوده (لکهنو هند) و متوسلین و اخلاف وی می باشد. مرزا غالب دهلوی موقعی کلکته بود، در راه در لکهنو اقامت کوتاهی داشت و در آن مدت سعی کرد بتوسط معتمدالدوله به دربار غازی الدین حیدر پادشاه اوده، راه یابد اما بقول شاگرد وی خواجه الطاف حسین حالی وی شرانط سنگینی برای ملاقات با معتمدالدوله آغا میر گذاشت که مورد قبول معتمدالدوله واقع نشد و در نتیجه ملاقات وی با آغا میر صورت نگرفت اما قبلاً مرزا غالب قطعه ای درستایش آغا میر سروده بود که پس ازینکه وی موفق به ملاقات وی نشد آنرا کمی

تغییر داده و نام معتمدالدوله را ازان حذف نمود و همچنین مرزا غالب قصیده ای بفارسی هم به مدح آغا میر سروده بود که ری بعداً اسم معتمدالدوله را ازان هم انداخته است.

این کتاب دارای شرح حال مفصل معتمدالدوله و پسر بزرگش امین الدوله تخلص به مهر و پسر دیگرش نظام الدوله تخلص به سید و پسر سومش معین الدوله متخلص به ساحرو کوچکترین پسرش محمد علی متخلص به شمس و دامادش نواب دولها متخلص به تمنا می باشد، و چون معتمدالدوله مرثیه گویان معاصر هم بود، بنا براین مؤلف ضمناً ذکر مرثیه گویان معروف زمانش میان غلام حسین دلگیر و مرزا جعفر علی متخلص به فصیح و میر محمد مستحسن مخلص به خلیق و میر مظفر حسین متخلص به ضمیر را که از جمله متوسلین درگاه معتمدالدوله بودند نیز آورده است. چنانکه از فهرست مآخذ که در پایان کتاب آمده است، پیداست، مؤلف در تألیف این کتاب از ۵۶ کتاب چایی تاریخ و تذکره و دیوان و مجموعه مرثی و فهرست کتابخانه و کتاب خطی بیاض و تاریخ و دیوان و مجموعه مرثی و سه مجله اردو استفاده، کرده است و در آخر کتاب فهرست اشخاص و کتب و اداره ها و چاپخانه ها و شهر ها و ساختمانها و غیره را که ذکر آن درین کتاب آمده است در ۲۱ صفحه آورده است این کتاب دارای ۲۷۲ صفحه و بهای آن ۶۰ روپیه می باشد.

✽ غالب نامه «ردو»

شماره حاضر شماره ۱ (جلد ۱۰) بابت ژانویه ۱۹۸۹ مجله بسیار ارزنده ایست بنام «غالب نامه» از مطبوعات مؤسسه ادبی غالب و این شماره نیز مانند شماره های سابق دارای بعضی مقالات بسیار مهم می باشد ترجمه فارسی عناوین و محتویات این شماره بدین قرار است: (عبدالرحمن) بجنوری از حیث ناقد غالب از پروفیسور اسلوب احمد انصاری (منشی میان داد خان) سیاح (اورنگ آبادی) شاگرد غالب از پروفیسور مختارالدین احمد، معنویت مرکز نگاه غالب از دکتر

ظ. انصاری، توضیحاتی درباره نامه ای از غالب از پروفیسور نذیر احمد، یک بیاض (جنگ) مهم انجمن آسیایی (بنگال) از دکتر امیر حسن عابدی، و بعضی مسائل تدوین ادب زبان دکنی از رشید حسن خان، (خواجہ الطاف حسین) حالی و نقد غالب از پروفیسور مختار حسین ترابی مقایسه شعر (شیخ محمد ابراہیم) ذوق و (ابوظفر سراج الدین بہادر شاہ ظفر از دکتر یونس آگاسکر، و طنز و مزاح در شعر فارسی غالب از دکتر یعقوب عمر، و یک مثنوی کمیابی بہت ناگہ منشی بال مکنند متخلص بہ بی صبر سکندر آباد از پروفیسور اطہر فاروقی، و شعر فارسی غالب از نظر محک تحقیقی و انتقادی (شاگردش) حالی از دکتر آذرمیدخت صفوی، و عناصر شکست ذات در شعر غالب و ذوق و ظفر از دکتر حسن رضوی و یک قطعہ تاریخ غالب از دکتر شریف حسین قاسمی، و مرحوم اختر انصاری از رشید حسن خان و معرفی کتابہای تازہ از همان نویسندہ و گزارشی درباره سمینار سہ روزہ بین المللی غالب کہ باہتمام مؤسسہ غالب در دہلی نو از ۱۶ تا ۱۸ دسامبر ۱۹۸۸ تشکیل شد. در پایان مجلہ ترجم دیوان غالب بزبان کشمیری از غلام نبی ناظر شاعر معروف کشمیری کہ مؤسسہ غالب آن را طبع و نشر نمودہ مختصراً معرفی شدہ است.

✽ جرنل (ژورنال) خدا بخش لائبریری

(اردو و انگلیسی و فارسی)

شمارہ حاضر شمارہ ۴۹ مجلہ کتابخانہ خدا بخش (پتنہ، ہند) می باشد کہ ترجمہ فارسی عنوانین و محتویات قسمت اردوی آن بقرار زیر است: سنت ہای اتحاد ملی در ہند از ب. ن. پانندی، اخبار جمہور و برخورد با آمریت و استبداد بریطانیا از دکتر عابدہ سمیع الدین، یادی از مرحوم ذاکر حسین (رئیس جمہوری ہند) از نواب رحمت اللہ خان شروانی، مثنویہای غیر مطبوعہ میر تقی میر، ذخیرۃ ریاض الرحمن قدوانی چہ دو از ریاض الرحمن قدوانی، سخنوران ہند بعد از دکتر اقبال (فارسی) از رئیس احمد نعمانی و نسخہ خدا بخش

پشنه از دیوان میر سید علی همدانی از دکتر عتیق الرحمن و چهارده قرأت قرآن از عمید الدین پهلواروی و نامه ای درباره "ریشی نامه" از عبدالحمید راتهور محتویات قسمت انگلیسی بقرار زیر است: فهرست کتابهای زبانهای اروپائی محفوظ در کتابخانه خدا بخش تا قبل از جنگ جهانی اول و خطبات توسیعی خدا بخش از دکتر علی اشرف درباره مذهب و اختلافات و تطور حقوق و فکر اسلامی در شبه قاره و نهضت وهابی و انگلیس، این مجله دارای ۱۲۱+۴۲+۱۱۲ صفحه می باشد و بهای آن ۲۵ روپیه است.

❁ مجله سهرورد (اردو)

شماره حاضر شماره ۸ مجله سهرورد است که به نظارت محمد نذیر غوری سهروردی، مدیر سید اریس علی سهروردی چاپ می شود این مجله دارای ۱۶۰ صفحه است و بهای آن ۲۵ روپیه می باشد. ترجمه فارسی عناوین و محتویات این مجله بقرار زیر است: تبلیغ اسلام و صوفیای کرام از قلندر علی سهروردی، جلاء الخواطر مرتبه سید عبدالرزاق جیلانی و ترجمه اردو از دکتر مولوی عبدالکریم طفلی، خدمات علمی و ادبی و شعری بهاء الدین زکریای ملتانی از دکتر روبینه ترین، تمایلات مختلف تسمیه کتب فارسی در شبه قاره از عارف نوشاهی، و ابن تیمیه، صوفی ای از سلسله قادری از جرج مقدسی ترجمه اردو از سهیل عمر، و سیده سرمست سهروردی از احمد بدر اخلاق، نسخه های جوهر سازی از دکتر احمد حسین قریشی قلعه داری، جمال الله گجراتی و خدمات مجاهدانه او از حکیم محمد حسین خان شفا نسخه های، و معرفی کتابخانه رضا هند از همان نویسنده، جاده جویای حق، ملفوظات شیخ ابو نصیر محمد نذیر غوری سهروردی مرتبه مدیر مجله، نقد و نظر درباره کتابها از مدیر مجله، مسؤلیت های ارباب متصوف از سروان واحد بخش سیال و نظام اقتصادی اسلامی و احتیاجات عصر حاضر از سید محمد اسماعیل، همچنین در ذیل اخبار فعالیت های علمی درباره سمینار دو

در مجله مزبور در این مجموعه نیامده است مجموعه کنونی ۱۲۵ نکته دارد و به اضافه ۶ نکته اضافه شده بر ۱۲۱ نکته بالغ می گردد. فرزند گرامی علامه محمد اقبال دکتر جاوید اقبال به اضافه مقدمه ای گره گشا این یادداشتها را در سال ۱۹۶۱م در لاهور انتشار داده بود یادداشتها بعداً در پاکستان به اردو ترجمه شده و مجدداً با ترجمه مترجم دیگر در هند انتشار یافته است.

یادداشتهای پراکنده (STRAY REFLECTIONS) نمایانگر ثروت ذهنی و مطالعه و تفکر علامه اقبال، درباره بسیاری از مباحث ادب و فلسفه و سیاست و دین و تاریخ و غیره است و مترجم به اضافه پاورقیها مطالب و مسائل را شیوا تر ساخته است. چند نمونه کوچک را ملاحظه بفرمایید:

● عقل انسانی از سوی طبیعت يك كوشش نقد خویشتن است

(نکته ۲)

● نظام فلسفه هگل يك رزنامه منتشر است (نکته ۱۱)

● افراد و ملل از بین می روند ولی فرزند شان یعنی تصورات آنان فنا نمی پذیرند (نکته ۱۱).

● افراد و ملل از بین می روند ولی فرزند شان یعنی تصورات آنان فنا نمی پذیرند (نکته ۶۶).

● روح اسکروانلد بیش از انگلیسی ایرانی است (نکته ۵۰)

● بجز بد رفتاری بنی نوع خود نسبت بساو، حافظه انسان

درباره امور دیگر علی العموم ضعیف می باشد (نکته ۵۲)

● در کلماتی که مانند مرواریدهای تراشیده می باشند، خواجه حافظ روحانیت شیرین غیر شعوری بلبل را عرضه داده است.

(نکته ۱۱۹)

بنظر من بیت زیر نظیری را با بسیاری از نظامهای فکر فلسفه
نمی شود مبادله کرد.

نیست درخشك و تربیشه من کوتاهی
چوب هر نخل که منبر نشود دارکنم
(نکته - ۱۳۰)

س - ح - رضوی

* فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (دهمین مجلد)

مرکز تحقیقات و فهرست برداری

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در آینده بی نه چندان
دور بیستمین سال بنیان گذاری خود را پشت سر می نهد چون به سال
۱۳۴۹ش/۱۹۷۰م تاسیس گردیده است و ما کار گزاران و پژوهشگران
و دستداران این مرکز تحقیقاتی را برای فرارسیدن بیستمین سال
بنیانگذاری آن در این موقع فرخنده برای موفقیت کوششهای متداوم
و خستگی نا پذیر آنان تبریک عرض می کنیم. که این مرکز پژوهشی
باهمه فراز و نشیبها، کارنامه خجسته ای دارد. درکنار برنامه ها برای زنده
کردن و گسترش فرهنگ اسلامی در پیوند با زبان فارسی در زمینه
فهرست برداری از نسخه های خطی کتابخانه ها و نگارش کتاب نامه ها
بسیار کوشیده است. در این زمینه میتوان از اثرهای زیرین نام برد:

۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش - اسلام آباد
هفت مجلد (۱۲۵۰-۱۳۶۱خ).

۲. فهرست نسخه های خطی خواجه سناء الله خراباتی، لاهور

۱. (خ ۲۵۱).
۲. کتابخانه های پاکستان - لاهور - (خ ۲۵۵).
۳. فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان - لاهور (خ ۲۶۲).
۴. فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو - کراچی، لاهور (خ ۲۶۲).
۵. فهرست چاپهای آثار سعدی در شبه قاره (خ ۲۶۲).
۶. سعدی برینای نسخه های خطی پاکستان (خ ۲۶۲).
۷. فهرست کتابهای چاپ سنگ و کمیاب کتابخانه گنج بخش، جلد یکم (خ ۲۶۵).
۸. ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستان (خ ۲۶۵).
۹. کتابشناسی اقبال. اسفند ۱۳۶۴، ۲۰۱ ص.
۱۰. فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینه آذر (خ ۲۶۵).
۱۱. فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی. کتابخانه مؤسسه کاما گنجینه مانکجی، (۱۳۶۵).
۱۲. فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه همدرد - کراچی (زیر چاپ).
۱۳. فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان، ده مجلد (۱۳۶۲-۱۳۶۷ خ).
۱۴. فهرست واره کتابهای فارسی که بخشهایی از آن چاپ شده است (۱۳۶۵-۱۳۶۷ خ).

تالیفات استاد منزوی نگارنده فهرست مشترک

آقای احمد منزوی فرزند علامه حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی است. از حدود چهل سال پیش تاکنون درکار فهرست نویسی و کتابشناسی اسلامی رنج فراوان برده و در این زمینه آثار بسیاری به فارسی و عربی تالیف و یا تصحیح کرده اند که به لحاظ دقت و نیز وسعت دامنه بسیار ممتاز است از جمله آنها چندین اثر را یاد می کنیم:

۱. مصنفی المقال فی مصنفی علم الرجال که اصل آن در معرفی رجال نویسان شیعه و تالیف پدر ایشان مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی است و با تصحیحات و اضافات آقای احمد منزوی در سال ۱۳۲۷ در ۲۲۰ ص منتشر شده.

۲ تا ۹. مجلدات ۱۶ تا ۲۲ «الذریعه الی تصانیف الشیعه» که نیز اصل کتاب تالیف حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی است در معرفی آثار قلمی شیعه و ۸ مجلد آن با تصحیحات و اضافات و فهرست ها از آقای احمد منزوی به چاپ رسیده (در فاصله سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۴، مجموعاً در ۲۸۵۱ ص).

۱۰ تا ۱۵. فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی که جلد های ۱۱ تا ۱۶ آن از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۸ مجموعاً در ۲۶۶۸ ص منتشر شده (تحریر و چاپ و فهرست از آقای احمد منزوی و زیر نظر سه تن دیگر).

۱۶ تا ۲۱. فهرست نسخه های خطی فارسی در ۶ مجلد بزرگ که از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲ مجموعاً در ۴۷۴۰ ص منتشر و در آن مجموعاً بیش از چهل و نه هزار نسخه خطی فارسی در سراسر جهان معرفی شده و به لحاظ کثرت این قبیل نسخه ها، هیچ فهرست دیگری با آن برابری نمی کند و از تمام فهرست های دیگر غنی تر است (این فهرست فقط از آقای احمد منزوی است).

۲۲ تا ۲۵. فهرست کتابخانه ملک وابسته به آستان قدس رضوی

جلد یکم و دوم و سوم و پنجم چاپ ۱۳۵۴ تا ۱۳۶۳ ص ۱ کاریک گروه چهار تنی است با مشارکت آقای احمد منزوی).

۲۶ تا ۲۹ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش پاکستان ۴ مجلد (از یک تا ۴) مجموعاً در ۲۵۲۰ ص که در فاصله سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۱ چاپ شده که تنها کار ایشان است.

۲۰ و ۲۱ - ادبیات فارسی بر مبنای تالیف استوری دو جلد، (تحریر فارسی)، مجموعاً در ۱۰۴۱ ص چاپ ۱۳۶۲.

۲۲ - سعدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان ۱۳۶۲. ۱۲۹ ص

۲۳ تا ۴۲ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان که از سال ۱۳۶۲ تا کنون ۱۰ مجلد آن مجموعاً در بیش از ۷۲۶۴ ص انتشار یافته و جلد یازدهم آن زیر چاپ است. این فهرست از لحاظ تعداد نسخه های خطی فارسی که در آن معرفی شده (و نیز ذکر مآخذ مربوط به هر کتاب) از تمام فهرست های دیگر غنی تر است.

علاوه بر چهل و دو فقره مذکور مؤلف نامبرده مقالات و آثار علمی بسیاری نیز دارد که اینجا از ذکر آنها صرف نظر می کنیم.

فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان جلد دهم:

اکنون مختصراً درباره محتویات تالیف اخیر استاد احمد منزوی می پردازیم. شناسنامه این کتاب را از خود کتاب اینجا منعکس می کنم و هم فهرست عناوین بخشهای مجلدات یکم تا یازدهم را که در مجلد دهم قبل از "سخن مدیر" آمده است تاخوانندگان محترم و محققان مکرم از این تفصیل استفاده بیشتری نمایند:

شناسنامه این کتاب

- نام : فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان .
 نگارنده : احمد منزوی
 سخن مدیر : دکتر احمد تیمم داری ، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .
 ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد .
 شماره ردیف : ۱۱۲
 تعداد : ۱۰۰۰
 مسؤل امور چاپخانه : مهندس محمود رضا محمدی .
 ماشین نویس : غلام حیدر پاروی .
 چاپ : جدید اردو تایپ پریس ، لاهور .
 تاریخ پخش : دی ماه ۱۳۶۷ خ / ۵۱۴۰۸ / ۱۹۸۸ م .
 بها : ۱۰۰ روپیه .

راهنما

جلد یکم

- سخن مدیر : ۷
 پیشگفتار : ۱۱
 بخش یکم : تفسیر : ۱
 بخش دوم : تجوید : ۹۵
 بخش سوم : درباره قرآن : ۱۴۱
 فهرست مؤلفان علوم قرآنی : ۱۶۸
 بخش چهارم : ریاضی : ۱۷۵
 بخش پنجم : ستاره شناسی : ۲۲۲
 بخش ششم : علوم غریبه : ۲۱۹
 فهرست مؤلفان علوم ریاضی ، ستاره شناسی ، غریبه : ۲۷۵
 بخش هفتم : طبیعیات : ۲۸۷

۲۷۲	پزشکی :	بخش هشتم
۷۶۹	کیمیا :	بخش نهم
۸۰۱	چند دانشی :	بخش دهم
۸۴۵	فهرست مؤلفان علوم تجربی و چند دانشی	

جلد دوم

سخن مدیر

۹۱۹	منطق :	بخش یازدهم
۹۲۵	حکمت، فلسفه :	بخش دوازدهم
۹۹۲	ملل و نحل :	بخش سیزدهم
۱۰۱۷	کلام و عقاید :	بخش چهاردهم

جلد سوم

سخن مدیر

۱۲۰۷	عرفان :	بخش پانزدهم
------	---------	-------------

جلد چهارم

سخن مدیر

۲۱۲۲	هندویی :	بخش شانزدهم
۲۲۰۱	فلسفه عملی :	بخش هفدهم
۲۵۰۸	پیشه ها و آداب پیشه وران :	بخش هیجدهم
۲۵۲۵	فهرست نام کتاب ها	
۲۶۶۲	فهرست نام نگارندگان	
۲۷۲۷	فهرست نام کسان	

جلد پنجم

سخن مدیر

پیشگفتار جلد پنجم

- بخش نوزدهم : نامه نگاری
 ۵۲۹ فهرست نام کتاب ها
 ۵۵۲ فهرست نام نگارندگان
 ۵۷۵ فهرستواره نامه نگاری و دبیری

جلد ششم

- سخن مدیر
 بخش بیستم : داستان ها
 ۹۲۲ فهرست نام کتابها
 ۱۱۹۹ فهرست نام نگارندگان
 ۱۲۱۱ فهرست نام کسان افسانه ای
 ۱۱۱۷ فهرستواره داستان ها
 ۱۲۹۲ فهرست اختصارات و منابع
 ۱۴۶۹

جلد هفتم

- سخن مدیر
 بخش بیست و یکم : منظومه ها (۱) از آغاز تا پایان
 سده ی یازدهم
 ۷ ۱

جلد هشتم

- سخن مدیر
 منظومه ها (۲) از آغاز سده ی دوازدهم تا پایان ۹۶۲
 ۱۳۸۵ منظومه ها، بند الفبایی
 ۱۵۴۷ فهرست نام کتابها
 ۱۶۱۷ فهرست نام کسان

جلد نهم

- فهرست سر آغاز منظومه ها ۱۶۸۸
 ۱۹۶۱ فهرستواره ی دیوان ها

جلد دهم

	سخن مدیر
۱	بخش بیست و دوم: جغرافیا
۵۱	بخش بیست و سوم: سفرنامه
۶۹	بخش بیست و چهارم: تاریخ، کلیات
۸۵	بخش بیست و پنجم: تاریخ جهان
۱۴۲	بخش بیست و ششم: تاریخ ایران
۱۸۹	بخش بیست و هفتم: تاریخ پیامبران، اسلام و امامان
۲۸۵	بخش بیست و هشتم: تاریخ شبه قاره
۶۲۱	بخش بیست و نهم: تاریخ افغانستان
۶۴۷	بخش سی ام: تاریخ آسیای میانه
۶۵۵	بخش سی و یکم: تاریخ عثمانی
۶۶۱	بخش سی و دوم: تاریخ اروپا و آمریکا
۶۶۵	فهرست نام نگارندگان
۶۹۱	فهرست نام کتابها

جلد یازدهم

زندگینامه سرایندگان، زندگینامه پیران و بزرگان (زیر چاپ).



برای بررسی محتویات مجله دهم این فهرست، به در "سخن مدیر" نوشته استاد آقای دکتر احمد تمیم داری روی می آوریم. که در آغاز این مجلد چاپ شده است.

مجله دهم فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی با بخش بیست و دوم آغاز شده که برای آگاهی از بخشهای پیشین باید به فهرست فوق مراجعه کرد. اگر به بخش آغازین این مجلد توجه کنیم می بینیم که های اثر مربوط به جغرافیای ایران و هندو افغانستان و عربستان و دیگر مناطق جهان در آن شناخته و شناسانده شده است.

بخش بیست و سوم درباره سفر نامه ها است. درباره بی از فهرست بوده، نامه ها که از سفر نامه یاد شده فهرست نگاران کتابهایی را به این نام معرفی کرده اند که موضوع آنها به معنی اخص سفرنامه اما برای خوانندگان این فهرست نامه جالب می نماید که بدانند منظومه "تحفة العراقین" خاقانی شیروانی (م ۵۵۸۲) و "فتوح الحرمین" محیی الدین لاری (م ۵۹۲۲) (ص ۵۵) و "نان و حلوا" ی شیخ بهانی (م ۵۱۰۲۱) را هم می توان زیر عنوان سفرنامه قرارداد (ص ۵۷)

مؤلفان سفرنامه ها در طی سفرهای خود خواننده را با آداب و رسوم و طرز معماری بناهای مسکونی و طریقه داد و ستد و چگونگی استفاده از آب باران و... آشنا می گرداند. محققان و مؤرخان و باستانشناسان با مطالعه سفر نامه ها می توانند تا حد بسیاری به فرهنگ و تمدن مناطق نامبرده در سده های گذشته واقف گردند. در این بخش ۲۹ اثر که موضوع آن سفر نامه است با عنوانهای گوناگون در زبان فارسی معرفی شده است.

جالب است که افسران انگلیسی در سالهای ۱۲۸۴-۱۲۹۲ ه. در گردش خود در هند، سفرنامه خود را به زبان فارسی نگاشته اند (ص ۱۶۵) و این گسترش و تفوق زبان فارسی را، تا دهه پایانی سده سیزدهم در شبه قاره، نشان می دهد.

پس از این نوبت به بخش تاریخ می رسد. کتابهای تاریخ همچون آینه های روزگارانند و پیوسته به نسل هر عصری پند و عبرت می آموزند. بر پایه بیان قرآن کریم "خرد مندی" و "عبرت" و "تاریخ" سه عنصر بهم پیوسته و تفکیک ناپذیرند. کتب تاریخ پاره بی مربوط به تاریخ جهان معرفی گشته است.

بخش بیست و ششم مربوط به تاریخ ایران است. در این بخش از "شاهنامه" فردوسی که اثری است تاریخی، حماسی، اسطوره یی و پهلوانی گرفته، تا کتب مربوط به دوره قاجار.

بخش بیست و هفتم تاریخ پیامبران و اسلام و امامان است. در

این بخش از سیره محمد بن اسحاق تا تاریخهایی که نویسندگان معاصر نگاشته اند حدود ۲۸۷ اثر شناسایی شده است.

در صفحات ۱۹۲-۲۰۲ به معرفی «الشمایل النبویة و الخصایل المصطفویة» نگارش ابو عیسی محمد ترمذی (م ۲۷۹ یا ۵۲۷۵) پرداخته و ترجمه ها و شرحهای فارسی آن را در پاکستان نشان داده است.

زندگی نامه این ترمذی و کارهای ادبی و دینی بزرگش که نامی ترین آنها «جامع صحیح» یا «صحیح ترمذی» است و یکی از «صحاح سته» بشمار آمده، و نیز اهمیت کار پیش گفته اش یعنی «الشمایل النبویة» نیاز به گفتگو ندارد، اثری است ساخته و پرداخته سده سوم هجری و معتبرترین اثر در زمینه شناخت پیامبر.

در فهرست استاد منزوی ص ۱۹۲ و ۱۹۳ درباره آن چنین آمده است:

در استوری (۱: ۱۷۴) از دو ترجمه شناخته شده ی آن کتاب و در برگل (۲: ۷۶۵، ۷۶۶) که تحریر روسی و تکامل یافته آن است از چهار ترجمه و شرح فارسی شناخته شده اش نام و نشان آمده است. پس از معرفی آن چهار ترجمه و شرح، در فهرست حاضر سیزده ترجمه و شرح از متن مذکور شناسایی و معرفی شده است. گذشته از این سیزده اثر که نسخه هایش در پاکستان هم اکنون موجود است از شش کار مشابه نیز نام و نشان آمده که در تذکره ها ذکر گردیده و در ادامه کار تحقیق در نسخه های خطی ناشناخته، احتمال دست یابی به آنها نیز ممکن می گردد.

نویافته هایی که در «استوری» و «برگل» از آنان نامی نرفته بسیار است و ترجمه های «شمایل النبویة» ترمذی نمونه یی از آنهاست.

فهرست اگر درست منعکس کننده روزگار نگارش کتابها باشد آینه بسیار چیزها خواهد بود. در ص ۵۴۱ همین مجلد آمده است:

محمد عالم خوشنویس و سراینده زبردستی نیز بود، که تاریخ زایش و مرگش در دست نیست جز آنکه نسخه یی از "دیوان سرفراز خان" فرمانروای سند مؤرخ ۱۱۸۷/۱۷۷۲م و نسخه یی "زدد مناقب مرتضوی" مؤرخ ۱۹ ذیقعدة ۵۱۲۲۵/۱۸۱۰م از وی دیده شده است. و این دو تاریخ، روزگار بار وری این هنرمند را به دست می دهد. این خوشنویس پر توان به اتهام (دزدی) انگشتانش بریده می شود و پس از دست بری نیز به خوشنویسی می پرداخته و دست بریدن خود را پنهان نمی داشته و خود سروده است:

من به بیدستی نوشتم این کتاب معتبر
تا بخوانند آفرینم مردم اهل نظر

از این هنرمند رساله یی در هنر خوشنویسی در دست است به نام "یادگار عالم" (ن.ک. بخش خط از همین فهرست).

نگارنده کوشیده است تا درکار خود در این فهرست از تعریف و توصیف يك نسخه مشخص گامی فراتر نهد و آن را با آگاهیایی که از دیگر منابع بدست آورده مقایسه کند و اختلافهای عمده را در عنوان نوشتار و نام نویسنده نشان دهد، بدین گونه به تطبیق فهرستها پرداخته و گاهی نیز نظری را از میان چند نظر برگزیده و دیگر نظریه ها را تنها برای بازماندن باب پژوهش یاد کرده و بسیار شده که به علت دردسترس نبودن نسخه ها، ناگزیر فقط به ذکر اختلاف در نوشته های منابع بسنده کرده است. از اینگونه است زبدة التواریخ، ملخص تواریخ ص ۵۲۲ و تجلی علیشاه موزون و کارش "توزک آصفی" ص ۵۲۲.

بگونه اصولی شیوة کار در این فهرست تعیین نامها و نشانه هایی است از دیگر نسخه های کتاب، در کتابخانه های جهان، و گاهگاهی اگر کتابی در منابع گوناگون به چند کس جدا نسبت داده شده در این فهرست بدان مؤلفان اشارت رفته است. مثلاً: استاد منزوی آن جا که از کتاب "وقایع نعمت خان" گفتگو می کند هشت نام آن را از منابع

گوناگون می آورد.

۱. وقایع نعمتخان، ۲. وقایع حیدر آباد، ۳. روزنامه وقایع حیدر آباد، ۴. روزنامه محاصره حیدر آباد، ۵. روزنامه واقعات محاصره دارالجهاد حیدرآباد، ۶. جنگنامه نعمتخان عالی، ۷. پادشاهنامه عهد مبارک، ۸. بهادر شاهنامه.

این کتاب نگارش نور الدین محمد شیرازی ملقب به نعمت خان، متخلص به «عالی» (م ۱۱۲۱ یا ۱۱۲۲/۹-۱۷۱۰م) است که از کتابهای درسی و نیز تاریخ شبه قاره بشمار می آید. در فهرست حاضر نامهای گوناگون این کتاب همراه بانثانی از پیرامون ۱۲۱ نسخه آن در جهان آمده است. بنا بر این باید اذعان کنیم که کتابهای شناسایی شده در این فهرست دیگر محدود به نسخه های خطی موجود در پاکستان نخواهد بود.

نشان دادن تعداد نسخه های يك کتاب در کتابخانه های شهر ها و کشور های گوناگون نشان دهنده اهمیت آن کتاب، توان فراگیری فرهنگی آن در جهان است. بنا بر این شناسایی يك کتاب در مکانهای گوناگون و تعداد نسخه هایش نقش آن را در بنا و ساختار فرهنگی کشورها، روشن می سازد و از این راه می توانیم کتابهایی را که در دگرگونی و مدنیت جهان موثر بوده اند، بشناسیم.



این فهرست با این مزایا که در فوق ذکر شده، از نظر کاغذ و چاپ با متن آن مناسبت ندارد و چون کاغذ مجلد دهم درچندین رنگ است و خود چاپ هم خوب نیست، کتابی که متن آن بیش ازهر کتاب دیگر با ارقام سروکار داشته باشد، با کمترین نقص در چاپ از حیز انتفاع می افتد. بسیاری از ارقام ناخواناست. فهرست چنین خزان و تدوین اینگونه سفائن باید جالب تر باشد تا مراجعین و خوانندگان رافزوری متوجه خود بسازد تامایل به سیر چنین مدائن علم و هنر بشوند و اوراق کتاب از کثرت استعمال علاقمندان بزودی پاره و

مدرس نشوند. از لحاظ معنوی اغلب انتشارات مرکز بسیار پر ارزش هستند ولی از لحاظ صوری و کاغذ و چاپ و جوهر و صحافی هم باید با دوام تر و زیبا تر باشند.

س-ح-رضوی

کتابشناسی حافظ

گرد آورنده مهرداد نیکنام

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران. ۱۳۶۸ ش، ۲۸۰ ص، ۹۵ تومان

سال ۱۹۸۸ م سال جهانی بزرگداشت حافظ شیرازی بود و بدین مناسبت کتابهایی متعددی درباره حافظ منتشر شده است، از آنجمله همین کتابشناسی که حاصل زحمات پنج ساله گرد آورنده می باشد و چون این کتابشناسی فقط اختصاص به زبان فارسی و ایران ندارد بلکه کتابهایی در سایر زبانها و کشورها را نیز مشمول می شود، می بینیم که کتابشناسی جامعی گرد آمده است. دربخش زبانهای شرقی ابعاد کتابشناسی حافظ به شرح زیر می باشد.

دیوانهای چاپی به ترتیب تاریخ انتشار

دیوانهای چاپی بدون تاریخ انتشار

دیوان، برگزیده. بترتیب تاریخ انتشار

دیوان، برگزیده. بدون تاریخ انتشار

نسخه های خطی تا پایان قرن دهم هجری قمری

شرح دیوان یا بخشی از دیوان

کتاب درباره حافظ

- بخشی از کتاب درباره حافظ
مقالات فارسی
پایان نامه دکتری ادبیات در ایران درباره حافظ
تنظیم اشعار حافظ برای آواز
حافظ در ادبیات کودکان
دیوان یا دیوان برگزیده با ترجمه به زبانهای دیگر چاپ شده
در ایران بترتیب تاریخ انتشار
دیوان یا دیوان برگزیده با ترجمه به زبانهای دیگر چاپ شده
در ایران بدون تاریخ انتشار
آذری (کتاب درباره حافظ به زبان آذری)
ترجمه های دیوان یا بخشی از دیوان به زبانهای اردو،
پنجابی، سندی... بترتیب تاریخ انتشار
ترجمه دیوان حافظ یا بخشی از دیوان به اردو، سندی...
بدون تاریخ انتشار
عربی: دیوان یا بخشی از دیوان یا مطلبی درباره حافظ به
ترتیب تاریخ انتشار
عربی: مقالات
انگلیسی: ترجمه های دیوان یا بخشی از دیوان چاپ شده در
هند و پاکستان به ترتیب تاریخ انتشار
ترجمه بخشی از دیوان یا دیوان به انگلیسی چاپ هند و
پاکستان بدون تاریخ انتشار
سپس کتابشناسی حافظ به زبانهای غربی آمده است.
طبق این کتاب، اولین بار دیوان حافظ در سالهای

۱۲۰۰-۵۱۲۰۶. ق ۱۸۹۱/م در کلکته از طبع خارج گردیده است.

کمبودی که در این کتابشناسی احساس می شود، شرح دیوان حافظ یا بخشی از دیوان اوست که بصورت مخطوطات در کتابخانه های دنیا موجود است و در فهرس نسخه های خطی کتابشناسی و نسخه شناسی این گونه شرح ها آمده است اما در کتابشناسی حاضر ذکرش دیده نمی شود. بخشی از این نوع شرح هارا در فهرس استاد احمد منزوی یعنی فهرست نسخه های خطی فارسی (چاپ تهران) و فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (چاپ اسلام آباد) می توان یافت.

ضرورت دارد که در تمام کشورهایی که حافظ در آنجا نفوذ داشته است، مخصوصاً در قلمرو زبان فارسی، کتابشناسی های مستقل حافظ تهیه گردد و بعداً بر اساس آن يك کتابشناسی مشترك و جامعی گرد آوری شود و همین کار باید برای سایر شعرای طراز اول زبان فارسی انجام داد که ملاک و معیار نفوذ آنان در سرزمین های مختلف بدست آید.

سید عارف نوشابی



در کتابشناسی حافظ اهتمام به زبان فارسی و ایران
 دیوانهای چاپی به ترتیب تاریخ انتشار
 دیوانهای چاپی بدون تاریخ انتشار
 دیوان برگزیده بدون تاریخ انتشار
 نسخه چاپی رسیده از ایران و نسخه
 نسخه های خطی که در دسترس است
 در کتابشناسی حافظ اهتمام به زبان فارسی و ایران
 دیوانهای چاپی به ترتیب تاریخ انتشار
 دیوانهای چاپی بدون تاریخ انتشار
 دیوان برگزیده بدون تاریخ انتشار
 نسخه چاپی رسیده از ایران و نسخه
 نسخه های خطی که در دسترس است

وفیات

خواجه غلام سدیدالدین معظمی

خواجه غلام سدیدالدین معظمی سجاده نشین سوم خانقاه معظمیه، معظم آباد ضلع سرگودھا و یکی از اعظم مشایخ سلسله چشتیه نظامیه روز پنجشنبه ۲۲ فوریه ۱۹۸۱م ساعت چهاروینم بعد از ظهر، این جهان فانی را بدرود گفت انالله وانا الیه راجعون. وی یک عالم وفقیر و عارف و شیخ طریقت و ادب دوست بود و در داخل و خارج از کشور هزارها مرید داشت که بنا بر ارادت و عشق وی خودشان را 'سدیدی' می گویند.

خواجه مغفور با منطق و فلسفه و حکمت و ریاضی و مناظره و فقه علاقه شدیدی داشت و شیفته زبان و ادبیات فارسی بود. حافظ سعدی، جامی و اقبال را خیلی دوست می داشت چنانکه خودش می گوید:

تو ای شهباز قصر لا مکانی
به اشکال تعین ها خرامی
مرا یک جرعه از درد نمان بخش
طفیل حافظ و سعدی و جامی

او در همه نهضت های ملی شرکت می جست. خدمات شایسته پنجاه ساله اش مورد تقدیر و تحسین علماء، مشایخ و سیاستمداران پاکستان قرار گرفته است. فرزند او خواجه غلام نظام الدین یکی از استادان برجسته و شاعران فارسی گوی پاکستان می باشد و از او هفت کتاب فرهنگی و ادبی چاپ شده است که مهمترین آنها "شعر ناب"، "شاخ گل"، "چاندنی کا شهر" و "هوالعظم" می باشد.

پسر خواجه غلام نظام الدین، معین نظامی نیز شاعر و ادیب فارسی و اردو و مؤلف چند کتاب ادبی می باشد.

دکتر سید محمد اکرم "اکرام"

استاد دانشگاه پنجاب، لاهور

ای حافظ

بمناسبت سمینار حافظ در لاهور

۱۴ / دسامبر ۱۹۸۸ء

آنان که بانگه گره از کار وا کنند
 آیا بود که درد دل ما دوا کنند
 تا شمع روی دوست بینند عاشقان
 پروانه وار جان گرامی فدا کنند
 او زلف می فشاند و سرگشته مردمان
 تعریف مشک بیزی باد صبا کنند
 آن را که در حریم محبت دهند جای
 اول دلش نشانه تیر جفا کنند
 عشقت کجا جدا شود ای جان ز خاطر
 گر در ره وفا سرم از تن جدا کنند
 چشم کرم بدار، که اهل کرم ز لطف
 با یک نگاه حاجت صد دل روا کنند
 ای حافظ ای پیمبر دنیای شاعری
 ای آن که از غبار رخت توتیا کنند
 سر مشق شاعران بزرگ است شعر تو
 گردنکشان نظم بتو اقتدا کنند
 هر سو "حدیث سرو و گل و لاله می رود"
 هر جا بشعر نغز تو بزمی بپا کنند
 شهر تو "معدن لب لعل است و کان حسن"
 آن جا که "خاک را بنظر کیمیا کنند"
 ورد زبان الکن "اکرام" گشته است
 "آیا بود که گوشه چشمی بسا کنند"

- تیموری، دازد ملک ۵۰/۹ ، ۲۳/۱۱ ، ۱۴۴/۱۲ ، ۴۱/۱۳ ، رشاد پور
 جلیلی ، ابو سعادت ۲۲۶/۴-۵
 چیمه ، محمد اختر ۱۰۰/۱۳
 حسینی ، احمد ۵/۹
 حلیم ، حسین جعفر ۹۳/۴-۵
 حیدری کاشمیری ، اکبر ۱۶۶/۱۳ ، ۱۰۲/۱۰
 راشدی ، حسام الدین ۵۶/۱۱ ، ۱۳/۹
 رجب زاده ، پاشم ۵۰/۸
 سرهندی ، وارث ۱۰۹/۹
 سلیم اختر ، محمد ۵/۸
 سپهرامی ، کلیم ۲۰۰/۱۳ ، ۱۰۹/۱۳ ، ۱۲۰/۱۰ ، ۲۶/۸ ، ۱۲۱/۴-۵
 شاهین ، رحیم بخش ۴۲/۱۲ ، ۶۳/۸
 شبلی ، محمد صدیق ۱۰۲/۱۵
 شهیدی ، جعفر ۲۹/۹
 صدیقی ، طاہرہ ۸۲/۴-۵
 صدیقی ، محمد اکبر الدین ۱۴۲/۱۶
 ظفر ، محمد سرفراز ۲۰۱/۴-۵
 عابدی ، امیر حسن ۱۹۲/۱۳
 عابدی ، محمد تقی علی ۲۱۴/۱۳ ، ۱۸۸/۱۰
 عشقی ، الیاس ۱۴۴/۱۳ ، ۱۲۱/۱۶ ، ۱۰۳/۱۰
 علوی مقدم ، محمد ۲۸/۱۶ ، ۴/۱۵ ، ۱۳۲/۱۳ ، ۱۱۴/۱۲ ، ۱۱۴/۱۱
 غلام سرور ، راجہ ۵۸/۴-۵
 غلام مصطفی خان ۱۸۲/۱۳
 فجانی ، حاجی محمد ۴۵/۱۲
 فرید کوٹی ، عین الحق ۲۴۱/۴-۵
 قاسمی ، شریف حسین ۱۵۵/۱۰
 قاینی ، محمد نور بخش ۶/۱۳
 قلعه داری ، احمد حسین قریشی ۱۱۱/۴-۵

- کامی چند با کاروان حله (استدراک) ۱۶۲/۸-۱۷۳
- بدرالشروح از مولانا بدرالدین، یکی از شروح برجسته دیوان حافظ
۱۸۵/۱۵-۲۱۲
- بررسی و معرفی 'بحر فراسته الالفاظ فی شرح دیوان خواجه حافظ'
از عبدالله عبدی خویشگی قصوری ۲۱۲/۱۵-۲۲۱
- تأثیر برهان العاشقین سید محمد کیسو دراز در فرهنگ مردم
کرمان ۲۳/۹-۵۲
- فارسی کی ایک نادر بیاض ۲۰۸/۱۶
- پیام مشرق: اقبال کا فارسی دیوان ۱۰۲-۶۲/۸
تاریخ زبان فارسی اثر استاد غلام سرور ۵-۸۲/۷-۸۸
تحفۃ الشعراء از صرفی کشمیری، مأخذ نویافته درباره عروض و قافیه
۱۰۷-۱۰۲/۱۰
- نسخه کهن تفسیر حسینی در موزة کراچی ۹۸/۱۶
- ثلاثہ غسالہ: ایک تعارف (استدراک) ۱۵۸/۸
- مجملی درباره ترجمہ های منظوم دو بیتی های بابا طاهر عربیان ہمدانی
بزبان اردو ۱۲۱/۱۶
- حیرت نامہ سفراء (یادداشتہای سفیر ایران در انگلستان)
۲۵-۲۲/۱۲
- ترجمہ ای کهن از رسائل برادران روشن ۲۶/۱۶
- سیاحت نامہ ساعی (از شروان تا ہندوستان) ۱۹۳/۱۳-۱۹۹
- بنگال کی ایک قدیم فارسی فرهنگ: شرفنامہ ۲۱۶-۲۰۰/۱۲
طور معنی ۱۵۹/۸
- بیدل شناسی (مروری بہ کتاب 'فیض قدس' استاد خلیلی)
۱۲۵-۱۵۲/۱۲
- تحسین کاشمیری کا فارسی کلیات ۱۸۷-۱۷۲/۱۰
- کلیات عیشی کے مخطوطہ مخزونہ کتب خانہ راجہ صاحب محمود آباد
کا تعارف ۱۸۲-۱۶۶/۱۲
- کیمیائے سعادت کا نسخہ بانکی پور اخود نوشت غزالی ہونے کے داعیے

پر تحقیق و انتقاد ۲۴۰-۲۲۶/۷-۵
مثنوی گنج فقر: شرح احوال سراینده و بررسی انتقادی آن ۱۰۸-۷۲/۹
نگاهی به کتاب مخزن چشت ۱۰۸-۱۰۰/۱۲
نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبہ قارہ: "مرج البحرین"
تألیف ختمی لاہوری بسال ۵۱۰۲۶، ۸۰-۲۵/۱۵
رسالہ نخلبندیہ کا مصنف اور مأخذ ۱۹۶-۱۸۸/۱۰

دربارہٴ رجالِ ادبِ فارسی

آزاد بلگرامی کی فارسی تاریخ گوئی ۲۲۲-۲۱۷/۱۲
استاد اسد ملتانی۔ شاعرِ فارسی گو ۱۹۲-۱۷۷/۱۲
اشرفی سمرقندی: سرایندهٴ قرن ششم ہجری ۱۷۷/۱۶
مرحوم استاد انصاری: خدمتگزارِ فرهنگِ فارسی دزہندہ
۲۹-۲۶/۱۲
آثار و افکارِ مولوی عبدالرحیم تمنا گورکھپوری
۱۲۸-۱۲۵/۱۲

حافظ شیرازی:

اصطلاح جام جم در شعر حافظ ۱۱۶-۱۰۹/۱۲
قرآن و حافظ ۲۴-۷/۱۵
نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبہ قارہ: "مرج البحرین"
تألیف ختمی لاہوری بسال ۵۱۰۲۶، ۸۰-۲۵/۱۵
سر رواج و امتیاز حافظ ۱۰۲-۸۱/۱۵
ترک شیرازی از دیدگاہ دانشورانِ ایران ۱۲۰-۱۰۳/۱۵
تأثیر خواجہ حافظ در هنر و اندیشہ علامہ اقبال ۶۱-۱۲۱/۱۵
احوال و آثارِ عبدی قیصر شاہی مترجم دیوان حافظ
۱۸۲-۱۶۲/۱۵

بدرالشروح از مولانا بدر الدین، یکی از شروح برجسته دیوان

حافظ ۱۸۵/۱۵-۲۱۲

بررسی و معرفی "بحر فراستد الالفاظ فی شرح دیوان خواجه

حافظ" از عبدالله عبدی خویشگی قصوری ۲۱۲/۱۵-۲۲۱

حافظ شیرازی بعنوان مروج اخلاق ۲۲۲/۱۵-۲۶۲

خلیل الله خلیلی:

جامی عینک می زد ۱۵۴/۸

بیار بیوفا ۸-۵/۹

بیارگاه شیخ اجل سعدی و لسان الغیب حافظ ۱۲-۹/۹

سخنی اندر اشکی چند ۸-۵/۱۲

مختصری از شرح حال و آثار استاد خلیلی ۱۲-۹/۱۲

گلزار خلیل (برگزیده اشعار استاد خلیلی) ۱۱۸-۴۲/۱۲

سفیر ماتم ۱۲۴-۱۱۹/۱۲

بیدل شناسی (مروری به کتاب "فیض قدس" استاد خلیلی

۱۲۵-۱۲۵/۱۲

سروده ها در رثای استاد خلیلی ۱۲-۱۵۵-۱۴۶

سعدی اور مشایخ هند ۱۰-۱۵۵-۱۴۲

مرغوب ترین موضوعات حکیم سنائی غزنوی و پیرایه های متنوع اظهار

آن ۸-۵-۲۵

احوال و آثار عبد قیصر شاهی مترجم دیوان حافظ

۱۵-۱۶۲-۱۸۴

رباعیات فارسی غالب ۱۶-۱۰۱

دکتر غلام سرور:

استاد دکتر راجه غلام سرور خان ۵-۱۵-۲۹

سیری در آثار استاد سرور ۵-۲۹-۵۴

- سخنی درباره استاد (هادی حسن) و شاگردی (غلام سرور) ۴۲-۵۸/۴-۵
بخش‌های از قدردانی‌های از استاد دکتر غلام سرور ۸۲-۴۶/۴-۵
تاریخ زبان فارسی اثر استاد غلام سرور ۸۸-۸۲/۴-۵
پنجاه سال در خدمت فارسی ۹۲-۸۹/۴-۵
پروفسور دکتر غلام سرور در مقام یک استاد ۹۴-۹۲/۴-۵
مکاتبات ادبی ۱۰۴-۹۸/۴-۵
راجه غلام سرور سه میره دوستانه مراسم ۱۲۰-۱۱۱/۴-۵
حکایت قد آن شوخ ۱۲۸-۱۲۱/۴-۵



- نفوذ فردوسی و شاهنامه در سند ۸۹-۵۶/۱۱
گمنامی بنام در تاریخ شعر فارسی (ملک محمود تبریزی) ۲۱-۲۰/۱۲
میرزا مظفر دهلوی کی فارسی شاعری ۱۹۲-۱۸۲/۱۲
تمثیل در شعر مولانا ۳۸/۱۶
میرزا محمد قلی میلی هروی ۱۲۹-۱۲۵/۱۱
استاد ارجمند دکتر وحید قریشی ۴۸/۱۶

وفیات

- اسرائیل ، مولانا محمد (م ۱۹۸۶م) ۱۹۱/۸
انصاری ، نورالحسن (م ۱۹۸۴م) ۲۰۸/۱۲
خدیو جم حسین (م ۱۹۸۶م) ۱۹۱/۸
رئیس امروهوی (م ۱۹۸۸م) ۲۶۲/۱۵
سدیدی ، حافظ محمد یوسف (م ۱۹۸۶م) ۱۸۹/۸
سعیدی ، غلام رضا (م ۱۹۸۸م) ۲۲۵/۱۶
عبدالله ، دکتر سید (م ۱۹۸۶م) ۱۸۴/۸

غلام حیدر، میرزا ابوالعصر (م ۱۹۸۸م) ۱۶۹/۱۲

وحید الزمان (م ۱۹۸۸م) ۲۶۳/۱۵

زبان و ادب فارسی

(الف-تاریخ)

بررسی مختصر پیشرفت زبان فارسی در بنگال ۲۹-۳۶/۸

سندھ میں فارسی شاعری عہد بہ عہد ۱۶۵-۱۲۹/۱۲

نقد و بررسی شعر عصر قاجاریہ از ظہور فتح علی شاہ تانکہ جیل

انقلاب مشروطیت ۱۱۴/۱۱-۱۲۳

(ب- مسائل زبانشناسی و املا)

فارسی زبان اور متعربین (استدراک) ۱۴۹-۱۴۳/۸

۲۰۳-۱۹۴/۱۰

فارسی میں مستعمل بعض الفاظ کے اصل کی تحقیق

۱۵۶-۱۰۹/۹

بحثی در آیین نگارش ۱۲۳-۱۱۴/۱۲، ۱۲۵-۱۲۲/۱۲

(ج- رابطہ با زبانهای شبه قارہ)

اردو و پیوستگی ہای آن با فارسی دری ۱۲۰/۴-۱۲۲

ضرب الامثال مشترک زبان فارسی و پنجابی ۲۹۱/۴-۲۲۵

ایران اور پاکستان کے ساڑھے چار ہزار سالہ لسانی روابط کا

ایک مختصر جائزہ ۲۹۲-۲۴۱/۴

ہمکاری بین اصطلاح سازان فارسی وارد ۱۲۰/۱۰-۱۲۲

مسائل تدریس زبان فارسی در پاکستان و راه حل آن

۱۱۹-۱۰۸/۱۰

تاریخی

صنادید تاریخ گونی ۵-۴/۲۱۰-۲۹۰

شمس الدین التتیش کے عبد کا ایک نامور امیر: عزالدین
بختیار ۹/۱۵۷-۱۷۱

فرہنگی

سنت ہا و جشن های ژاپن و مقایسہ آنها با اعیاد ایرانی
۵۶-۵۰/۸

خوشنویسان ایرانی در سر زمین ہندو پاکستان در قرن دہم
ہجری ۱۶/۱۲۵

عقیدتی و عرفانی

آٹھویں صدی ہجری میں ایران اور ہندوستان میں ابن عربی
کے افکار پر رد عمل ۸/۱۰۲-۱۰۲۵، ۱۰/۲۰۹-۲۱۲ (استدراک)
رابطہ شعر با شریعت یا شعر از نظر اسلام ۹/۲۹-۳۲

شعر فارسی

۵-۴/۲۷، ۸/۱۰۸، ۸/۵۷، ۹/۱۱، ۱۱/۱۸، ۱۲/۱۶۹،
۱۶/۱۷۱-۱۷۵

اخبار فرہنگی

تاسیس انجمن پاسداران فارسی ۱۱/۱۷۵
تاسیس انجمن فارسی پاکستان ۱۶/۲۲۶
سمینار بین المللی بزرگداشت حافظ در لاہور ۱۶/۲۲۲
مؤسسہ تحقیقات علوم آسیای میانہ و غربی دانشگاہ کراچی
۱۶/۲۲۲



Armed Javid

M. Asghar Khan

GLOBAL ACADEMY PAKISTAN

THE IQBAL ACADEMY PAKISTAN'S
QUARTERLY

Iqbal Review

Frontier Thinking
in

- IQBAL STUDIES
- LITERATURE
- ARTS
- PHILOSOPHY
- SOCIOLOGY
- MYSTICISM
- METAPHYSICS
- HISTORY
- TRADITION
- ISLAMIAT

LOCAL

1. SINGLE COPY - Rs. 20/-
2. SINGLE COPY FOR STUDENTS - Rs. 15/-
3. ANNUAL SUBSCRIPTION - Rs. 60/-

FOREIGN

1. ANNUAL SUBSCRIPTION - \$10 -
2. ANNUAL SUBSCRIPTION FOR STUDENTS - \$7 -
3. ANNUAL SUBSCRIPTION FOR INSTITUTIONS BASED ABROAD - \$15 -

IQBAL ACADEMY, PAKISTAN
116-MCLEOD ROAD, LAHORE, PAKISTAN.

IQBAL REVIEW

Journal of the Iqbal Academy Pakistan

Special issue

Proceedings of a one day seminar held in the
University of Birmingham,
under the auspices of Iqbal Academy (U.K)

ON

IQBAL AND MYSTICISM

Editor

Prof. Muhammad Munawwar

Associate Editor

Muhammad Suheyl Umar

Assistant Editor

Dr. Waheed Ishrat

Assistants

Ahmad Javid

M. Asghar Niazi

IQBAL ACADEMY PAKISTAN
LAHORE

دکتر سید سبط حسن رضوی

اسلام آباد

خواجہ حافظ ہمارے دیس ہیں *

حدیث دوست نگویم مگر بحضرت دوست (۱)
کہ آشنا سخن آشنانگہ دارد

جنوبی ایشیا میں ایران کے دو شاعر بہت مقبول ہونے ایک تو سعدی اور دوسرے خواجہ حافظ دونوں شیراز کے تھے۔ سعدی کی کتابیں گلستان و بوستان تو مدارس کے نصاب میں شامل ہوئیں اور دیوان حافظ شیرازی بھی ہر پڑھے لکھے گھر کی زینت بنا۔ حکایات سعدی تو نوجوانوں کے اخلاق کو درست کرنے کا وسیلہ بنیں اور غزلیات حافظ بزرگوں کے ذوق کی تسکین کا ذریعہ اور یہ دونوں پاکستان و ہندوستان میں ایسے محبوب ہونے کہ سعدی کے فقرے اور شعر اور حافظ کی غزلیات ہر پڑھے لکھے انسان کی زبان پر ہوتے تھے خواہ وہ ہندو ہو یا پارسی یا سکھ یا عیسائی یا مسلمان اور یہ اشعار ضرب المثل بن گئے تھے اور مکانوں کے دروازوں پر لکھے نظر آتے تھے اور یہ شعر تو اکثر محرابوں کی زینت بنتا تھا۔

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

بادوستان مروت (۲) بادشمنان مدارا

ان دو شاعروں کی طرح ایران کے دو شہر بھی جنوبی ایشیا میں بہت جانے پہچانے ہیں ایک شیراز اور ایک اصفہان۔ شیراز تو انیس دو شاعروں کی وجہ سے مشہور ہوا ویسے وہاں کی بلبلیں اور سرو بھی بہت مشہور ہیں اور اصفہان تاریخی شہر ہے جیسے یہاں کا

* (این مقالہ در سیمینار بین المللی بزرگداشت حافظ در لاہور خواندہ شد)

لاہور یا آگرہ اور پھر اصفہان ایک عرصے تک دارالحکومت بھی رہا ہے۔ مگر خواجہ حافظ کے دادا اصفہان (۲) کے مضافات ہی سے آکر شیراز میں آباد ہوئے تھے۔ خواجہ حافظ کو اپنے والد سے اگرچہ کافی دولت ملی تھی لیکن بھائیوں نے اڑا ڈالی اور یہ خمیر بنانے کا کام کر کے گھر کا خرچ پورا کرتے تھے اور آدھی رات سے اٹھ کر خمیر گوندھتے تھے (۲)۔ گھر سے نزدیک ایک مکتب تھا اس میں بھی نام لکھوا لیا۔ جو کچھ کھاتے تھے ایک تہائی ماں کو ایک تہائی معلم کو دیتے تھے اور ایک تہائی امور خیر میں صرف کر دیتے تھے۔ بیس آپ نے قرآن حفظ کیا اور آگے چل کر اسی نسبت سے تخلص حافظ اختیار کیا اکثر اشعار میں اس بات کی طرف اشارہ کیا ہے۔

زحافظان جاں کس چو بندہ جمع نہ کرد (۵)
 لطائف حکمی بانکات قرآنی
 صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ (۶)
 آنچہ کردم ہمہ از دولت قرآن کردم
 ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ (۷)
 بہ قرآنی کہ اندر سینہ داری
 عشقت رسد بفریاد و رخود بسان حافظ (۸)
 قرآن زہر بخوانی در چارہ روایت

خواجہ حافظ کے زمانے میں شعر و ادب کا بہت چرچا تھا ان سے تقریباً سو برس پہلے اسی شہر شیراز میں سعدی جیسے باکمال شاعر گذر چکے تھے اور وہ خود بھی سعدی کے استادی کے معترف تھے۔ غالب نے تو میر کی استادی کا اعتراف اس طرح کیا تھا۔

ریختہ کے تمہیں استاد نہیں ہو غالب
 کہتے ہیں اگلے زمانے میں کوئی میر بھی تھا

اور حافظ نے اپنے پیشرو سعدی کے لیے یہ کہا۔ ویسے وہ اپنے کو خواجہ کے طرز کا پیر سمجھتے تھے۔

استاد غزل سعدی پیش ہمہ کس اما
دارد غزل حافظ طرز و روش خواجو

بیرحال شیراز کی ذوق پرور اور شاعر ساز فضاؤں نے حافظ کو بھی حافظ قرآن سے "حافظ شیرازی" بنا دیا۔ جس طرح کچھ عرصے پہلے پیشاور (۹۱)، لاہور، دہلی اور آگرے کی دوکانوں پر شاعر جمع ہوتے تھے اور بڑے بڑے ادبی مباحثے اور مشاعرے ہوتے تھے، کیونکہ اُس زمانے میں کافی ہاؤس، ریستوران، اور ہوٹل تو ہوتے نہ تھے اس طرح شیراز میں بھی ایک مخصوص درکان پر اہل فضل و ادب کا اجتماع ہوتا تھا اور اسی قسم کے محافل نے خواجہ حافظ کے ذوق کی تربیت کی مگر بے تکیے شعروں پر ہنسی بھی اڑانی جاتی تھی۔ ایک دن افسردہ ہو کر بابا کوہی کے مزار پر چلے گئے اور پھوٹ پھوٹ کے رونے۔ رات کو خواب میں دیکھا کہ حضرت علی آئے ہیں اور فرماتے ہیں جاؤ درہانے علوم تم پر کھل گئے ہیں (۱۰)۔ صبح کو اٹھے تو یہ الہامی غزل کہہ دی۔

دوش وقت سحر از غصہ نجاتم دادند (۱۱)
وندران ظلمت شب آب حیاتم دادند

حافظ کی یہ خوش قسمتی تھی کہ ان کو حاکم شیراز اچھے اچھے ملے جو عالموں، شاعروں اور ماہروں کے سرپرست تھے اور قدردان تھے (۱۲)۔ یہ قدر دانی بھی عجیب چیز ہے جب ہو تو ذرہ کو آفتاب بنا دیتی ہے اور قطرے کو دریا اور جب نہ ہو تو آفتاب کو ذرہ بنا دیتی ہے اور اگر قدر دان ملے تو صلاحیت خوابیدہ بھی انگڑائی لیکر کمال بن جاتی ہے اور اگر فن کی ناقدری ہو تو پھر سقراط کو بھی زہر کا پیالہ پینا پڑتا ہے اور منصور کو بھی سولی پر چڑھا دیا جاتا ہے۔ ع

قدر گوہر شاہ داندا بداند جوہری

حافظ کو بھی ایسا دور ملا جس میں قدر دان بیت تھے سعدی

کا دور نہ تھا جبکہ تاتاریوں کے حملے نے پورے ایران کو زیر و زبر کر دیا تھا اور سعدی کو بھی ایک عرصے تک شیراز سے بادل ناخواستہ باہر دور دراز کے ملکوں میں جانا پڑا، چونکہ شہر میں کشت و خون کا بازار گرم تھا، لیکن حافظ کو ایسا شیراز ملا جو نسبتاً امن و امان اور سکون و اطمینان کی فضا رکھتا تھا، اسی لئے حافظ شیراز سے باہر نہ جاسکے۔

معاصر سلاطین ایران کے علاوہ برصغیر میں حافظ کے کلام کی شہرت پہنچ چکی تھی اور وہ ان خوش قسمت شاعروں میں ہیں جن کے کلام کو ان کی زندگی ہی میں مقبولیت تمام حاصل ہو گئی تھی چنانچہ محمود شاہ بھٹی دکنی (۱۷۸۰-۱۷۹۹ھ) نے حافظ کو اپنے دربار میں بلایا اور زاد راہ بھی بھجوانی اور حافظ بندرگاہ ہرمز تک پہنچے اور سفر کے لیے کشتی میں بھی سوار ہوئے مگر یکایک طوفان آگیا اور حافظ کشتی سے اتر پڑے اور واپس شیراز آگئے اور غزل کہہ دی جس کا ایک شعر یہ بھی ہے (۱۲ الف)۔

چہ آسان می نمود اول غم دریا بیوی سود
غلط کردم کہ این طوفان بصد گوهر نمی ارزد (۱۲)

بنگال کے سلطان غیاث الدین بن اسکندر بنگالی نے حافظ شیریں سخن کو اپنے دربار میں آنے کی دعوت دی، جس کے جواب میں ایک غزل کہہ کے روانہ کردی جس کا ایک شعر اور مقطع اس طرح تھا:

شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہند

زین قند پارسی کہ بہ بنگالہ می رود (۱۳)

حافظ زشوق مجلس سلطان غیاث دین

خامش مشو کہ کار تو از نالہ می رود (۱۵)

حافظ کو حاکم بغداد سلطان احمد نے بھی بلایا تھا مگر وہاں بھی نہیں گئے، اصل میں حافظ کو شیراز سے بہت محبت تھی اور دیار و یار کی محبت ان کو شہر سے باہر نہیں جانے دیتی تھی چنانچہ

وہ کہتے ہیں۔

دیار و یار مردم را مقید می کند ورنہ
چہ جائے پارس کاین محنت جباں یکسر نمی ارزد (۱۶)

یا دوسری جگہ یہ فرماتے ہیں:

نی دهند اجازت مرا بہ سیر و سفر
نسیم باد مصلأ و آب رکنا آباد (۱۷)

بہر حال خواجہ شیراز تو اپنی زندگی میں برصغیر آنہ سکے لیکن ان کے صاحبزادے شاہ نعمان ادھر آئے اور بمقام برہانپور وفات پائی اور ان کی قبر قلعہ اسیر کے متصل ہے۔ یہ بات علامہ شبلی نعمانی نے شعرالعجم میں "خزانہ عامرہ" سے بحوالہ "مرآة الصفا" نقل کی ہے۔ صرف صاحبزادے ہی نہیں بلکہ خواجہ حافظ کی معنوی اولاد یعنی ان کے اشعار و افکار بہت کثرت سے اسی سر زمین میں وارد ہوئے اور ان کو وہ مقبولیت اور شہرت اور عزت حاصل ہوئی جو کسی دوسرے ایرانی شاعر کو یہاں نہ مل سکی۔ برصغیر کے اردو اور فارسی کے شاعروں نے خاص طور پر اور دیگر علاقائی زبانوں کے شاعروں نے بھی خواجہ حافظ شیرازی کی کمال شاعری کا اعتراف کیا ہے اور ان کی غزلوں پر تضمینیں لکھی ہیں اور ان کے تراکیب و اصطلاحات تصوف و تغزل کو اپنی زبان میں استعمال کیا ہے اور ان کے رنگ کا تتبع کیا ہے۔

اس سر زمین میں حافظ کی مقبولیت کا اندازہ اس امر سے بخوبی لگایا جاسکتا ہے کہ جب علامہ محمد اقبال نے اپنی مثنوی "اسرار خودی" کو چھاپا تو اس میں وہ اشعار بھی درج تھے جو حافظ کے افکار پر ایک قسم کی تنقید کی حیثیت رکھتے تھے، لیکن اس مثنوی کی دوسری اشاعت میں علامہ اقبال نے اپنے والد ماجد کے کہنے سے نیز بعض صاحب نظر دوستوں کے مشورے سے وہ اشعار حذف کر دیئے اور اس کی جگہ ایک دوسری نظم لکھ دی جس کا عنوان "در حقیقت شعر و اصلاح ادبیات اسلامیہ" ہے۔ اس سے پتہ

چلتا ہے کہ عام تو کیا خواص پر خواجہ حافظ کی گرفت کسقدر مضبوط تھی اور وہ خاص و عام میں کسقدر مقبول تھے وہ بھی اپنے وطن شیراز سے دور لاہور کی ادبی فضاؤں میں کہ صاحبان خبر کو اقبال کی زبان سے بھی حافظ پر تنقید برداشت نہ ہوئی۔

قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

اور بعد میں تو اقبال نے خواجہ حافظ کے بعض افکار کی شدت سے پیروی کی ہے اور سطحیت اور ظاہر پرستی، مکر و فریب و ریا کے خلاف جو جہاد بالقلم کیا ہے وہ سب جانتے ہیں۔ اور یہ وہی شیوہ ہے جو حافظ نے اختیار کیا تھا۔

واغطان کاین جلوہ بر محراب و منبر می کنند
چون بہ خلوت می روند آن کار دیگر می کنند (۱۸)
می دہ کہ شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری ہم تزویر می کنند
گر مسلمانی از اینست کہ حافظ دارد
آہ اگر از پی امروز بود فردانی (۱۹)
بیا کہ مثل خلیل این طلسم در شکنیم
کہ جز تو ہرچہ درین دیر دیدہ ام صنم است اقبال

طواف کعبہ زدی گرد دیر گردیدی

نگہ بخویش نہ پیچیدہ ای دریغ از تو

ایک رشتہ اور بھی اقبال اور حافظ کا ہے۔ سب جانتے ہیں کہ اقبال کے پیرو مرشد مولانا روم تھے یعنی ایرانی شاعروں میں اقبال مولانا روم سے بہت متاثر تھے۔ لیکن مغربی شاعروں میں وہ سب سے زیادہ جرمنی کے گوئٹے کو پسند کرتے تھے اور اس کا سبب یہ تھا کہ وہ تعلیم کے سلسلے میں جرمنی میں رہے تھے اور انہوں نے یورپ کے شاعروں کا بغور مطالعہ کیا تھا اور گوئٹے کو اپنی فکر سے نزدیک پایا تھا۔ شاید اس کی وجہ یہ بھی ہو کہ یورپ کے شاعروں میں گوئٹے سب سے زیادہ مشرق پسند تھا اور وہ بھی مولانا روم کی

طرح سے عقل پر عشق کو ترجیح دیتا تھا، چنانچہ مولانا روم فرماتے ہیں:

پای استدالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود

علامہ اقبال نے پیام مشرق کو اسی گوئٹے کے دیوان غربی کے جواب میں لکھا تھا اور گوئٹے کا یہ "دیوان غربی" وہی کتاب ہے جس کو ہیگل بہت پسند کرتا تھا اور دوسرے جرمنی کے شاعر "ہائنے" نے اس دیوان گوئٹے کو "مغرب کا گلدستہ عقیدت مشرق کی طرف" کہا ہے اور بہت گرانقدر خیال کیا ہے جس طرح اقبال نے رومی اور دیگر ایرانی شاعروں سے اپنے اشعار اور فکر کو جلا دی ہے، اسی طرح گوئٹے نے اپنی فکر اور اپنے کلام کو حافظ اور دوسرے ایرانی شاعروں کے افکار سے جلا بخشی ہے (۲۰)۔

۱۸۱۲ء میں فاں ہیمر نے خواجہ حافظ کے دیوان کا پورا ترجمہ جرمن زبان میں شایع کیا اور اسی ترجمے کی اشاعت سے جرمن ادبیات میں مشرقی تحریک کا آغاز ہوا۔ یہ زمانہ جرمن قوم کے انحطاط کا زمانہ تھا مگر اسی زمانے میں حافظ کے اشعار نے جرمن قوم میں ایک نیا عزم، ولولہ اور جوش پیدا کر دیا اور حقیقت امر یہ ہے کہ جرمن قوم نے خواجہ حافظ شیرازی کے وسیلے سے مشرق کو جانا اور پہچانا ہے۔ عجیب مماثلت ہے اس بات میں کہ اقبال نے رومی سے متاثر ہو کر ایرانی ادب کا تعارف پہلے سے زیادہ ہم سے کرایا، ورنہ رومی کے فلسفہ کو جدید افکار والے کہاں مانتے تھے، لیکن رومی پر جو اعتراضات انحطاط و زوال و تصوف کی شاعری کے تھے اقبال نے اس کی تردید کرتے ہوئے اس کو ایک سرچشمہ امید فردا کی حیثیت دے دی اور اس کو فعالیت اور حرکت کا شاعر ثابت کیا اور اس کی راہنمائی میں اقبال نے فکر مشرق کو جسقدر متحرک بنایا سب جانتے ہیں۔ بالکل اسی طرح مشرق کے رکود و جمود کا جو تصور یورپ کی اقوام میں تھا اس کو گوئٹے نے دیوان مغرب لکھ کر

اور خواجہ حافظ شیرازی کے کلام سے الہام لے کر اس تصور ہی کو یکسر بدل ڈالا، ورنہ خواجہ حافظ کو بھی ایک دور انحطاط کا شاعر تصور کیا جاتا تھا۔ حیرت اسی بات پر ہوتی ہے کہ رومی نے برصغیر میں اقبال کے ذریعے اور خواجہ حافظ نے یورپ میں گوئٹے کے ذریعے قوموں کی افسردگی اور قنوطیت کو دور کیا اور ان میں زندگی کی نئی تڑپ پیدا کی۔ یہاں اہیائے اسلام کا دور شروع ہوا جس کے نتیجے میں پاکستان معرض وجود میں آیا اور وہاں مشرقی تحریک کا آغاز ہوا جس کے نتیجے میں گوئٹے کا "دیوان شرقی" معرض وجود میں آیا جس کا جواب علامہ اقبال نے "پیام مشرق" سے دیا۔

علامہ اقبال کو رومی کے اشعار میں اپنی ہی تصویر نظر آتی تھی اسبطرح گوئٹے کو بھی یہ احساس ہوتا تھا کہ شاید اس کی روح حافظ کے پیکر میں رہ کر مشرق کی سرزمین میں زندگی بسر کر چکی ہے، اور یہی سبب ہے کہ رومی، اقبال، حافظ اور گوئٹے کی شاعری میں ہم کو وہی زمینی مسرت، وہی آسمانی محبت، وہی سادگی اور وہی گہرائی وہی جوش و حرارت و حرکت اور وہی فرسودہ روایات و توہمات سے آزادی یکساں طور پر نظر آتی ہے اور یہ سب کے سب ہم کو لسان الغیب اور ترجمان اسرار نظر آتے ہیں اور ان کے الفاظ اگرچہ بظاہر سادہ ہیں، مگر ان میں رموز و اسرار کائنات کی ایک دنیا موجود ہے۔ حافظ نے اپنے وقت کے امرا، شعرا اور تیمور کو اپنی شخصیت سے متاثر کیا اور گوئٹے نے اپنے زمانے کے شعرا، ادبا اور نیپولین کو متاثر کیا۔ خواجہ حافظ کا شعر اور اس پر تیمور کا تبصرہ موجود ہے (۲۱)۔

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا

بخال ہندوش بخشم سمرقند و بخارا را

بعض لوگ کہتے ہیں کہ خواجہ حافظ اور تیمور کی ملاقات کی روایت صحیح نہیں معلوم ہوتی، کیونکہ خواجہ کا انتقال تیموری فتح

شیراز سے پہلے ہو چکا تھا ، لیکن ممکن ہے کہ یہ باتیں حافظ کا شعر سن کر تیمور نے کسی راوی سے کی ہوں اور اس نے خواجہ کیطرف سے یہ جواب دے دیا ہو کہ اسی غلط بخشی کی وجہ سے تو حافظ عمر بھر بینوا اور بے سرو سامان رہے . کیونکہ تیمور کا شیراز میں پہنچنا تو حافظ کی وفات کے بعد ہوا لیکن اس کا امکان قوی ہے کہ اشعار حافظ پہلے ہی سمرقند و بخارا پہنچ چکے ہوں گے اور یہ تبصرہ تیمور نے شعر حافظ کے کسی راوی سے کیا ہو گا . یا پھر یہ بھی ممکن ہے کہ امرائے تیمور میں سے کسی سے حافظ کی ملاقات ہوئی ہو اور یہ گفتگو ہوئی ہو ، کیونکہ امرائے تیمور حافظ کی زندگی ہی میں شیراز پہنچ چکے تھے .

بہرحال اقبال نے براہ راست خود بھی دیوان حافظ سے اثر قبول کیا ہے اور گوئٹے کے "دیوان مغرب" کے ذریعہ بھی جس کے جواب میں انہوں نے "پیام مشرق لکھا جو گوئٹے کے دیوان مغرب کے تقریباً سو سال بعد کی تصنیف ہے اور جس کا دیباچہ خود علامہ اقبال نے لکھا ہے (۲۲) . اگر جرمن ادبیات کا ترجمہ اردو زبان میں ہو جاتا تو پھر جرمن ادب پر جو مشرق کی گہری چھاپ ہے اس کا سبب ہماری سمجھ میں آتا اور حافظ ، گوئٹے اور اقبال میں جو فکری مماثلت پائی جاتی ہے وہ ہماری سمجھ میں آتی . ممتاز حسن احسن مرحوم نے اس سمت کچھ قدم اٹھائے تھے مگر ان کی تشویق نہیں کی گئی . آج بھی ہم کو ضرورت ہے کہ وہ جرمن ادب جو مشرقی تحریک سے متاثر ہوا ہے اس کا ترجمہ اردو میں کیا جائے .

اقبال پر ہی کیا منحصر ہے حقیقت میں اردو اور فارسی کے تمام شعرا پر برصغیر میں خواجہ حافظ کے انداز و افکار کا بڑا اثر ہے . امیر خسرو میر و غالب و انیس و نذراالاسلام سے لیکر جگر و جوش و عدم و حفیظ و فیض سب پر ان افکار کے اثرات نظر آتے ہیں . لیکن یہاں ہم پاکستان کے صرف ان فارسی گو شاعروں کا بطور نمونہ ذکر کریں گے جن کے کلام میں خواجہ حافظ کی پیروی کی جھلک نظر آتی ہے .

گرامی جالندھری (۱۸۵۶-۱۹۲۷ م) جو علامہ اقبال و عظامی (۱۸۹۸-۱۹۵۷ م) اور حفیظ جالندھری کے استاد تھے۔ انہوں نے گیارہ غزلیں حافظ کے تتبع میں لکھی ہیں کہ ان میں سے چند کے مطلع یہ ہیں:

شبای وصل و گوشہ، چشم عنایتی
 مائیم و زلف یار و مسلسل حکایتی (۲۲)
 خوش گردش است چرخ فلک را بہ کام ما
 لبریز شد ز بادۂ امید جام ما (۲۲)
 ای سرت کردم بگردان جام را
 شیشہ بشکن گردش ایام را
 اسیر گوشۂ چشم تو شہسوارانند
 شید نیم نگاہ تو شہر یارانند

گرامی سب سے زیادہ حافظ شیرازی کو پسند کرتے تھے، فرماتے ہیں۔

آوردہ ایم مطلع حافظ درین غزل
 در ذوق عارفان نمکین شد کلام ما

پیشاور کے رعنا کاظمی (۱۸۸۶-۱۹۳۱ء) نے بھی غزلیات حافظ کا استقبال کیا ہے۔ ایک غزل کا مطلع یہ ہے۔

تقصیر از آن رسیدہ ز انسان بہ غایتی
 داند کہ رحمت تو ندارد نہایتی (۲۵)

بہ الدین بانی (۱۸۲۳-۱۹۳۲ م) نے جو سندھ سے تعلق رکھتے تھے، شیوہ حافظ کے تتبع میں غزلوں کی غزلیں لکھی ہیں۔

این چہ شوری است کہ اندر ہمہ جامی بینم
 ہمہ آفاق پر از رنج و بلا می بینم (۲۶)

قلات کے سید غلام حیدر شاہ حنفی (۱۸۶۹-۱۹۵۱ م) نے بھی

اسی غزل پر غزل لکھی ہے .

اے فلک شور جہاں راچہ قدرمی بینم
روز و شب دور زمان زیر وزبر می بینم (۲۷)

کوئٹہ کے عابد شاہ عابد (۱۸۸۸-۱۹۲۹م) نے بھی حافظ کی پیروی کی ہے . ایک شعر یہ ہے .

پند حافظ توشنیدی کہ برو نیکی کن
عابد اقیمت آن بہ زگر می بینم (۲۸)

حافظ کے مریدوں میں اگر صوفی تبسم (۱۸۹۹-۱۹۷۸م) کا ذکر نہ کیا جائے تو ناانصافی ہوگی ان کی پوری شاعری پر خواجہ حافظ چھانے ہوئے ہیں خواہ اردو کا کلام ہو یا فارسی کا . ہر جگہ ہم کو حافظ کے افکار ، شوخی و بذلہ سنجی نظر آتی ہے . ان کا ایک شعر جو اس کی عکاسی کرتا ہے یہ ہے .

میان بادہ گساران ہجوم تفرقہ ہاست
کہ پیر میکدہ دانای راز باید و نیست

خواجہ حافظ کے استقبال میں جو غزل کی ہے اس کا مطلع یہ ہے :

خوشا نصیب کہ زیب کنار من باشی (۲۹)
قرار جان و دل بیقرار من باشی

زیب مگسی (۱۸۸۲-۱۹۵۲م) جو بلوچستان کے بیت بڑے فارسی گو شاعر ہیں انہوں نے خواجہ حافظ شیرازی کے اشعار پر تضمینیں لکھی ہیں . کچھ مخمس کی شکل میں ہیں جو "مخمسات زیب" کے نام سے شایع ہوئی ہیں .

جذب قلوب مردم تاثیر این دو حرف است
بر انتظام عالم تقریر این دو حرف است

نقش مراد دانا تحریر این دو حرف است
 آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است
 بادوستان مروت بادشمنان مدارا

زیب نے حافظ کے متعلق چند اشعار کہے ہیں۔ ایک شعر نمونے
 کے طور پر یہاں درج ہے (۲۰)۔

زیب بہ "حافظ" بود زمزمہ محفلم
 بزم عبث گردد ار باده شیراز نیست

پیشاور کے ایک اور فارسی گو شاعر ضیا
 جعفری (۱۹۰۵-۱۹۷۰ م) کا ذکر ضرور ہونا چاہیے کیونکہ وہ خواجہ
 حافظ کے بڑے معتقد تھے اور ادبی تحریکیں انہوں نے ہی اس علاقے
 میں شروع کیں اور ان کی غزلیات میں حافظ کا رنگ صاف جھلکتا
 نظر آتا ہے۔ رباعیات بھی حافظ و خیام کے انداز میں لکھی ہیں۔

مسلمانی و ایمانی نداری
 چہ دریایی کہ طوفانی نداری
 تو غارت گشته ای از دین ملّا
 کہ قالب داری و جانی نداری (۲۱)

سندھ کے ایک اور مشہور شاعر ادیب فیروز شاہی
 (۱۸۹۷-۱۹۷۲ م) جو خواجہ حافظ کے بہت معتقد تھے اور "سعدی
 سندھ" کے لقب سے معروف تھے، کہتے ہیں:

مست فیض حضرت رومی و حافظیم
 ہستیم مازمیکدہ این دو میگسار (۲۲)

لاہور کے نازش رضوی (۱۹۰۰-۱۹۷۲ م) نے خواجہ حافظ
 شیرازی کے اشعار کو تضمین کیا ہے۔

معاشران بہ جان نعرہ سروش این است
در این خرابہ فقط کار اہل ہوش این است
نصیحت یکی رند پیالہ نوش این است
نخست موعظہ پیرمی فروش این است
کہ از معاشر ناجنس احتراز کنید

لاہور کے ایک دوسرے شاعر۔ ادیب اور زبردست اخبار نویس
عبدالمجید سالک (۱۸۹۲-۱۹۵۹م) نے اپنے اردو اور فارسی کلام میں
حافظ کے مطالب کی پیروی کی ہے۔

چوزندہ ای بشنو شعر حافظ شیراز
کہ برد از دل رندان قرار و طاقت و ہوش
بنوش بادۂ ورنندی کن و بہ عیش گذار
مگر بہ پیش حریفان مشو ضمیر فروش (۲۴)

پنجاب کے انور فیروز پوری (تولد ۱۹۰۵م) نے بھی حافظ کی
مشہور غزلوں کی زمینوں میں غزلیات کی ہیں (۲۵)۔
مطلع:

ببین چہ شوخ طبیعت گناہگاراند
بہ داد جرم ز داور امید واراند
متاع ہر دو جہان را بہ ہیچ نستانند
بہ چشم اہل جان گرچہ خاکسارانند
کجاست منزل مقصود عاشقان یارب
کہ ہر دیار رسیدند و بی دیار انند

مقطع:

نوید بخشش ماقول حافظ است "انور"
کہ مستحق کرامت گناہگاراند

مطلع غزل دیگر:

محو آئینہ نظر بر رخ زیبا می کرد
کاش می دید کہ چشم چه تماشا می کرد

مطلع غزل دیگر::

والہ سبب زنخدان نظری نیست کہ نیست
ہست چاہی کہ بہ راہش خطری نیست کہ نیست

کراچی کے ایک اور مایہ ناز فارسی گو شاعر اور بزرگ صوفی محمد طاسین فاروقی ذہین (۱۹۰۷-۱۹۷۸م) جو حمید الدین ناگوری رحمۃ اللہ علیہ کے نواسے تھے (۲۶)، وہ بھی خواجہ حافظ کو اپنا پیرو مرشد مانتے تھے اور غزل گوئی میں دبستان حافظ سے تعلق رکھتے تھے۔ یہاں اختصار کو مد نظر رکھتے ہوئے بس جوش (۱۸۹۸-۱۹۸۲م) کا ذکر اور کرنا چاہتے ہیں۔ جو خود اپنی شاعری کا ذکر حافظ کے حوالے سے کرتے ہوئے رقمطراز ہیں (۲۷)

"شاعری کہ از ہمہ بیشتر شعر مراتحت تأثیر خود گذاشته،
مغنی اعظم است از خاک پاک شیراز کہ بہ "حافظ" نامیدہ می شود۔

برزمینیکہ نشان کف پای تُو بود
سالہا سجده صاحب نظران خواهد بود

حافظ را در جوانی من بایک ولولہ تشنج آمیزی و وارفتگی عجیبی مطالعہ کردم و آن را بقدری زیاد خواندم کہ تا بحال در حدود سی نسخہ از دیوانش بہ دست من مانند گریبان عاشق چاک و در ہوا پرپر شدہ است متأسفانہ بنابر عدم تشویقی یا بد ذوقی، مردم معمولاً حافظ را بہ عنوان شاعری غزل گومی شناسند اما ہر کسی کہ با پراگندہ اندیشنی غزل آشناست، ہرگز چنین عقیدہ عامیانہ را کہ در واقع سراسر بہ حکم اتہام ہی جایی می باشد، نسبت بہ حافظ قبول نخواہد کرد۔ اشخاصیکہ بہ مطالعہ عمیق اشعارش پرداختہ و تفحص کاملی پیرامون افکار و اندیشہ

به عمل آورده اند، بخوبی آگاہ اند که در تمام غزلهای آن نابغه عصر یک ربط معنوی شگرفی و تسلسل ژرفی به چشم می خورد که در دایره تعریف غزل، حکم شجر منوعه را دارد و به زبان قانون غزل به، "یاغی گری" معروف و به اصطلاح فقهی آن به "گناه بزرگ" نامیده می شود.

در طرز بیان حافظ چنان موسیقی افسانه انگیز و رقص و سرود رومان خیزی وجود دارد و طوری روی پیشانی وی کلاه شاعری بایک زاویه عجیب مستی ریز و انداز وجد آوری کج گذاشته شده است که روح در مقابل آن به جنب و جوش افتاده و شروع به رقصیدن می کند.

در آخر باید اضافه کنم و نهایت افتخار من در این است که تمام تارو پود شاعری ام ساخته و پرداخته کارخانه هایی است که در کنار آب رکناباد و در جوار گلگشت مصلا، بنا شده بود تمام کسانی که خواستار به وجود آوردن ادب در زبان اردومی باشند، باید با گوش باز بشنوند اگر چنانچه آنها از طواف دور حرم ایران باز بایستند، خواهند مُرد، و به هیچوجه نخواهند توانست، به مقامی بلند که به کعبه ابدیت نامیده می شود، برسند.

مرا عہدی است با ایران کہ تاجان دریدن دارم
ہواداری کوش راچو جان خویشتن دارم
اور اب چند شعر جوش مرحوم کے جو اپنے کو زندگی میں
مرحوم لکھنے لگے تھے.

ادب کر اس خراباتی کا جس کو جوش کہتے ہیں
کہ یہ اپنی صدی کا حافظ و خیام ہے ساقی

خوشا طالع کہ باز آمد بہ شہرم آن شہ خوبان
بلای بندگی آشوب دین غارتگر ایمان

سراپا نغمہ و نور و نشید و ناز و نیرنگی
 سراسر خوشدل و خوش پیکر و خوش چشم و خوش الحان
 وطن بستان دهن کوثر بدن نسرين، سخن بربط
 حیا جوهر ادا خنجر وفا مرہم جفا پیکان
 شیر و زود رنج و دیر مہر و آشنا دشمن
 وفا بربط جفا در دل گران کفر و سبک ایمان

ظاہر ہے اگر جوش حافظ کے غائبانہ مرید نہ ہوتے تو یہ
 سلاست و روانی اور فصاحت و بلاغت اور یہ تراکیب و اصطلاحات و
 استعارات کی کثرت ان کے کلام میں کہاں سے ہوتی۔ حافظ نے تو
 ہمارے دیس میں آکر شاعری کی دنیا میں ایک قیامت پیا کردی۔

بہ شعر حافظ شیراز می رقصند و می نازند
 سیہ چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی
 اسی لئے اختر شیرانی (۱۹۰۵-۱۹۳۸) نے دیوان حافظ کو
 "قرآن جان شعر" کہا ہے۔

پاورقی

۱. ز درد دوست نگویم حدیث جز با دوست
 دیوان حافظ بتصحیح پرویز ناتل خانلری. چاپ دوم با تجدید نظر
 ۵۱۳۶۲ ش شرکت افست (سہامی عام)، تہران. ص-۲۵۳
۲. با دوستان تلمطف بادشمنان مدارا ایضاً غزل ۵، صفحہ ۲۷.
۳. حیات حضرت خواجہ حافظ شیرازی از علامہ شبلی نعمانی.
 دیوان خواجہ حافظ شیرازی (داکتر محمد قزوینی کے صحیح ترین
 نسخے کے مطابق) مترجم و محشی شمس بریلوی ایجوکیشنل پریس
 کراچی ۵۱۳۹۱ صفحہ ۱۲.

۲. ایضاً. صفحہ ۱۲.
۵. ایضاً. صفحہ ۲۳۵ (قصیدہ در مدح قوام الدین محمد الملقب
به صاحب عیار وزیر شاه شجاع).
۶. دیوان حافظ بتصحیح پرویز خانلری. ص ۶۲۱.
۷. ایضاً. صفحہ ۸۹۳.
۸. ایضاً. ص ۲۰۲. دیوان با ترجمہ شمس بریلوی (عشقت رسد
بفر یاد ارخود لسان حافظ). ص ۱۲۵.
۹. شعرای فارسی زبان پیشاور تالیف دکتر نذیر میرزا برلاس
. ص ۱۲۹ (نسخہ خطی در کتابخانہ نگارندہ این مقالہ).
۱۰. دیوان حافظ. مترجم شمس بریلوی. صفحہ ۱۲.
۱۱. دیوان حافظ. خانلری. ص ۲۷۲.
۱۲. دیوان لسان الغیب حافظ شیرازی. پژمان بختیاری. چاپ
ششم. ۱۳۳۵ خ. کتابخانہ ابن سینا. صفحہ بیست و نہم.
- ۱۲ الف تاریخ ادبیات ایران برازن از سعدی تا جامی ترجمہ
علی اصغر حکمت تہران ۱۳۳۹ ش. صفحہ ۲۸۱.
۱۲. دیوان مطابق نسخہ قزوینی. مترجم شمس بریلوی (دیوان
بتصحیح خانلری میں "غلط گفتہ" ہے ص ۳۱۰).
۱۲. شکر شکن شوند کنور طوطیان ہند + زین قند فارسی کہ
به بنگالہ می رود اس طرح بھی بعض نسخوں میں آیا ہے).
۱۵. دیوان حافظ. خانلری. ص ۲۵۲.
۱۶. دیوان حافظ یا ترجمہ اردو از قاضی سجاد حسین. ناشر
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۸۲ م دیوان حافظ بتصحیح
پرویز خانلری میں یہ شعر نہیں ہے

۱۷. ایضاً. ص ۱۸۱. نسیم خاک مصفا و آب رکن آباد دیوان چاپ
مؤسسہ مطبوعات علمی. قطعہ کوچک ۱۲۲۰ خ صفحہ ۹۶.
۱۸. دیوان حافظ مترجم اردو. شرح و سوانح از خواجہ محمد
عباد اللہ اختر. مطبوعہ لاہور ص ۲۷۷.
۱۹. لسان الغیب حافظ شیرازی. پزمان بختیاری. چاپ ششم
۱۲۲۵ خ کتابخانہ ابن سینا ص ۲۷۲.
۲۰. دیباچہ پیام مشرق ز گوته، دیوان شرقی ترجمہ شجاع
الدین شفا. تہران ۱۲۲۷
۲۱. حیات خواجہ حافظ از علامہ شبلی نعمانی. دیباچہ دیوان
حافظ با ترجمہ شمس بریلوی کراچی ۱۲۹۱ھ ص ۱۸.
۲۲. دیباچہ پیام مشرق.
۲۳. دیوان گرامی، چاپ شیخ مبارک علی، لاہور، سال چاپ ندارد.
ص ۸۷ حافظ کا مطلع یہ ہے ای قصہ بہشت زکوبت حکایتی + شرح
جمال حورزرویت روایتی.
۲۴. دیوان گرامی ص ۹۲. تمام اشعار گرامی ان کے دیوان سے
نقل کئے گئے ہیں)
۲۵. فارسی گویان پاکستان از دکتر سید سبط حسن رضوی.
ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۷۲ء ص ۱۲۲.
۲۶. ایضاً. صفحہ ۱۲۶.
۲۷. شعر فارسی در بلوچستان. دکتر محمد انعام الحق کوثر.
کویتہ. ۱۹۶۸م.
۲۸. فارسی گویان پاکستان. صفحہ ۲۲۸.
۲۹. مشاعرہ تالیف میرزا تورس زادہ. دوشنبہ. مرکز تاجیکستان
۱۹۶۷م. ص ۲۶۲.

۲۰. دیوان زیب مگسی. چاپ منشی نولکشور لکھنؤ. ۱۹۲۶.
صفحہ ۷۱.

۲۱. ادبیات سرحد جلد سوم فارغ بخاری صفحہ ۲۲۸.

۲۲. فارسی گویان پاکستان. صفحہ ۲۹۹.

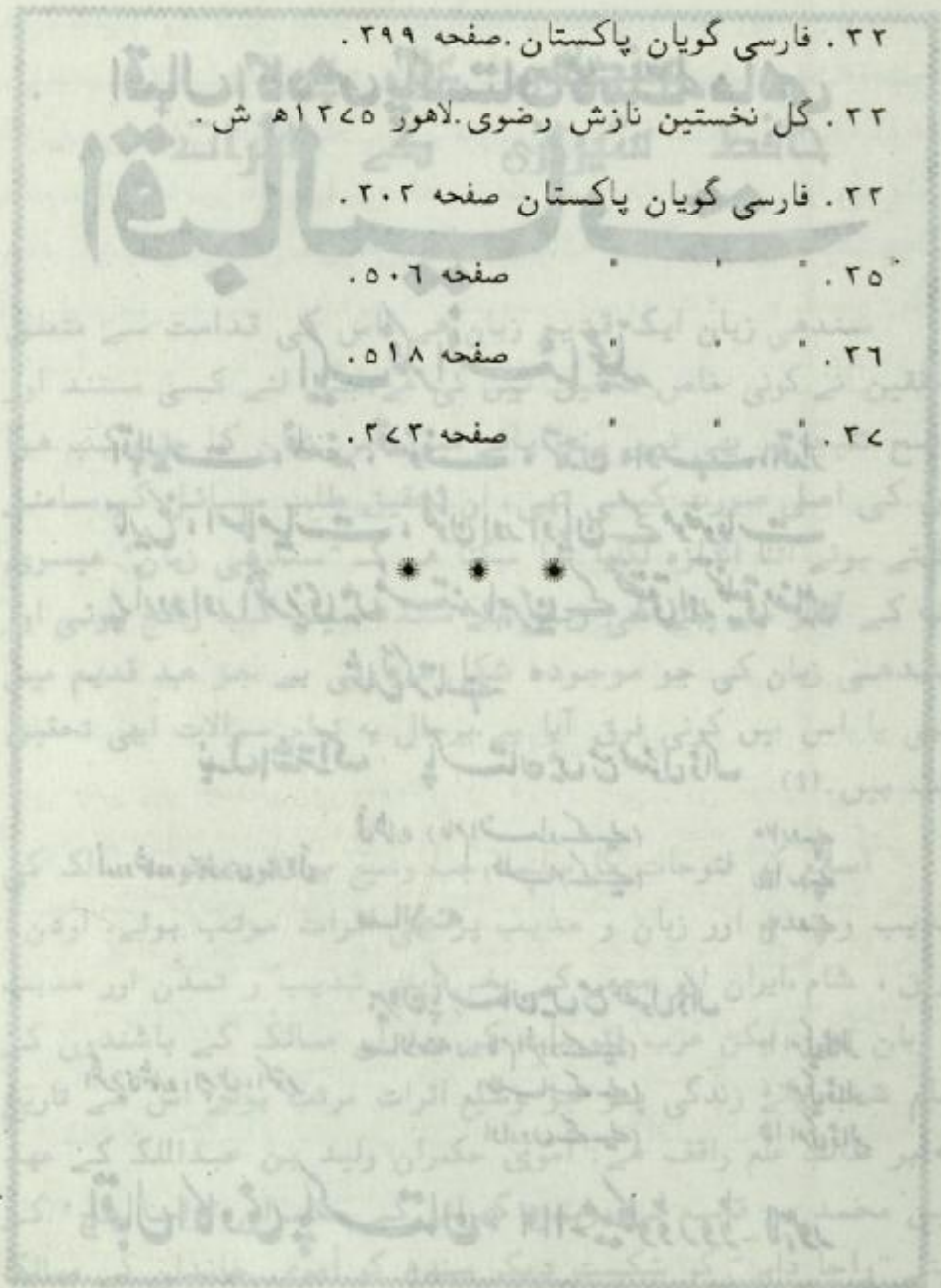
۲۳. گل نخستین نازش رضوی. لاہور ۱۳۷۵ھ ش.

۲۴. فارسی گویان پاکستان صفحہ ۲۰۲.

۲۵. صفحہ ۵۰۶.

۲۶. صفحہ ۵۱۸.

۲۷. صفحہ ۲۷۲.



محرورہ میں شامل کر لیا.

اس فتح کے ہی اثرات صرف دور شروع ہوتے جو مذکورہ بالا

۱۱۷۔ اقبال اکیڈمی پاکستان کا سٹہ ماہی، ۱۱۷۔ میکلوڈ روڈ۔ لاہور۔
۱۱۸۔ اقبال اکیڈمی پاکستان کا سٹہ ماہی، ۱۱۷۔ میکلوڈ روڈ۔ لاہور۔
۱۱۹۔ اقبال اکیڈمی پاکستان کا سٹہ ماہی، ۱۱۷۔ میکلوڈ روڈ۔ لاہور۔

اقبال اکیڈمی پاکستان کا سٹہ ماہی

اقبالیات

ایک فکر انسا مجلد

اقبالیات، فلسفہ، تصوف، تمدن، ادب، اقدار
تاریخ، اسلامیات، فنون اور ادیان کے موضوعات
پر اردو اور انگریزی میں مستند ماہرین کے تحقیقی اور تخلیقی مضامین
شائع کرتا ہے۔

بدل اشتراک پاکستان میں مع محصول ڈاک

۲۰ روپے فی شمارہ (عام افراد کے لیے)
۱۵ روپے (طلباء کے لیے)
۶۰ روپے سالانہ

اردو شمارہ: جنوری، جولائی

بیرون پاکستان میں مع محصول ڈاک

۱۰ امریکی ڈالر سالانہ: (عام افراد کے لیے)
۶ امریکی ڈالر (طلباء کے لیے)
۱۵ امریکی ڈالر اداروں کے لیے

انگریزی شمارہ: اپریل، اکتوبر

اقبال اکیڈمی پاکستان، ۱۱۷۔ میکلوڈ روڈ۔ لاہور

میر خادم حسین تالپور
شعبہ فارسی سندھ یونیورسٹی جام شورو

سندھی غزل پر حافظ شیرازی کے اثرات

سندھی زبان ایک قدیم زبان ہے۔ اس کی قدامت سے متعلق محققین نے کوئی خاص تحقیق نہیں کی ہے۔ جس لئے کسی مستند اور واضح نتیجہ پر بھی نہیں پہنچ پائے ہیں۔ اس زبان کا جنم کب ہوا اس کی اصلی صورت کیسی تھی۔ ان تحقیق طلب مسائل کو سامنے رکھتے ہوئے اتنا اندازہ لگایا جا سکتا ہے کہ "سندھی زبان" عیسوی سنہ کے آغاز سے پہلے کی زبان ہے سندھ میں کب رائج ہوئی اور سندھی زبان کی جو موجودہ شکل ہے وہی ہے جو عہد قدیم میں تھی یا اس میں کوئی فرق آیا ہے۔ بہر حال یہ تمام سوالات ابھی تحقیق طلب ہیں۔ (۱)

اسلام کی فتوحات کا سلسلہ جب وسیع ہوا تو مفتوحہ ممالک کی تہذیب و تمدن اور زبان و مذہب پر بھی اثرات مرتب ہوئے۔ اردن، عراق، شام، ایران اور مصر کے پاس اپنی تہذیب و تمدن اور مذہب و زبان تھی۔ لیکن عرب فتوحات کے بعد ان ممالک کے باشندوں کے تمام شعبہ ہائے زندگی پر جو وسیع اثرات مرتب ہوئے اس سے تاریخ کہ ہر طالب علم واقف ہے۔ اموی حکمران ولید بن عبدالملک کے عہد میں محمد بن قاسم نے برہمن گھرانے کے حکمران "راجا چچ" کے بیٹے "راجا داہر" کو شکست دیکر سندھ کو اموی خاندان کے ممالک محروسہ میں شامل کر لیا۔

اس فتح کے وہی اثرات مرتب ہونے شروع ہوئے جو مذکورہ بالا

ممالک میں مرتب ہو چکے تھے۔ اب سندھی ثقافت نے عربوں کے اثر کے تحت ایک نیا رخ اختیار کیا۔ اس وادی کے باشندوں نے جو مہذب اور علم دوست تھے جلد ہی اسلامی علوم حدیث، تفسیر، فقہ، نحو، اور عربی شاعری میں مہارت حاصل کر کے اسلامی دنیا میں بڑا نام پیدا کیا۔ خود بڑے عرب علماء کی قادر الکلامی کا اعتراف کرتے ہوئے عربی علم و ادب کی تاریخ میں ان سندھی علماء کو اہم مقام دیا ہے۔ اور آج صدیاں گزر جانے کے بعد بھی ان کو وہی بلند مقام اور وقار حاصل ہے۔ ان کی بلند پایہ تصنیفات اور تالیفات اس کی گواہ ہیں۔

سلطان محمود غزنوی کی فتوحات کے بعد عربی کی جگہ فارسی زبان نے لے لی اس طرح فارسی حاکم کی زبان کی حیثیت سے برصغیر ہندو پاکستان میں داخل ہوئی۔ حقیقت میں ایران و سندھ کے تعلقات عہد قدیم سے چلے آئے ہیں۔ تاریخ اور شاہ نامہ میں اس کا احوال ملتا ہے۔ لیکن چونکہ سندھ کی اپنی زبان تھی اس لئے اس ملک کے باشندے اسی کو ذریعہ اظہار بنائے ہوئے تھے البتہ یہ ایک حقیقت ہے کہ سارے ہندوستان میں فارسی زبان نے غزنوی عہد میں اپنے پیر جمانے اور سرکار اور دربار کی زبان ہونے کی حیثیت سے حکمرانوں، امرا، شعرا اور مدارس کی زبان بھی ہو گئی (۲) سندھ میں غزنوی دور صرف ۲۶ سال تک رہا۔ اس کے بعد سومرا اور ان کے بعد سمہ خاندان اقتدار میں آیا لیکن چونکہ یہ دونوں حکمران خاندان دہلی کے حکمرانوں کے تحت رہے اور دہلی دربار کی زبان فارسی تھی اس لئے یقیناً سندھ اور ہند کے درباروں میں مراسلت کی زبان فارسی ہی تھی اس طرح واضح ہوا کہ سندھ کا دربار فارسی زبان سے آشنا رہا ہے۔

"سندھ میں فارسی شاعری کی ابتدا"

سندھ میں وہ کون سی شخصیت تھی جس نے سب سے پہلے فارسی میں نغمہ سرانی کی۔ اس سرزمین پر تصوف اور مجاز کے

جذبات کو فارسی زبان کا خوبصورت لباس پہنا کر ہمارے سامنے پیش کیا کہ آج صدیاں گزرنے کے بعد بھی اس زبان شیرین کی گونج قائم ہے اس کیلئے حتمی طور پر تو کچھ نہیں کہا جا سکتا مگر ساتویں صدی ہجری میں دو ایسے بزرگوں کا کلام ملتا ہے جو باہر سے سندھ میں تشریف لائے اور یہاں بودوباش اختیار کی یہ سومرہ خاندان کا دور حکومت تھا۔ ان بزرگوں میں سے ایک علی بن حامد کوفی تھے جو ۵۶۱۲ سے کچھ عرصہ پہلے وارد ہوئے اور دوسرے حضرت قلندر لال شہباز عثمان مرندی ہیں جو ساتویں صدی ہجری کے وسط میں ۵۶۲۹ میں سیوستان (سیوہن) تشریف لائے اور وہیں رہائش اختیار کی۔ حکیم فتح محمد سیوہانی نے آپ کی آمد سے متعلق مندرجہ ذیل قطعہ تاریخ دیا ہے۔ (۲)

چون باز آشیان قدس شہباز
سیوستان را نموده جنت آسا
خرد تاریخ آن از روی اخلاص
”نمود آفتاب دین“ بگفتا

(۲) (۵۶۲۹)

علی بن حامد بن ابوبکر کوفی نے قاضی اسماعیل بن علی ثقفی کے خاندان میں سے کسی کی عربی میں لکھی ہوئی سندھ کی تاریخ کو فارسی میں ترجمہ کیا جو بعد میں چچ نامہ (فتح نامہ) کے نام سے مشہور ہوئی۔ اس کے مقدمہ میں علی کوفی نے ملتان کے حاکم ناصرالدین قباچہ کی مدح میں کچھ شعر لکھے ہیں۔ جن کو فارسی کے پہلے اشعار کہہ سکتے ہیں اس مدح کے پہلے دو شعر یہ ہیں۔ (۲)

خسرو ملک بر تو خرم باد
نخل گیتی ترا مسلم باد
از تو آباد ظلم ویران شد
به تو بنیاد عدل محکم باد

اس کے علاوہ ہمیں حضرت شیخ عثمان مروندی قلندر شہباز کا کلام ملتا ہے۔ آپکا مزار مبارک شہر سوہن میں ہے۔ مؤرخین کا خیال ہے کہ آپ "مروند" کے نیس بلکہ "مرند" کے رہنے والے تھے جو آذربائیجان کا ایک شہر ہے۔ حکیم فتح محمد سوہانی نے اپنی تصنیف "قلندر نامہ" میں ایک قطعہ دیا ہے جس سے قلندر شہباز کی ولادت، عمر اور وفات کا سال برآمد ہوتا ہے۔

بجو تاریخ شمس الدین عثمان
بدرکن رنج از فلک کرامت (۵۵۲۸)

زمن عرش "ولی اللہ" وفاتش. سروش غیب می گوید "برحمت"
(۵) (۵۶۵۰)

حضرت قلندر شہباز کی کئی غزلیں ملتی ہیں جن میں تصوف کی سرمستی پائی جاتی ہے۔

رقصیم برقصیم کہ خوبانِ جہانیم
نازیم بنازیم کہ در عین عیانیم
نہ آہیم نہ بادیم نہ خاکیم نہ آتش
مائیم ہر صورت و تاگون و مکانیم
در عقل نہ گنجیم کہ آن نور خدانیم
در فہم نہ آئیم کہ بی نام و نشانیم
شہباز پریدیم راز خویش گذشتیم
بادوست لجانیم و بی دوست ندانیم (۶)

"سندھی فارسی گو شعرا"

سندھ میں سمہ خاندان کے دور حکومت (۱۵۲۱-۱۲۲۲ء) میں چند فارسی گو شعرا کے نام ملتے ہیں وہ یہ ہیں۔ جام جونہ، شیخ حماد جمالی، شیخ علی لنگوٹیہڑ، جام نظام الدین نندہ اور مخدوم بلاول

میر علی شیر قانع نے ان کا کلام مقالات الشعرا میں محفوظ کر

لیا ہے۔ جو ذیل میں درج کیا جاتا ہے۔

شیخ حماد جمالی۔

دو گرزک بوریا و پوستگی
این قدر بس بود جمالی را
دلکی پرز درد دوستگی
عاشق اندولا اوبالی را (۷)

شیخ عیسیٰ لنگوٹیہ

میر قانع لکھتے ہیں کہ یہ اشعار عیسیٰ لنگوٹیہ نے شیخ حماد جمالی کے جواب میں لکھے تھے۔

قید باشد حکیم در رہ دوست
گر تو آزاده ای بس است ترا
دو گرزک بوریا و پوستگی
دلکی پرز درد دوستگی (۸)

جام نظام الدین عرف جام نندہ

ای آنکہ ترا نظام الدین میخوانند تو مفتخری مرا چنین میخوانند (۹)

مخدوم بلال

در راه خدا از سر قدم باید ساخت
سرمایہ اختیار خود باید باخت
کفر است خود نمائی بہ جهان
از خویش برون وسوی او باید تاخت (۱۰)

ان اشعار کے مطالعے سے معلوم ہوتا ہے کہ یہ نہ صرف تصوف کے خیالات سے معمور ہیں بلکہ ان میں عروض کی پختگی بھی پائی جاتی ہے۔ اور یہ پختگی اس بات کو عیاں کرتی ہے کہ سندھ میں فارسی زبان کافی طویل عرصہ سے رائج اور مقبول تھی، اور مقامی شعراء اپنے خیالات کا اظہار اس زبان میں بڑی روانی سے کرسکتے تھے۔

ارغون ترخان اور مغل دور

سمہ خاندان کے زوال کے بعد سندھ میں ارغون دور شروع ہوا (۱۵۲۲-۵۵-۱۵۵۲ء) شاہ بیگ ارغون کی وفات کے بعد اسکا بیٹا شاہ حسن تخت نشین ہوا۔ کیونکہ وہ لا ولد تھا اس لئے اس کی وفات کے بعد سندھ دو حصوں میں تقسیم ہو گیا۔ زیریں سندھ میرزا عیسیٰ بیگ ترخان اور بالائی سندھ سلطان محمود خان کے قبضہ میں آگیا۔ سلطان محمود خان بکھری نے اپنی زندگی میں ہی یہ فیصلہ کر دیا تھا کہ ان کی وفات کے بعد بالائی سندھ اکبر بادشاہ کے قبضہ میں دے دیا جائیگا البتہ زیریں سندھ میں ترخان برسراقتدار رہے آخر کار میرزا عیسیٰ ترخان کے پوتے میرزا جانی بیگ کو ایک سال کی مسلسل جنگ کے بعد میرزا عبدالرحیم خان خانان نے مناسب شرائط پر معاہدہ صلح پر راضی کر لیا جس کے بعد ملک سندھ مغلوں کے قبضہ میں آگیا۔

ارغون ترخان اور مغل دور میں فارسی ایک طویل عرصہ تک سرکار دربار مکتب اور مدارس کی زبان رہی جس کی وجہ سے سندھ میں فارسی نے اپنی بنیادیں اتنی مضبوط کر لیں کہ مغلوں کے بعد آنے والے کلہوڑہ اور تالپور خاندانوں کی حکومتوں کے دور میں بھی فارسی سرکاری اور درباری زبان رہی اور اسکا طوطی بولتا رہا حقیقت میں ارغون و ترخان خاندانوں کی آمد کے ساتھ ہی فارسی زبان اپنے پورے جاہ و جلال اور علم و ادب کے ساتھ سندھ میں وارد ہوئی دوسری طرف ہندوستان پر ظییرالدین بابر کا قبضہ ہو گیا تو تیموری شہزادوں کے اجڑے ہوئے درباروں کے شعراء اور علماء نے سندھ اور ہند کیطرف رخ کیا اور بہت بڑی تعداد میں یہاں آئے مغل دربار نے ہندوستان اور سندھ میں ان کا کھلے دل سے استقبال کیا۔

ارغون و ترخان دور میں بہت سے شعراء سندھ آئے جن میں سے شاہ جہانگیر ہاشمی اور حیدر کلچ بھی شامل تھے۔ شاہ بیگ

ارغون بڑے عالم اور شاعر تھے۔ نفسی آپ کا تخلص تھا۔ شاہ حسن بیگ بھی شاعر تھے اور سپاہی تخلص کرتے تھے۔ مختلف تذکروں میں ان کا کلام ملتا ہے۔ ترخان حکمران بھی شاعر تھے اور شعرا کی سرپرستی کرتے تھے۔ میر علی شیر قانع نے میرزا باقی بیگ اور میرزا جانی بیگ جن کا تخلص حلیمی تھا ان کا نمونہ کلام مقالات الشعرا میں دیا ہے۔ میرزا غازی بیگ میرزا جانی بیگ ترخان اپنے اپنے والد کی وفات کے بعد سندھ کے صوبیدار ہوئے لیکن آپکا زیادہ وقت قندھار میں گزرا وہاں میرزا موصوف نے دربار کو جن شعراء اور علماء سے سجایا ان کی تعداد بہت زیادہ ہے۔ تفصیل کیلئے پیر حسام الدین راشدی صاحب کی کتاب "مرزا غازی بیگ اور اسکی بزم ادب" دیکھنا چاہیئے شعراء اور علماء کی آمد کے ساتھ فارسی علم و ادب بھی آیا اور اس طرح فارسی زبان و ادب کے ساتھ تمام اصناف ادب بھی رائج ہوئیں۔

"سندھی غزل کی ابتدا"

سندھی فارسی گو شعرا نے فارسی کے ساتھ اپنی زبان سندھی میں بھی غزل کہنے کا سلسلہ شروع کیا، عبدالوہاب جو سندھی میں "سچل" تخلص کرتے تھے اور فارسی میں "آشکار" تخلص کرتے تھے سندھی غزل کے پہلے بڑے شاعر ہیں۔ ان کے علاوہ میر عبدالحسین سانگی فضل محمد ماتم، غلام محمد شاہ گدا، حافظ حامد ٹکھڑانی محمد ہاشم "مخلص" مرتضائی ٹھٹوی، علی نواز علوی، غلام سرور، فقیر حاجی محمود خادم، میرزا قلیچ بیگ، بلبیل، حکیم فتح محمد سوهانسی، میاں علی محمد قادری، وغیرہ بہت سی سندھی غزل گو شعرا بلکہ صاحب دیوان شعرا ہوئے ہیں۔

بابائے سندھی غزل حضرت سچل سرمست کو کہا جاتا ہے لیکن کچھ قدیم بیاضوں میں نور محمد "خستہ" کا نام ملتا ہے، جو بارہویں صدی ہجری کے وسط (۱۱۷۱ء) میں زندہ تھے آپ نے کلہوڑہ دور (۱۷۸۲-۱۷۷۰ء) کے مشہور و معروف عالم مولانا محمد

ہاشم ٹھٹوی سسے تعلیم حاصل کی، خستہ کا نام سندھی شاعری میں بڑا اہم ہے کیونکہ وہ "سندھی غزل" کا پہلا شاعر ہے جس نے اس صنف کو سندھی میں رائج کیا، ان کے کلام میں فارسی مصرعے بھی ہیں، غزل کے ہر شعر میں مصرعہ اولیٰ اس نے فارسی میں موزوں کیا ہے کسی دوسرے شاعر کے شعر کو تضمین نہیں کیا، آپ کے میسر شدہ کلام میں ایک غزل ہے، اس غزل میں پہلے تین اشعار کے مصرع اولیٰ فارسی میں ہیں اور مقطع میں مصرعہ ثانی فارسی میں ہے، چوتھے اور پانچویں نمبر پر آنے والے شعروں کے دونوں مصرعے سندھی میں ہیں، (۱۱)

غزل ملاحظہ ہو۔

حشر تھیرو، آفتاب لایوتاب
 تابرافگندی از رخ تونقاب
 (ترجمہ) تیرے آفتابِ رخ نے ایسا تاب دکھایا گویا حشر بپا ہو گیا ہے،

آن منم کز تصادم ہجران
 روز و شب تھو رہان بے خورد و خواب
 (ترجمہ) میں تیرے ہجر میں روز و شب بے خورد و خواب رہتا ہوں،

کشتی عمر من بہ بحر غمت
 لہر لوڈن ہٹی کی غرقاب
 (ترجمہ) میری زندگی کی کشتی تیرے بحرِ غم میں لہروں اور طلاطم کے ہاتھوں غرقاب ہو گئی،

تابش حسن بے مثال سنندء
 برہ ذی بیوری کیو بیتاب کیا
 (ترجمہ) تیرے حسن بے مثال کی تابش نے داغِ جدائی دیکر ہمیں بیتاب کیا،

محب ماٹانہ کرمٹھا موں سان
 جو برو خصلتوں سکھیں تھو خراب
 (ترجمہ) میرے میٹھے محبوب مجھ سے غمزے نہ کر خو برو یہ
 بُری خصلتیں کیوں سیکھتے ہو۔

خستہ و خوار منجھ و سئی جنین
 نیست دیگر کسی ز شیخ و شاب
 (ترجمہ) و سئی کے گاؤں میں میری طرح خستہ و خوار جوانوں
 اور بوڑھوں میں کوئی دوسرا نہیں ہے۔

اس غزل کے مطالعہ سے اور خاص طور پر ان دو شعروں کو
 پڑھنے سے جو مکمل طور پر سندھی زبان میں ہیں ایسا محسوس
 ہوتا ہے کہ یہ پہلی کوشش نہیں ہے بلکہ اس سے پہلے بھی سندھی
 غزل لکھی گئی جو محفوظ نہ رہ سکی اور ہم تک نہ پہنچ سکی ہے۔

سندھی زبان کے پہلے صاحب دیوان شاعر خلیفہ گل محمد گل
 ہالائی ہیں۔ آپ ۱۸۰۹ء میں پیدا ہوئے تدریس کا مشغلہ آپکو ورثہ
 میں ملا تھا۔ تحصیل و تکمیل علم کے بعد صوفیا اور خدا رسیدہ
 بزرگوں کی صحبت اختیار کی جس کی برکت سے شعروشاعری سے
 محبت پیدا ہوئی سندھ میں گل محمد گل پہلے شخص ہیں جنہوں نے
 الف ب - کی ترتیب سے اپنا دیوان مرتب کیا۔ اس سے پہلے سندھ
 میں موزوں اور عروضی شاعری کی ابتدا ہو چکی تھی لیکن اس سے
 قبل کوئی شاعر اپنے موزوں اور عروضی کلام کو دیوان کی شکل میں
 ترتیب نہ دے سکا تھا۔ گویا سندھ میں پہلا صاحب دیوان شاعر ہونے
 کا سہرا آپ ہی کے سر ہے۔ (۱۲)

سندھی غزل کیونکہ سندھی فارسی گو شعرا کے زیر سایہ
 شروع ہوئی اور پروان چڑھی اس لئے اس میں فارسی غزل کی ساری
 خصوصیات مکمل طور پر منتقل ہو گئیں جب ہم سندھی غزل کا
 مطالعہ کرتے ہیں تو اس میں -

(۱) فارسی شعرا سے عقیدت (۲) فارسی غزلیات پر تضمین

- (۲) زیر اضافت (۲) فارسی محاورے (۲) شاعری
 (۵) ایرانی شعرا کے خیالات (۶) ایرانی شعرا کی غزلوں
 کے تراجم
 (۷) باغ و بہار (۸) موسم خزاں
 (۹) گل و بلبل (۱۰) شمع و پروانہ
 (۱۱) می و میخانہ (۱۲) پیرِ مغان
 (۱۳) محتسب زاہد و شیخ (۱۴) ناصح

"ایرانی شخصیات"

- (۱۵) شہنشاہ (۱۶) بہزاد و مانی
 (۱۷) شیرین فرہاد (۱۸) وامق و عذرا
 (۱۹) یوسف و زلیخا (۲۰) لیلیٰ مجنوں
 (۲۱) محمود و ایاز (۲۲) صنم
 (۲۳) بت (۲۴) ترک

حسن و عشق

- (۲۵) حسن کی مدح سرائی (۲۶) قدیار
 (۲۷) زلف یار (۲۸) رخ
 (۲۹) خال رخ (۳۰) دھن و لب دوست
 (۳۱) لولوی دندان (۳۲) چشم میگون
 (۳۳) مژگان و ابرو (۳۴) چاہ زرخدان
 (۳۵) عشق (۳۶) دشنام دلبر
 (۳۷) رقیب (۳۸) کوچہ یار
 (۳۹) تربت عاشق (۴۰) سوال و جواب وغیرہ (۱۴)

سندھ کے غزل گو شعرا پر ایران اور ہندوستان کے بہت سے شعرا کا اثر ہے، ان شعرا نے اپنے کلام میں اپنے پسندیدہ شعرا کا

ذکر کیا ہے اور اپنی عقیدت کے پھول نچھاور کئے ہیں ایرانی شعرا میں سے فردوسی رومی سعدی نظامی اور جامی وغیرہ ہیں لیکن حقیقت یہ ہے کہ سندھ کے غزل گو شعرا جس شاعر سے سب سے زیادہ متاثر نظر آتے ہیں وہ حضرت حافظ شیرازی ہیں۔

ہندوستانی فارسی غزل گو شعرا میں سے وہ امیر خسرو، فیضی اور بیدل کے مداح ہیں شعرائے سندھ کے دواوین کے مطالعہ سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ ایران کے اس رند مشرب شاعر حافظ سے سب سے زیادہ متاثر ہیں بلکہ یہ کہنا مناسب ہو گا کہ سندھ کے جملہ شعرا نے میخانہ حافظ سے تھوڑی سی مے ضرور حاصل کی ہے۔ میر عبدالحسین سانگی نے تعلی میں یہ شعر کہا ہے کہ۔

اج "حافظ" "صائب" کہے بھلا کیر ڈسی تھو

چرچو آھے ڈس پار طرف منجھے سخن جو

(ترجمہ) آج حافظ، صائب کے کلام کو کون دیکھتا ہے۔ بلکہ آج کل تو چار طرف میرے کلام کا غفلہ ہے۔

ایک طرف تو تعلی میں یہ شعر کہتے ہیں، دوسری طرف ان کے اپنے پہلے دیوان کی پہلی غزل حضرت حافظ کی غزل

ای فروغ ماہ حسن از روی رخشان شما

آبروی خوبی از چاہ زرخدان شما

پر تضمین ہے۔ گویا سانگی کے اس دیوان کی بسم اللہ ہی حافظ کی غزل سے ہوئی ہے۔ میر عبدالحسین سانگی کی غزل پیش خدمت ہے۔

(۱) ماہ تایان آھے اے ماہ روی رخشان شما

(ترجمہ) اے ماہ آپکا روی رخشان ماہ تابان ہے

آبروی خوبی از چاہ زرخدان شما

(۲) اے زمانہ تہنجے لوڈن کھان نہ آھیوں جان بلب
(ترجمہ) اے زمانے تیری گردشوں کیوجہ سے ہم جان بلب ہیں
باز گردد یا برآید چیست فرمانِ شما

(۲) ہی آھے مرغِ هوا هو آھے دامِ بلا
(ترجمہ) یہ ہے مرغِ هوا وہ ہے دامِ بلا
خاطرِ مجموعِ ما زلفِ پریشانِ شما

(۲) بہتری جی اے زمانہ! تو میں کاناھے امید
(ترجمہ) اے زمانے تجھ سے بہتری کی کوئی امید نہیں ہے
بہ کہ بفرو شند مستوری بہ مستانِ شما

(۵) بختِ بیداری کھان گذریو تیو نہوڑے ابڑونڈ
(ترجمہ) ہم پر خوابِ غفلت نے ایسا غلبہ پایا ہے گویا ہمارا
بخت سو گیا ہے۔

زانکہ زد بردیدہ آبِ رویِ رخشانِ شما

(۶) عہدِ ابڑو آھے آیو سخت جھنن کھان الامان
(ترجمہ) ایسا زمانہ آہے ہے کہ اس سے الامان
زینہار ای دوستانِ جانِ من و جانِ شما

(۷) ہئی سندو دولت زیادہ اے حاکمانِ یورپی
(ترجمہ) اے حاکمانِ یورپی تمہاری حکومت بڑی وسیع تھی (۱۵)
گرچہ جامِ مانشد پر می بدورانِ شما

(۸) قاصدا ہن شوخ بیپروا کہے ڈج منہنجو پیام
(ترجمہ) اے قاصد اس شوخ ہے پروا کو میرا پیام دینا
کہ ای سرِ ناحق شناسانِ گوی میدانِ شما

(۹) سبز پوشانِ لطیفی کہے ڈے ہنی پیام
(ترجمہ) سبز پوشانِ لطیفی کراے صبا یہ پیام دینا۔ یہاں
لطیفی سے مراد شاہ عبداللطیف بھٹائی ہیں۔
بندۂ شاہِ شمائیم و ثنا خونِ شما

(۱۰) حاکمو ہلجو ہتے دامن سنبھارے خون کھاں
(ترجمہ) اے حاکمو یہاں خون سے اپنا دامن بچا کے چلنا
کہ اندرین وہ کشتہ بسیارند قربانِ شما

(۱۱) آؤن مکے انیس مدینہ میں و جان ۶ کربلا
(ترجمہ) میں مکہ اور مدینہ اور کربلا جازن
تابیوسم ہمچو گردون خاکِ ایوانِ شما

(۱۲) تھو گھرے دلبر دُعا "حافظ" سان گڈ عبدالحسین
(ترجمہ) اے دلبر حافظ کے ساتھ عبدالحسین بھی دعا مانگتا ہے
روزئی ما باد لعلِ شکر افشانِ شما

میر عبدالحسین سانگی نے حافظ کی ایک اور مشہور غزل پر
جس میں وہ اپنے محبوب کے خال ہندو پر سمرقند و بخارا جیسے
عظیم شہروں کو بخشنے کی سخاوت کرتے ہیں بہت اچھی تفسیر کی
ہے

(۱) فدا برفرق او سازم ہمہ دنیا و عقبی را
اگر آن ترکِ شیرازی بدست آرد دلِ مارا

(۲) جے او مہرو کرے مون تے نظر کا مہربانی جی
(ترجمہ) اگر وہ ماہِ رو مجھ پر کونی مہربانی کی نظر کرے

بہ خالِ ہندوش بخشم سمرقند و بخارا را
(۳) سدا سہتا ادا و ناز یا اندازِ غمزن سان
(ترجمہ) ہمیشہ حسن والے ناز و انداز یا اداؤں اور غمزوں سے

چنان بردند صبر از دل کہ ترکانِ خوانِ یغمارا

(۲) خداداد حسن جہنن کہے آہے سو بس بے نیاز آہے
(ترجمہ) جس کے پاس حسنِ خداداد ہے وہ تو بے نیاز ہے
بہ آبِ رنگ و خال و خط چہ حاجتِ رویِ زیبارا

(۵) بہلا مُرگن جو چہا مذکور کھڑو لطف ہوندو
(ترجمہ) بہلا مسکرانے کا کیا مذکور بلکہ کیسا لطف آئیگا
جواب تلخ میزید لبِ لعلِ شکرِ خارا

(۶) سنی سانگی سخن تنہنجا، چوے حافظِ روا باشد
(ترجمہ) اے سانگی تیرا کلام سن کر حضرت حافظ یہ کہے کہ
روا باشد

کہ بر نظم تو افشاند فلک عقدِ ثریا را (۱۶)

سید امام بخش فدوی نے بارہ اشعار کی ایک غزل کی ردیف
حافظ دیکر اپنی عقیدت کا اظہار کیا ہے۔

(۱) نہ جھڑس رندِ رندانِ قدحِ خوار

سندو پیرِ مغانِ دمسازِ حافظ

(ترجمہ) حافظ جیسا رندِ قدحِ خوار کونی نہیں ہے وہی ہمارا
دمساز اور پیرِ مغان ہے۔

(۲) جیکی شیراز میں شاعر تھی گذریا

سبھنی جو خستمِ انیں آغازِ حافظ

(ترجمہ) جتنے شاعر شیراز میں ہونے میں ان سب کا آغاز و
انجام حافظ ہیں۔

(۳) سندس دیوان تھیو غیبِ اللسانی

منجھان اسرارِ ڈے آوازِ حافظ

(ترجمہ) آپکا دیوان لسانِ الغیب کہلاتا ہے اور حضرت حافظ
رازوں کو فاش کرتے ہیں

فدا تھیاں فدوی ان فاضلن تان
 جیکے سمجھو تہا سمجھن راز حافظ
 (ترجمہ) "فدوی کہتے ہیں کہ" فدا ہو جاؤں ان فاضلوں پر سے
 جو حضرت حافظ کا راز سمجھنے والے ہیں۔

فدوی نہٹوی نے حضرت حافظ کی پہلی غزل کو تضمین کیا ہے

(۱) لگی لٹوں لا ابالی ساں کریاں کھڑا مقابلہ
 (ترجمہ) ایک لا ابالی محبوب سے محبت ہو گئی ہے اب کیا مقابلے کروں
 کہ عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلا

(۲) کرے جے یار آبادی وری موں سین وصل وارا
 (ترجمہ) اگر میرا محبوب پھر میرے ساتھ وصل کرے
 بخال ہندوش بخشم سمرقند و بخارا را

(۳) برہ جو بحرے پایاں گھڑن ہن گھیڑ جے سمجھن
 (ترجمہ) جدائی کا بحر ہے پایاں ہے اس میں وہ داخل ہوں جو
 اس کے شناور ہوں
 کجا داند حال ما سبکساران ساحلہ

(۴) بنا سینگار انیس سر مے سراپا سوتہ سہنو آ
 (ترجمہ) بغیر کسی بار سنگھار کے وہ تو سراپا حسن ہے
 بہ آب و رنگ خال و خط چہ حاجت روی زیبا را

(۵) دلؤں کریاں دعائوں ڈس نہ دلبر ڈے تھو دشمنایوں
 (ترجمہ) میں دل سے دعائیں دے رہا ہوں اور دیکھو تو دلبر
 دشنام دے رہا ہے

جواب تلخ می زبید لب لعل شکر خارا

(۶) ڈسی شوخن سندیوں شوخیوں کریاں چھو آہوں فریادوں
 (ترجمہ) شوخ محبوبوں کی شوخیاں دیکھکر کیوں آہیں اور

فریادیں کروں

چنان بردند صبر از دل کہ ترکانِ خوانِ بغمارا

(۷) چگو آفدوی رتو کیوہی تضمینِ غزلِ حافظ

(ترجمہ) اے فدوی تو نے غزلِ حافظ کو بہت خوب تضمین کیا ہے

کہ بر نظم تو افشاند فلک عقدِ ثریا را

سید غلام مرغضی شاہ مرتضائی ٹھٹوی

مرتضائی جو سید امام بخش فدوی کے شاگرد رشید اور

سندھی کے بہترین شاعروں میں شمار ہوتے ہیں جب انہوں نے اپنے

استاد کی تضمین کو دیکھا تو آپکا بھی شوق جاگا کہ حضرت حافظ

کی غزل کو تضمین کیا جائے۔

اچے جے مہ جبین کون وٹ اکھین میں ڈیانس اوتاراس

(ترجمہ) اگر میرا مہ جبین محبوب میرے پاس آئے تو میں

اسے آنکھوں میں جگہ دوں

بخال ہندوش بخشم سمرقند و بخارا را

(۲) جو سبز و سبز خط جو رات جے گرد تھو ڈسجے

(ترجمہ) جو سبز خط کا سبزہ دھن کے چاروں طرف نظر آتا ہے

کنار آب رکنا باد و گلگشتِ مصلا را

(۳) اکھیوں ابرو لب و دندان عارض زلفِ خال و خط

(ترجمہ) اس مصرعہ میں صرف ایک لفظ اکھیوں یعنی آنکھیں

سندھی ہے باقی پورا مصرعہ فارسی میں ہے۔

چنان بردند صبر از دل کہ ترکانِ خوانِ بغمارا

(۴) بجائے آفرینِ نفرینِ معشوقِ سندی جانا

(ترجمہ) محبوبوں کی نفرین کو میں آفرین سمجھتا ہوں

جواب تلخ می زید لب لعلِ شکرِ خارا

(۵) ہلے تھی عاشق و معشوق و چہ میں رازداری

(ترجمہ) عاشق و معشوق کے درمیان ایسی رازداری کی باتیں
ہوتی ہیں کہ

کہ کس نکشود و نکشاید بحکمت این معمارا

(۶) مٹھل جے محبت میں رکھہ مرتضائی ہند حافظ جنین

(ترجمہ) اے مرتضائی تو حافظ کی طرح محبوب کی محبت میں
مستغرق رہ

(۷) کہ بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را (۱۷)

حافظ حامد ٹکھڑائی . (۱۸۲۲-۱۸۹۷ء)

حافظ حامد سندھ کے اولین شعرا میں سے ہیں۔ ابھی تین
برس کے تھے کہ موتی دانے کی بیماری میں آپکی بینائی ضائع ہو گئی
لیکن اللہ نے دل کی روشنی عطا کی تھی۔ لہذا آپ عربی اور فارسی
کے بڑے عالم تھے آپ سندھ کے مشہور شہر "ٹکھڑ" میں پیدا ہوئے بعد
میں تورانی شریف میں رہائش اختیار کی۔ آپکی وفات مار واڑ کے
ایل گاؤں جارلی میں ۱۲۱۵ء میں ہوئی (۱۸)۔

آپ کے کلام میں تمام سندھی شعرا سے زیادہ پختگی پائی
جاتی ہے آپ کے دیوان میں کافی فارسی غزلیات بھی موجود ہیں آپ
نے کئی ایسی غزلیں کہی ہیں جن کا ایک مصرعہ سندھی اور ایک
مصرعہ فارسی میں ہے۔ حافظ صاحب نے بھی حضرت حافظ شیرازی
کی "ترک شیرازی" والی غزل کو تضمین کیا ہے۔ ایسا لگتا ہے کہ
سندھ کے شعرا میں یہ غزل بہت مقبول رہی ہے۔ اس تضمین کے
مطالعہ سے معلوم ہوتا ہے کہ ان کے بعد آنے والے شعرا کی تضمینوں
سے یہ تضمین سب سے بہتر ہے:

(۱۱) کہنے جے مہر کھان محبوب مون ڈے نین موچارا

(ترجمہ) اگر میرا محبوب اپنی خوبصورت آنکھوں سے مجھ پر

مہر کی نظر ڈالے تو (۱۵)

بخال ہندوش بخشم سمرقند و بخارا

(۲) کرشمہ ناز غمزہ چشم تاب ابروئی جانان

چنان بردند صبر از دل کہ ترکان خوان بغمارا

(۲) ملاحت میں نہ مٹ تہنجو، صباحت ساں توں سہنو

(ترجمہ) ملاحت میں تو بے نظیر ہے صباحت میں تو حسین ہے

بہ آب و رنگ و خال و خط چہ حاجت روی زیبا را

(۲) چوین دشنام جے دلبر، و نن سے وین موں ویترا

(ترجمہ) اے محبوب جب تم دشنام دیتے ہو تو یہ برے الفاظ

مجھے بت اچھے لگتے ہیں

جواب تلخ می زبید لب لعل شکر خارا

(۵) عجب اسرار آہے عشق، نازک رمز نیہہ واری

(ترجمہ) عشق عجب اسرار ہے اور محبت کے رموز بت نازک ہیں

کہ کس نکشور و نکشاید بحکمت این معمارا

(۶) گدا جنین کر سندئ گلرخ مدح حامد توں موچاری

(ترجمہ) اے حامد تو فقیروں کی طرح اپنے گلرخ محبوب کی

مدح سرائی کرتا رہ

کہ بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را (۱۹)

ہدایت علی نجفی

آپ لاکانہ کے اچھے شعرا میں سے تھے نہ صرف سندھی اور

فارسی میں شعر کہے ہیں بلکہ بیت سی نظم کی کتابوں کا منظوم

ترجمہ بھی کیا ہے۔

حضرت حافظ کی ایک غزل کو اسطرح تفسیر کیا ہے۔

(۱) فصل گل آ چار ڈیہیں ناہ کے مدت مدید
(ترجمہ) فصل گل چار دن کیلئے ہے کوئی زیادہ عرصہ اسکی
عمر نہیں ہے

وجہ می خواہم و مطرب کہ میگوید رسید
(۲) بلبل و پروانہ کھے گل و شمع ملیا ماں جدا
(ترجمہ) بلبل کو گل اور پروانے کو شمع مل گئی لیکن میں
اپنے محبوب سے جدا ہوں

ای فلک این شرمساری تابکی باید کشید

(۳) مہانی یار جی کئی پیو نہ جے ہتھہ میں ہجے
(ترجمہ) یار کی دعوت کرنی چاہیئے اگر کچھ اور پاس نہ ہو تو
بادہ و گل از ہای خرقہ می باید خرید

(۴) ہونے جو مستی جی بدنامی میں پھاسے تنہن کان اک
(ترجمہ) قبل اس کے کہ وہ بد مستی کی بدنامی میں مبتلا ہو
جامہ ای در نیکنامی نیز می باید درید

(۵) برسر بیداد جے دلبر رہیو ہنین دائما
(ترجمہ) اے دلبر اگر تو اسی طرح ہمیشہ بر سر بیداد رہا تو
گوشہ گیران را از آسایش طمع باید برید

(۶) ناہ ظاہر تاکھنے تنجفی کی زخم عشق جو
(ترجمہ) یہ ظاہر نہیں کہ نجفی کو کہاں زخم عشق لگا ہے
این قدر دانم کہ از شعر ترش خون میچکید

نجفی نے دوسرے ایرانی شعرا کی غزلوں کی بھی تضمین کیا
ہے جو بیت اچھی ہیں

”حافظ کی غزلوں کے تراجم“

سندھ کے غزل گو شعرا ایران اور ہندوستان کے تمام بڑے

شعرا سے متاثر نظر آتے ہیں۔ لیکن خاص طور سے امیر خسرو اور حضرت حافظ کا ان پر سب سے زیادہ اثر معلوم ہوتا ہے۔ اکثر سندھی غزل گو شعرا نے ان کی کئی غزلوں کا ترجمہ بھی کیا ہے۔ نمونہ کے طور پر امیر خسرو کی ایک غزل جس کو میرزا قلیچ بیگ نے ترجمہ کیا ہے اسکا ایک شعر ذیل میں دیا جاتا ہے۔ سندھی زبان جاننے والے اس ترجمہ کے حسن سے محظوظ ہو سکتے ہیں۔

کافر عشقم مسلمانی مرا درکار نیست
ہر رگ من تار گشته حاجت زناں نیست
(امیر خسرو)

(ترجمہ) کافر آہیاں عشق جو، مون کہے مسلمانی کہاں آہے عار
ببو کبو چھا، تھیو جنیو جذبیس منبہنجی رگ رگ وار وار
(قلیچ بیگ)

میں عشق کا کافر ہوں مجھے مسلمانی سے عار آتا ہے
اور کیا کر سکتا ہوں جب میری رگ رگ اور میرا بال بال جنیو
تو کیا ہے (۲۰)

آخوند فقیر محمد عاجز (۱۸۲۶-۱۹۱۸ء)

آپ انگریز دور کے شاعر اور میر عبدالحسین سانگی کے معاصر ہیں سندھ کے محقق ڈاکٹر عبدالجبار جونجیو صاحب ان کے کلام کیلئے لکھتے ہیں۔ ان کی ساری غزلیات زیادہ تر فارسی شعرا کی غزلیات کے تتبع میں لکھی ہوئی ہیں۔ (۲۱) سندھ کے معمر عالم و فاضل پروفیسر محبوب علی چنا صاحب لکھتے ہیں، ان صاحب کے دیوان میں زیادہ غزلیں دیوان حافظ کی غزلوں کے ترجمے اور تتبع میں لکھی ہوئی ہیں۔ (۲۲) تدریس آپکا خاندانی مشغلہ تھا، آخوند کی فقیر محمد عاجز کے بزرگ، تالپور حکمران خاندان کے شہزادوں اور مستورات شہزادیوں کو تعلیم دیتی تھیں، جس کی وجہ سے فارسی علم و ادب سے پرانی آشنائی تھی۔

آپ نے حضرت حافظ کی شہزہ آفاق غزل "سیہ چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی" کا ترجمہ نہایت اچھا کیا ہے۔

(۱) سحر بآباد می گفتم حدیث آرزو مندی

(ترجمہ) خطاب آمد کہ واثق شو با لطف خداوندی

"سندھی" صبا ساں مون صبح جو کیو کلام آرزو مندی

(ترجمہ) صبا سے میں نے صبح کو کیا کلام آرزو مندی

"سندھی" حکم کیائیں نہ محکم تھی بالطف خداوندی

(ترجمہ) حکم ہوا کہ محکم رہو بالطف خداوندی

(۲) قلم را آن زبان نبود کہ سر عشق گوید باز

(سندھی) قلم کہے ناہ طاقت سوسن جان زبان کھولے

ورای حد تقریر ست شرح آرزو مندی

(سندھی) بھر تقریر گہاں آھے بیان آرزو مندی

(ترجمہ) باہر حد تقریر سے ہے بیان آرزو مندی

(۳) ہمائی چون تو عالی قدر مہر استخوان تاکی

(سندھی) ہما توں اوج جو آھیں ہڈے کھانے کی عادت کیوں

دریغ این سایہ دولت کہ بر نا اہل افگندی

(سندھی) عجب جو سایو دولت جو متھے نا اہل افگندی

(ترجمہ) تعجب ہے کہ سایہ دولت برسرا نا اہل افگندی

(۴) بہ شعر حافظ شیراز می رقصند وی نازند

(سندھی) سندھ ہی شعراے عاجز تھا گانن آئیں پڑھن پرتان

(ترجمہ) تمہارے یہ شعراے عاجز ہیں گاتے اور پڑھتے محبت سے

سیہ چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

(سندھی) ہی مہر سندھ ہند جا آئیں سہناھی سمرقندی (۲۲)

(ترجمہ) یہ ماہ رو سندھ و ہند کے اور حسین یہ سمرقندی

سندھی غزل گو شعرا ایران کے سب بڑے شعرا سے متاثر نظر آتے ہیں

اور ان کے خیالات کو اپنی سندھی غزلوں میں بیان کیا ہے لیکن حضرت حافظ کا ان پر خاص اثر ہے اور زیادہ تر انیس کے خیالات کو بیان کیا ہے۔ چند مثالیں پیش کی جاتی ہیں۔ حضرت حافظ کے "صلح کل" کے خیال سے متفق ہو کر کہ "با مسلمان اللہ اللہ با برہمن رام رام" مرتضائی ٹھٹھی کہتے ہیں۔

چھا چیو حافظ نہ با شیخ و برہمن یار تھی
دین تے کر استقامت کین تھی دشوار بد
(ترجمہ) کیا کہا حافظ نے کہ با شیخ و برہمن یار ہو کر رہ۔
دین پر استقامت سے قائم رہ کسی سے بدی بہ کر۔

میر عبدالحسین سانگی نے حافظ کے اس خیال کو کہ وہ مرد خود پسند کو نا پسند کرتے ہیں حافظ کے پورے مصرعہ کو اس طرح اپنے ایک شعر میں دیا ہے کہتے ہیں۔

حافظ سان ہم زبان تھی چواں تھو اے زاہدو
ما نیستیم معتقد مرد خود پسند
(ترجمہ) جناب سانگی (۱۸۵۱-۱۹۲۲ء) میں حضرت حافظ سے ہم زبان ہو کر یہ کہتا ہوں کہ "اے زاہدو میں مرد خود پسند کا معتقد نہیں ہوں (۲۲)

حافظ حامد نکھڑانی (۱۸۲۲-۱۸۹۷ء) حضرت حافظ کے اس خیال کو کہ "مروت دنیا سے ختم ہو گئی ہے" اپنے شعر میں خواجہ حافظ کا نام لیکر کہتے ہیں۔

تتھو آن چواں بل خواجہ حافظ
مروت محو تھی سالک سبھانی
(ترجمہ) میں نہیں کہتا بلکہ خواجہ حافظ فرماتے ہیں کہ اے سالک زمانے سے مروت محو ہو گئی ہے۔

میر تقی میر نے کیا خوب کہا ہے:

اس عہد میں الی محبت کو کیا ہوا

چھوڑا وفا کو ان نے مروت کو کیا ہوا

حضرت حافظ فرماتے ہیں

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا

بخال ہندوش بخشم سمرقند و بخارا را

غلام محمد شاہ گدا (۱۸۲۶-۱۹۰۵ء) کہتے ہیں۔

تصدق یار جے لب تان سمرقند

نثار زلف مشکین خود ختن آہ

(ترجمہ) دوست کے لبوں پر سمرقند کو تصدق کروں

اور زلف مشکین پر ملک ختن کو نثار کردوں

حضرت حافظ فرماتے ہیں

من از بیگانگان ہر گز نہ نام

کہ بامن ہر چہ کرد آن آشنا کسرد

سانگی کہتے ہیں

جادوفا بعد اسان جے کئی اسان ساں پنہنہن

سبھکی جانو تھا مگر کین کچھوں تھا

(ترجمہ) جو ہماری وفا کے بعد ہمارے ساتھ اپنوں نے کیا ہے

وہ ہم سب کچھ جانتے ہیں مگر کچھ نہیں کہتے

حضرت حافظ کے دو مشہور شعر ہیں

(۱) بارِ غم عشق تو ہر کس کہ نمودند

عاجز شد و این قرعہ افتاد بنامم؟

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعہ فال بہ نام من دیوانہ زدند
میر عبدالحسین سانگی اور ان کے استاد غلام محمد شاہ گدا
نے ان شعروں کے مضمون کو اس طرح بیان کیا ہے۔

(۱) جن جی ہئی جن و ملک کھے نہ کھنن جی طاقت
آن میا بار برہ جاسے بشر تے پھنا۔
(سانگی)۔ (۲۷)

(ترجمہ) جس کے اٹھانے کی جن و ملک کو نہ تھی طاقت
وہ محبوب کی فرقت کا بار گران بشر کے حصہ میں آیا

(۲) جو جبل نہ کہیوں تھیرو، سو کھلی اے زاہدو

تھو کھنان بار محبت، آہیان انسان آؤں
(ترجمہ) جو پیازوں سے نہ اٹھ سکا وہ ہنس کے اے زاہدو
اٹھاتا ہوں بار محبت، کیونکہ انسان ہوں۔ (سانگی)

برداشت کرے کین سگھیو ارض و سماوات

آدم سٹھو سر پھنجے تے باران محبت (گدا شاہ) (۲۹)

(ترجمہ) برداشت کر نہ سکا جو ارض و سماوات

آدم نے سر پہ لیا وہ باران محبت

حضرت حافظ فرماتے ہیں

در عشق خانقاہ و خرابات فرق نیست

ہر جا کہ ہست پر توی روی حبیب است

میاں علی محمد قادری

رہین مخفی تھو نفس میں لیکن

ڈساں جاڈے تہ توں نروار ہی چھا۔ (۳۰)

(ترجمہ) تم نفوس میں مخفی رہتے ہو لیکن جہاں دیکھتا ہوں

تو ہی نظر آتا ہے یہ کیا ہے۔
حضرت حافظ فرماتے ہیں۔

ہمہ کس طالب یار اند چہ ہوشیار چہ مست
ہمہ جا خانہ عشق است چہ مسجد چہ کنشت
ای خیال کو میاں علی محمد قادری نے اس طرح بیان کیا ہے
کہ محسوس ہوتا ہے کہ انہوں نے اپنی پوری غزل میں حافظ کے
خیالات کو سندھی کا جامہ پہنانے کی کوشش کی ہے اور وہ اس میں
بڑی حد تک کامیاب بھی ہوئے ہیں۔ شعر ملاحظہ ہو۔

مڑھی مسجد آئیں دیول بتکدہ میں
ڈنہم جلوہ رخ دلدار ہی چھا؟ (۲۱)
(ترجمہ) مندر میں مسجد میں کلیسا اور بتکدہ میں
اسی رخ دلدار کا جلوہ دیکھا یہ کیا ہے۔

فارسی زبان کی آمد کے ساتھ اس کا علم و ادب بھی آیا اور
اسکی تمام اصناف ادب بھی رائج ہوئیں لیکن جو مقبولیت غزل کو
حاصل ہوئی وہ کسی اور صنف کو نصیب نہیں ہوئی، لیکن بڑے افسوس
کی بات ہے کہ سندھی غزل کے جنم کے بعد بہت جلد اپنے سرچشمہ
سے اس کا تعلق منقطع ہو گیا، یعنی فارسی زبان کی امداد جسکی
اسے اشد ضرورت تھی وہ منقطع ہوگئی اس انقطاع کی وجہ یہ تھی کہ
انگریز نے اس برصغیر ہند و پاکستان پر قبضہ کے بعد فارسی کی
جگہ انگریزی کو سرکاری زبان کا رتبہ عطا کیا، اس کے ساتھ ساتھ وہ
دربار جہان ادب اور اس کی مختلف اصناف کی ہمت افزائی ہوتی تھی
وہ بھی ختم ہو گئے فارسی کے خاتمہ کے بعد اس برصغیر میں اردو
بندی اور سندھی کی انگریز نے بہت ہمت افزائی کی لیکن یہ حقیقت
ہے کہ جو علم و ادب فارسی زبان میں موجود تھا اس کا عشر عشر
بھی ان زبانوں میں منتقل نہ ہو سکا یہی وجہ ہے کہ آج ان زبانوں کے
پاس الفاظ اور خیالات کا بہت کم ذخیرہ ہے اور ابھی تک ان زبانوں

کا یہ حال ہے کہ علوم جدیدہ کی کسی عمدہ کتاب کو ان میں ترجمہ کرتے وقت سخت دشواریوں کا سامنا کرنا پڑتا ہے اور ان کو اپنی کم مائیگی کا احساس ہوتا ہے۔

اگر ہم صرف شعرو شاعری اور اس میں بھی خود کو صرف اور صرف غزل تک محدود رکھیں تو بھی یہ موضوع بہت وسیع ہو جائیگا کیونکہ یہ ایک ایسی صنف سخن ہے جس میں تمام اصناف سخن کے مضامین بیان کئے جاتے ہیں۔ لہذا ہم سراپائے محبوب کے صرف زلف یار کی مثالیں پیش کرتے ہیں تاکہ طوالت سے بچا جا سکے۔

”در وصف زلف مو و گیسو۔“

این نہ زلفست بگرد اخت ای آفت جان
بحقیقت نگرم نتنہ دور قمر است
(اصفہانی نراقی)

شد زلف را نصیب کہ بوسید پای او
عمر دراز بھر چنین روزها خوشست
(امیر خسرو دہلوی)

شانہ کمتر زن کہ ترسم تار زلفت بشکنند
تار زلف تست اما رشتہ جان منست
(نیاز اصفہانی)

اگر بزلف دراز تو دست ما نرسد
گناہ بخت پریشان دست کوتہ ماست
(حضرت حافظ)

شرح شکن زلف خم اندر خم جانان
کو تہ تتوان کرد کہ این قصہ دراز است
(حضرت حافظ)

افتادہ پیا زلف سمن سای تو از چست
دیوانہ منم سلسلہ در پای تو از چیست
(فنائی خلخالی)

برگز حدیث زلف تو کو تہ نیشود
این گفتگوی تا بقیامت مسلسل است
(حضرت جامی)

عجب دارم از جعد مشکین او
چو با اوست دایم پریشان چراست
(خواجری کرمانی)

یک عمر میتوان سخن از زلف یار گفت
دریند آن مباحث کہ مضمون نمانده است
(صائب تبریزی)

حسنِت بزلف پر شکن آفاق را گرفت
با لشکر شکستہ کہ این فتح کردہ است
(صائب تبریزی)

باز بر رخ زلف مشکین را پریشان کردہ ای
روز و شب را خوش بہم دست گریبان کردہ ای
(عرفی شیرازی)

میر عبدالحسین سانگی سندھی غزل کے قادر الکلام شاعر ہیں
ڈاکٹر بلوچ صاحب ان کی "سندھی غزل" کیلئے لکھتے ہیں: یہ کہا جا
سکتا ہے کہ یہ سانگی کا تخلیقی کارنامہ ہے کہ اس نے اپنی غزل
کیلئے اپنا سندھی ماحول پیدا کیا روزمرہ کی خالص سندھی زبان اور
خوبصورت پیرایہ بیان سے اسے مزین کیا جس کی وجہ سے صحیح
سندھی اور اردو غزل کو شہرا کہ اسے شہر بھی قرار میں

معنی میں "سندھی غزل" نے پوری آب و تاب سے چمکنا شروع کیا۔
(۳۲)

یاں سانگی کی کلیات سے زلف یار کے بارے میں کہے ہوئے کچھ شعر دینے جاتے ہیں تاکہ معلوم ہو سکے کہ فارسی زبان سے اچھی طرح واقف ہونے کے باوجود زلف یار سے متعلق اشعار میں ایرانی شعرا کے اشعار کے مقابلے میں کونسی خاص قدرت بیان نظر نہیں آتی۔ بعض دوسرے شعرا کے کلام میں اس مضمون کے بیان کیلئے ایسی زبان استعمال کی گئی ہے جو غزل کیلئے مناسب نہیں ہے۔

"سندھی اشعار دروصف زلف مو و گیسو"

"سانگی کا انتخاب"

پیچ باز آہن، کا کل کہے جے پائن تھا پیچ
زلف پیچاں بہ آتھن دل کہے پھا سائن وارا
(ترجمہ) پیچ باز ہیں، جو اپنی کاکل کو پیچ دیتے ہیں
زلف پیچاں بھی دل کو پھنسانے والی ہے

آہی رخسار تے خمدار کاکل کار کھڑی کنی
گیٹن تے مہ تھا کنیس مار ویھن تھا ویھا این تھا
(ترجمہ) رخسار پر کاکل خمدار نے کیا شان دکھانی ہے
میں حیران ہوں کہ رخساروں پر سانپ کیسے بیٹھے ہیں اور
بٹھانے جاتے ہیں

کارا جے زلف یار آہن مار زھر دار
عادی اسین بہ آہیوں اصل کھان گزند جا
(ترجمہ) اگر یار کے کارے زلف مار زھر دار ہیں
تو ہم بھی اصل سے گزند کھانے کے عادی ہیں
ہی عجب آہے غیر منتر جے

آہے مشاطہ مارساں گستاخ
 (ترجمہ) یہ تعجب ہے کہ بغیر کوئی منتر پڑھے
 مشاطہ مار زلف کے ساتھ گستاخ ہے

میر عبدالحسین سانکی کے ۵۷۰ صفحات کے کلیات میں سے
 یہ چند شعر انتخاب کئے گئے ہیں جو فی الواقع بہت اچھے ہیں لیکن
 دوسرے شعرا کا رنگ الگ ہے۔ حافظ حامد ٹکھرائی اچھے شاعر ہیں۔
 کہتے ہیں

سیہ زلف سہینن جو کر سخت سپ
 وہاٹے تھو و سر ہنیو جھڑپ جھٹ (۲۲)
 (محبوب کے سیاہ زلف گویا خطرناک سانپ ہیں
 جو کانٹے کیلئے سخت حملے کر رہے ہیں

حافظ حامد کا ایک اور شعر ہے

نافعہ تاتار کہے کیو نکت گیسو خجل
 چہرہ گلرنگ تاں آژن گھوریاں گل انار (۲۳)
 (ترجمہ) نافعہ تاتار کو نکت گیسو نے خجل کر دیا
 چہرہ گلرنگ پر سے گل انار کو تصدق کردوں

حافظ حامد کے پہلے شعر پر سندھیت غالب ہے اور دوسرے
 شعر پر فارسیت گویا میرے خیال میں دونوں شعر اعتدال پر نہیں
 ہیں۔ یہ بحث بھی سندھ میں عام رہی ہے کہ غزل کا رنگ سندھی
 ہونا چاہئے یا ایرانی، میرا خیال ہے کہ غزل کا اپنا رنگ ہوتا ہے اگر
 اسے برقرار رکھا جائے تو بہتر ہے۔ مغلوں کی آمد کے بعد ایران سے
 مختلف اقسام کے پھول اور درخت زمین ہند پر پہنچے۔ ان کو ہند اور
 سندھ کی زمین سے نشوونما عطا ہوئی لیکن وہ پھول وہی رہے اور
 سرو بھی سرو ہی رہا۔ مقصد یہ ہے کہ اعتدال کو قائم رکھا جائے
 کیونکہ اعتدال ہی صحت ہے۔

سندھی اور اردو غزل گو شعرا کے ایسے شعر بھی دواہین میں

ملتے ہیں جو فارسی زبان کے شعر بھی شمار کئے جا سکتے ہیں۔
مثال پیش خدمت ہے۔

غلام محمد شاہ گدا کہتے ہیں۔

گوش گل چشم نرگسِ شہلا
رنگِ رخسار رشکِ برگِ سمن

نوٹ۔ قارئین کی سہولت کے لیے سندھی اشعار کو اردو میں
لکھا گیا ہے۔ کیونکہ مخصوص سندھی آوازوں کو اردو میں نہیں لکھا
جا سکتا۔ اس لیے پڑھتے وقت اس بات کا خیال رکھا جائے۔



ہدائش

(۱) میمن عبدالغفور سندھی۔ سندھی ادب کی مختصر تاریخ
مطبوعہ کانہیاواڑ اسٹور لیاقت روڈ لاڑکانہ۔

(۲) سدارنگانی "پرشین پونٹس آف سندھ" مطبوعہ سندھی
ادبی بورڈ

(۳) حضرت شاہنشاہ لال شہاز قلندر (انگریزی) سید دتل شاہ
در بیلوی ص ۹۰

(۴) چچ نامہ - مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ص ۱۰ (اردو ترجمہ)
(۵) قلندر نامہ فتح محمد سیوہاتی - قلندر شہباز اکیڈمی حیدرآباد
۱۹۷۲ء - ص ۲۷

(۶) گلزار قلندر - محمد پریل سولنگی مطبوعہ شہباز اکیڈمی
ص ۱۵۷

سر سید احمد خان تذکرہ اہل دہلی میں جناب شیخ الشیوخ مولانا

شاہ غلام علی مرید حضرت مظهر جان جانان کے ضمن میں لکھتے ہیں
کہ جب کبھی فرش و فروش کا ذکر آتا تو آپ ارشاد فرماتے

لگگی زیرو لنگگی بالا نہ غم دُزد و نی غم کالا
گز کی بوریا و پوستکی دلکی پرز درد دوستکی
این قدر بس بود جمالی ر عاشق رند لا ابالی را

پھر حاشیہ میں لکھا ہے کہ یہ اشعار مولانا جمالی دہلوی کے ہیں آپ
شب بیدار تھے برسوں آپ نے چارپائی پر استراحت نہ فرمائی بوریا
کا فرش رہتا تھا۔ وہیں ایک تکیہ چمڑے کا رکھا رہتا تھا آپ رات دن
مصلے پر بیٹھے رہتے اور عبادت معبود کیا کرتے میر علیشیر قانع نے
مقالات الشعرا صفحہ ۱۷ پر یہ اشعار دینے ہیں

(۸) مقالات الشعرا ص ۲۵۷

(۹) ایضاً ۸۱۶

(۱۰) ایضاً ۹۲

(۱۱) سندھی شاعری تی فارسی شاعری جو اثر۔ ڈاکٹر عبدالجبار
جونینجو مطبوعہ سندھالاجی ص ۸۲

(۱۲) تذکرہ شعرائے نکھڑ۔ اسداللہ شاہ اسد مطبوعہ سندھی

ادبی بورڈ حیدرآباد ۱۹۵۹ء ص ۱۸

(۱۳) سندھی غزل جو۔ تجزیو۔ شیخ عبدالرزاق "راز" مطبوعہ
سندھالاجی ص ۱۳

(۱۴) سندھی غزل جی اوسر ص ۵۲

(۱۵) میر عبدالحسین سانگی سندھ کے تالپور حکمران خاندان

کے فرد تھے ۱۸۲۲ء میں جب معاہدوں کی خلاف ورزی کر کے انگریزوں
نے سندھ پر قبضہ کیا تو آپکے دادا میر نصیر خان اور آپکے والد میر
عباس علی کو دیگر عزیز و اقارب کے ساتھ کلکتہ میں نظر بند رکھا گیا

- آپ وعین پیدا ہوئے بعد میں سندھ آئے
- (۱۶) کلیات سانگی، میر عبدالحسین مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ
حیدرآباد ص ۳۰۰
- (۱۷) سندھی غزل جی اوسر ص ۶۱
- (۱۸) تذکرہ شعرانے نکھڑ - اسدالله شاہ اسد - مطبوعہ سندھی
ادبی بورڈ ص ۲۵
- (۱۹) ارمغان حامد - مسلمان پریس میرپور خاص ۱۹۲۶ء -
- (۲۰) دیوان قلیچ سندھی ادبی بورڈ ص ۱۲۱
- (۲۱) سندھی ادب جی مختصر تاریخ ص ۲۵۷
- (۲۲) کلیات امین - سندھی ادبی بورڈ ص ۲۴۷
- (۲۳) سندھی غزل جی اوسر - ڈاکٹر ایاز قادری ص ۹۱ جلد اول
(۲۴) کلیات سانگی - ص ۱۹
- (۲۵) سندھی غزل جی اوسر (سندھی غزل کا ارتقاء) ص ۷۹
- (۲۶) کلیات گدا سندھی ادبی بورڈ ص ۲۱۰
- (۲۷) کلیات سانگی ص ۶
- (۲۸) کلیات سانگی ص ۶۲
- (۲۹) کلیات گدا - ص ۱۵۲
- (۳۰) سندھی غزل جی اوسر - ص ۹۸
- (۳۱) سندھی غزل جی اوسر ص ۹۸
- (۳۲) کلیات سانگی ص ۸۲
- (۳۳) سندھی غزل جو تجزیو ص ۲۶
- (۳۴) سندھی غزل جو تجزیو ص ۲۷

غلام محمد لاکھو

مدفن میان نور محمد کلہوڑا اور اس کے کتبے

شہر محمد آباد کی بنیاد

خاندان کلہوڑا نے آدھی صدی کی جدوجہد، جانی اور مالی قربانیوں کے بعد، آخرکار میان نصیر محمد کی قیادت میں سندھ میں مغل حکمرانی کی بنیاد کمزور کر کے، سنہ ۱۶۸۱ع کے لگ بھگ شہر گاڑھی (GARHI) سے اپنی حکومت کا آغاز کیا۔ اس کے بعد میان دین محمد نے عنان حکومت اپنے ہاتھ میں لی۔ سنہ ۱۷۰۰ع میں میان دین محمد اور شہزادہ معزالدین کے مابین جنگ چھڑ گئی۔ اس کے بعد میان دین محمد اور شہزادہ نے گاڑھی کو آگ لگا کر تباہ کرا دیا (۱)۔ سنہ ۱۷۰۱ع میں میان یار محمد نے حکمرانی کے اس سلسلے کو آگے بڑھایا اور خداآباد کو اپنی تختگاہ مقرر کیا۔ آپ کی وفات کے بعد ۱۷۱۸ع میں میان نور محمد سندھ کا حاکم مقرر ہوا۔ جس نے بھی خداآباد سے اپنا کام چلایا۔ میان نور محمد اپنے خاندان میں ایک منفرد حکمران کی حیثیت سے جانا جاتا ہے۔ ایک طرف وہ پینتیس (۲۵) برس کا طویل عرصہ مسند حکومت پر فائز رہا، تو دوسری طرف اسکی حکمرانی کے دور میں سندھ کے ملک نے بہت سی کامیابیاں اور کامرانیاں حاصل کیں۔ دو صدیوں کے بعد پھر سے سندھ کی ملکی صورت حال مستحکم ہوئی، وطن عزیز کی معیشت میں استحکام پیدا ہوا اور امن امان کی ابتر حالت کو ضابطے میں لایا گیا۔ نادر شاہ کے قتل کے بعد جب شہزادہ مراد یاب وطن لوٹ آیا، تب میان نور محمد نے حکومت کا کام کاج اس کے سپرد کیا اور خود آکر، اپنے نئے بنائے ہوئے شہر محمد آباد میں قیام پذیر ہوا (۲)۔

اس کے متعلق میر علی شید قانو لکھتا ہے۔

"صاحبزادہ محمد مراد یاب خان باپ کے دیدار سے فیضیاب
ہوا تو اپنا سارا دفتر اس کے حوالے کر کے اور خدا آباد میں مقیم کر
کے شاہ نواز خان خود آ کر نئے تعمیر کردہ شہر محمد آباد میں
سکونت پذیر ہوا" (۲)۔

تاریخ میں محمد آباد کے متعلق یہ پہلی اطلاع ملتی ہے۔ یاد
رہے کہ مراد یاب سنہ ۱۷۵۰ع (۱۱۶۲ھ) میں ایران سے سندھ
واپس ہوا تھا۔ اس کا مطلب یہ ہوا کہ خداآباد مسلسل پچاس برس
سندھ کا درالحکومت رہا۔ اس سال ابتدا میں حکومتی اختیارات مراد
یاب کو دیے گئے اور اس کو خداآباد میں رہنے کا حکم دیا گیا۔
تاہم تھوڑے ہی عرصے کے بعد دیکھا گیا کہ مراد یاب حکومتی کام
چلانے کی اہلیت نہیں رکھتا، اسے لئے اس سے مملکت کا کاروبار
واپس لے لیا گیا۔ لیکن اب سیاسی مرکز خداآباد سے محمد آباد
منتقل ہو چکا تھا۔ میان نور محمد کا بسایا ہوا یہ نیا مرکز پورے چار
سال سندھ کا تختگاہ رہا اور یہیں سے ہی سندھ کی قسمت کے کئی
اہم فیصلے کیے گئے۔ میان صاحب سنہ ۱۷۵۲ع (۱۱۶۷ھ) میں فوت ہو
گئے اور ان کے ساتھ اس شہر کی سیاسی حیثیت بھی ختم ہو کر رہ
گئی۔ اس کے بعد یہ صرف مدفن کی حیثیت میں رہ گیا۔

میان صاحب نے یہ شہر بنانے کا کیوں حکم دیا، خداآباد کو
کیوں ترک کیا اور یہاں رہنے کا کیا سبب تھا۔ اس کے متعلق بمعصر
تاریخ بالکل خاموش ہے۔ البتہ مقامی سطح پر اس کے متعلق کچھ
روایات ملتی ہیں، جن کی مدد سے کسی حد تک اس عنوان پر
روشنی پڑتی ہے۔

(۱) یہ تحریری روایت عبدالرحمن سومرو نے نقل کی ہے۔ میان
نور محمد کی ایک شادی جونبجہ قبیلے میں ہوئی تھی۔ میان صاحب
جب بھی انکے پاس جانے کے لیے (احمد آباد) تختگاہ خداآباد سے
نکلتے تھے، تب رات کو یہیں قیام کرتے اور پھر آگے جاتے تھے۔ ایک

مرتبہ میاں نے اپنے وزیر راجو لیکھی کو حکم دیا کہ، یہ زمین خرید کی جائے کیونکہ میاں ہماری آخری آرامگاہ ہونی ہے۔ وزیر نے حکم کی تعمیل کی اور جان محمد ڈاھری سے ایک ہزار ایکڑ زمین خرید لی، جس کے لیے سرکاری خزانے سے چار ہزار روپے دئے گئے (۲)۔

(۲) دوسری روایت سے ہم کو اپنے دادا میاں محمد خضر مرحوم (وفات یکم دسمبر ۱۹۷۲ع) کے ذریعہ واقفیت ہوئی جو کہ اپنے علاقے کے ایک جید عالم تھے، اس روایت کے بموجب میاں صاحب مرحوم مخدوم کھڑا کے قتل کے بعد (۱۷۲۲ع)، سخت ناامید رہتے تھے۔ آپ کو کسی اہل معانی بزرگ نے خواب میں کہا کہ آپ اپنی آخری آرامگاہ کسی ایسی جگہ پر تعمیر کرنا، جہاں کسی صاحب ولایت ہستی کا مدفن ہو۔ اس طرح نور محمد نے یہاں آکر سپید سلطان شاہ کے پڑوس میں رہنا پسند کیا، جو کہ سلطنت دہلی کے دور میں یہاں آنے اور یہیں فوت ہونے۔ آپ کا مزار آج تک موجود ہے جو کہ میاں نور محمد کے مقبرے کے پیچھے دیکھا جا سکتا ہے۔

(۳) تیسری روایت جو کسی حد تک قابل اعتبار ہے، اس کے راوی ہمارے استاد محترم محمد بخش لغاری ہیں۔ کچھ برس پہلے آپ نے مجھے یہ تاریخی آثار دکھانے اور بتایا کہ محمد آباد کا تاریخی شہر موجودہ آثار کے بالکل جنوب میں قریب ہی تھا، جہاں آپ کے بقول قدیم بستی کے کھنڈر موجود تھے۔ تباہ شدہ گھر، ویرانہ حال عالم پناہ، گرے ہوئے مکانات اور پرانے سکے اکثر و بیشتر ملتے تھے۔ لیکن سکھریریج بننے کے بعد تاریخی نشانات برباد ہو گئے اور صرف مقبرے اور انکے کھنڈر باقی رہ گئے۔ لغاری صاحب کا خیال ہے کہ شہر کی بنیاد، نادری حملے کے بعد مناسب پناہ گاہ اور تحفظ کے خیال سے ڈالی گئی، کیونکہ مغرب اور شمال کی جانب سے حملے کی صورت میں، خداآباد پر یلغار کرنا قدرے زیادہ آسان تھا۔

تاریخ اور تنقید کی روشنی میں آخری رائے میں کچھ وزن پایا جاتا ہے۔ بلاشبہ نادری تفرقے کے بعد میاں صاحب مایوس کن صورت

حال میں مبتلا تھے۔ سندھ کی وحدت کا ختم ہونا، ملکی معیشت کی بربادی، ایرانی بادشاہ کی تابعداری اور تین بیٹوں کا ہزاروں میل دور غریب الوطنی کی حالت میں رہنا۔ یہ اور کچھ اور دوسرے واقعات تھے، جن کی وجہ سے نور محمد کلہوڑا بہت مشکل حالات سے دو چار تھا (۵۱)۔ مستقبل کے کسی امکانی خطرے سے بچنے کے علاوہ، ممکن ہے کہ موقع ملے ہی خدا آباد سے دور بیٹھ کر آرام کرنے اور خدا کی عبادت میں مشغول ہونا بھی انکی سوچ میں شامل رہا ہو۔ اس صورت میں محمد آباد کی بنیاد رکھی گئی اور سنہ ۱۷۵۰ع میں آپ پبلی فرصت ملے ہی خدا آباد کو چھوڑ کر یہاں آ کر قیام پذیر ہوئے

تختگاہ محمد آباد کی رونمائی

جیسا کہ اوپر ذکر کیا گیا مراد یاب سنہ ۱۷۵۰ع میں وطن واپس لوٹ آیا، تب میان نور محمد امور مملکت اس کو دیکر خود نئے شہر محمد آباد منتقل ہو گئے۔ لیکن مراد یاب نے خود کو اچھا منتظم ثابت نہیں کیا، اسلئے بوزھے حکمران (میان نور محمد) نے ایک مرتبہ پھر عنان حکومت اپنے ہاتھ میں لے لی۔ اس مرتبہ تختگاہ محمد آباد بنا اور اس شہر کو یہ اعزاز چار سال (۱۷۵۰-۱۷۵۲) تک حاصل رہا۔ یہاں رہتے ہوئے میان صاحب نے سندھ کے متعلق کون سے فیصلے کیے، وطن کی سر زمین پر کون سے منحوس سائے پڑے، انکا ملکی صورتحال پر کیا اثر پڑا اور آپ کے دربار کا رنگ کیسا رہا۔ اس کے متعلق تاریخ نے یوں روشنی ڈالی ہے۔

(الف) اہم سیاسی فیصلے اور واقعات:

میان نور محمد کلہوڑا جب سے محمد آباد میں بیٹھ کر حکمرانی کرنے لگے، تب یہ اہم واقعات رونما ہوئے، جن کا سندھ کی سیاست اور مستقبل پر بہت زیادہ اثر پڑا۔

۱۱۶۲۰ھ۔ میان نور محمد محمد آباد، میں قیام پذیر ہوا۔

شہزادہ خداداد خان ناراض ہو کر دہلی چلا گیا۔ اس حادثے کا میان صاحب پر بہت برا اثر پڑا۔

• ۱۱۶۲ھ مرادیاب کے ناکام ہونے پر، نور محمد نے امور مملکت خود چلانے کا فیصلہ کیا۔

• ۱۱۶۵ھ۔ سندھ کا مایہ ناز شاعر شاہ عبدالطیف بھٹانی فوت ہوا (۲۱ صفر برابر ۲۲ دسمبر ۱۷۵۱ء)۔

• ۱۱۶۵ھ احمد شاہ درانی اور مغل کارندوں نے یکطرفہ فیصلہ کر کے سندھ، ملتان، لاہور اور کشمیر کو افغان شہنشاہیت کی تحویل میں دیدیا (۹ جمادی الثانی برابر ۱۲ اپریل ۱۷۵۲ء)۔

• اس فیصلے کے بعد سندھ کی طرف آدمی روانہ کیا گیا۔ اس پر میان نور محمد نے بھانی خان کلہوڑا کی قیادت میں ایک سفارت کابل بھیجی اور احمد شاہ کے لیے پیغام تہیجا کہ۔

سلامے رسانش بہ عجز و نیاز
منم بندہ تاجدار توام

• ۱۱۶۶ھ سردار جاں خان کے آنے کی خبر سن کر کچھ فکر پیدا ہوئی لیکن جلد ہی رفع ہو گئی۔

• ۱۱۶۷ھ۔ احمد شاہ کے حملے کی خبر سن کر (۲ محرم) میان صاحب محمد آباد سے چلے گئے۔ آپ کے سفیر دیوان گدومل نے نوشہرہ میں ملاقات کر کے، افغانوں سے معاملات نمٹائے۔

• ۱۱۶۷ھ۔ میان نور محمد نے جیسلمیر میں وفات پائی (۱۲ صفر)۔

• ۱۱۶۷ھ۔ مرادیاب سندھ کا حکمران بنا (۱۶ صفر)۔ بادشاہ معاہدے سے منحرف ہو گیا، تب محمد اسماعیل خان پنی نے شاہ کے نائب کے حیثیت سے محمد آباد آ کر خیمے لگائے۔ اس کے بعد وکلا نے بات چیت کر کے حکومت کا پروانہ مرادیاب کے نام کرایا۔

• ۱۱۶۷ھ۔ ایک طرف مرادیاب نے نصرپور کے قریب مراد آباد

نام سے ایک بستی کی بنیاد رکھ کر اپنی حکمرانی کا آغاز کیا، تو دوسری طرف میاں نور محمد کی میت لا کر محمد آباد میں دفن کر دی گئی۔ اس طرح اس شہر کی سرکاری حیثیت ختم ہو کر رہ گئی (۶)۔

(ب) علماء اور شعرا کی آمد: اس شہر میں آنے والے ادبا، اور شعرا اور اہل دل حضرات کی تفصیل یوں مل سکی ہے۔

• وحشت۔ ۱۱۶۶ھ میں میر محمد باقر اصفہانی وحشت، محمد آباد آیا۔ پہلے حکیم مرزا عبدالہادی اور پھر مولوی جعفر کے ہاں رہائش اختیار کی۔ اس کے بعد ہند چلا گیا۔ قانع نے آپ سے صحبت کی اور ان کا ایک شعر بھی نقل کیا۔

سیاد من نگر کہ چہ بیدار میکند کو اچھا
نہ میگذد مرا ونہ آزاد میکند نہ ایک
خوش نغمہ بلبان چمن راچہ شد کہ زاغ
بر شاخ گل نشسته و فریاد میکند (۷)

• جعفر۔ مولوی مرزا محمد جعفر شیراز سے ہند جانے کے لیے سندھ آئے۔ آپ میاں نور محمد کے لیے "جفر جامع" تیار کر رہے تھے، لیکن کتاب ابھی مکمل نہیں ہوئی تھی کہ نور محمد فوت ہو گیا۔ مراد یاب جب وطن واپس آئے تب آپ نے یہ شعر کہا۔

یا فضل خدا خان جوان بخت رسید
از راہ خراسان بوطن باز رسید

تاریخ با مزہ رسیدہ رسید خان عالی بوطن" (۱۱۶۲) (۸)

• میر حسین قلی رضوی •

اس کے متعلق میر قانو لکھتا ہے: میان نور محمد کے زمانے میں راقم الحروف نے انیس محمد آباد میں دیکھا تھا۔ وہ حکیم عبدالہادی کے پاس دوا کی غرض سے آئے تھے، انہیں فالج کا شدید مرض لاحق تھا۔ آخرکار وہ اسی مرض میں وطن گئے اور وہاں جا کر انتقال کر گئے۔ وہ طریقہ فقر کے باخبر سالک اور صاحب سلسلہ بزرگ تھے (۹)۔

• مخدوم روح اللہ •

آپ کے متعلق قانع نے لکھا ہے کہ: یہ علوم عقلی و نقلی میں جامع، فروع و اصول کے ماہر، اپنے عہد میں بے نظیر اور فضیلت و دینداری میں نامور بزرگ تھے۔ فقیر نے سنہ ۱۱۶۶ھ میں ان حضرت کو محمد آباد میں دیکھا تھا جہاں وہ میان نور محمد کی درخواست پر، دعا کرنے کے لئے آئے تھے، ان کی خدمت میں حاضر ہونے کا موقعہ ملنے پر معلوم ہوا کہ جملہ کمالات کے حصول کی خاطر وہ کبھی کبھی اشعار کی وادی میں بھی قدم رنجہ فرماتے ہیں (۱۰)۔

• اشرف •

محمد اشرف بکھر کا باشندہ تھا۔ اس کے بزرگ سلطان محمود کے ہاں بڑے عہدوں پر فائز تھے۔ میر علی شیر نے اس کو محمد آباد میں پریشان حال پایا تھا۔ وہ ملازمت کی غرض سے یہاں آیا تھا۔ یہ شعر اس کے حال کی ترجمانی کرتا ہے۔

آن راکہ نہ چاشتست و نہ شام
چہ صبح وطن چہ شام غربت (۱۱)

• فنا فی اللہ جلندری •

میر قانع نے ان کو یہاں دیکھا تھا۔ سرزمین پنجاب کے رہنے

وای تھے اور موحد تھے۔

من و تو موجه بحریم کز سبک روحی
بظرف کون و مکان می نگجند آب روانش (۱۲)۔

• صدیق۔

یہ شاعر بھی محمد آباد آیا اور وہیں قانع نے اس سے ملاقات
کی۔ وہ پرگنہ جھیجہ کا رہنے والا تھا۔ بیت پریشان حال تھا۔

در عشق چو من مباد کس خوار
کز ہمرہیم گریخت سایہ (۱۳)۔

• نگہت۔

آقا رضا شیرازی سنہ ۱۱۶۶ھ میں ٹھنہ آیا۔ چند روز مولوی
جعفر کے پاس محمد آباد میں رہائش اختیار کی اور پھر ہندوستان
چلا گیا، میر علی شیر قانع اس کی علمیت، قابلیت اور بھرپور جوانی
سے بہت متاثر ہوا، قانع اور نگہت کی ملاقات یہاں (محمد آباد) ہوئی اور
اشعار کا تبادلہ بھی کیا، قانع نے "مثنوی قضا و قدر" کی نقل اس
سے لی جو بعد میں اس سے گم ہو گئی (۱۴)۔

• میر علی شیر قانع۔

کلبوڑا دور کا نامور شاعر، مؤرخ اور ادیب، خداآباد کے بعد
محمد آباد میں بھی آیا تھا۔ نگہت شاعر سے اثر لیا اور "مثنوی قضا و
قدر" خود بھی رقم کی۔ یہ مثنوی سید حسام الدین راشدی نے
سندھ ادبی بورڈ کی توسط سے شائع کی ہے۔

میاں نور محمد کا مقبرہ اور ان کے کتبے

محمدآباد کا شہر کہاں تعمیر ہوا؟ میاں صاحب کے مدفن اور
محمدآباد میں کون سی مماثلت ہے؟ میاں نور محمد فوت ہونے کے

بعد کہاں دفن کئے گئے اور آپ کے مزار پر مقبرہ کب اور کس نے تعمیر کروایا؟ یہ ایسے سوالات ہیں جن کے جواب کے لئے، ہمیں تاریخی کتب کے ساتھ ساتھ قدیم آثار بھی مطالعے میں لانے ہونگے۔ پہلے دو نکات کی بابت میر علی شیر قانع نے مواد میا کیا ہے۔ آپ نے لکھا ہے: ۲ محرم سنہ ۱۱۶۷ھ کو احمد شاہ کے آنے کی خبر سن کر والی سندھ میان نور محمد، محمد آباد سے ریگستان (جیسلمیر؟) کی طرف چلا گیا، جبکہ وکیل گدومل شاہ کے لشکر کو لیکر سکھر میں پہنچا۔ تین دن بعد لشکر نے نوشہرہ میں منزل کی تب گدومل اور بادشاہ میں ملاقات ہوئی اور افہام و تفہیم ہو گئی۔ میان صاحب ۱۲ صفر کو جسلمیر کے نزدیک فوت ہوئے۔ ۱۶ صفر کو میان مراد یاب کو طلب کر کے محمد آباد میں، باپ کی جگہ مسند نشین کیا گیا۔ یہ خبر سن کر بادشاہ سابقہ وعدوں سے منحرف ہو گیا اور اسماعیل خان پنی کو محمد آباد کی طرف پیش قدمی کا حکم دیا (۱۵)۔ بادشاہ کا سکھر سے آ کر روہڑی میں منزل کرنا اور پھر نوشہرہ میں کیمپ لگانا بعد میں ییس سے اسماعیل خان کو محمد آباد جانے کا حکم دینا، اس حقیقت کی پختہ علامت ہے کہ تختگاہ "محمد آباد" قدیم ساہتی پرگنہ میں موجود تھا، ورنہ سندھ میں درانیوں کی لشکر کشی اور منازل مختلف ہوتے، نوشہرہ کا شہر ممکن ہے کہ موجودہ نوشہرہ فیروز ہی ہو۔ (۱۶)۔

میان نور محمد وفات کے بعد کہاں دفن ہوئے اور ان کے مزار پر کس نے مقبرہ تعمیر کروایا؟ اس ضمن میں محققین اور علماء کے دو واضح گروپ موجود ہیں۔ میان صاحب کی وفات کے بعد محمد آباد کی سرکاری حیثیت ختم ہو گئی۔ غلام شاہ کے دور تک حکمران یہاں آتے رہے، ان کے بعد سندھ میں خانہ جنگی چھڑ گئی اور آخرکار یہ خاندان سیاسی طور پر ختم ہو گیا، اس طرح اس شہر اور شاہی قبرستان پر کسی بھی محقق کی نظر نہیں پڑی۔ انگریز مصنفین نے میان صاحب کو جسلمیر میں مارنے کے بعد بھلا دیا ہے۔ (۱۷)۔ البتہ اسمتھ نے سندھ کے اس والی کا مقبرہ دولت پور میں بتایا ہے

اور شک ظاہر کیا ہے کہ شاید میاں کی میت اس قبر کے اندر ہے (۱۸)۔ بھیرومل مہر چند آڈوانی بھی اس ضمن میں شک ظاہر کرتا ہے لیکن پھر بھی اس کی نظر "میاں جاقبا" پر پڑتی ہے۔ وہ لکھتا ہے: میاں نور محمد گدومل کی واپسی سے پہلے خوف کے مارے جیسلیمیر بھاگ گئے جہاں ۱۷۵۵ع میں وہ فوت ہو گئے۔ کلھوڑے امیری بھی کرتے تھے اور پیروی مریدی بھی۔ ان کے مریدوں نے پھر آپ کی درگاہ تعلقہ مورو کے ایک گاؤں میں بنوائی، جس کو آج تک میاں کا قبہ (میاں جاقبا) کہتے ہیں۔ میاں کا دفن جیسلیمیر میں لکھا تھا تو وہ کیوں نہ وہاں جاتے (۱۹)۔ مشہور محقق مولائی شیدائی نے بھی سمتھ کی پیروی کی ہے (۲۰)۔ اس سلسلے کے آخری مصنف قریشی حامد علی صاحب ہیں، جنہوں نے نہ تو اپنے مضمون اور نہ ہی اپنے مقالے میں "محمد آباد" کا ذکر کیا ہے۔ آپ محمد آباد اور موجودہ کھنڈرات کے تعلق کو بھی نظر انداز کرتے ہیں (۲۱)۔

دوسری طرف مصنفوں اور محققین کی بڑی تعداد نے اس سلسلے میں واضح رائے دیتے ہوئے، انگریزی تحریروں کو رد کرتے ہوئے صاف صاف لکھا ہے کہ، محمد آباد اور میاں کے قبے مقامی طور پر ایک ہی مکان پر تلاش کرنے اور سمجھنے ہونگے۔ میاں نور محمد ۱۲ صفر سنہ ۱۱۶۷ھ (۹ دسمبر ۱۷۵۲ع) کو جیسلیمیر کے نزدیک فوت ہوئے تب آپ کی میت لا کر محمد آباد میں دفن کر دی گئی۔ ایک صدی قبل سب سے پہلے میر عبدالحسین سانگی نے یہ رائے دی تھی (۲۲)۔ ان کے بعد ڈاکٹر نبی بخش بلوچ نے میاں کے مقبرے کے مطالعے اور مشاہدے کے بعد اس کی تصدیق کی اور مزید مواد میاں کیا (۲۳)۔ مولانا غلام رسول مہر (۲۴)، سید حسام الدین راشدی (۲۵)، لطف اللہ بدوی (۲۶)، رانچند ہریجن (۲۷) اور افضل احمد (۲۸)، بھی اس رائے سے اتفاق کرتے ہیں۔

اوپر ذکر کردہ مقامی روایات کے مطابق، میاں نور محمد نے میاں ایک شہر کی بنیاد رکھی اور اپنے آخری آرامگاہ کی خواہش، روحانی کشش کے پس منظر میں کی تھی۔ ویسے تو ڈاکٹر بلوچ کا

خیال ہے کہ میان صاحب نے مکمل طور پر میان (محمد آباد) تختگاہ منتقل نہ کیا تھا اور ان کی وفات اچانک ہو گئی، لیکن محمد آباد میں منعقدہ ادبی دربار اور پھر میان سے جیسلمیر کی طرف کوچ کرنا، اس حقیقت کی تصدیق کرتے ہیں کہ سندھ کے اس جلیل القدر حکمران نے اپنی زندگی کے آخری چار سال (۱۷۵۰-۱۷۵۲ع) میان گزارے، اور جب فوت ہوئے تو وصیت کے بموجب ان کو ادھر ہی دفن کیا گیا، میان غلام شاہ سندھ کے حکمران کی حیثیت سے شوال سنہ ۱۱۷۱ھ (جون ۱۷۵۸ع) میں محمد آباد آیا تھا (۲۹)، تب ہی اس کو میان کے مزار پر مقبرے کی تعمیر کا خیال آیا ہو گا، نور محمد کے بعد بہت سے نامور امیر، وزیر اور فوجی ماہرین (۲۰)، یہیں دفن ہوئے جن کے چھوٹے چھوٹے قبے ابھی تک موجود ہیں، اس کے بعد یہ بستی عوام اور خواص میں "میان جا قبا" کے نام سے مشہور ہو گئی،

اس وقت میان نور محمد کا مقبرہ شاہ پور جہانیہ سے ایک لنک روڈ سے آٹھ کلو میٹر دور ہے، بہت سے چھوٹے چھوٹے اور ویران مقبروں کے علاوہ یہاں جو ایک نمایاں مقبرہ ہے وہ خود میان صاحب کی آخری آرا مگاہ ہے، یہ مقبرہ کب بنا اور کس نے تعمیر کرایا؟ اس کے متعلق تاریخ کے مآخذ بالکل خاموش ہیں، اس ضمن میں بڑی رہنمائی یہاں نصب شدہ فارسی کتبے کرتے ہیں، ان کتبوں کے مطالعے سے پتا چلتا ہے کہ یہاں مدفون ہستی میان نور محمد کی ہے، کام کی تعمیرات میان غلام شاہ کے دور حکومت (۱۱۷۱-۱۱۸۶ھ) میں ہوئیں، ان کی نگرانی کاردار باقر خان نے کی اور تاریخی فارسی کتبے شاعر میر صابر نے کیے، فن تعمیر کے ماہرین نے بہر حال اس مقبرے میں کوئی خاص کشش نہیں پائی، اس لیے انہوں نے تفصیلی ذکر سے اجتناب کیا ہے (۲۱)۔

جس طرح مصنفوں نے سندھ کے اس تاریخی شہر کے مطالعے میں حقائق سے انحراف کیا، اسی طرح یہاں نصب شدہ کتبوں سے بھی دوری دکھائی ہے، ابتدا میں یہ کتبے عبدالرحمن سومرو نے نقل

کنے تھے (۲۲)۔ دوسری کوشش محکمہ آثار قدیمہ کے افضال احمد احمد صاحب نے کی (۲۳)۔ ان دونوں ریڈنگز میں ترتیب ایک جیسی ہے، البتہ دونوں صورتوں (Reading) میں واضح فرق موجود ہے۔ راقم الحروف نے اپریل ۱۹۸۷ء میں میان نور محمد سیمینار کی نسبت سے جو انگریزی کتابچہ شایع کیا، ان میں شامل کتبات کی صورت بھی افضال احمد والی برقرار رکھی گئی (۲۴)۔ سومرو صاحب کی اختیار کردہ ریڈنگ صاف طور پر ناقص تھی، جس کو محترم حامد علی قریشی نے بھی اپنے پیپر میں شامل کیا ہے۔ کچھ عرصے بعد جناب عارف نو شامی سابقہ مدیر "دانش" اسلام آباد نے خط لکھ کر رائے دی کہ افضال احمد کی ریڈنگ مزید تحقیق اور تنقید کی محتاج ہے (۲۵)۔ ویسے تو میان صاحب کے متعلق اس مختصر کام کی تکمیل انتہائی عجلت میں کرنی پڑی تھی، تاہم جیسا کہ محکمہ آثار قدیمہ کی ڈیوٹی ہے قدیم مقابر، مقامات اور وہاں لگے ہوئے کتبات کی دیکھ بھال کرنا اور ان کے متعلق درست مطالعہ پیش کرنا، اس لئے یہاں نصب شدہ کتبوں کے متعلق ان کی رائے کو بغیر کسی جھجک اور تامل کے میں نے اپنے کتابچہ میں شامل کر دیا تھا۔ کچھ عرصے کے بعد سندھ کے ممتاز محقق ڈاکٹر نبی بخش بلوچ نے اس ضمن میں اپنی کردہ تحقیق سے آگاہ کیا۔ میان صاحب کے مقبرے پر لگے ہوئے کتبے میر محمود صابر (۱۱۱۵ھ - ۱۱۸۵ھ؟) نے کہے، جو کلہوڑا دور کے نامور شاعر گذرے ہیں۔ صابر کا اردو دیوان چھاپتے ہوئے، ڈاکٹر صاحب نے یہ کتبے ایک ضمیمہ میں محفوظ کر لئے ہیں۔ بلاشبہ اس ضمن میں اب تک ہونے والی تحقیق میں، یہ کوشش سب سے زیادہ معتبر معلوم ہوتی ہے۔

(الف) مقبرہ کے دروازے کے دائیں طرف نصب شدہ کتبہ۔
 ہمیشہ زندہ بود ہرکہ نام نیک گزاشت
 کہ روشنست مزارش زرخمت یزدان
 چو در ہزار و صد و شصت و ہفت در ہجری
 وفات یافتہ والی سند گشت روان

جب نادر بروضہ و آہستہ تر خرام صبا
شگوفہ ریز مبادا شود گل ریحان
زفرقتش دل ارباب دین کہ خون گردید
چکید از مژہ چون اشک شد جگر بریان (۲۶).

(ب) مقبرہ کے احاطہ کے بیرونی دروازے کے دونوں طرف نصب
شدہ کتبہ.

خوش آن کسی کہ چو مردان دین ز ملک جهان
سفر کند سوی دار بقا بشوق جنان
بخواب رفت خدایار خان عباسی
درین مقام و درین روضہ بہشت نشان
ولی عدوی و جانشین دولت گشت
غلام شاہ کہ شاہ ست و دلبر ایشان
امیر و پیر میان صاحب کرم خصلت
عد و شکار و نظر کردہ شہ مردان
چو سرفراز شدہ از عطای مصطفوی
نسود روضہ ز تعمیر روضہ رضوان
چہ روضہ منزل و آرامگاہ اہل بہشت
کہ پرز نور و تجلا ست ظاہر و پنهان
زیر توش دل اہل نظارہ روشن شد
چو دید از درو دیوار و بام نور افشان
بشد تمام ز تعمیر روضہ اقدس
زکار داری باقر محب خاص شہان
بناز مصرع تاریخ تازہ شد صابر
ہواز خلد و زیدہ بطرف مرقد آن
ز سال فوت چو تاریخ خواستم دل گفت
حبیب و نور محمد ولی خلد مکان (۲۷).

جہالتی و جہالہ جات

- ۱- تفصیل کے لئے دیکھو کتاب "مقالا" میں مصنف کا پیپر "کلہوڑے کب اور کیسے حکومت میں آئے" سندھی، شایع کردہ سندھی ادبی بورڈ، ص ص ۲۱۲-۲۲۸، سال ۱۹۸۸ع۔
 - ۲- مولانا غلام رسول مہر "تاریخ کلہوڑا" جلد ۱، ۵۲۶-۵۲۵، سندھی ادبی بورڈ، ۱۹۵۸ع۔
 - ۳- "تحفتہ الکرام" اردو ص ۲۲۷، مترجمہ اختر رضوی، سندھی ادبی بورڈ، ۱۹۵۹ع۔
 - ۴- "سندھ کے پرانے شہر" سندھ، ص ۲۵۲، امین کتاب گھر حیدرآباد سال ۱۹۶۸ع۔
 - ۵- مولانا غلام رسول مہر لکھتے ہیں کہ جب سنہ ۱۱۶۷ھ میں میاں نور محمد نے وفات پائی، تو وہ بہت بوڑھا ہو چکا تھا۔ اس کی موت تکان اور کمزوری کی وجہ سے ہوئی (تاریخ کلہوڑا، ص ۵۲۹، جلد ۱، سال ۱۹۵۹ع)۔
 - ۶- تفصیل کے لئے دیکھو "تاریخ کلہوڑا" جلد ۱، باب پینتیسواں سے باب اتالیسواں۔
 - ۷- میر علی شیر قانع "مقالات الشعراء"، ایڈٹ سید حسام الدین راشدی، ص ۸۲۶-۸۲۷، سندھی ادبی بورڈ ۱۹۵۷ع۔
 - ۸- "مقالة الشعراء"، ص ۱۵۰۔
 - ۹- "تحفتہ الکرام"، اردو، ص ۲۹۸۔
 - ۱۰- "تحفتہ الکرام"، اردو، ص ۲۹۹۔
- میر علی شیر لکھتے ہیں کہ جب نادرشاہ تخت نشین ہوا، تب اسی مخدوم نے اس کی تاریخ "الْخَيْرُ فِيمَا وَقَعَ" سے اخذ کی تھی۔ اس کے برعکس میں نے "لَا خَيْرَ فِيمَا وَقَعَ" سے تاریخ نکالی۔

جب نادر قتل ہوا تب مخدوم نے "الخیر فیما ہو واقع" اس کی تاریخ
کی اور میں نے "لا خیر فیما ہو واقع" سے تاریخ نکالی. تحفۃ الکرام
"ص ۳۰۰".

۱۱- "مقالات الشعراء"، ص ۲۶-۲۷.

۱۲- "مقالات الشعراء"، ص ۲۹۷.

۱۳- "مقالات الشعراء"، ص ۳۶۲.

۱۴- "مقالات الشعراء"، ص ۸۱۹-۸۲۰.

۱۵- میر علی شیر قانع "تحفۃ الکرام" ایڈٹ سید حسام الدین
راشدی، ص ۹۵۹-۲۶۲، سندھی ادبی بورڈ، ۱۹۷۱ء

تحفۃ الکرام کا سندھ ایڈیشن (ص ۲۷۱-۱۲۷۲)، اور اردو
اشاعت، دونوں میں یہ اقتباس درست نہیں چھپا ہے، جو واضح طور
پر مترجمین کی غلطی ہے (اردو ایڈیشن، ص ۲۲۷).

۱۶- بہرِومل مہر چند آڈوانی "سندھی ہندوؤں کی تاریخ"
سندھی، جلد ۱، ص ۲۱۹-۲۲۰، سال ۱۹۲۶ء.

- 17- (i) T. POSTANS: "Personal Observations on Sind", P.171,
Reprint,
Indus publications Karachi, 1973.
(ii) E.H. ATTKEN: "Gazetteer of Province of Sind", P111, Reprint,
Indus publications Karachi, 1986.

18- J.W. SMYTH writes that: ".....is only of interest as
containing the mausoleum of Nur Mohammad Kalhoro, the
man who ... made Sind one Kingdom. and died, it as said,
at jaisalmer in or about 1755 A.D.: So it is improbable that he
is actually burried in This mausoleum (Gazetteer of the
Province of Sind: B, Volume V, Newsbshah DisArict., P. 34,
Bombey 1920).

۱۹- "سندھی ہندوؤں کی تاریخ" سندھی، جلد ۱، ص ۲۲۰.

۲۰- "حنت السنہ" سندھی، ص ۵۲۸، سندھی ادبی بورڈ،

۱۹۸۵ء

- ۲۱- مضمون "قبا میان نور محمد کلھوڑا" مہران ۱ / ۱۹۸۶ ع. اور ڈاکٹریٹ کا مقالہ "ساہتی کے قدیم علمی مراکز" سندھی (غیر مطبوعہ).
- ۲۲- "لطائف لطیفی" ص ۲۰۵، باہتام دکترو نبی بخش بلوچ، شاہ لطیف ثقافتی مرکز حیدر آباد، سال ۱۹۶۷ ع.
- ۲۳- مضمون "حیدر آباد شہر" جریدہ مہران ۱ / ۱۹۶۲ ع.
- ۲۴- "تاریخ کلھوڑا" جلد ۱، ص ۵۲۸.
- ۲۵- مثنویات و قصائد قانع" ص ۲ حاشیہ، سندھی ادبی بورڈ، ۱۹۶۱ ع.
- ۲۶- "تذکرہ لطفی" سندھی، ص ۲۲۸، حیدر آباد ۱۹۶۲ ع.
- ۲۷- "تاریخ ریگستان" جلد ۱، ص ۱۷۷، سندھی ادبی بورڈ، ۱۹۷۷ ع.
- 28- AFZAL AHMED: "Persian inscriptions from the Aomb of Noor Mohammad Kalhoro", Pakistan Archaeology, No: 10-22, P.P. 179-190, Karachi:, 1986.
- ۲۹- "تحفہ الکرام" اردو، ص ۲۲۳.
- ۳۰- عبدالرحمن سومرو "سندھ کے پرانے شہر" سندھ، ص ۲۵۲-۲۵۹.
- سومرو صاحب نے بیان مدفون تاریخی اشخاص کے متعلق تفصیلی معلومات میا کی ہیں.
- 31- H. COUSENSWRITED that: "It, Aoo, is a massive building of the same style as Yar Mohammdd's though not so fully decorated, white washed entering more into the general scheme of decoration. It is surrounded by other smaller buildings. Like the Aomb of shahbaz at Sehwan, the dome is surmounted by a Lantern. There is nothing of any special interest about the building other than that It is the last resting place of the Kalhoro Chief" (The Antiquities of Sind, P. 162, Peprint, Oxford University Press, Karachi, 1975).

۲۲- "سندھ کے پرانے شہر" سندھ، ص ۲۵۵-۲۵۷.

33- Reference (28), P.P. 183, 185, 186.

34- Ghulam Mohammad Lakho: "Mian Noor Mohammad Kalhoro", P.P. 9-1-, April, 22, 1987.

۲۵- مصنف کے نام جناب عارف نو شاہی کا خط، مؤرخہ

۱۲ جولائی ۱۹۸۷ء.

۲۶- "دیوان شوق افزا عرف دیوان صابر" ضمیمہ از ڈاکٹر نبی

بخش بلوچ، ص ۲۸۰-۲۸۱.

- ڈاکٹر بلوچ صاحب اس کتبے میں غلطیوں سے متعلق رقمطراز

ہیں کہ: مقبرے کے احاطہ کے بیرونی دروازے پر جو کتبہ ہے اس کو دو حصوں میں تقسیم کر کے دروازے کے دائیں اور بائیں طرف نصب کیا گیا ہے۔ ہر ایک شعر کے دو مصرعے، ایک دوسرے کے نیچے، جدا جدا پتھر کی تختیوں پر کندہ شدہ ہیں، لیکن ان تختیوں کو صحیح ترتیب سے ایک دوسرے کے نیچے دیواروں میں نصب نہیں کیا گیا۔ اصل نصب شدہ صورت میں کتبہ کے دو حصے اس طرح ہیں:

دائیں طرف

بشد تمام ز تعمیر روضہ اقدس

ز کارداری باقر محب خاص شہان

ز سال فوت چو تاریخ خواستم دل گفت

حبیب و نور محمد ولی خلد مکان

بخواب رفت خدا یار خان عباسی

درین مقام و درین روضہ بہشت نشان

بناز مصرع تاریخ تازہ شد صابر ایران

ہواز خلد و زیدہ بطرف مرقدان

خوش آن کسی کہ چومردان دین زملک جہان

حاصل کی سفر کند سوی دار بقا بشوق جنان

امیر کبیر سید علی ہمدانی کے سرمد تھہر کے باغ پر بیعت کی۔

بائیں طرف

ولی عہدوی و جانشین دولت گشت

غلام شاہ کہ شاہ ست و دل بر ایشان
امیر و پیر میان صاحب کرم خصلت

عدوشکار و نظر کردہ شاہ مردان

چو سرفراز شدہ از اعطای مصطفوی

نمود روضہ ز تعمیر روضہ رضوان

چو روضہ منزل و آرامگاہ اہل بہشت

کہ پُرز نورو تجلاً ست ظاہر و پنهان

زہر تو دل اہل نظارہ روشن شد

چو دید از درو دیوار و بام نور افشان

(ادیوان صابر، ص ۲۸۰، حاشیہ)



AFZAL AHMED, "Persian inscriptions from the Asoo of Joor
Mohammad Kalhoro", Pakistan Archaeology, No: 10-22, P.P.
79-190, Karachi, 1985

۲۹- تختہ الامیر

۳۰- تختہ امیر

۲۵۹-۲۵۲

۳۱- تختہ امیر

۳۱- H. GUSENSWARTZ, "The Asoo is a massive building of
the same style as Yar-Mohammad's though not so fully
decorated. White was used as the general
scheme of decoration. It is surrounded by other smaller
buildings. The dome is surmounted by a lantern. There is nothing of any special
interest about the building. The last resting
place of the Kalhoro Chief. The Archaeology of Sindh, P. 162.
Peprint, Oxford University Press, Karachi, 1975).

سلسلہ نور بخشہ کے علمی آثار

مولوی ذاکٹر محمد شفیق مرحوم نے اپنے مقالات کی دوسری جلد میں لکھا ہے کہ سلطنت مغلیہ کے عہد میں ہندوستان اور وسط ایشیا اور ایران کے درمیان آمدورفت کی سہولت اب سے کیس زیادہ تھی اور اسلئے ان ہمسایہ ممالک کے اثرات بھی ہندوستان کے تمدن پر نسبتاً بہت زیادہ تھے۔ عجیب و غریب تحریکیں اُن ملکوں میں پیدا ہوتی تھیں اور ہندوستان کے کوچہ و بازار میں اُنکا اثر نمودار ہوتا تھا اس اجمال کی تفصیل فرقہ نور بخشہ کے حالات پر غور کرنے سے بخوبی واضح ہو گی۔ (۱)۔

نور بخشہ کی نسبت سید محمد نور بخش کی طرف ہے آپکے والد کا نام بھی محمد ہے جو قطیف میں پیدا ہوئے آپکے دادا عبداللہ احساء میں پیدا ہوئے آپکا شجرہ نسب سترہ واسطوں سے حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام سے جا ملتا ہے آپ حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام کے صاحبزادے حضرت اسحاق کی اولاد سے ہیں۔ آپ اپنی بعض تالیفات میں اپنے آپکو "موسوی" لکھتے ہیں چنانچہ اپنی کتاب "نجم الہدی" میں فرماتے ہیں۔

خانہ بدوش سلوک معنوی۔ والہ سید محمد موسوی کی

یعنی بلند مقام سید محمد موسوی معنوی سیر و سیاحت میں خانہ بدوش تھے سید محمد نور بخش ۷۹۵ھ کو "قائن" ایران میں پیدا ہوئے۔ سات سال کی عمر میں قرآن پاک حفظ کیا۔ تھوڑے ہی عرصہ میں اپنی خداداد لیاقت کیوجہ سے علوم شریعت میں ید طولیٰ حاصل کیا۔ طریقت میں حضرت خواجہ اسحاق ختلانی جو حضرت امیر کبیر سید علی ہمدانی کے مرید تھے، کے ہاتھ پر بیعت کی۔

حضرت خواجہ نے اپنے ایک خواب کی بنا پر آپکو "نور بخش" کا لقب عنایت فرمایا چنانچہ خود سید محمد نور بخش نے اپنی کتاب "واردات" (منظوم_فارسی) میں اپنا شجرہ طریقت بیان کرتے ہوئے اسکا اظہار کیا ہے:

نہادا است والدم نام محمد (۵۷۹۵-۵۸۶۹)

لقب داد نوربخش پیرم مجید

کہ پیرم شاہ اسحاق است ختلان (م ۵۸۲۶)

مرید پیرکامل شاہ ہمدان

علی ثانیست مرید شیخ محمود (م ۵۷۸۶)

علاؤالدولہ (سمنانی) است پیرمحمود (م ۵۷۶۶)

بود شیخ عبدالرحمن پیر سمنان (م ۵۶۵۹)

مرید شیخ احمد دان بایقان (م ۵۶۶۲)

بدانی نام پیرش علی لالا (م ۵۶۲۲)

مرید شیخ نجم الدین کبری (م ۵۶۱۸)

بود او نیک مرید شیخ عمار (م ۵۵۸۲)

سہروردی بدانی پیر عمار (م ۵۵۶۲)

سہروردی مرید شیخ غزالی (م ۵۵۲۰)

بود او نیک مرید شیخ نساجی (م ۵۲۸۷)

بود پیرش ابو القاسم گرگان (م ۵۲۵۰)

مرید شیخ غربی ابو عثمان (م ۵۲۷۲)

کہ او بود نیک مرید علی کاتب (۲۲۶)

کہ پیرش رود باری شیخ غالب (۲۲۲)

بود پیرش جنید آن شیخ بغداد (م ۵۲۹۷)

کہ او سردار راہ است آن خداداد

بود معروف کرخی اہل دربان (م ۵۲۲۳)

علی موسیٰ رضا آن شاہ و صلان (م ۵۲۰۳)

مرید و خادم و فرمان بردار

شب و روز بود دائم کفش بردار

ازو حاصل بکرد آن نور باطن

و او از والمدش ظاہر و باطن

امام الاصفیاء موسیٰ (م ۱۸۲) ز صادق (م ۱۲۸)

و او از والدش گردند فائق

ازان شد شہر تش باقر لقب شد (م ۵۱۱۵)

کہ او علمش زا حصارش گذرشد

علی زین العباد از اب و عمش (م ۵۹۵)

بیا موزند* طریق و علم جدش

منور بود حسنین از علوم ہا

کہ ایشان خلف پابند علوم ہا

نبی فرمود من شہر علومم

علی دروازہ برحق علومم (۲)

قاضی نوراللہ شوستری رح (م ۱۹۰۱۹) نے محمد بن حاجی محمد سمرقندی کے حوالے سے اپنی کتاب "مجالس المومنین" میں لکھا ہے کہ آخر میں حضرت خواجہ نے بھی حضرت شاہ سید کی بیعت کر لی تھی۔ (۲)۔

معلوم ہوتا ہے کہ حضرت شاہ سید کو مرزا شاہ رخ (م ۵۸۵۰) ابن امیر تیسور نے بہت تکالیف پہنچائیں۔ چنانچہ تیسری مرتبہ ماہ

رمضان المبارک ۵۸۲۰ھ میں جب آپکو قید کرکے تبریز اور وہاں سے شیروان بھیجا گیا تو آپنے مرزا شاہرخ کو اس مضمون کا خط لکھا:

بسم الله الرحمن الرحيم بعد حمد البی و صلوات قائل من ارنا
الاشیاء کماهی اعلام حضرت پادشاهی میرود کہ بست سال است کہ آن
پادشاه درایذای این مظهر سعی بلیغ می نماید و سه نوبت مقید
گردانیده است و دو نوبت درچاه داشته و ہزار فرسخ تقریباً باشد
اقلیم با قلیم گردانیده و الحال کہ آخر عمر وی است و نوبت پادشاهی
نزدیک است کہ مقتضی شود ہنوز دراندیشہ آن است کہ این مظهر را
باز بدست آورده مقید گرداند و این حال نزد مکاشفان محالست از
ہر آنکہ سه قید بینایان دیدہ بودند و دانایان دانستہ اکنون توقع از
پادشاه آن است کہ از کردہ خود پشیمان گردد و استغفار فرماید و
زیادہ ازین در قصد خاندان پیغمبر صلی الله علیہ و آلہ وسلم نکوشد
و الله العلی العظیم. (۲)

مرزا شاہرخ اسکے بعد صرف ایک سال زندہ رہا اور ۵۸۵۰ھ کو
انتقال کر گیا۔ جب شیخ محمد غیبی کے ذریعے مرزا شاہرخ کے انتقال
کی خبر حضرت شاہ سید کو پہنچی تو آپنے فی البدیہہ ایک غزل
کی:

آنم کہ زہر دو کف من انگبین شود
دیواز لطافتم بمثل حور عین شود
آنم کہ گر بیندم آن شے ملک
آن بر در نیاز گدانی کمین شود
آنم کہ گر گزار کنم بر دل جحیم
دوزخ بہشت و نارگل و یاسمین شود
آن کوز روئی صدق نہد سر بر آستان
نہ چرخ پای رفعت او را زمین شود
لطفی است عام از دل درویش در جہان
لیک آن لطیفہ ساکن قلب حزین شود

حیران شد آن یکی کہ بحق چون رسید زرد
پنداشت کان ز خاصیت اربعین شود
نہ جان من کہ چشم نور بخش کیمیا است
بر ہر کہ آنچنان نگرہ این چنین شود (۵)

حضرت شاہ سید کے تین فرزند تھے۔

۱. حضرت شاہ قاسم رح (م ۱۹۱۹ء)

۲. سید جعفر۔

۳. میر سعدالحق۔

حضرت شاہ سید ۱۲ ربیع الاول ۸۶۹ھ کو واصل بحق ہوئے
اور سولغان۔ رے میں دفنائے گئے۔ شیخ محمد بحری نے قطعہ تاریخ
کہا۔

آفتاب اوج دانش نور چشم اہل دین
نور بخش جسم و جان آن قبرمان ماء و طین
سال عمرش بود ہفتاد و سہ سال و وفات
ہشت صد شصتادونہ بابش ربیع الاولین
چار دہ زان ماہ رفتہ پنج شنبہ چاشتگاہ
درگذشت از عالم فانی ہمام العالمین

آپ کی وفات سے آپ کے مریدوں کو سخت صدمہ پہنچا۔ شیخ
محمد غیبی نے مرثیہ کہا:

مباش ای دل غافل مقید این دنیا
کہ اعتبار ندارد جان و مافیہا
چہ حاصل است زبودی کہ او بود نابود
چہ سود زانکہ زبان میرسد ازان سودا
بزار نیش دہند تا رسد مگر نوشی
بزار خار خلد بر امید یک خرما
بیا و دامن ہمت زگرد خاک نشان
دو روزہ عمر عزیزت مدہ بیاد ہوا

نگر بدیدہ عبرت درین رباط دودر
 کہ آمدن زکجا بود و رفتنت بکجا
 چون آمدی، بچه کار آمدی، چه داری تو،
 ز خال خویش شو آگاہ و چشم دل بکشا
 ز قعر بحر فنا جوئی گوهر مقصود
 مشو بیاد هوا غره چون کف دریا
 ببین کہ آدم و نوح و خلیل و صالح کو
 کجاست موسیٰ عمران و خواجہ دوسرا
 کجا شدند امامان و اهل بیت رسول
 کجا شدند جنید و سری و ابن عطا
 کجا شدند سلاطین با جلالت و قدر
 چو کیقباد و فریدون سکندر و دارا
 زدست برد اجل جان نبرد و ہم نبرد
 کسی زپیر و جوان و کسی ز شاه و گدا
 کجا است جسم عدیم المثال آن ذاتی
 کہ نوربخش جهان بوده و امام ہدی
 دریغ و درد کہ بگذشت نور بخش جهان
 کہ اوست ہادی و مہدی ست مقتدائی زمان (۶)

معلوم ہوتا ہے کہ شاہ سید کی وفات کے فوراً بعد ہی اُن کے بارے میں افراط کی راہ اختیار کی گئی طبقات نوریہ کا بیان ہے:

”بعض مریدان حضرت میر شمس الدین محمد عراقی بت شکن و مرید زادگان نا عاقبت اندیش در طریق و روش آنحضرت بفرط محبت یا از اغراض دیگر افراط و تفریط کردند و بعضی سخنان نا مناسب و رسوم را بہ آن حضرت میر محمد عراقی و بہ بزرگان متقدمین منسوب کردہ در کتب و رسائل مصنفات ایشان نوشتند کہ ہرجانی کہ اسم محمد نور بخش (آمدہ) مہدی موعود علیہ السلام می گفتند و در کتب و رسائل ایشان می نوشتند“ (۷)

مولوی محمد شفیع مرحوم نے اس طرف اشارہ کیا ہے، ص ۸۰ اور اس دعویٰ کے ثبوت کے لئے حضرت شاہ سید کے خلیفہ شیخ شمس الدین جیلانی لاهیجی اسیری کی کتاب "اسرار الشہود" سے چار اشعار بھی نقل کئے ہیں:

قطب اقطاب جہاں ہادی الہدای
مہدی دوران و فخر اولیاء
غوث اعظم دین و ملت را پناہ
فقر ذاتش بر کمالاتش گواہ
مظہر جامع امام الاصفیاء
گشتہ بر تخت ولایت پادشاہ
بود جامع ذاتش از اطوار ہا
کردہ دورش فخر برادوار ہا (۹)

لیکن سلسلے نور بخشیہ کے جید عالم علامہ محمد بشیر خطیب جامع مسجد صوفیہ نور بخشیہ (ایف ۲/۷ اسلام آباد) نے ان نظریات کو من گھڑت بتایا ہے اور ان الفاظ میں تردید کی ہے:

"فرقہ نور بخشیہ کی حقیقت سے نا آشنا ہو کر بعض مورخین نے جناب سید العارفین سید محمد نور بخش موسوی علیہ الرحمہ پر یہ بہتان تراشی کی ہے کہ انہوں نے مہدی موعود ہونے کا دعویٰ کیا ہے یا یہ کہ نور بخشی لوگ انہیں مہدی موعود تسلیم کرتے ہیں یہ دونوں باتیں بالکل لغو اور باطل ہیں جناب شاہ سید علیہ الرحمہ نے کبھی بھی مہدی موعود ہونے کا دعویٰ نہیں کیا..... ہم نور بخشیوں کے بارے میں یہ کہا جاتا ہے کہ ہم سید محمد نور بخش کو مہدی موعود مانتے ہیں وہ بھی تاریخی ہرزہ سرانی ہے نور بخشیوں کے جملہ اصول و فروع ائمہ معصومین علیہم السلام کی تعلیمات پر مبنی ہیں (۱۰)

اب ہم ذیل میں ان چند کتب نور بخشیہ (قلمی و مطبوعہ) کا ذکر کرتے ہیں جو ہماری نگاہ سے گذر چکی ہیں اولاً قلمی نسخے کا

قلمی نسخے

۱. الفقہ الاحوط: یہ کتاب سید محمد نور بخش کی تصنیف ہے اور ان کے سلسلے کے عملی مسائل کے بارے میں ہے اصل کتاب عربی میں ہے سید مختار الاخیار نے فارسی میں ترجمہ کیا ہے احقر کی نگاہ سے اسکے دو قلمی نسخے گزرے ہیں۔

(۱) صفحات ۷۲۸ محشی، خط نسخ کاتب، محمد ولد نظم شاہ شرح کلینی، من لا یحضرہ الفقیہ، اعتقادیہ شیخ صدوق، شرائع الاسلام، وسائل الشیعہ، مجالس المؤمنین، تفسیر مہنج الصادقین، استبصار اور جامع عباسی سے مسائل کا استنباط کیا گیا ہے۔

آغاز: "ثنا و شکر و سپاس مرخدای را آنکہ بر انگیخت انبیاء و رسولان بشارت و ہندہ ترسانیدہ و بیم کنندہ۔"

یہ نسخہ مولانا محمد ابراہیم بن نور محمد مدرس مکتب نور بخشہ مدرسہ شمس الاسلام خیلو خاص کے پاس ہے۔

(ب) ۹۰۰ ص، خط نستعلیق۔

تاریخ کتابت: ابتدا دہم شوال المکرم ۱۲۸۱ھ، اختتام ۱۲۸۲ھ
بعہد راجہ محمد علی خان (خیلو) تحریر یافت۔
ترجمہ مع متن ہے یہ نسخہ مولانا غلام حسن حسنو مقیم خیلو خاص کی ملکیت ہے۔

۲. تحفۃ الاحباب: ملا محمد علی بن مولانا خلیل اللہ کشمیری کی تصنیف ہے صوفیانے نور بخشہ کا تذکرہ ہے ملا محمد علی حضرت میر شمس الدین محمد المعروف بہ بت شکن کے مرید تھے اسکے بھی دو قلمی نسخے ہماری نگاہ سے گزرے ہیں۔

(۱) ۵۲۲ ص، خط: نستعلیق تاریخ تحریر: ۱۲ جمادی الثانیہ

۱۲۵۰ھ آغاز: بسملہ و خطبہ نمودہ می آید کہ این کلمہ چنداست بقلم

شکستہ و زبان فروبسته و خاطر خسته در تسطیر و تحریر افتاد و در بیان شرح احوال و توضیح اوصاف کمال حضرت قطب المحققین الشیخ محمد العراقی ...

یہ نسخہ پیر نور بخش حضرت پیر سید عون علی شاہ الموسوی مقیم خپلو خاص کی ملکیت ہے۔

(ب) ناقص الطرفین، تیرہویں صدی کا نوشتہ معلوم ہوتا ہے اس نسخہ پر کیس کیس حواشی بھی درج ہیں مولانا غلام حسن حسنو کی ملکیت ہے۔

۲. کتاب الاعتقادیہ (فارسی) اصل کتاب عربی میں ہے۔

سید محمد نور بخش

۶۱ ص نستعلیق کتب: سید سلطان محمد

تاریخ کتابت ۱۲۲۸ھ

جیسا کہ کتاب کے نام سے ظاہر ہے فرقہ نور بخشیدہ کے عقائد درج ہیں یہ کتاب مع کچھ فارسی شرح کے ۱۲۲۲ھ میں لاہور میں چھپ چکی ہے اس کتاب کا اردو ترجمہ مع متن عربی علامہ محمد بشیر نے کیا ہے جسے ندوہ اسلامیہ نور بخشیدہ نزد جامع مسجد نور بخشیدہ محمود آباد کراچی نے ۱۹۷۵ء کو باب الاسلام پریس کراچی سے چھپوا کر شائع کیا ہے اس ترجمے کے آغاز سخن میں مولانا نے ثابت کیا ہے کہ علوم نبوت کے وارث ائمہ اثنا عشر علیہم السلام ہی ہیں۔

۳. کشف الحقائق (فارسی) از سید محمد نور بخش رح، اخلاق

۲۱ ص، نستعلیق، تیرہویں صدی ہجری کی کتابت معلوم ہوتی ہے

آغاز: خطبہ کے بعد اما بعد بدان ای عزیز کہ مقصود از خلقت

عالم و آدم معرفتست و در دین معنی ارباب عرفان۔

۵. انسان نامہ (فارسی) از سید محمد نور بخش، اخلاق

۸۰ ص، نستعلیق، تیرہویں صدی ہجری کی تحریر ہے

مولانا غلام حسن حسنو ساکن خپلو خاص نے اس کتاب کا اردو

ترجمہ کیا ہے

آغاز: بسمہ حمد و سپاس و ثنائی بے قیاس حضرت صانع حکیم
را کہ موجب خمرت طینت آدم...
۶. معاش السالکین (فارسی) از سید محمد نور بخش

۲۲ص، نستعلیق، تیرہویں صدی ہجری کی تحریر ہے
اسکا اردو ترجمہ مولانا غلام حسن حسنو نے کیا ہے جو چھپ
چکا ہے۔

۷. صحیفۃ الاولیاء (فارسی) از سید محمد نور بخش، تصوف

۲۲ص، نستعلیق، تیرہویں صدی ہجری کی تحریر

آغاز:- بنام خدا کردہ ام عزم جزم

کہ آرم بسی اولیاء را بنظم

و لیکن ہمہ اولیای زمان

نہ آنانکہ رفتندازین خاکدان

۸. واردات (فارسی-نظم) از سید محمد نور بخش، تصوف

۷ص، نستعلیق، تیرہویں صدی ہجری کی تحریر

آغاز:

مائیم خلاصہ دو عالم

مائیم بجای نوح و آدم

مائیم خلیل رقت و موسیٰ

داؤد و محمدیم و عیسیٰ

۹. غزلیات حضرت سید محمد نور بخش (فارسی)

۲۲ص، نستعلیق، کتابت: ۱۲۱۰ھ

تیس غزلوں پر مشتمل ہے

آغاز:

ای ذات تو در عالم لاهوت معلّٰی

از کیف و کم و این تبارک و تعالیٰ

مطلق ز قیود و نسب و رنگ تعین

وی در جبروت از ہمگی جملہ اشیاء

۱۰. اسرار الشہود (فارسی، منظوم) از شمس الدین لاہیجی
اسیری، اخلاق
۲۸۲ ص، نستعلیق، بارہویں صدی ہجری کی تحریر۔
آغاز

بست بسم اللہ الرحمن الرحیم
فاتح آیات اسرار قدیم
نام حق سر دفتر ہر دفتر است
آنچہ بی نام خدا بست ابتر است

۱۱. رسالہ امامیہ/رسالہ درویشیہ (فارسی) از مولانا حسن
کوکنی، عقائد
۶۰ ص، نستعلیق، تیرہویں صدی ہجری۔
دو باب پر مشتمل ہے اصول دین اور فروغ دین

چھپی ہوئی کتابیں

۱. ترجمہ الفقہ الاحوط (عربی-اردو) ترجمہ: مولانا محمد بشیر
۶۲۱ ص، ندوہ الاسلامیہ نور بخشیدہ کراچی مندرجہ ذیل ابواب
بیس۔ باب الطہارۃ، باب الصلوٰۃ، باب الزکوٰۃ، باب الصوم، باب
الاعتکاف، باب الحج، باب الجہاد، باب الامر بالمعروف نہی عن المنکر،
باب النکاح، باب الطلاق، باب الطہار، باب الایلا، باب اللعان، باب
العقاق، باب التدبیر، باب المکاتبہ، باب الایمان والنذور والمعہود،
باب الحدود، باب فی حد القذف، باب فی حد السرقة، باب فی شرب
الخمیر، باب المرتد، باب القصاص، باب التجارہ، باب القرض، باب
الصلح، باب الاجارہ، باب الشفعہ، باب الوکالتہ، باب الصدقہ، باب
السکنی، باب الفرائض۔

۲. طبقات نوریہ (فارسی) از صوفی محمد بن ملا محمد
صوفی محمد، میر شمس الدین محمد عراقی بت شکن کے
مرید تھے اس کتاب کو اہلحدیث نے شائع کیا ہے ترجمہ بھی ساتھ ہی
ہے جسے مولانا محمد سلیمان گیلانی نے کیا ہے مکتبہ قدوسیہ

کشمیری بازار لاہور نے شائع کی اسمیں مندرجہ ذیل صوفیانے نور بخشیہ کا تذکرہ ہے۔ شاہ سید محمد نور بخش، شاہ قاسم انوار، شاہ شمس الدین و شاہ باوالدین، سید محمد نور بخش ثانی، امیر سعدالحق، شیخ شمس الدین محمد بن علی لاہیجی اسیری، مولانا حسین کوکنی، شیخ محمد بن حاجی محمد سمرقندی و مولانا برہان الدین بغدادی، شاہ بلال شیرازی، شاہ عماد الدین، شیخ علی بن قاسم بلالی، شیخ شمس الدین عراقی بت شکن، شیخ دانیال۔

۲. مشجراولیاء (عربی-اردو)

یہ کتاب سید محمد نور بخش سے منسوب ہے پیر نور بخشیہ حضرت سید عون علی شاہ الموسوی مدظلہم سے لے کر نچلی سطح تک کے تمام علماء نور بخشیہ کا کہنا ہے کہ اس کتاب میں تحریف کی گئی ہے دو حصوں پر مشتمل ہے پیلے حصے میں ائمہ اثنا عشر علیہم السلام کا تذکرہ ہے جبکہ دوسرے حصے میں اکابرین صوفیہ کا تذکرہ ہے۔ مکتبہ قدوسیہ لاہور نے شائع کی۔

۲. دعوات صوفیہ (اردو): دعوات صوفیہ شاہ قاسم فیض بخش ابن سید نور بخش کی تصنیف ہے فارسی میں ہے علامہ محمد بشیر نے ترجمہ کیا ہے ندوہ علمائے اسلامیہ نور بخشیہ کراچی نے اپریل ۱۹۸۲ء کو شائع کی۔ ۲۰۰ صفحات پر مشتمل ہے اسمیں سلسلہ نور بخشیہ کے اوراد و وظائف ہیں۔

۵. تسہیل الدعاء: مولانا محمد ابراہیم زائر (براہ) خپلو نے اسے ترتیب دیا ہے دعائے صبح، اوراد فتحیہ، اوراد عصریہ، نماز جنازہ اور تلقین میت پر مشتمل ہے ۲۸ صفحات ہیں براہ خپلو سے شائع ہوئی۔

۶. رسالہ امامیہ نور بخش: شاہ قاسم فیض بخش ابن شاہ محمد نور بخش کی تصنیف ہے کتاب کے سرورق پر اسطرح لکھا ہوا ہے۔

”کتاب مستطاب جامع دعواۃ و اوراد معاملات موافق مذهب فرقہ

ناجیہ امامیہ عرفہ نام نور بخش صوفیہ المسمیٰ بہ رسالہ امامیہ نور بخش آغا سید امیر حمزہ نے ڈاکخانہ خیلو علاقہ چھوڑیٹ موضع کستونگ کو میک اسکردو بلتستان سے چھپوا کر شائع کیا۔

یاد رہے لفظ امامیہ نور بخشوں کی مساجد پر عام طور سے لکھا ہوا ہے سکردو میں بھی جامع مسجد نور بخشیہ کا نام "جامعہ امامیہ نور بخشیہ صوفیہ" ہے جہاں مولانا محمد حسین آف خیلو والد محترم مولانا غلام حسن حسنو نماز پڑھاتے ہیں۔

۷. دعوات امامیہ صوفیہ فارسی از مولانا سید سلطان حسین۔ اورا دو وظائف پر مشتمل ہے ۷۱ ص، انجمن تحفظ فرقہ نور بخشیہ امامیہ خیلو بلتستان نے ہمدرد سٹیٹ پریس راولپنڈی سے چھپوا کر شائع کی۔

۸. اوراد امیریہ (عربی-اردو) از امیر کبیر سید علی ہمدانی (م ۱۸۶۷ھ) ۱۸۰ ص، ندوہ اسلامیہ نور بخشیہ لاہور نے ۱۹۷۸ء کو شائع کی مولانا غلام حسن حسنو نے ترجمہ کیا۔

۹. انوار حج از مولانا غلام حسن حسنو۔

۱۵ ص، محمود کمال دکاندار نیا بازار سکردو بلتستان نے ۱۹۸۲ء میں رمضان پرنٹنگ پریس راولپنڈی سے چھپوا کر شائع کی۔

۱۰. ریاض الاموات از مولانا غلام مہدی۔ احکام میت کا بیان

۸۸ ص، ندوہ اسلامیہ نور بخشیہ کراچی نے ۱۹۸۲ء کو اشتیاق پرنٹنگ پریس کراچی سے چھپوا کر شائع کی۔

۱۱. نور بخشی دینیات جماعت سوم از مولانا سید جمال الدین موسوی و علامہ محمد بشیر

۲۲ ص، ندوہ اسلامیہ نور بخشیہ کراچی نے ۱۹۸۲ء کو شائع

کی۔

۱۲. نور بخشی دینیات حصہ چہارم، ۲۶ ص۔

۱۲. نور بخشی دینیات حصہ پنجم ۵۶ ص. .
 ۱۳. مصحف محمد مصطفیٰ حصہ اول اردو از سید محمد منظور حسین ہمدانی ۱۶۲ ص، خان دانش پریس راولپنڈی میں چھپی .



جہالتی

۱. احمد ربانی ایم اے۔ مقالات مولوی محمد شفیع جلد دوم ص ۱. مجلس ترقی ادب لاہور، نومبر ۱۹۷۲ء، جدید پریس لاہور .
 ۲. صوفی محمد بن ملا محمد۔ طبقات نوریہ در احوال مشائخ نور بخشیہ، مکتبہ قدوسیہ کشمیری بازار لاہور.
 ۳. مولانا محمد بشیر۔ ترجمہ کتاب الاعتقادیہ ۲۲ ص، ندوہ اسلامیہ نور بخشیہ کراچی ۱۹۷۲ء.
 ۴. صوفی محمد بن ملا محمد۔ طبقات نوریہ در احوال مشائخ نور بخشیہ ص ۲۲.
 ۵. ایضا.
 ۶. ایضا۔ ص ۱۱۱-۱۱۲.
 ۷. احمد ربانی ایم اے۔ مقالات مولوی محمد شفیع جلد دوم ص ۱۲.
 ۸. شیخ شمس الدین محمد جیلانی لاهیجی اسیری۔ اسرار الشہود ص ۹ ۱۸۹۲ء خادم التعلیم پریس لاہور
 اس ایڈیشن کی نسبت خواجہ فریدالدین عطار کی طرف کی گئی ہے جو بالبداهت غلط ہے.
 ۹. علامہ محمد بشیر۔ افتتاحیہ الفقہ الاحوط ص ۸۔ ندوہ اسلامیہ نور بخشیہ کراچی ۱۹۷۲/۵۱۲۹۲ء.
 ۱۰. علامہ محمد بشیر۔ کتاب الاعتقادیہ (عربی-اردو)۔



انتخاب از:

خواجہ عبدالحمید عرفانی

سیالکوٹ

مردان آئینہ یکد دیگر اند

سات سو برس قبل جب یورپ میں عورت کا انسانی معاشرہ میں مقام ایک متنازعہ امر تھا۔ مولانا جلال الدین رومی نے قرآن مجید اور اسوۂ رسول اکرم صلعم کی پیروی میں فرمایا کہ "مرد و زن آئینہ یکد یگرند" "سیرت اقوام" کے "صورت گر" ہیں۔ اور ملت کی تعمیر کا بنیادی کام عورت سرانجام دیتی ہے۔ جاہل اور وحشی مرد عورت سے جاہلانہ سلوک کرتے ہیں، عقلمند مرد عورت کی معنوی برتری کو قبول کر لیتے ہیں۔ یاد رکھو جیسا سلوک مرد عورت سے کرے گا ویسا ہی سلوک اللہ تعالیٰ مرد سے کرے گا (تلخیص و ترجمہ از مثنوی رومی)

* علامہ اقبال فرماتے ہیں۔

پوشش عُریانی مردان زن است	حُسن دلجو عشق را پیراھن است
آن کہ نازد بر وجودش کائنات	ذکر او فرمود باطیب و صلوات
مُسلمی کو را پرستاری شُرد	بہرہ ای از حکمت قرآن بُرد
از اُمومت پُختہ تر تعمیر ما	در خط سیمانے او تقدیر ما
گُفت آن "مقصود حرف کن فکان"	زیر پانے اُمہات آید جناں
ملت از تکویم ارحام است و بس	ورنہ کار زندگی خام است و بس
نیک اگر بینی اُمومت رحمت است	زان کہ اُورابا نبوت نسبت است
حافظ رمز اخوت مداراں	قوت قرآن و ملت مداراں

* اقبال کے اشعار قرآن مجید اور حدیث رسول اکرم پر مبنی ہیں۔

بنت رسول حضرت فاطمہ زہرا کو مسلمان عورتوں کے لئے
نمونہ قرار دیا ہے :

مزرع تسلیم را حاصل بتول مداراں را أسوۃ کامل بتول
آن ادب پرورده صبر و رضا آسیا گردان و لب قرآن سرا

اس کے بعد مسلمان عورت کو یورپ کی گمراہ شدہ عورت کی
تقلید کے خطرناک نتائج سے آگاہ کرنے کے بعد فرماتے ہیں کہ دھوکا
نہ کھائیں . (ظاہرشن زن باطن اوتانزن " است) .

شوخی چشم و فتنہ زا آزادیش از حیا نا آشنا آزادیش

شرم و حیا سے آزادی ملت کے لئے انتہائی شرمناک داغ ہے

نور بخشیدہ من ۱۲
۵- آیت

حیا زہد و عبادت و تقویٰ و غیرہ فضائل میں سے ہے۔
تاریخہ میں اس کی تعریف ہے: حیا یعنی شرم ہے۔
یہ صفت ہے جو انسان کو اپنے آپ سے اور دوسروں سے
لے کر ہر حال میں شرم سے محفوظ رکھتی ہے۔
اس کی وجہ سے انسان اپنے آپ کو ہر حال میں
محفوظ رکھتا ہے۔
اسلام نور بخشیدہ کراچی ۱۹۷۲ء

۵- یہ صفت ہے جو انسان کو ہر حال میں شرم سے محفوظ رکھتی ہے۔

استدراک

مرج البحرین (شرح دیوان حافظ)

دانش ۱۵ میں "مرج البحرین" کے بارے میں میرا مضمون چھپا تھا۔ کئی اصحاب علم اس شرح کی جانب متوجہ ہوئے ہیں۔ میں نے سنا ہے کہ دانشگاه پنجاب لاہور کے شعبہ فارسی کے کسی طالب علم نے اس شرح کی تصحیح کا کام اپنے ذمے لیا ہے۔

ہندوستان سے جناب ڈاکٹر ضیاء الدین ڈیسائی نے میرے مضمون کے بعض مندرجات سے اختلاف کیا ہے اور ایک نہایت مفصل اور معلوماتی خط لکھا ہے۔ میں ذاتی طور پر ان کی راہ نمائی کا مشکور ہوں اور افادہ عام کی غرض سے ان کا مکتوب اشاعت کے لئے دے رہا ہوں۔

عارف نوشاہی

جناب عالی سلام ممنون،

"دانش" جیسا فارسی زبان و ادب سے متعلق نہایت معیاری مجلہ دیکھ اور پڑھ کر طبیعت واقعی خوش ہوتی ہے۔ شبہ قارہ ہندو پاک و بانگلادیش میں تو اس کا کوئی جواب یا ثانی نہیں البتہ کلکتہ کی انڈوایران سوسائٹی کا سہ ماہی انڈو ایرانیکا ایک بڑی حد تک فارسی زبان و ادب کی خدمت انجام دیتا ہے۔

"دانش" کا تازہ شمارہ (حافظ سیمینار کے کچھ مضامین کا حامل) کچھ روز ہوئے ملا، اس میں جناب عالی کا "مرج البحرین" پر مضمون توجہ خاص کا مرکز اور ان چند سطروں کے لکھنے کا محرک ہوا، اس کتاب پر مضمون لکھنا چاہتا تھا لیکن اپنی دفتری اور دیگر علمی مصروفیات کی وجہ سے نہ لکھ سکا۔ آپ نے یہ مضمون لکھ کر واقعی موضوع کا پورا حق ادا کر دیا ہے اور اس شرح کو علمی دنیا بسے روشناس کرا کے فارسی ادب کے شائقین پر احسان عظیم کیا

ہے۔

اس گراں قدر مضمون میں دو ایک مقامات محل نظر آئے۔ جنکی طرف جناب عالی کی توجہ مبذول کرانے سے پہلے یہ گوش گزار کردوں کہ مرج البحرين کے رامپور رضا لائبریری کے "نہایت بد خط" مخطوطے "پر (غالباً) کتب خانہ مذکور کے ناظم حافظ احمد علی شوق صاحب کا قلمبند کیا ہوا) مضمون رسالہ "معارف" اعظم گزہ جلد ۱۷ شماره اپریل ۱۹۲۷ میں شایع ہوا تھا، میرے سامنے "مرج البحرين" کا کوئی نسخہ تھا نہ ہے۔ اور نہ رسالہ مذکورہ کا شماره لیکن چند سال پیشتر گجرات تان سین اور ختمی کے متعلق اشعار اس مضمون سے یاد داشت کے طور پر نقل کھلنے تھے، اس یادداشت کو سامنے رکھ کر یہ چند معروضات پیش خدمت کر رہا ہوں،

ضمناً عرض ہے کہ کچھوچھہ (فارسی کتابوں میں کچھوچھا کی جگہ کچھوچھہ ہی دیکھا گیا ہے) جنوبی ہند میں نہیں بلکہ شمالی ہند کے صوبہ اترپردیش کے مشہور ضلع فیض آباد میں واقع ہے۔

آپ نے ختمی کے مرشد شاہ عبداللہ کو غالباً شیخ محمد غوث گوالیاری کا صاحبزادہ بتایا ہے۔ میرے خیال میں یہ شاہ عبداللہ گجرات کے مشہور و معروف عالم و فاضل بزرگ شاہ وحیدالدین صاحب علوی کے صاحبزادے ہیں، اس سلسلے میں ختمی کے اشعار ملاحظہ ہوں:

قطب عالم ز ملک تا ملکوت
واقف کارخانہ جبروت
زین سے منزل چو کرد پیش خرام
مرغ لایوت را گرفت بہ دام
شاہ عبداللہ آن ستودہ خصال
از مکارم خصال مالا مال
پاک کیشی عیلی طریق ابید
برسر دین و شرع گشتہ و جید

خادمان حريم آن درگاہ
 وحده لا الہ الا اللہ
 بر ہم چوں ستارہ فلک اند
 بلکہ در بندگی ہم ملک اند
 ملک کجرات زان نکو کیشان
 میدهد خلق را زمک نشان
 ختمی از کمترین ایشان است
 خاک اقدام پاک ایشان است

چوتھے شعر کے مطابق ختمی کے مدح و مرشد شاہ عبداللہ اپنے والد جن کے نام کی طرف شعر کے مصرع و دم میں اشارہ ہے) کے طریق پر چل کر دین و شرع میں "وجیہ" ہونے تھے، یعنی وہ شاہ وجیہ الدین صاحب کے صاحب زادے تھے، اس کی مزید تائید اس سے بھی ہوتی ہے کہ ان اشعار کے بعد جیسا کہ آپ نے بھی تحریر فرمایا ہے۔ حضرت شیخ محمد غوث گوالیاء اور حضرت شیخ محی الدین عبدالقادر حیلانی کی منظوم مدح علیحدہ لکھی ہے (شاہ وجیہ الدین صاحب سلسلہ شطاریہ کے علاوہ سلسلہ قادریہ سے بھی منسلک تھے)

غیاث الدین اعظم شاہ بادشاہ بنگال کے زمانے کے سلسلے میں آپ نے جو تحریر فرمایا ہے وہ حقیقت سے دور ہے۔ بات یہ ہے کہ بدقسمتی سے عموماً ہمارے فارسی دان حضرات اور اساتذہ تاریخ کے موضوع سے کما حقہ وقفیت رکھنے کی کوشش نہیں کرتے اور کم از کم بوقت ضرورت صحیح تاریخی ماخذ کی طرف رجوع نہیں کرتے، سلطان مذکور اور دیگر سلاطین بنگال کے سنین حکومت تقریباً سوا سو سال پہلے مسٹر ہنری بلا خمن کے مضمون اور عصر حاضر میں آج سے چالیس سال قبل تاریخ بنگال کی نو مرتبہ مستند انگریزی کتاب میں متعین ہو چکے ہیں، عہد اکبری سے پہلے بنگال کی کون فارسی تاریخ وجود میں نہیں آئی اور اس موضوع پر فارسی تاریخوں میں فرشتہ اور اکبر کے عہد کے مورخین (صاحب طبقات اکبری وغیرہ) کے

بیانات نایت غلط ہیں، غیاث الدین اعظم شاہ اور دیگر سلاطین بنگال کے بارے میں تقریباً ہم عصر عربی ماخذ میں جو مستند معلومات ملتی ہیں ان پر مشتمل ناچیز کا جو مضمون "قبل از منل عبد سلاطین بنگال کی تاریخ پر نئی روشنی" کے عنوان سے اسلامک کلچر حیدرآباد دکن کے جولائی ۱۹۵۸ کے شمارے میں شایع ہوا ہے اس سے فرشتہ وغیرہ کی غلط بیانیوں کی نشاندہی ہوتی ہے، اسی طرح "ریاض السلاطین" کو اس عہد کے لئے معتبر ماخذ میں شمار کرنا کسی طرح درست نہیں، یہ بہت بعد کی لکھی ہوئی تاریخ ہے۔

مندرجہ بالا تاریخ بنگال کے نام سے ڈھاکہ یونیورسٹی کی طرف سے شایع ہوئی تھی اس کی دوسری جلد جس کا تعلق عبد السلامی کی تاریخ سے ہے ۱۹۲۸ میں چھپی تھی۔

بہرحال میرے خیال میں اس سلسلے میں (حافظ اور غیاث الدین اعظم شاہ کے بارے میں) جو نئی تلی راے ہے وہ پروفیسر جے این سرکار، پروفیسر ڈاکٹر جگدیش نارین سرکار؟ کی ہے جو انہوں نے ایران سوسائٹی کلکتہ کے حافظ سمینار میں پڑھے گئے مقالے "حافظ اور اس کے چند معاصر سلاطین" میں دی ہے، یہ مقالہ "انڈوایرانیکا" جلد ۲۰، شماره ۱-۲ (جو حال میں اکتوبر ۸۷ء میں شایع ہوا ہے) میں شامل ہے، پروفیسر موصوف نے حافظ اور غیاث الدین اعظم شاہ کے سنیں وفات پر بحث کر کے یہ نتیجہ اخذ کیا ہے کہ حافظ اور بنگال کے بادشاہ کے درمیان مراسلت کا ہونا امکان کی حدود سے باہر نہیں ہے۔

اس سلسلے میں قافلہ ہند والی بات یا اشعار کو ثبوت میں پیش کرنا میرے نزدیک دور از کار بات ہے، ایران اور ہند کے تجارتی تعلقات سے انکار نہیں لیکن قافلہ ہند کو قافلہ بنگال تصور کرنا شاید بجا نہیں ویسے یہ یاد رہے کہ بنگال میں فارسی کے مقابلے میں عربی زبان کا رواج اور اثر زیادہ رہا ہے جیسا کہ آج بھی ہے بالخصوص مشرقی بنگال میں،

دیوان حافظ سے تفاعل کے سلسلے میں آپ نے داراشکوہ کا تو حوالہ دیا ہے لیکن دیوان حافظ کے اس معروف و مشہور نسخے کا ذکر نہیں کیا جو اب مانکی پور پنہ میں ہے اور مغل بادشاہوں کے کتابخانے کی زینت رہ چکا ہے اور جس کے حاشیوں پر ہمایوں وغیرہ نے اس میں سے فال نکالنے کا ذکر خود اپنے قلم سے کیا ہے، نیز ایک سے زیادہ موقع پر دیوان حافظ سے فال نکالنے کا ذکر ہمایوں کے خادم خاص بایزید بیات (مشہور فارسی شاعر بہرام سقا کے بھائی) کی کتاب تذکرۂ بایزید بیات (جو ایشیا نیک سوسائٹی بنگال کلکتہ سے شایع ہو چکی ہے) میں بھی ملتا ہے۔

آخر میں اطلاعاً عرض ہے کہ ختمی کا کبا ہوا اور خود اس کا بخط نستعلیق لکھا ہوا ایک فارسی منظوم کتبہ گوالیر میں حضرت خواجہ خوانوام۔ ۹۲۰ ہجری) کی درگاہ پر آج بھی موجود ہے، اس کتبے کا متن تو شایع نہیں ہوا لیکن حکومت ہند کے محکمہ آثار قدیمہ کے کتبوں کے سالانہ رپورٹ کے ۱۹۶۹ کے رپورٹ میں نمبر ۶۶- ضمیمہ د، کے تحت اس کی تفصیل درج ہے۔ اس میں وہ اپنے آپ کو بنی اسرائیل بتاتا ہے (قائیدہ و کاتبہ عبدالرحمن بن سلیمان بنی اسرائیل لاہوری) اس منظوم کتبے کا موضوع حضرت خواجہ خانو کی مدح ان کی تاریخ وصال وغیرہ ہے۔ یہ کتبہ ۱۸ شعبان ۱۰۰۸ میں لکھا اور لگایا گیا، پاکستان کے محکمہ آثار قدیمہ کے ڈائریکٹر جنرل جناب ڈاکٹر احمد نبی خان صاحب کے توسط سے اس کتبے کا عکس (چربی کا عکس) محکمہ آثار قدیمہ ہند کے عربی فارسی کتبوں کے دفتر سے حاصل کیا جا سکتا ہے۔

ضیاء الدین ڈلسیانی

اخبار فرهنگی

مجلس بزرگداشت و یاد بود مرحوم

استاد سید غلام رضا سعیدی

در اسلام آباد (پاکستان)

در تاریخ پنجم خرداد ماه ۱۳۶۸ هـ ق مجلس یاد بودی از طرف انجمن فارسی پاکستان اسلام آباد به مناسبت درگذشت استاد سید غلام رضا سعیدی تشکیل گردید. محل مجلس در هتل اسلام آباد بود. صدر مجلس جناب آقای پرفسور سید غلام مصطفی شاه وزیر محترم آموزش و پرورش دولت پاکستان بود که متأسفانه به علت کسالت نتوانستند در جلسه شرکت جویند، آقای دکتر جمیل الدین جالبی صدر نشین مقتدره قومی زبان و آقای دکتر سید جعفر شهیدی و آقای دکتر سید محمد اکرم شاه و آقای دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی و آقای دکتر محمد صدیق شبلی دبیر انجمن فارسی و دکتر سید علیرضا نقوی از مهمانان خاص و گردانندگان مجلس بودند.

ضمناً پرتره مرحوم سید غلام رضا سعیدی توسط دوشیزه خانم طلعت حسن رضوی به طرزی ویژه در مجلس آویخته شده بود.

برنامه مجلس بدین ترتیب بود

تلاوت قرآن کریم: آقای قاری دکتر محمد یون

حمد و نعت: آقای ناصر جهان

اشعار مرثیه: آقای پرفسور مقصود جعفری، آقای سید فیض

الحسن فیضی، آقای دکتر محمد حسین تسبیحی سروده آقای ابراهیم

صهبارا خواند. این قطعه شعر را آقای دکتر سید جعفر شهیدی

از ایران آورده بودند: آقای دکتر محمد ریاض خان استاد فارسی و اردو در دانشگاه آزاد علامه اقبال سخن رانی مبسوطی درباره بزرگداشت سعیدی ایراد نمودند: آقای دکتر سید علی رضا نقوی استاد و محقق علوم اسلامی (بخش فارسی) در دانشگاه بین الا سلامی اسلام آباد، درباره آثار و تصنیفات و ترجمه های مرحوم سعیدی گفتاری محققانه ارائه کردند. دکتر محمد صدیق شبلی دبیر انجمن فارسی و استاد دانشگاه آزاد علامه اقبال اسلام آباد خاطرات خود را در هنگام اقامت در دانشگاه تهران بیان نمودند. آقای دکتر سید سبط حسن رضوی کوشش شادروان سعیدی را در راه احیای فکر دینی و خدمات مرحوم سعیدی به رواج اسلام و همکاری وی در بزرگداشت قائد اعظم محمد علی جناح و تانسین پاکستان سخنان ارزنده ای بیان داشتند. آقای دکتر احمد تمیم داری مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان درباره فکر و اندیشه مرحوم سعیدی سخنانی بیان نمودند و پیشنهاد کردند که ما با یداز این بزرگان سرمشق بگیریم و به یاد آنها و به نام آنان، آن چه نوشته و به جای گذاشته اند بخوانیم و به کار بندیم و کوشش کنیم که خودمان نیز در همان طریق گامزن شویم.

آقای دکتر سید محمد اکرم شاه خاطرات خود را در هنگام تلمذ از محضر مرحوم سید سعیدی بیان داشتند و ضمناً اشعاری که به همین مناسبت سروده بودند، خواندند و مورد توجه حاضران قرار گرفت. آقای دکتر جمیل الدین صدر نشین (رئیس) فرهنگستان زبان اردو (مقتدره قومی زبان) خدمات ارزنده مرحوم سعیدی را درباره روابط فرهنگی و دینی و ادبی و تاریخی ستودند و از رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و انجمن فارسی اسلام آباد و همه کسانی که به طریقی در بزرگداشت مجلس مرحوم سعیدی کاری انجام داده بودند

اظهار امتنان به عمل آوردند. آقای موسی حسینی رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، پیام جناب آقای سید محمد خاتمی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی را که بزبان اردو بود با بیان شیوا قرات کردند. این پیام درهین شماره چاپ شده است. خانم دکتر حکیمه دبیران استاد محترم زبان فارسی در دانشکده خاور شناسی لاهور قطعه شعری که به تتبع غزل حافظ سروده بودند و ازسه تن که در آن ذکر شده بود (مرحوم سید محمد حسینی متخلص به شهر یارو مرحوم دبیران (پدر خانم دکتر حکیمه دبیران) و شادروان

..... سید غلام رضا سعیدی و سرانجام جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی داماد علامه سید غلام رضا سعیدی و استاد دانشگاه تهران و رئیس محترم لغت نامه دمخدا پشت میکروفون قرار گرفتند و مطالبی درباره مرحوم سعیدی ایراد فرمودند و ضمناً از پاکستان و ادیبان و شاعران و نویسندگان و قاریان و نعت خوانان و بانیان مجلس و از انجمن فارسی اسلام آباد و هرکسی که به نحوی از انحاء در مجلس بزرگداشت مرحوم سعیدی شرکت کرده و زحمتی کشیده بودند اظتار تشکر و امتنان کردند. قطعه شعری را که فی البداهه در توصیف میزبان پاکستانی و زبان اردو سروده بودند با طرزی گیرا و بیانی شیوا خواندند.

در پایان پذیرائی گرمی از اهل مجلس به عمل آمد.

و در ساعت ۹ بعد از ظهر جلسه بزرگداشت مرحوم سید غلام رضا سعیدی پایان یافت. ومن الله التوفیق وعلیه التکلان

مدیر دانش

جلسہ تجلیل برائے

علامہ سید غلام رضا سعیدی مرحوم

انجمن فارسی پاکستان

شعبہ اسلام آباد کا پہلا جلسہ

انجمن فارسی پاکستان شعبہ اسلام آباد کا ایک جلسہ ۲۶ مئی ۱۹۸۹ء کو اسلام آباد ہوٹل میں زیر صدارت جناب ڈاکٹر جمیل جالبی صدر نشین مقتدرہ قوی زبان منعقد ہوا۔ ایران کے ممتاز پاکستان شناس مرحوم استاد سید غلام رضا سعیدی کی علمی اور ادبی خدمات کی تجلیل کے لئے یہ جلسہ یاد بود منعقد کیا گیا تھا۔ مرحوم نے پاکستان، قائد اعظم اور علامہ اقبال پر بہت سی کتابیں لکھیں اور بہت سی کتابوں کا ترجمہ اردو، انگریزی، عربی اور فرانسیسی زبانوں سے فارسی میں کیا۔

اس جلسے میں مہمان خصوصی جناب ڈاکٹر سید جعفر شہیدی تھے جو تبران یونیورسٹی کے استاد ہیں اور سرپرست سازمان لغت نامہ دہخدا ہیں۔ یہ انسائیکلو پیڈیا فارسی زبان میں ایک منفرد حیثیت کا مالک ہے۔ اس جلسے کے شرکاء میں ڈاکٹر احمد تیمم داری، ڈاکٹر محمد یونس، ڈاکٹر محمد ریاض، ڈاکٹر محمد صدیق شبلی، ڈاکٹر سید علی رضا نقوی، ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی صدر انجمن، ڈاکٹر محمد حسین تسبیحی اور ڈاکٹر سید محمد اکرم اکرام صدر شعبہ فارسی پنجاب یونیورسٹی شامل تھے۔ جن شاعروں نے استاد سعیدی مرحوم کو منظوم خراج عقیدت پیش کیا ان میں استاد سید جعفر شہیدی پروفیسر مقصود جعفری، پروفیسر انور مسعود، خانم دبیران اور سید فیضی شامل تھے۔

ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی صدر انجمن فارسی نے اپنی مختصر استقبالیہ تقریر میں استاد سعیدی مرحوم کی خدمات کا ذکر

کہا کہ انہوں نے پاکستان کو ایران میں متعطف کرانے میں کس قدر زحمتیں اٹھائیں اور تحریک پاکستان کی حمایت میں مقالات اور کتابیں لکھیں جس سے ایران میں تحریک پاکستان کی صحیح صورت حال واضح ہوئی۔

ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی نے استاد سعیدی کی اقبال شناسی کا ذکر کرتے ہوئے کہا کہ علامہ سعیدی اپنے آپ کو اقبال کے مرید سمجھتے تھے بالکل اسی طرح جس طرح علامہ اقبال اپنے آپ کو رومی کا مرید سمجھتے تھے۔ انہوں نے کہا کہ استاد سعیدی نے ہکنر بولایتھ کی کتب کا ترجمہ فارسی زبان میں کیا۔ استقلال پاکستان کے نام سے کتاب فارسی میں لکھی۔ اس کے علاوہ انہوں نے مولانا سید ابوالعلی مودودی، جان دیون پورٹ، داکٹر مجید خدوری، پروفیسر محمد حمید اللہ، داکٹر محمد رفیع الدین، سید محمد قطب، پروفیسر خورشید احمد اور صدرالدین شرف الدین کی منتخب کتابوں کا ترجمہ فارسی زبان میں کیا۔ ان کی کتابوں کے دو بڑے موضوع ہیں سیرت طیبہ اور پاکستان کی تحریک، ڈاکٹر احمد تیمم داری ڈائریکٹر ایران پاکستان مرکز تحقیقات فارسی نے اپنے مقالے میں علامہ سعیدی مرحوم کی اس دردمندی کا ذکر کیا جو عالم اسلام کے لئے وہ محسوس کرتے تھے۔ ڈاکٹر تیمم داری نے کہا کہ استاد سعیدی نے کشمیر، فلسطین اور الجزائر کی آزادی کے موضوع پر کتابیں لکھی کر عالمی رائے عامہ کی توجہ اس ظلم کی طرف دلانی جو ان اسلامی ممالک میں مسلمانوں پر کیا جا رہا ہے۔

ڈاکٹر سید محمد اکرم شاہ صدر شعبہ فارسی پنجاب یونیورسٹی نے اپنے مقالے میں استاد سعیدی مرحوم کی ان تقریروں کا ذکر کیا جن میں وہ علامہ اقبال کے کلام اور افکار سے اپنی تقریروں کو سجایا کرتے تھے اور اقبال کی شاگردی پر افتخار کیا کرتے تھے۔ انہوں نے تہران میں استاد سے اپنی ملاقاتوں کا ذکر کرتے ہوئے بہت سی ایسی یادوں کو دہرایا جن سے علامہ موصوف کی

پاکستان دوستی کا پتہ چلتا تھا۔

ایران سے آنے والے مہمان خصوصی جناب ڈاکٹر سید جعفر شہیدی نے اپنی تقریر میں استاد سعیدی کی اس گہری نظر کا ذکر کیا جو عالمی سیاست اور مشرقی ممالک کی حالت پر موصوف رکھتے تھے آپ نے فرمایا کہ ساتھ سے زائد کتابیں انہوں نے تحریر فرمائی ہیں اور ہر کتاب مختصر ہونے کے باوجود اپنے دامن میں کثیر مطالب اور افکار تازہ کی حامل ہے۔ ڈاکٹر جعفر شہیدی نے علامہ سعیدی کے ان مخصوص صفات کا ذکر کیا جس کی وجہ سے جو شخص ایک مرتبہ بھی ان سے ملتا تھا وہ ان کا گرویدہ ہو جاتا تھا۔

آخر میں ڈاکٹر جمیل جالبی صدر جلسہ نے علامہ سعیدی کی زندگی پر روشنی ڈالتے ہوئے ابتداء سے آخر عمر تک ان کی علمی، ادبی اور مذہبی کاوشوں کا تفصیلی ذکر کیا۔ ڈاکٹر جالبی نے فرمایا کہ دنیا کے جس خطے میں بھی مسلمانوں پر ظلم کیا جاتا تھا تو علامہ سعیدی تڑپ اٹھتے تھے اور ان کا قلم حرکت میں آجاتا تھا اور واقعی ان کے قلم میں وہ طاقت تھی جو ظلم و استحصال کے خلاف علمی رائے کو ہموار کرنے میں بڑا کام دیتی تھی۔ ان کے ہر جملے میں بڑی جان ہوتی تھی جو افسردہ دلوں میں بھی نئی زندگی کی حرارت پیدا کر دیتی تھی۔ خاص طور پر ان کا ادب نوجوانوں کے لئے تھا اور انقلابی تھا۔ وہ جمال الدین افغانی، سید قطب، علامہ اقبال اور ڈاکٹر شریعتی کے مکتب سے تعلق رکھتے تھے اور انہوں نے اپنی زندگی کو شرف انسانیت اور احترام آدمیت کے لئے وقف کر دیا تھا۔ ڈاکٹر جمیل جالبی نے کہا کہ میرا خیال ہے جب تک اقبال کا کلام اور فکر و فلسفہ دنیائے علم و دانش میں زندہ ہے، استاد سید غلام رضا سعیدی کا نام اور ان کے علمی کارنامے بطور حوالہ ضرور یاد رکھے جائیں گے۔

اس جلسہ باد بود میں پروفیسر خورشید احمد کا پیام پڑھ کر

سنایا گیا اور آخر میں جناب سید موسیٰ حسینی کنچرل کونسلر سفارت جمہوریہ اسلام نے ڈاکٹر سید محمد ختمی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی جمہوریہ اسلامی ایران کا اس موقع کے لئے مخصوص پیام پڑھ کر سنایا جس میں وزیر محترم نے استاد سعیدی مرحوم کی علمی، ادبی اور اسلامی خدمات کو زبردست خراج عقیدت پیش کیا۔ اس پیام میں بتایا گیا کہ علامہ سعیدی نے روح جہاد اسلامی کی طرف بازگشت کی دعوت دے کر عالم اسلام کے روشن فکر اور بیدار مجاہدوں کی حمایت کی ہے اور مہمانوں کی عزت و عظمت رفتہ کی بحالی کی خوشخبری سنائی ہے۔

جلسے کے اختتام پر ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی صدر انجمن نے جمعہ حضرات و خواتین اور مہمان گرامی کا شکریہ ادا کرتے ہوئے عالم اسلام امام خمینی کی علالت پر تشویش کا اظہار کرتے ہوئے ان کی صحت کماہمہ اور درازی عمر کی دعائیں کیں۔

ڈاکٹر محمد صدیق شبلی

سیکرٹری انجمن فرسی پاکستان

اسلام آباد

پیام دکتور سید محمد خاتمی

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی جمہوریہ اسلامی ایران
بمناسبت جلسہ تجلیل استاد سید غلام رضا سعیدی مرحوم

سدا پار متحرک اور زندگی ساز مکتب فکر ہونے کی بناء پر مذہبی اصلاح اور احیائے اسلام کی سوچ بغیر کسی شک و شبہ کے مغرب کی شرک آمیز اور جدید جاہلیت کے خلاف جدوجہد کا سنگ بنیاد ہے اور اس انداز فکر نے ہی سید جمال الدین اسد آبادی محمد عبدہ اور علامہ اقبال لاہوری جیسے عظمت و سر بلندی کے عنبرداروں کے ذریعہ "روح جہاد اسلامی" کی طرف باز گشت کی دعوت دیکر عالم اسلام کے روشن فکر اور بیدار مجاہدوں کی اتھک کوششوں کے پرتو میں امت مسلمہ کے پر شکوہ خندوخال اور مسلمانوں کی عزت و عظمت رفتہ کی بحالی کی نوید سنانے میں کامیابی حاصل کی ہے۔ وہ افراد جو دنیائے اسلام کے "شبستانوں" میں "چراغ لالہ" کی مانند جلتے رہے جنہوں نے جہالت و خرافات کے دیر میں خواب غفلت میں محو انسانوں کو بیدار کیا یقینی طور پر ان معشروں کو مسیحی اور ان میں نئی روح پھونکنے کا باعث بنے ہیں جنہیں شرق و غرب کے بین الاقوامی بھیڑیوں نے خواب غفلت میں محو کیا ہے گویا دنیائے اسلام میں آج پانی جانیوالی بیداری انہی علماء اور روشنی کے مندروں کی مریوں منت بنے جنہوں نے اسلامی حقائق کو زندگی دینے والے عظیم القدر نمونہ ہانے عمل پیش کر کے دین کی طرف باز گشت کی راہ ہموار کی ہے۔

مرحوم استاد سید غلام رضا سعیدی کا شمار بھی انہی افراد میں ہوتا ہے جنہوں نے اس "راہ" کیلئے بے شمار تکلیفیں برداشت کیں اور جنہوں نے عربی انگریزی اور فرانسیسی زبانوں پر حاصل عبور کی مدد سے دنیائے اسلام کے زندگی بخش معارف کو ایران منتقل کرنے اور اسلامی معاشروں میں روابط استوار کرنے میں ایک

اہم کردار ادا کیا ہے موصوف نے ایک طرف تو اسلام کے نمایاں اور گرانقدر چہروں کی معرفت خاص طور پر جناب رسول خدا (ص) اور انکے اصحاب بزرگوار کی پہچان کرانے کے ذریعے عصر حاضر کے تشنہ (معارف) معاشرے کے سامنے مایہ ناز نمونہ عمل پیش کئے جبکہ دوسری طرف انہوں نے دنیائے اسلام کو ان زبردست خطرات سے جن میں "صیونیت کا خطرہ" بھی شامل ہے خبردار کر کے عصر حاضر میں دشمنان اسلام نے جس حکمت عملی کو اختیار کر رکھا ہے اسے بھی بے نقاب کر دیا۔ ان دو (فوق الذکر) کارناموں کے ساتھ ساتھ جو کارنامہ سب سے زیادہ اہمیت رکھتا ہے وہ ایران کے مسلمان معاشرے کو عظیم مفکر علامہ اقبال لاہوری سے متعارف کرانے نیز اس عظیم القدر مذہبی عرفانی اور سیاسی شخصیت کے انداز تفکر کی روح روان کو اس معاشرہ میں جاری و ساری کرنے کے سلسلے میں موصوف کا اہم کردار ہے۔

میں توقع رکھتا ہوں کہ "دیار دیانت و دانائی" کے ان پرانے باسیوں کی "تجلیل" کی وجہ سے خداوند عالم تمام مسلمانوں کو اپنی ذات متعال اور اسلام کی طرف باز گشت کے علاوہ عالمی خونخواروں اور طاقت پر گھمنڈ کرنے والوں کے سیاسی اور ثقافتی تسلط سے نجات حاصل کرنے کیلئے دنیائے اسلام کے حقیقی مفکرین کی بے عیب کوششوں سے بہرہ ور ہونے کی سعادت عطا فرمائے۔

سید محمد خاتمی

وزیر ثقافت و ارشاد اسلامی

خرداد ماہ - ۱۳۶۸ ہ. ش

پیام پروفیسر خورشید احمد

سنیٹر

برای جلسہ تجلیل استاد سید غلام رضا سعیدی مرحوم

مجھے یہ جان کر بے حد مسرت ہوئی کہ انجمن فارسی کے زیر
 اہتمام ایک اجتماع اسلام کے خادم اور اقبال کے عاشق مرحوم سید
 غلام رضا سعیدی کی یاد میں منعقد کیا جا رہا ہے۔ میری دلی
 خواہش تھی کہ میں اس اجتماع میں شرکت کروں اور مرحوم مفکر
 اور داعی کو ہدیہ عقیدت پیش کروں لیکن چونکہ میں ایک پہلے سے
 طے شدہ پروگرام کی وجہ سے لاہور جا رہا ہوں اس لئے اس اجتماع
 میں شرکت کی سعادت سے محروم رہونگا البتہ داخل حسناات ہونے
 کے جذبہ سے ایک خط کے ذریعہ اپنے جذبات و احساسات کا
 مختصر اظہار کر رہا ہوں۔

مرحوم سید غلام رضا سعیدی سے مجھے اپنی طبع علمی کے
 زمانہ میں اس وقت منہ کی سعادت حاصل ہوئی جب وہ قیام
 پاکستان کے فوراً بعد مؤتمر عالم اسلامی میں شرکت کے لئے کراچی
 تشریف لائے۔ پھر انہوں نے کمال عنایت سے میری کتاب اسلام اینڈ
 دی ویسٹ (Islam and the West) کا فارسی زبان میں ترجمہ فرمایا جو
 "اسلام و غرب" کے نام سے شائع ہوا۔ جس زمانہ میں میں اقبال ریویو
 کراچی کا مدیر معاون تھا ان سے اقبالیات کے سلسلہ میں ربط رہا۔
 ان کی وفات سے علمی اور ثقافتی دنیا میں ایک خلاء واقع ہوا ہے اور
 میں نے خود اس کو ایک ذاتی نقصان کے طور پر محسوس کیا ہے۔
 اللہ تعالیٰ ان کی مغفرت فرمائے۔ ان کی نیک خدمات کو قبول فرمائے۔
 ان کی لغزشوں سے صرف نظر کرے اور انیس جنت کے اعلیٰ ترین
 مقامات پر جگہ دے۔ آمین۔

مرحوم غلام رضا سعیدی ایران میں پاکستان کے دینی اور

ثقافتی سفیر کی حیثیت رکھتے تھے، انہوں نے امت مسلمہ کی وحدت کو اپنا نصب العین بنایا تھا۔ ہر گروہی اور فرقہ وارانہ تعصب سے بالا تھے۔ مسلمانوں کے ہر مسئلہ کو اپنا مسئلہ سمجھتے تھے۔ پاکستان اقبال قائد اعظم اور مولانا مودودی سے ذاتی محبت رکھتے تھے اور ان کا پیغام ہر محفل میں پھیلاتے تھے۔ ستر سے زیادہ کتابوں کے مصنف مولف یا مترجم تھے۔ ان کی خدمات ایران اور پاکستان ہی کیلئے نہیں بلکہ پورے عالم اسلام کیلئے تھیں اور ہم سب ان کی کسی کو محسوس کرتے ہیں اور اس غم میں برابر کے شریک ہیں۔ میں ان کے اہل خانہ کو یقین دلاتا ہوں کہ ان کی یاد ہمارے دلوں میں ہمیشہ رہے گی اور ہماری دعاؤں کی سوغات انیس ہمیشہ پہنچتی رہے گی

آسمان ان کی لحد پر شبنم افشانی کرے۔

پروفیسر خورشید احمد

ڈاکٹر جمیل جالبی
صدر نشین مقتدرہ قومی زبان
اسلام آباد

تاثرات

آقای سید غلام رضا سعیدی کی یاد میں یہ خصوصی اجلاس پاکستان کے عوام کے لیے بالخصوص اور دنیائے علم و دانش کے لیے بالعموم کئی اعتبار سے اہم ہے۔ آقای غلام رضا سعیدی کا نام پاکستان کے علمی اور فکری حلقوں میں محتاج تعارف نہیں، وہ کہنے کو تو ہمارے برادر مک ایران کے باشندے تھے لیکن معنوی اعتبار سے ان کا رشتہ پاکستان کی سرزمین اور یہاں کی فکری سرحدوں سے اتنا گرا تھا جتنا کہ ایک پاکستانی کا ہونا چاہئے۔ اس اعتبار سے انیس میں پاکستانی مصنفین اور مفکرین کی صف میں ہی شمار کرتے ہوں۔

آقای غلام رضا سعیدی ۱۲۱۲ ہجری میں خراسان کے شہر بیرجند کے گرد و نواح میں پیدا ہوئے۔ ابتدائی تعلیم اپنے گاؤں کے مدرسے میں حاصل کر کے اپنے اہل خاندان کے ساتھ بیرجند منتقل ہو گئے اور اس شہر کی مشہور درسگاہ مدرسہ شوکتیہ میں تحصیل علم کرنے لگے۔ ۲۱ سال کی عمر میں نہ صرف ریاضی، فزکس، ہیئت اور نجوم جیسے علوم میں دسترس حاصل کی بلکہ عربی، فرانسیسی اور انگریزی جیسی عالمی زبانوں میں بھی خاطر خواہ مہارت ہم پینچانی۔ یہی سبب تھا کہ انیس پبلی ملازمت ایک بینک میں ملی۔ لیکن علم و ادب سے والہانہ وابستگی نے انہیں اپنی طرف کھینچا اور وہ بیرجند کے مدرسہ شوکتیہ میں جاں کے وہ فارغ التحصیل تھے، بحیثیت معلم اور استاد شامل ہو گئے۔ اس سے کچھ سال بعد تھران میں اقامت اختیار کی اور جناب ڈاکٹر جعفر شیدی کی اعانت سے "فروع علم"

جیسا جید علمی جریدہ شائع کیا۔ ۱۹۲۷ء میں قیام پاکستان کے بعد آقای سعیدی "مؤتمر اسلامی" سے وابستہ ہو کر کراچی آنے اور پھر سرزمین پاکستان سے ان کا روحانی اور فکری رشتہ اس طرح استوار ہوا کہ جب نوے سال سے زائد عمر پا کر وہ اپنے خالق حقیقی سے جا ملے تو ان کے سرمایہ حیات میں اسلامی فکر و فلسفے سے وابستگی اور اس حوالے سے سرزمین پاکستان سے محبت نمایاں حیثیت اختیار کر چکی تھی۔ قیام پاکستان کے بعد آقای سعیدی تقریباً نصف صدی تک زندہ رہے۔ اس دوران ان کی علمی فتوحات کا شمار اور دائرہ کار بلا شبہ دنیائے اسلام اور دنیائے علم و ادب کے لیے وجہ افتخار ہے انہوں نے ساٹھ کے قریب تالیفات و تراجم یادگار چھوڑے جن میں سے زیادہ تر اسلامی فکر و فلسفے سے متعلق ہیں۔ نظریہ پاکستان سے ان کی ہمدردی اور وابستگی اس سبب سے تھی کہ وہ پاکستان کو دنیائے اسلام کا تخلیقی جوہر سمجھتے تھے۔ اسلامی اقدار اور ملت اسلامیہ سے اسی والہانہ عشق نے انہیں اقبال کی طرف راغب کیا اور وہ اسلام، پاکستان اور اقبال کو ایک مثلث کی حیثیت سے دیکھنے اور سمجھنے کی کوشش کرتے رہے۔ ان کی فہرست مطبوعات میں اسلام سے متعلق دس تراجم اور بیس سے زائد مستقل تصانیف شامل ہیں۔ پاکستان سے متعلق تین کتابیں ہیں جن میں "بکتر بولانتھ" کی کتاب کا ترجمہ قائداعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان کے زیر عنوان، "تشکیل پاکستان" اور "در جنگ پاکستان متجاوز نیست"؟ خاص طور پر قابل ذکر ہیں۔ موخرالذکر دونوں تصانیف میں استاد سعیدی کا پاکستان کی نسبت رویہ ہمدردانہ، مخلصانہ اور منصفانہ ہے۔ ان کا زاویہ نگاہ ان کی شخصیت میں متوازن فکر اور بالغ نظری کا پتہ دیتا ہے۔

پاکستان سے باہر جن مستشرقین نے علامہ اقبال کے فکر و فلسفے کو اپنی تحریروں کا مستقل موضوع بنایا ان میں استاد غلام رضا سعیدی کو اہم مقام حاصل ہے۔ اقبالیات میں ان کے استغراق اور ذوق و شوق کا اگر دقیق مطالعہ کیا جائے تو یہ کہنا مشکل نہ ہو

گا کہ استاد سعیدی ان معدودے چند اقبال شناسوں میں سے تھے جن کی تحریریں اقبال کے کلام اور فکر و فلسفے کو سمجھنے کے لیے اہل علم کی ہمیشہ رہنمائی کرتی رہیں گی۔ ان کی کتابیں: "اقبال شناسی، مابیت و ابمیت"، "فلسفہ اقبال"، "اندیشہ های اقبال" اور "شالودہ علوم جدید در اسلام"، اپنی قدر و قیمت کے اعتبار سے اقبالیات کا گرانقدر سرمایہ ہیں۔ میرا خیال ہے جب تک اقبال کا کلام اور فکر و فلسفہ دنیائے علم و دانش میں زندہ ہے، استاد غلام رضا سعیدی کا نام اور ان کے علمی کارنامے، بطور حوالہ ضرور یاد رکھے جائیں گے۔

میری دعا ہے کہ خدا ان کی روح کو شاد رکھے اور ان کے علمی اور دینی کارناموں کو بقائے دوام عطا فرمائے۔ آمین!

دکتر سید جعفر شهیدی
استاد دانشگاه تهران

درس وحدت

سعیدی درس وحدت داد بر اسلامیان عصری
چنان کاموخت از علامه اقبال این آئین
دلش پرمهر اقبال و سرش پر شور پاکستان
نه آنرا بردی از یاد و نه از خاطر ستردی این
به نزد او نه بُد اقبال و پاکستان جدا از هم
که آن معمار می دانست و وین دیگر سرای این
سعیدی رفت و یاد او نخواهد رفت از دلها
در اینجا، الجزایر یا فلسطین بخون رنگین
پی تکرم او فرز انگان گرد آمدند آری
گرامی داشتن فرزانه را رسمی بود دیرین
روان وی ثنا گوی شما دانشوران باشد
چنان اندر جنان اقبال او را میکند تلقین

ڈاکٹر سید محمد اکرم "اکرام"

پروفیسر پنجاب یونیورسٹی

سید غلام رضا سعیدی

ایران کا ایک عظیم اقبال شناس

کچھ عرصہ پیشتر مجھے یہ خبر پڑھ کر کہ ایران معاصر کے عظیم مسلمان دانشور سید غلام رضا سعیدی فوت ہو گئے دلی صدمہ ہوا۔ میری دعا ہے اللہ تعالیٰ انہیں اپنے جوار رحمت میں جگہ عطا فرمائے اور ان کے عزیزوں منجملہ جناب ڈاکٹر سید جعفر شہیدی اور ان کی خانم محترمہ کو جو کہ مرحوم سید سعیدی کی صاحبزادی ہیں صبر جمیل عطا فرمائے۔ ہم ان کے ممنون بھی ہیں کہ وہ انجمن فارسی پاکستان کے آج کے خاص جلسے میں تہران سے تشریف لائے ہیں۔

مجھے حضرت سعیدی کی وفات سے دلی صدمہ اس لئے ہوا کہ میرا ان سے دلی رابطہ تھا۔ میں نے ۱۹۶۲ء میں تہران میں ان کی کتاب "اقبال شناسی" پڑھی تھی اور اس سے استفادہ کیا تھا۔ میں نے مرحوم کو پہلی دفعہ ۱۹۷۲ء میں پاکستان نیشنل سنٹر لاہور کے ایک جلسے میں تقریر کرتے دیکھا جس کی صدارت مرحوم جسٹس ایس۔ اے رحمان کر رہے تھے۔ سعیدی مرحوم نے دوران تقریر کہا کہ "ھیچ پدری برگردن پسرش این اندازه حق ندارد کہ اقبال برگردن من دارد۔ او مرا از الحاد فلسفہ غرب نجات داد۔"

جُبہ و عمامہ میں ملبوس ایک ضعیف العمر اور باوقار شخص کی زبان سے یہ الفاظ سن کر میں نہایت متاثر اور ان کی عظمت کا مزید معترف ہوا۔

میں نے دوسری دفعہ انہیں ۱۹۷۷ء میں پنجاب یونیورسٹی کی طرف سے منعقد ہونے والی اقبال بین الاقوامی کانگریس میں دیکھا۔

وہ اس وقت زیادہ کمزور اور کچھ بیمار تھے۔ تیسری اور آخری مرتبہ تین سال پیشتر تہران یونیورسٹی میں منعقد ہونے والی اقبال بین الاقوامی کانگریس میں دیکھا جہاں وہ جلسے میں سید محمود علی ایک پاکستانی نوجوان کا سہارا لیتے ہوئے تالار فردوسی میں داخل ہوئے۔ اس جلسے کی صدارت اسلامی جمہوریہ ایران کے صدر جناب علی خامنہ ای فرما رہے تھے۔ دورانِ تقریر صدر جناب خامنہ ای نے کہا کہ آج کے بعد ہم اقبال کو "ستارہ بلند اقبال شرق" کے نام سے پکاریں گے تو سعیدی مرحوم نے جو بالکل ان کے سامنے سٹیج سے نیچے بیٹھے ہوئے تھے فوراً کہا کہ "ستارہ شرق" کے نام سے پکارا جائے اس پر صدر مملکت نے احترام سے کہا کہ جو آپ نے فرمایا ہے وہی صحیح ہے۔

گذشتہ سال سعیدی مرحوم و مقرر نے بیر جند سے مجھے دو خط بھی ارسال فرمائے جو میرے لئے باعثِ فخر تھے۔ حضرت سعیدی در حقیقت پاکستان کے تمام مسلمانوں کے لئے باعثِ فخر اور سرمایۂ عزت ہیں۔ کیونکہ انہوں نے پاکستان کی بیحد خدمت کی ہے۔ میں وثوق سے کہہ سکتا ہوں پاکستان کے متعدد سفیروں نے ایران میں اتنا کام نہیں کیا جتنا اس ایک بے لوث اور بی ریا شخص نے کام کیا ہے۔ وہ ایک صادق اور متعبد مسلمان تھے۔ انہوں نے اپنی تمام تر اعلیٰ صلاحیتوں کو عالم اسلام کی خدمت کے لئے وقف کر رکھا تھا۔ وہ نہایت فعال، ذہین، غیور اور جرات مند انسان تھے۔ وہ سید جمال الدین افغانی سے بہت متاثر تھے اور انہی جیسا حساس دل اور انہی کا عظیم نصب العین رکھتے تھے۔ برصغیر پاکستان و ہند کے مسلمانوں کے احوال واقعی کا جائزہ لینے کے لئے تقسیم ہند سے قبل وہ دو دفعہ برصغیر میں آئے اور علیگڑھ میں قیام پذیر رہے۔ ۱۹۲۰ء میں کراچی میں منعقد ہونے والی مؤتمر اسلامی میں شریک ہوئے۔ ان کو اسلام کے نام پر قائم ہونے والے ملک پاکستان سے بیحد محبت تھی چنانچہ ۱۹۲۷ء ہی میں "پاکستان" کے نام سے انہوں نے ۱۰۸ صفحات پر مشتمل ایک کتاب شائع کی۔ یہ وہ وقت تھا جب ایران

میں اکثر لوگ پاکستان کے نام سے بھی واقف نہ تھے۔ بلوی خاندان نہایت طاقت کے ساتھ ایران میں لادینی بنیادوں پر اپنی حکومت استوار کر رہا تھا۔ مستشرقین اور آثار قدیمہ کے ماہرین وغیرہ ایران کو "تمدن بزرگ" کا حامل اور "الا نژادی" کا مظہر قرار دے کر دنیائے اسلام سے متنفر اور بیگانہ کر رہے تھے۔ فرنگی مآبی اور مغرب زدگی کا رحجان جنون کی حد تک پہنچ چکا تھا۔ صادق ہدایت پوردازد اور احمد کسروی جیسے بیسیوں دانشور اور شاعر شعائر اسلامی کی تردید اور تضحیک پر کمر باندھے ہوئے تھے۔

حد درجہ ملی تفاخر اور نسلی امتیاز نے ایران میں ایک نہایت منحرف اور متعصب ذہن پیدا کر دیا تھا جس کے نتیجے میں ایران میں سفارت ہند کو کامیابی کے بہترین مواقع میسر آئے۔ ہندوؤں نے ایرانی ادیبوں اور دانشوروں کو آریائی نژاد ہونے کی رشتے سے یہ سمجھایا کہ برصغیر میں ہم ہی ہم ہیں اور پاکستان انگریزوں کی محض ایک سازش ہے یا ایک شاعر کا خواب ہے اور بس۔ ہندوستان کے فاضل سفیر ڈاکر تارا چند نے ڈاکر جلال نائینی کے تعاون سے داراشکوہ کی غیر اسلامی ادبی کوششوں کو "سر اکبر" کے نام سے بڑے دلکش انداز میں پیش کیا اور اس طرح واضح کیا کہ دو قومی نظریے کو فروغ دینے والا دارا کا بھائی اورنگ زیب ایک متعصب برادرکش بادشاہ تھا۔ لادینیت کے آریا مہری دور میں پاکستان کا وجود صرف لا الہ الا اللہ کی بنیاد پر معرض ظہور میں آیا تھا۔ جو شاہ پرست اور مغرب زدہ ایران کے دانشوروں کیلئے بالکل مبہم اور ناقابل فہم تھا۔ ایسی مادی اور مکدر فضا میں اقبال جیسے روشن دل غیور مسلمان مفکر کی شناخت کی کوئی گنجائش نہ تھی۔ بائیمہ چند ارباب فکر و نظر اقبال کے معترف اور مداح ضرور پیدا ہو گئے تھے جن میں ملک الشعراء بہار، مجبئی مینوی، محمد تقی مقتدری، سعید نفیسی اور علامہ دہخدا کے نام لئے جا سکتے ہیں۔ اس میدان میں ڈاکٹر خواجہ عبدالحمید عرفانی کی کوششوں کو بھی خراج تحسین ادا کیا جا سکتا ہے لیکن یہ لوگ عموماً اپنی تحریروں میں صرف روایتی

انداز میں اقبال کی شاعری کی تعریف کرتے تھے اس کے انقلاب انگیز پیغام کی طرف اشارہ نہیں کرتے تھے۔ کیونکہ اقبال کا پیغام بنیادی طور پر ملوکیت کے جاہرانہ نظام کے خلاف ایک اعلانیہ بغاوت تھا اور یہ امر شاہ کے استبدادی دور میں بیحد خطرناک اور ہلاکت انگیز تھا۔ سید غلام رضا سعیدی کو اللہ تعالیٰ نے اسلام سے والہانہ محبت رکھنے والا دل عطا فرمایا تھا انہوں نے الجزائر کے مسلمانوں کے احوال پر نظر ڈالی اور "الجزائر خونین" کے نام سے کتاب لکھ کر شائع کی۔ نبر سویز کے مسئلے پر مصری مسلمانوں کی حمایت میں متعدد مقالات شایع کئے۔ یہودیوں کی سازشوں کے خلاف "فریاد فلسطین" کے عنوان سے ایک کتاب منتشر کی۔ پاکستان کے خلاف ہندو پراپیگنڈے کا جواب دینے کیلئے در جنگ پاکستان و ہند کیست؟ متجاوز اور ہیکڑ بولیتو کی کتاب "JINNAH the Creator of Pakistan" کا فارسی میں ترجمہ کر کے "قائداعظم مؤسس پاکستان" کے نام سے اسے شائع کیا۔ سعیدی مرحوم ایک طرف اعلیٰ سیاسی بصیرت کے حامل تھے۔ افق اسلامی پر جہاں بھی وہ تاریکی دیکھتے شہاب ثاقب کی طرح اس پر ٹوٹتے۔ دوسری طرف وہ فارسی کے علاوہ انگریزی اور عربی زبانوں پر پوری طرح مسلط تھے لہذا عصری مسائل کو سمجھنے اور بیان کرنے میں انیس کوئی دشواری نہیں تھی اور وہ اس میدان میں بیباک تھے۔ انہوں نے فکر اقبال کو اھیانے اسلامی کے لئے منبع الہام تصور کرتے ہوئے ۱۹۵۹ء میں ایک نہایت عمدہ کتاب "اقبال شناسی" کے نام سے شائع کی اور اقبال کے فکر و فن کے کمالات کو واضح اور روشن اسلوب میں پیش کیا۔ ملوکیت کے خلاف اقبال کے اشعار کو بڑی جرأت اور جسارت کے ساتھ لکھا اور اس میں کاغ سلطنتی کے در و دیوار ہلا دینے والا یہ قطعہ بھی نقل کیا کہ:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد
گوہری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی زسگان خوار تراست
 من ندیدم کہ سگی پیش سگی سرخم کرد

ایران میں اس کتاب کی نشر و اشاعت سے اقبال شناسی کے شوق اور شعور کو تقویت حاصل ہوئی۔ یہاں تک ڈاکٹر علی شریعتی شہید نے سید جمال الدین اور علامہ اقبال کے احیائے اسلامی کے مشن کو اپنے شعلہ انگیز بیانات سے انقلاب اسلامی کی صورت میں تبدیل کر دیا۔ ڈاکٹر شریعتی شہید نے جہاں اقبال کو غزالی ثانی کا نام دیا وہاں حسینہ ارشاد میں سعیدی مرحوم کی تحریروں سے استفادہ کا بھی اقرار کیا۔

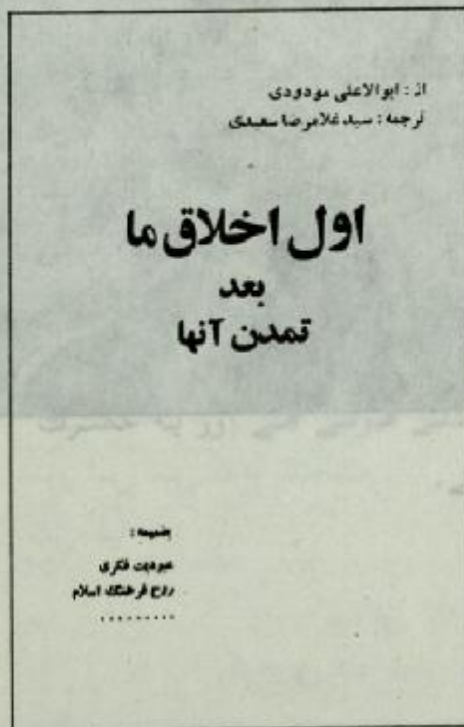
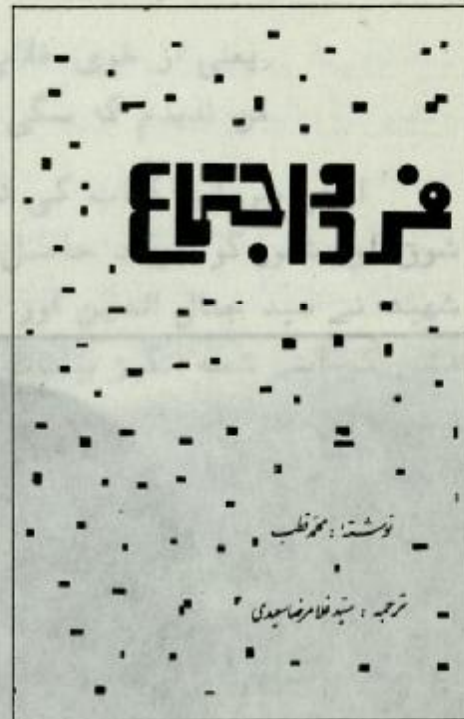
حضرت سعیدی رحمہ اللہ علیہ نے اپنی کتاب اقبال شناسی کو ایران و پاکستان کے مسلمان طالب علموں اور جوانوں کے نام منسوب کرتے ہوئے مقدمہ میں بالفاظ جلی لکھا کہ: اگر انگریز شیکسپیر پر فخر کریں اور فرانسیسی ویکٹر ہوگو پر اترائین اور اگر جرمن لوگ گوٹے پر ناز کریں تو تمام مسلمانوں کو بالعموم اور ایران و پاکستان کے مسلمانوں کو بالخصوص چاہیے کہ وہ اقبال پر فخر کریں۔

سعیدی مرحوم و مغفور کی ان کوششوں کے نتیجے میں آج ایران میں اقبال کو ہر جگہ شاعر اسلام کے نام سے پہچانا جاتا ہے۔ صدر ایران جناب خامنہ ای باآواز بلند یہ کہتے ہیں کہ "من مرید اقبال ہستم" اقبال کا فارسی کلام آج ایران کی تمام درسگاہوں میں ہر سطح پر جزء نصاب بنا ہوا ہے۔ پاکستان میں اقبال صرف ایک جلسے اور ایک اکیڈمی کا نام ہے جب کہ آج ایران میں اقبال ایک تحریک اور انقلاب کی صورت اختیار کئے ہوئے ہے اور یہ حضرت سعیدی کی خاص کوششوں کا نتیجہ ہے۔

فصل پنجم
 انقلاب اسلامی
 در ایران
 از دکتر علی شریعتی



شاهان و پادشاهان ایران در آن زمان
 و کشیدند و پادشاهان را به پستان
 میروند و پادشاهان را که در پستان
 دشمنان اسلام و پادشاهان آزادی
 میباشند را پستان کرده اند



دکتر سید علیرضا تقوی

اقبال شناسی سعیدی

دانشمند فقید استاد سید غلامرضا سعیدی که درود بر روح پر فتوح اویاد جزو پیشا هنگامان نهضت اسلامی در دور جدید بود و همین عشق بی نهایت وی نسبت به دین اسلام بود که در او علاقه مفرطی نسبت به تحقیق و تتبع در باره افکار اخلاقی و سیاسی و فلسفی اسلام و افرادی که سهم عمده ای در پیشرفت چنین افکاری داشتند ایجاد نمود مانند علامه جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی و سید قطب و علامه محمد اقبال لاهوری و در نتیجه وی معرفی و اشاعه فکر اسلامی و حمایت از مجاهدین انقلاب اسلامی در نقاط مختلف جهان را هدف اساسی زندگی خود قرار داد.

بهین منظور استاد سعیدی چندین کتاب را که بعضی دانشمندان جدید و داعیان انقلاب اسلامی نوشته بودند به فارسی برگردانده هموطنان عزیز خود و سایر فارسی زبانان را به جهاد علیه افکار فاسد غرب و استثمار مسلمانان بدست استعمارگران دعوت نمود. "فرد و اجتماع" از شهید سید محمد قطب و "برنامه انقلاب اسلامی" و مبادی اسلام و فلسفه احکام "از سید ابوالاعلی مودودی و "منشور جهانی اسلام" از دکتر محمد رفیع الدین را برای همین منظور بفارسی ترجمه کرد. همچنین با تالیف "فریاد فلسطین" و "خطر جهود" و "مسئله کشمیر و حیدرآباد" و "جلوه حق در اندروزی" و "بحران فعلی جهان" و "نقش اسلام در برابر غرب" و "توطئه خاور شناسان" و "پیمان جوانمردان" وی نه تنها هدف جنگ آزادی فلسطین و کشمیر و حیدرآباد را به مسلمانان ایران و سایر کشورهای اسلامی معرفی نمود، بلکه در مورد توطئه ای که صهیونیستها و کفار و سایر دشمنان اسلام علیه مبارزان آزادی مسلمانان در جهان چیده بودند همکیشان خود را هشدار نمود.

همچنین وابستگی جدی وی با جنبش آزادیخواهی مسلمانان و پشتیبانی از دفاع کشور های اسلامی در مقابل تجاوز دشمنان، وی را علاقمند به نهضت استقلال پاکستان نمود و پس از تشکیل پاکستان او را به ترجمه فارسی کتاب "قانداعظم محمد علی جناح، مؤسس پاکستان" از هیکتور بولیتو و تألیف کتاب "پاکستان" و "در جنگ هندو پاکستان متجاوز کیست؟" وادار کرد.

عشق والهانه استاد سعیدی به دین و فلسفه اسلام وی را شیدای فکر و فلسفه اقبال ساخت، و میتوان گفت که وی جزو اولین کسانی است که فکر اقبال را به ایرانیان و سایر فارسی زبانان معرفی نمود و چندین کتاب را برای این منظور با تألیف و ترجمه کرد. او اولین کسی است که کتاب معروف انگلیسی اقبال بنام "Reconstruction of Religious Thought in Islam" را بفارسی ترجمه کرد و تألیف "اقبال شناسی" سال ۱۹۵۹ میلادی برای اولین دفعه هنر و اندیشه اقبال را بطور جامعی به فارسی زبانان معرفی نمود. همچنین وی در چندین کتاب دیگر مانند "ماهیت و اهمیت فلسفه اقبال" و "اندیشه های اقبال" فکرو فلسفه اقبال را برای ایرانیان و سایر فارسی زبانان شرح داد.

و اما "اقبال شناسی" استاد سعیدی که می خواهیم کمی مفصل تر درباره آن صحبت کنیم، شاید جامع ترین کتابی است تاکنون درباره هنر و اندیشه اقبال به فارسی تألیف شده است. استاد سعی نموده است خلاصه ای از افکار اقبال را از جهات مختلف درین کتاب بیاورد و در تألیف این کتاب تقریباً از تمام آثار اقبال استفاده نموده است مخصوصاً از آثار منظوم فارسی و "احیای فکر دینی در اسلام" که چنانکه قبلاً اشاره شد خودش آنرا از انگلیسی بفارسی برگردانده بود.

این کتاب غیر از مقدمه دارای شش قسمت است بدینقرار:
 قسمت اول در ترجمه احوال اقبال است. قسمت دوم درباره شاعری اقبال است. قسمت سوم بعنوان "اقبال متفکر" فکر اقبال را بیان می کند. در فصل چهارم بعنوان "اقبال معمار پاکستان" استاد نقش اقبال

در تشکیل پاکستان را شرح داده است، در قسمت پنجم بعنوان "احیای فکر دینی در اسلام" خلاصه ای از هفت خطابه اقبال را که وی در دانشگاه ههای مدراس و حیدرآباد و علیگره بانگلیسی ایراد نموده و در یک مجلد بعنوان "Reconstruction of Religious thought in Islam" منتشر شده بود آورده است و در همین قسمت نظر به اهمیت موضوع خطابه پنجم "روح فرهنگ اسلام" "The Spirit of Muslim Culture" استاد ترجمه فارسی خطابه مزبور را به تمام و کمال آورده است. در قسمت ششم بعنوان "اقبال در خارج از هندو پاکستان" درباره نفوذ و تائید فکر اقبال در خارج از شبه قاره پاک و هند مخصوصا در ایران و افغانستان و مصر بحث کرده است و درین قسمت ترجمه عربی "ترانه ملی اقبال" را که بوسیله استاد حسن الاعظم و شاعر مصری علی شعلان انجام شده، نقل نموده، سپس مضامین دو نظم معروف اقبال به اردو بنام "شکوه" و "جواب شکوه" را نظر به اهمیت محتویات آن اجمالا بفارسی آورده است

اعترافی که استاد در مقدمه این کتاب در مورد نفوذ فکر اقبال در اندیشه خود استاد آورده است بسیار جالب است، آنجا که می فرماید:

"نگارنده که خود از افراد نسل سابق و از تحریک شدگان دوره جدید است و در دوران جوانی بحکم آشنائی با آمال تجدد راه افراط می پیمودم، ضمن سفری که به هندوستان نصیبم شد، و تازه ستاره اقبال در آن سرزمین درخشیده بود، پس از گذراندن چند هفته در دانشگاه اسلامی علیگره احساس کردم که در میان رهبران انقلاب شرق، اقبال آن چنان کسی است که دیده و دانسته قیود تقلید نا معقول اسلوب کهن را شکسته و با ادراک عمیق و بصیرت خاصی که از معارف غرب کسب کرده توانسته است بین مکتب قدیم و جدید ارتباط و اتلانی ایجاد کند که قاطع و نافذ باشد. با توجه باین معنی در اینجا اعتراف می کنم که آشنائی اجمالی بارسالت این نابغه شرقی مقدار زیادی در طرز تفکری که داشتم از افراط بر کنارم داشت و اندیشه

نارسایم باعتدال گرانید." (ص ۷)

همچنین درین مقدمه می نویسد: "از آنجائیکه شخصیت عظیم این نابغه شرقی با توجه بتمام جنبه‌های فکری و علمی و هنری و سیاسی و اخلاقی، ما فوق جنبه‌های شاعری او است، و با توجه باینکه فقید سعید شعر و شاعری را فقط ابزار کار و وسیله ابلاغ مأموریت و تبلیغ پیام انسانیت خودش قرار داده است، حیقم آمد که فارسی زبانان او را شاعری بدانند، و از دریچه چشم شعرا بآ نظر افکنند، بدینجهت با قصدی خالص و نیتی پاک و منزله از شوائب رائج نفسانی کوشیدم تا با استفاده از منابع تحقیق، در حدود قدرت جنبه‌های متعدد و متکثر شخصیت عظیم وی را در دسترس جویندگان راه حق و حقیقت و تشنگان زلال معرفت قراردهم. باشد که جوانان متجدد و مسلمان ما از آشنائی با مکتب پر فیض اقبال مستفیض گردند و برای نسلهای آینده بر این منوال سر مشق فکر و هدایت گردند و باشور و نشاطی هرچه تسامتر به آرزوی بلندوی جامه عمل بپوشانند که میگوید

عرب از سرشک خونم همه لاله زار بادا

عجم رمیده بو را نفسم بهار باد

این گفتار را با این جمله‌های بسیار پر مغز و پرمعنی به پایان می‌رسانیم که استاد در مقدمه در ضمن شرح سبب تألیف این کتاب آورده است و می‌فرماید: "منظور از نشر این کتاب اینست که جوانان متجدد و روشندل جامعه ایران بکوشند تا در سایه رهبری این متفکر بزرگ و داهی شرق، راه زندگی جدید رابرای خود و نسلهای آینده مسطح و هموار سازند و با یک عالم افتخار و نشاط بدانند که: اگر روزی جوامع آنگلو ساکسن به شکسپیر، و جامعه فرانسوی به ویکتور هوگو و نژاد آلمان به گونته افتخار کنند، جوامع اسلامی عسوما و جامعه اسلامی ایران و پاکستان خصوصاً باید بوجود اقبال افتخار بورزند." (ص ۷ یا)



سید فیضی

سید غلامرضا سعیدی
یادش بخیرباد!

سلام ما به ادیب و مترجم و شاعر
که گلستان سخن را حیات نو بدمید
به فکر حضرت اقبال و قائد اعظم
عروس طبع او بر ماچه جلوه ها پاشید

درون سینه ایس سید غلام رضا
هزار چشمه علم و ادب روان بکنار
سعیدی نکته طرازی و نکته دانی بود
ز تخلبنندی او فارسی گرفت بهار

محقق و علیمی و حکمت افروزی
بفکر نو همه افکار های ملت ساخت
وسیع تر شده زو حلقه های شعر و ادب
بجام نو همان صهبای کهنه را انداخت

پروفیسر علی حسنین شیفتہ
سرگودھا

علامہ سید غلام رضا سعیدی مرحوم اور تفکر دین

جناب علامہ سید غلام رضا سعیدی اعلیٰ اللہ مقامہ خطہ ایران کی وہ نامور شخصیت تھے جنہوں نے اپنی نوے سالہ زندگی میں سے تقریباً ستر سال دین اسلام اور مسلمانوں کی خدمت میں بسر کئے۔ ابتداء عمر ہی سے ان کے دل میں دو باتوں کی شدید لگن تھی۔ پہلی بات یہ کہ مسلم نوجوانوں میں اسلام سے محبت اور اس کی خدمت کا جذبہ پیدا ہو۔ اور دوسری بات یہ کہ مختلف ملکوں میں بسنے والے مسلمانوں کے درمیان اتحاد و یگانگت کے جذبات نہ صرف انفرادی طور پر بلکہ حکومتی سطح پر یوں استوار ہوں کہ عالم اسلام ایک مضبوط بلاک کی شکل میں اقوام عالم کے درمیان تسلیم کیا جانے لگے۔ ایسے خیالات و نظریات رکھنے والے کیلئے ضروری ہوتا ہے کہ وہ مختلف ممالک میں بسنے والوں سے رابطہ پیدا کرنے کیلئے مختلف مقامات پر بولی جانے والی زبانوں سے واقف ہو اور جس مقصد کی تکمیل کیلئے وہ اٹھتا ہے خود اس کے رموز و نکات سے اچھی طرح آشنا ہو۔

پس علامہ سعیدی نے پہلے تو دینی علوم پر کامل دسترس حاصل کی۔ دین اسلام کے اصول و فروع، فقہ و حدیث، تفسیر قرآن اور تاریخ اسلام وغیرہ سے پوری طور پر واقفیت حاصل کرنے کیلئے عربی زبان کا جاننا نہایت ضروری ہے کیونکہ پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی زبان عربی تھی، قرآن کریم عربی مبین میں نازل ہوا، اصحاب رسول آلہ اطہار اور ائمہ اسلام بھی عربی ہی بولنے والے تھے۔ یہی وجہ ہے کہ احادیث تمام کی تمام عربی زبان میں ہیں۔ فقہ و تفسیر قرآن کی تدوین عربی میں ہوئی اور تاریخ اسلام بھی ابتدائی

طور پر عربی زبان ہی میں لکھی گئی۔ ان حقائق کے پیش نظر دین اسلام کے بارے میں کامل دستگاہ حاصل کرنے کیلئے عربی زبان و ادب کا جاننا ضروری و لایسدی ہے۔ اسی لئے علامہ سعید غلام رضا سعیدی مرحوم نے سب سے پہلے اپنی مادری زبان فارسی کے ساتھ ساتھ عربی زبان و ادب اور دوسرے علوم مروجہ کی تعلیم حاصل کی۔ ان علوم کی تحصیل سے فراغت کے بعد انہوں نے انگریزی اور فرانسیسی زبانیں بھی پڑھیں۔ ان کے علاوہ وہ اردو زبان سے بھی واقف تھے۔

علامہ سعیدی کی تحصیل علوم سے متعلق اس مختصر سی سرگذشت سے آپ بخوبی اندازہ لگا سکتے ہیں کہ وہ کتنی جامعیت رکھنے والے بزرگ تھے اور یس سے ان کے اس عزم کا بھی پتہ چلتا ہے کہ وہ اسلامیان عالم کو ایک رشتہ دینی میں مستحکم طور پر منسلک دیکھنا چاہتے تھے۔

ابھی وہ نوجوان ہی تھے کہ وہ سعید جمال الدین اسد آبادی معروف بہ سعید جمال الدین افغانی کے نظریات و خیالات سے متاثر ہوئے اور یہ تاثر ان میں زندگی بھر باقی رہا۔ سعید جمال الدین کو ایران کے مقام حضرت عبدالعظیم سے گرفتار کر کے اور اذیتیں پہنچا کر احمد شاہ قاجاری کے دور حکومت میں ملک بدر کیا گیا تو دوسرے بے شمار لوگوں کے ساتھ علامہ سعیدی کو بھی بڑا ملال ہوا۔

سعید جمال الدین افغانی جب مصر پہنچے تو ان کی ملاقات وہاں کی عظیم دینی و علمی شخصیت مفتی شیخ محمد عبده سے ہوئی اور دونوں میں ایسا اتحاد فکر و نظر ہوا کہ باہم شیر و شکر ہو گئے اس زمانے میں علامہ سعیدی مجلہ الهلال کے مستقل قاری بنے رہے اور بہت سی کتابیں انہوں نے مصر سے منگوائیں جن کے مطالعہ سے ان کی نگاہ میں وسعت پیدا ہوئی۔ سعید جمال الدین اور مفتی شیخ محمد عبده دونوں عالمی سیاست میں اسلامی بلاک قائم کرنے کے محرک تھے۔ علامہ سعیدی بھی ان کے ہم خیال ہو گئے۔

اسی زمانہ میں صیہونیت کی تحریک زور پکڑ رہی تھی اور یودی بیت المقدس پر قبضہ کا خواب دیکھ رہے تھے علامہ سید غلام رضا سعیدی نے مسلمانوں کو بالعموم اور مسلم ریاستوں کو بالخصوص اس نہایت شرانگیز فتنے سے آگاہ کرنے کیلئے "خطر جہود و فریاد فلسطین" تحریر فرمائی۔

قیام پاکستان کے بعد وہ کراچی میں منعقد ہونے والی موتمر عالم اسلامی کی پہلی کانفرنس میں مدعو کئے گئے اور وہاں انہوں نے مفتی اعظم فلسطین سے ملاقات کی اور فلسطین کے مسئلے پر خصوصی طور سے باہم گفتگو کی۔

اس سے قبل وہ تحریک آزادی کے زمانہ میں چار مہینے تک علی گڑھ ہندوستان میں قیام کر چکے تھے اور وہیں انہوں نے مولانا محمد علی جوہر سے بھی کئی ملاقاتیں اور مذاکرات کئے تھے۔ اسی قیام علی گڑھ میں وہ علامہ ڈاکٹر محمد اقبال اور ان کے کلام و فلسفہ خودی سے آگاہ ہوئے اور پھر ان پر وہ اس طرح فریفتہ ہوئے کہ خود فرماتے تھے "جس طرح اقبال نے غائبانہ طور پر رومی کو اپنا مرشد تسلیم کیا ہے اسی طرح غائبانہ طور پر میں اقبال کو تسلیم کرتا ہوں" وہ علامہ اقبال سے ذاتی طور پر ملاقات نہ کر سکنے پر بہت افسوس کرتے تھے۔ وہ اس امر سے بہت زیادہ متاثر تھے کہ اقبال نے مغربی تمدن کو خود اپنی آنکھوں سے دیکھا تھا مگر یورپ سے واپس آکر انہوں نے جو تاثر دیا وہ یہ تھا۔

بیا کہ ساز فرنگ از نوا در افتاد است
درون سینہ او نغمہ نیست فریاد است

علامہ اقبال ہی کی طرح وہ عشق کی برتری کے قائل تھے لیکن یہ عشق موہوم نہیں تھا بلکہ انہوں نے علامہ اقبال ہی کے لفظوں میں اس کی یوں وضاحت فرمائی ہے۔

حق تعالیٰ پیکر ما آفرید
از رسالت در تن ما جان دمید

از رسالت در جهان تکوین ما
از رسالت دین ما آئین ما
علامہ سید غلام رضا سعیدی مرحوم تقریباً ایک صدی کی زندہ
تاریخ تھے۔ انہوں نے تقریباً ساٹھ کتابیں یادگار چھوڑی ہیں جن میں
زیادہ تر دوسری زبانوں میں لکھی ہوئی کتابوں کے فارسی میں
ترجمے ہیں۔ وہ یہ جانتے تھے کہ ایک زبان سے دوسری زبان میں
ترجمہ کرنا نہایت مشکل کام ہے شاید اسی کام کو آسان کرنے میں
انہوں نے اپنے کمال فن کا اظہار فرمایا۔ ان کے ترجموں کا اندازہ
خود ان کے کہنے کے مطابق یہ ہے کہ "میں یوں ترجمہ کرتا ہوں کہ
اگر اصل کتاب لکھنے والا فارسی زبان میں لکھتا تو اسی طرح
لکھتا۔"

انہوں نے علامہ اقبال کے اوپر ایک مستقل کتاب بھی لکھی ہے
جس کا نام ہے "اقبال شناسی" ان کی ترجمہ کی ہوئی اہم کتابوں
میں چند یہ ہیں۔

۱۔ عمار یاسر مصنفہ صدرالدین شرف الدین

۲۔ فرد و اجتماع مصنف سید محمد قطب مصری

۳۔ عذر تقصیر بہ محمد و قرآن مصنفہ جان دیون پورت

۴۔ منشور جهانی اسلام مصنفہ ڈاکٹر محمد رفیع الدین

۵۔ برنامه انقلاب اسلامی مصنف مولانا ابوالاعلیٰ مودودی

علاوہ برین ان کی تصنیفات میں "نامہ فروغ علم" اور "زندگی
محمد (ص)" بھی شامل ہیں۔

مرحوم علامہ سعیدی کو جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم سے خصوصی طور پر عشق تھا۔ اسی عشق کے تحت انہوں نے
پروفیسر محمد حمید اللہ کی ایک تصنیف کا بھی ترجمہ کیا بنام
"رسول اکرم (ص) در میدان جنگ"۔

واضع رہے کہ دین اسلام در حقیقت پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے کامل وابستگی کا نام ہے جیسا کہ علامہ اقبال نے فرمایا ہے۔

بمصطفیٰ برسنان خویش را کہ دین ہمہ اوست
اگر باو نرسیدی تمام بو لہبی است
درحقیقت یہی حکم خداوندی ہے اور یہی تعلیم قرآن ہے۔
رَبِّ الْعِزَّةِ ارشاد فرماتا ہے۔ وَمَا آتَاكُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُم عَنْهُ فَانْتَهُوا (آیت نمبر ۷، سورہ الحشر)

یعنی "اور جو کچھ تمہیں رسول اللہ دیں اسے لے لو اور جس چیز سے منع کریں اس سے باز آ جاؤ"

قرآن مجید میں بارہ مقامات پر اللہ تعالیٰ کی جانب سے مطلقاً اطاعت رسول کا حکم دیا گیا ہے یعنی ایسی اطاعت کا حکم ہے جو کسی وقت، مقام یا موضوع کے ساتھ مشروط و مقید نہیں ہے بلکہ جب بھی جہاں بھی اور جس بات کا بھی رسول اللہ کسی کو حکم دیں اس پر حکم رسول (ص) کی تعمیل فرض ہو جاتی ہے۔

اللہ تعالیٰ نے اپنے رسول کی اطاعت کو خود اپنی اطاعت کہا ہے جس سے صاف طور پر مستفاد ہوتا ہے کہ اطاعت رسول (ص) کے بغیر اللہ تعالیٰ کی اطاعت ناممکن ہے۔ ارشاد باری تعالیٰ ہے۔

"وَمَنْ يَطْعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطاع الله ومن تولى فما ارسلناك عليهم حفيظاً" (آیت نمبر ۸۰، سورۃ النساء) یعنی اور جو اطاعت کرے رسول (ص) کی تو اس نے اطاعت کی اللہ کی۔ اور جس نے انحراف کیا تو ہم نے آپ کو ان پر نگران بنا کر نہیں بھیجا ہے۔

اس کے ساتھ ساتھ اطاعت رسول (ص) کو "فوز عظیم" بھی قرار دیا ہے۔ جیسا کہ فرمایا:۔

"وَمَنْ يَطْعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فاز فوزاً عظيماً" (آیت نمبر ۷، سورۃ

(الاحزاب)

یعنی "اور جو اطاعت کرے اللہ اور اس کے رسول (ص) کی تو یقیناً اس نے بہت بڑی کامیابی کو پا لیا۔"
پیروی رسول (ص) کو اللہ تعالیٰ نے اپنی محبت کا ذریعہ قرار دیا ہے۔ چنانچہ فرمایا:-

"قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم والله غفور رحيم (آیت نمبر ۲۱ سورة آل عمران)

یعنی "کہہ دیجئے (۱-رسول ص) کہ اگر تم لوگ اللہ سے محبت کرتے ہو تو میری پیروی کرو (اگر تم نے ایسا کیا تو) اللہ خود تم سے محبت کرے گا اور تمہارے گناہوں کو معاف فرما دے گا۔ اللہ بڑا بخشنے والا اور مسلسل رحم کرنے والا ہے"

جناب رسالت مآب صلی اللہ وآلہ وسلم کا یہ مقام ہے کہ جب وہ کسی معاملہ میں اپنا کوئی فیصلہ صادر فرما دیں تو اس سے انحراف کا کسی مومن یا مومنہ کو کوئی اختیار نہیں ہے جیسا کہ ارشاد ربانی ہے۔

"وما كان لمومن ولا مومنہ اذا قضی اللہ و رسوله امرا

آن یكون لهم الخیره من امرهم ومن یعص اللہ

ورسوله فقد ضلّ ضلّلاً مبیناً" (آیت نمبر ۲ سورة الاحزاب)

یعنی "اور نہیں ہے کسی مومن یا مومنہ کیلئے اختیار رائے معاملات میں جب فیصلہ کر دے اللہ اور اسکا رسول (ص) کسی امر کے بارے میں، اور جو نافرمانی کرے گا اللہ اور اس کے رسول (ص) کی تو وہ کھلی ہوئی گمراہی میں جا پڑے گا"

یہ وہ چند آیات قرآنی ہیں جن سے پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی اہمیت پر روشنی پڑتی ہے ورنہ پورا قرآن ہی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی حقانیت کا زندہ جاوید معجزہ ہے۔

علامہ جناب سید غلام رضا سعیدی کی پوری طویل زندگی
عشق رسول (ص) کے روشن مظاہر کی حکایت ہے۔ انہوں نے جو کچھ
لکھا اسی جذبہ صادق کے تحت لکھا اور جو کچھ بھی کیا وہ اسی
عشق رسول (ص) کا غماز ہے۔

پروردگار عالم ہمیں ان کی پیش کردہ مثال پر گامزن ہونے کی
توفیق عطا فرمائے اور مرحوم کو اعلیٰ علیین میں درجہ رفیعہ مرحمت
فرمائے۔



شعبہ ۱۱ (۱۱ جنوری ۱۹۷۱ء) میں
پیر محمد علی صاحب نے ایک خط لکھا جس میں
آپ (ص) کے بارے میں کچھ باتیں لکھی ہیں۔
قرآن مجید میں بارہ جگہوں پر اطاعت رسول کا حکم ہے جو
کسی وقت بھی مانا جائے اور اس کا پورا پورا اہتمام
کرنے سے اللہ تعالیٰ کی رضا حاصل ہوتی ہے۔
اس پر حکم رسول (ص) کی اطاعت کرنے سے
اللہ تعالیٰ کی رضا حاصل ہوتی ہے۔

اللہ تعالیٰ نے اپنے رسول (ص) کی اطاعت کو خود ہی اطاعت کہا
ہے جس سے ظاہر ہوتا ہے کہ اللہ تعالیٰ نے اپنے رسول (ص) کے
ظہور کی اطلاع صحیحہ سے پہلے ہی اپنے بندوں کو دیا ہے۔

ایمان کامل ہے کہ اللہ تعالیٰ نے اپنے بندوں کو اللہ تعالیٰ کی اطاعت
کے لیے اپنے رسول (ص) کی اطاعت سے پہلے ہی اطلاع دی ہے۔
اس کے ساتھ ساتھ اللہ تعالیٰ نے اپنے بندوں کو اللہ تعالیٰ کی اطاعت
کے لیے اپنے رسول (ص) کی اطاعت سے پہلے ہی اطلاع دی ہے۔
تینوں باتوں سے ظاہر ہوتا ہے کہ اللہ تعالیٰ نے اپنے بندوں کو
اپنے رسول (ص) کی اطاعت سے پہلے ہی اطلاع دی ہے۔

از: دکتر محمد حسین تسبیحی

سعیدی گوهر پاک سعادت

در رثاء شاد روان استاد الحاج سید غلام رضا سعیدی عالم علوم اسلامی و مترجم بزرگوار نامی و اقبال شناس و پاکستان شناس سامی که در تاریخ ۲۲ آذر ماه ۱۳۶۷ هـ ش برابر ۲۷ جمادی الاولی ۱۴۰۹ ق و مطابق باسیزده (۱۲) دسامبر ۱۹۸۸ م در روستای زاد گاه خود "نوزاد" از توابع مؤمن آباد" بخش بیرجند استان مشهد دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار معبود شتافت. رحمه الله علیه رحمه واسعة.

(ولادت ۱۳۱۴ هـ ق. وفات ۱۴۰۹ هـ ق. ۹۵ ساله)

سعیدی رفت از این دنیای فانی
به فرمان خدا شد جاودانی
سعیدی گوهر پاک سعادت
سعیدی عالم علم معانی
سعیدی عاشق دین محمد (ص)
نوشت او از محمد (ص) زندگانی
سعیدی مبتکر در فن تبلیغ
نوشت اسلام منشور جهانی
به قرآن و محمد (ص) سخت دلبنده
همیشه در ره او ترجمانی
مقالاتش همه گویای اسلام
درخشان همچو نجم کهکشانی
فروغ علم از او گسترده ترشد

به حق خواننده کلام آسمانی
 نوشت "عمار یاسر" از ته دل
 همان داننده علم نهانی
 همان "سید جمال الدین" دانا
 جهان از فکر او چون بوستانی
 سعیدی همره و همسار او بود
 دویارهم دل و خوش مهربانی
 نوشت از "اجتماع و فرد" نامه
 "محمد قطب" از اوشد قطب ثانی
 نوشت از "قائد اعظم" کتابی
 ز عیم ملک پاکستان و بانی
 جناح آن رهبر ایمان و توحید
 سخنهایش همه صدق عیانی
 از و شد نهضت اسلام جاوید
 شکست آن راه و رسم باستانی
 دلش غرق محبت های او بود
 قلم زد بهر او با شادمانی
 سعیدی رهبر اقبال شناسان
 کلام و فکر اقبالش آمانی
 حکیم الامت آن داننده راز
 به وقت پیری و عهد جوانی
 "رموز بیخودی" روشن از اوشد
 در این ره کرده او شیرین زبانی
 همیشه در رهش افتان و خیزان
 قدش از بهر او گشته گمانی
 ز "موردی" گرفت افکار تازه
 به تفسیرش نمود او پشتبانی
 به "فریاد فلسطین" راه پیمود
 به صحرائش نموده کاروانی

اقبال شناسی

سید ناصر حسینی



پرفسور دکتر محمد رفیع الدین

منشور جهانی اسلام

ترجمه سید ناصر حسینی



دکتر سید سبط حسن رضوی

یاد او بخیر باد

وقتی خبری رسید که استاد سعیدی به دیار باقی شتافت، خیلی ناراحت شدم و مثل همیشه می خواستم که این خبر بد درست نباشد ولی روز بعد در روزنامه جنگ راولپندی مورخ ۲۱ ماه دسامبر ۱۹۸۸م این خبر را خواندم، دلم افسرد و فهمیدم که این نمونه مجسم اخلاق شرق و این دانای علوم قدیم و جدید و این پاکستان شناس بزرگ عصر حاضر هم بالاخره رو در نقاب خاک شوند، که ساعتها در محضر استاد سعیدی بودم و از سخنان شیرین و دلنشین آن راد مرد کسب فیض می نمودم، به آن خاطرات یکباره فرورفتم و احساس کردم که این جهان ناپایدار چقدر زود گذراست و دست گذشت زمان چقدر سفاک و بی رحم که تک تک گلهای دانش را از این گلزار جهان می چینید و در دسته های گل خاطرات آراسته می کند و حال را به بوته فراموش ماضی می گذارد.

بلی استاد سعیدی راهنمای شفیق و دوست خلیق ما بود و دانشجویانیکه در دانشگاه تهران برای گرفتن درجه دکترای زبان و ادبیات فارسی به تهران می آمدند، آنها را طوری تشویق می نمود و ابراز لطف و محبت می کرد که اگر کسی برای چند ماه می آمد، مدت اقامت خود را در دانشگاه تمدید می کرد و بیشتر در دانشگاه تحقیق و تحصیل می کرد تا اینکه پایان نامه را می نوشت و فارغ التحصیل می شد و استاد سعیدی مشکلات شخصی و تحصیلی او را حل و فصل می نمود و خارجیان دلتنگ برای مهین و خانه خود یا زخم خورده مقرررات سخت و سنگین دبیرخانه دانشگاه که در آن زمان روش غریبه مایه افتخار ارباب دانشگاه و آموزش و پرورش بود بالاخره از اطف و شفقت و محبت استاد سعیدی که نورش در

چشمهای عمیق و فکور او می درخشید و وفورش بر لبهای تبسم اومی رقصید، از وجود ذی جود او این دانشجویان یکنوع سکون خاطر و آرامس جان حس می کردند و صدمه فراق وطن و یادخانه و خانواده دیگر آنها را ناراحت نمی کرد و برای ادامه دروس و تحقیق خود با يك جوش تازه و عزم صمیم آماده و کمر بسته می شدند و کار خود را به پایان می رساندند و سپس مراجعت به اوطان خود می نمودند و استاد سعیدی آنوقت از موفقیت این محققان و فارغ التحصیلان جدید چقدر خوشحال و شادمان می گشت و برای خدا حافظی آنان در انجمن های ادبی تهران جلسات تجلی و معرفی و خدا حافظی ترتیب می داد و تشویق می کرد حیف است که این چنین مربی و سرپرست و راهنمای مخلص و مومن و مکتبی این جهان فانی را بد رود گفته باشد و جنز خاطرات همنشینی او چیزی دیگر در دست ما نیست. البته تعداد آثاری که از او بصورت تالیف و ترجمه بجا مانده است به ۶۰ می رسد و خزینه علم و دانش است برای دانش پژوهان و هنوز او بوسیله این کتابها با ماسخن می گوید، درس می دهد و راهنمایی می کند به سوی جاده علم و تحقیق و تفکر و تدبیر، که فهرست آن آثار را برای خوانندگان این مقاله در آخر می آوریم تا از وسعت اندیشه آن استاد فقید آگاه بشوند که کمیت قلم را در چه میادین و جولانگاه ها به جولان آورده است و در این باغ دانش و بینش چه گلهای همیشه بهار را پرورش داده است.

یادم آمد که چقدر خوشحال شده بودم وقتی در اخبار شنیدم که استاد سید غلام رضا سعیدی برنده جایزه ی بهترین کتاب درباره زندگانی پیامبر، شد. مثل اینکه من خودم برنده جایزه شده بودم به چه خبر خوبی بود بله او هم از موفقیت های ما همینطور خوشحال می شد، روزیکه جلسه دفاع بود من خیلی مشوش بودم مثل همه، ولی بفضل خدا این دفاع هم بخوبی تمام شد چون از جلسه دفاع به باشگاه دانشگاه رسیدم، اولین تلفن تبریک که آمد از طرف این استاد شفیق

بود چقدر خوشحال بود. تمام خستگی من رفع شد و شادمانی من دو چندان شد.

اینکه شنیده بودم کتاب "زندگانی حضرت محمد" تالیف استاد سید غلام رضا سعیدی هم در بین کتابهای مربوط به سیرت پیامبر برای بررسی در سیمینار اسلام آباد رسیده است و سازمان تبلیغات اسلامی ایران با کتابهای دیگر این کتاب استاد سعیدی را اینجا ارسال داشته است و غتی اعلام شد که کتاب مذکور برنده جایزه بود و از میان کتابهای ارسال شده، بهترین کتاب شناخته شده و جایزه ویژه ۲۵۰۰ دلاری را به آن اختصاص داده، فکر می کردم که خود استاد سعیدی برای گرفتن این جایزه به اسلام آباد خواهد آمد و قرار شد مبنی بر این جایزه توسط رئیس جمهور پاکستان در اجلاس افتتاحیه کنفرانس بین المللی سیره النبی به استاد سعیدی اعطاء بشود منتظر بودم که استاد سعیدی خواهد آمد و پس از مدتی به زیارت ایشان نایل می کردم ولی در جلسه دیدم که استاد سعیدی نیست خیلی ناراحت شدم، بعداً معلوم شد که جناب استاد مریض هستند و نتوانستند که مسافرت بکنند. دلم شکست که این فرصت هم از دست رفت و واقعاً از دست رفت چون از این بعد او را ندیدم....

استاد سید غلام رضا سعیدی نویسنده و مترجم، عالم با عمل، محقق بی بدیل معلم مکتبی و مبلغ متعهد بود. در پاکستان شناسی از معاصرین خود گوی سبقت ریوده و چندین کتاب و مقاله درباره پاکستان و قائد اعظم محمد علی جناح و دکتر محمد اقبال نوشت و راهنمایان شبه قاره ر در محیط علمی و ادبی و سیاسی ایران باعلاقه و محبت عجیبی معرفی نمود.

سعیدی دو سفر به هند کرد و در سفر سوم به علیگر هم رفت و چهار ماه در آنجا مشغول مطالعه بود و همانجا با مولانا محمد علی زعیم سیاسی و مذهبی ملاقات کرد. فکر اقبال هم تازه در آن هنگام

روشن شده بود و پیام مشرق اولین نوشته اقبال بود که او را متوجه خود ساخت، او خودش می گوید "وقتی آنرا خواندم مرا تکان داد. بعد فکر کردم، حالا چه زمانی است؟ آن فرصتی است که آقای تقی زاده قبلا آمده و فرمان داده که ایرانی باید روحا و جساما، ظاهرا و باطنا فرنگی مآب شود. خوب! حالا ما بیشتر از هر کسی ملزم هستیم که لبیک یگویم در چنین مرحله ای بود که رفتیم علی گرو اقبال را شناختم. دیدم او که تارپود تمدن فرنگ را از نزدیک دیده و آمده چه می گوید؟ آقای تقی زاده چه می گوید؟ این است که اقبال بنده را از غریزه کی نجات داد.

بیا که ساز فرنگ از نوادر افتاده است

درون سینه او نغمه نیست فریاد است

سعیدی اقبال را ندیده بود می گفت: خود اقبال را نشد زیارت کنم غرور جوانی و غرور ایرانی مانع شد که بروم در لاهور و زیارتش کنم. بعد هم که برگشتم و چند سال بعد هم که دیگر وسایلی نبود و او فوت کرد بعد به سابقه آن آشنایی که الهام دهنده و اسباب استحکام عقاید اسلامی در من بود، اقبال را رها نکردم.

استاد سعیدی کتابی نوشته بنام اقبال شناسی که در سال ۱۳۷۹ ه ق بچاپ رسیده است و توجه ملت ایران را بیشتر سوی اقبال کشیده است. در پیشگفتار خود در این کتاب می نویسد اگر روزی جوامع انگلو ساکسن به شیکسپر و جامعه فرانسوی به ویکتور هوگو و نژاد آلمان به گوته افتخار می کنند، جوامع اسلامی عموما و جامعه اسلامی ایران و پاکستان خصوصا باید بوجود اقبال افتخار بورزند. او ضمن مصاحبه ای به گیهان فرهنگی (شماره هفتم سال دوم مهر ماه ۱۳۶۴ هجری شمسی) در پاسخ يك سوال گفته بود. "خدا بر درجات اقبال بیفزاید همانجور که او به مولانا روم می گوید مرشد من اوست، بنده هم با افتخار تمام باید عرض کنم که اقبال حقی بزرگ

بیش از هر کس دیگر به گردن من دارد. البته معلمین و پدران فکری ما خیلی زیاد بودند ولی بنای شکست خورده را اقبال محکم و سیمانکاری کرد".

او کتاب هکنور بولیتو را بعنوان "سرنوشت مهمترین مرد سیاسی آسیا قائداعظم محمد علی جناح، مؤسس پاکستان" ترجمه نمود و پشت سرورق را از این قول قائداعظم مزین کرد "اسلام همیشه آزاد زیسته است و ازین پس نیز باید آزاد بماند. من آرزومندم که مسلمانان ایمان از دست رفته خود شان را بدست آورند، و برای تحصیل استقلال از هیچ مانعی نترسند، گو اینکه جهانی به مخالفتشان قیام کند، برای انجام این منظور از این پس شعار ما این سر کلمه خواهد بود.

اتحاد، ایمان، انضباط (قائداعظم محمد علی جناح) و در مقدمه مترجم این چنان می نویسد "خدای بزرگ مرد مصمم و مجهز و توانانی را بنام محمد علی جناح برانگیخت و او را موفق ساخت تا آب رفته را بجوی آورد و نگذارد که مجاهدتها فداکاریها و پرتو افشانیهای غازیان و مبلغان و عارفان و معلمان و دانشمندان بزرگ اسلامی فدای جاه طلبی ها و خود پرستیهای بت پرستان و مقهور ریاکاریها و جادوگریهای مخالفین پاکستان گردد آری، این خطر بحقیقت از فشار دو بیست ساله امپریالیزم غرب بدرجات عنیف تر و شدید تر بود و چه بسا از ناظرین بیطرف، عقیده دارند که اگر بصیرت و درایت و استقامت قائداعظم و همکاران فداکار او نبود، یکصد میلیون مسلمین هند دچار همان سرنوشتی می شدند، که نصیب مسلمین اسپانیا گردید". و در آخر مقدمه استاد سعیدی بیست سال پیش اینطور می نویسد:

"امیدوارم مطالعه دقیق علاقه مندان باین نهضت عظیم اسلامی (پاکستان) و سرمشق گرفتن خوانندگان جوان از درایت و بصیرت و استقامت این مرد خدا ساخته (قائداعظم) برای مترجم، اجری باشد

مشکور و سعی باشد مبرود....

تهران بتاريخ دهم آذر ماه ۱۳۲۶ — سید غلام رضا سعیدی
استاد سعیدی چندین کتاب مولانا ابوالاعلی مودودی مرحوم
مؤسس و امیر جماعت اسلامی را هم بفارسی ترجمه نمود که از میان
آنها برنامه های انقلاب اسلامی، اول اخلاق ما بعد تمدن آنها و مبادی
اسلام و فلسفه احکام را می توان نام برد. ملاقات استاد سعیدی با
مولانا مودودی در کنفرانسی دست داد که در آن استاد برای شرکت
از طرف مقامات علمی قم آمده بود و می گفت: مودودی متفکر بزرگی
بود که منطق زمان را درک کرده بود و خشونت نداشت و خدا خیلی
امتیازات به او داده بود و آثار او را من زیاد ترجمه کردم.

استاد سعیدی می گفت که جوهر اصلی اقبال درک روح اسلام
است که خود او و امثال او باید بشناسند. جای توجه است که اقبال
در انگلیستان و آلمان تحصیل کرد. و بعد منطق قرآنی او را به جایی
می رساند که بطور مسلم در عصر خودش از بزرگترین متفکرین اسلامی
می گردد تا جائیکه امیر شکیب ارسلان یکی از رجال بزرگ علمی
سیاسی سوریه در اوایی این قرن در آثار خود می گوید: «تاریخ
اسلام در هزار سال اخیر متفکری مثل اقبال ندیده» در حقیقت آنچه
دریای فکر و عقل و اندیشه باید از اسلام بشناسد او به آن مرحله
رسیده و می تواند بشناساند به حدیکه گاندی درباره او می گوید
هندوستان دو چشم دارد! یکی محمد اقبال و یکی را بیندرنات
تاگور. استاد سعیدی می گفت که من پیش از مطالعه اقبال از لحاظ
معلومات کسبی و عوامل وراثتی به اسلام علاقمند بودم ولی پس از
مطالعه فکر اقبال گردوغبارها از ذهن من شسته شد، دیگر عاشق
اسلام شدم.

بنظر آقای سعیدی، اقبال می گوید اگر قرار است انسان مقام
انسانیت خودش را به دست آورد، باید کلیه مظاهر سیطره سیاسی و

بردگی اقتصادی را از بین ببرد تا بتواند خودش بطور مستقل رشد کند و رشدش هم نباید مانع پیشرفت دیگران باشد. او برای تشکیل يك جامعه ایده آل ضرورت‌های چند گانه ای مطرح می کند که اول آن توحید است یعنی يك جامعه باید بر مبنای اساس معنوی مثل اهل توحید و برپا شود دوم اینکه در قضیه رهبری باید تمرکز وجود داشته باشد یعنی نبوت مورد تبعیت قرار گیرد سوم اینکه برای هدایت جامعه به سمت تعالی و ترقی باید "قانون" تنظیم شود چهارم اینکه رشد جمعی و فردی باید در یکسو حرکت کند و مزاحم یکدیگر نباشند. در مورد قانونی که باید جامعه را به سمت هدایت سوق دهد، اقبال قرآن را به عنوان اهل قانون مطرح می کند این قانون در این جهان متبدل و متغیر به منزله لنگر کشتی است و استاد سعیدی در اثبات این مطالب و افکار اقبال از کلام اقبال دلایلی و براهین قانع کننده ای می آورد و آیات اقبال بکثرت ورد زبان او می بودند گو اینکه منتخب کلام اقبال را حفظ کرده بود.

او درباره کتاب خودش که بعنوان "اقبال شناسی" نوشته بود، می گفت که مطالب این کتاب فقط مطالب من نیست بلکه اقوال دیگر اقبال شناسان را در این کتاب گنجانیده ام وهم افکار آنها را ترجمه و نقل کرده ام ولی این اثر بسیار نفیسی شده است و پایه و مایه اصلی فلسفه اقبال را نشان میدهد او خلقت اقبال را معجزه می شمرد و همینطور خلقت محمد علی جناح را و تشکیل پاکستان را و می گفت: يك بچه تاجر اهل کراچی در پانزده سالگی به انگلیستان رفته و در بیست سالگی فارغ التحصیل رشته حقوق شده و در سن ۲۰ سالگی در تمام محافل قضایی انگلستان می تواند تا مرحله قاضی اعلا پیش برود."

بنا به قول خود استاد سعیدی مطالعه اقبال او را عاشق اسلام کرد و این نکته از مطالعه کتابهای سیرت رسول مقبول که استاد نوشت، کاملاً آشکار است چندین کتاب درباره حیات پیامبر اسلام

نوشت و چندین کتاب را ترجمه نمود و نوجوانان از این زحمات تدقیق و تحقیق او استفاده نمودند و يك جنب و جوش در این قشر حوان نمودار گشت و الحق این کتابها راهنمای ذیقیمت و نافع هستند برای احیاء اقدار اسلامی و حالا می دانیم که زحمات این نابغه روزگار و امثالش به هدر نرفت و نهضت های آزاد یخواهی و استقلال طلبی که در سراسر جهان در این نیمه آخر قرن بیستم، آغاز شد، ثمرهای زحمت این چنین راد مردان سخت کوش و مجاهدان باهوش بود که درد دل و خود جگر را بانوک قلم منقوش و مجسم ساخته اند.

واقعا استاد سعیدی پاکستان شناس بزرگ دوره حاضر است. آثار ارزنده او باعث شد که در مجامع علمی جهان، شهرت زیادی کسب کند. وی برای شناساندن اقدار انسانی زحمتهای کشیده است و از این راه خدمتی بزرگ به جامعه بشریت کرده است ما مدیون مجتهای او هستیم و ارتحال این عالم و محقق متعهد برای جامعه فرهنگی جهان يك زیان جبران ناپذیر است.

مقصود جعفری

رضا سعیدی ایرانی

وہ ایک علم و ادب کا سورج
 کہ جس کے نور شعور حق نے
 اندھیری شب کو ضیائیں بخشیں
 ہمیں زندگی کی ادائیں بخشیں
 تنِ آگہی کو قبائیں بخشیں
 وہ فکرِ ملت کا پاسبان تھا
 زمیں میں ہم تو وہ آسمان تھا
 ہمارے سر پر وہ سائبان تھا
 وہ فردِ واحد تو کاروان تھا
 جناح و اقبال کا شناسا
 وہ چشمِ نرگس کی مے کا پیاسا
 محقق بھی تھا وہ ادیب بھی تھا
 وطن کا میرے حبیب بھی تھا
 وہ پاک و ایران میں جبلِ وحدت
 ہمارے دل پر وہ نقشِ اُلفت
 نجومِ ایماں سجائے اُس نے
 وفا کے پودے لگائے اُس نے
 اسی کے خون کے چراغ ہیں یہ
 جو بزمِ عرفاں میں جل رہے ہیں
 اسی کی فکرِ جواں کی خوشبو
 ہر ایک بزمِ خرد میں رقصاں
 اسی کے سوزِ دروں کی حدت
 ہماری محفل میں شعلہ افشاں
 عجیبِ مردِ خلیق تھا وہ

گداز قلب رقیق تنها ره
وه اُنه گیا تو حیات روُنهی
نگاه و دل کی برات روُنهی
فلک په تارے بهی رو دئیے بهیں
سفینے کس نے ڈبو دئیے بهیں؟
چراغ علم و ادب بُجھا ہے
یہ قدسیوں نے مجھے کہا ہے
رضا سعیدی بہار بوڈه
دل و نظر را قرار بوڈه
سپردہ جان را به فیض یزدان
کہ در کلامش شرار بوڈه
غرور مہین به فیض فکرش
برائے ملت وقار بوڈه
یہ سعی و کوشش به راہ دانش
براسپ فکرت سوار بوڈه
کسی نہ خواندہ کتاب دردش
یکی کہ بیش از ہزار بوڈه
ہمی توانم اشارہ ای کرد
کہ شور و عشقش مدار بوڈه
درود و رحمت به روح پاکش
صفا و مہرش شعار بوڈه
نظر فکنده به خطہ پاک
به ملک ایران سخن پراگند
براج افلاک جدا از این خاک
به مہر پاکان دوچار بوڈه
ز سرزمینی کہ یار بوڈه
بلند فکرش به کار بوڈه



مقالاتی کہ برای دانش وصول شدند

- ۱- ارزیابی قصائد عنصری
دکتر زاہدہ افتخار - لاہور
- ۲- یادآوری چند نکتہ
در حافظ شناسی
دکتر ساجد اللہ تفہیمی - کراچی
- ۳- بابافغانی شیرازی
۴- قومی یک جہتی میں
فارسی کا حصہ
دکتر انعام الحق کوثر - کوئٹہ
- ۵- مطہر اور دیوان مطہر
دکتر آصفہ زمانی - لکھنؤ
- ۶- فارسی کے غیر مسلم شعراء کی
اسلامی شاعری
عبدالرزاق - اعظم گڑھ
- ۷- عرض حال بہ پیشگاہ
سنائی (نظم)
دکتر محمد تقی علی عابدی - لکھنؤ
- ۸- علامہ میر عبدالجلیل واسطی
بلگرامی کی فارسی تاریخ گوئی
الیاس عشقی - حیدرآباد (سندھ)
- ۹- شادروان سید غلام رضا سعیدی
استاد اقبال شناس
سید تقی رضا بلگرامی -
- ۱۰- رُل استعارہ دراین غزل حافظ
دکتر محمد ریاض - اسلام آباد
- ۱۱- نگاہی بہ کلام حافظ
پرفسور محمد منور - لاہور
- ۱۲- فارسی در تامیل نادو
دکتر سید وحید اشرف - مدراس
- ۱۳- قطعہ مادہ تاریخ

دکتر محمد حسین تسبیحی
اسلام آباد
اکبر علی خان عرشی زاده۔ رامپور

دانش

یا خمینی نامہ

۱۲- الفبای فارسی

۱۵- مصاحبہ با خواجہ

عبدالحمید عرفانی



کتابہائیکہ برای معرفی وصول شدند

- | | |
|-----------------------------|-----------------------|
| ۱- اقبالیات کے چند خوشے | ڈاکٹر انعام الحق کوثر |
| ۲- اقبال اور احترام انسانیت | ڈاکٹر محمد ریاض |
| ۳- جان جانان | ڈاکٹر محمد مسعود احمد |
| ۴- تاریخ تحلیلی اسلام | دکتر سید جعفر شہیدی |
| ۵- چند فارسی شعرا | ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان |

﴿۱﴾ تذکر: مقالہ ہا باید تانپ شدہ باشند و نباید قبلاً منتشر شدہ باشند. پاورقی ہا و توضیحات و فہرست مآخذ درپایان مقالہ نوشتہ شود.

﴿۲﴾ جہت معرفی کتاب دو نسخہ از کتاب بہ دفتر دانش ارسال شود.



DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:

Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:

Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:

Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN

House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.

☎ 818204/818149

DANESH

Quarterly Journal
of the
Office of the Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran,
Islamabad
(SPRING-SUMMER, 1989 (SI.No. 17-18))

A collection of research articles
with background of Persian language
and literature and common cultural heritage
of Iran and Indo-Pak Subcontinent.

